

انتشارات دانشگاه شیراز
۱۲۹

تاریخ زیدیه

در قرن دوم و سوم هجری

نویسنده : فضیلت الشامی

ترجمه

سید محمد ثقفی

علی اکبر مهدی پور

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم هجری

نویسنده:

فضیلت شامی

ناشر چاپی:

دانشگاه شیراز

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم هجری

مشخصات کتاب

سرشناسه : شامی، فضیلت

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم هجری/ نویسنده فضیلت الشامی؛ ترجمه محمد ثقفی، علی اکبر مهدی پور

مشخصات نشر : شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۶۷.

مشخصات ظاهری : بیست و دو، ص ۳۳۰

فروست : (انتشارات دانشگاه شیراز۱۴۹)

شابک : بها:۱۴۵۰ریال

یادداشت : عنوان اصلی: تاریخ الفرقه الزیدیه فی القرنین الثانی و الثالث.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۳۳۰ - ۳۱۴؛همچنین به صورت زیرنویس

موضوع : زیدیه -- تاریخ

موضوع : کشورهای اسلامی -- تاریخ -- جنبشها و قیامها

شناسه افزوده : ثقفی تهرانی، محمد، ۱۲۷۴ - ، مترجم

شناسه افزوده : مهدی پور، علی اکبر، ۱۳۲۴ - ، مترجم

شناسه افزوده : دانشگاه شیراز

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/۶/ش۲ت۲۰۴۱ ۱۳۶۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۵-۴۴۵۳

ص:۱

مقدمه

پیشگفتار مترجمان

نهضتهای آزادیبخش شیعه

تشیع در تاریخ اسلام به عنوان مذهب مبارزه و قیام شهرت یافته است.رهبران شیعی در طول تاریخ فریادگران اصلاح و آزادی و عدالت بوده اند،و آرمانشان آن بود که جامعه اسلامی را از شر حاکمان مستبد و زورگو برهانند و عدل الهی و قسط اسلامی را در میان امت مسلمان بپا دارند.

پیشاپیش این اصلاح گران،حسین بن علی(ع)قرار گرفته که با ایثار و فداکاری بی نهایت خود و یارانش در فاجعه طف بانگ هیهات منا الذله را سرداد و با شهادت خود بنیان ظلم و جور و استبداد را ویران ساخت.پس از فاجعه طف قیامهای الهام گرفته از خون حسین(ع)و یارانش،همچون قیام توابین،مختار ثقفی و علویان زیدی که همگی خواهان حکومت اسلامی و مبارزه با استبداد و فساد و زورگوئی خلفای جور بوده اند تداوم بخش حرکت و آرمان حسین بن علی(ع)بوده است.دامنه این مبارزات همچنان ادامه یافت تا آنکه سرانجام حکومت بنی امیه که هزار ماه دولت اسلامی را غصب کرده بود، سقوط کرد.در اغلب این قیامها،شیعیان و بویژه ایرانیان هوادار اهل بیت شرکت داشته و با شعار یا منصور امت (۱)-همان شعاری که رسول خدا در جنگهای اسلامی علیه کفار داده است بر بنی امیه،دشمن اسلام و انسانیت،پیروز شده اند.

نکته جالب در مطالعه تاریخی این نهضتها،انتخاب شعارهای واحد،جهت های مشترك و شرکت عناصر واحدی است که در همه این قیامهای عدالت خواهانه وجود داشته است.شعار و هدف علویان زیدی الرضا من آل محمد همان بوده است که سیاه جامگان ایرانی به رهبری ابو مسلم فریادگر و خواستار آن بودند،اما علیرغم آرمانهای مشترك، این نهضت-آنچنانکه مطالعه تاریخ اسلام روشن می سازد در دو جهت مختلف قرار گرفتند.

یکی علویان زیدی،با شعار طرفداری از محرومان و اهل بیت و دیگری سیاه جامگان با

---

۱ - ۱) -یا منصور امت،شعاری بود که مسلمانان در جنگها میگفتند و معنی اش چنین است: ای خدا(منصور نام خدا است)دشمنان را بمیران(بکش)"مترجمان"

شعار حمایت از محرومان که سر از ناسیونالیسم ایرانی و کشتار ائمه شیعه درآورد.راز این دوگانگی کجا بوده؟در رهبری نهضت،در شیوه مبارزه،در اخلاص رهبران،در عناصر تشکیل دهنده نهضت،در ماهیت قیام؟و یا چه عاملی بوده است که نهضت اول از طرف امامان شیعه مورد حمایت قرار گیرد اما قیام دوم با شک و تردید و یا لااقل بی تفاوتی روبرو شود؟

به نظر ما،عامل انحراف عدم اخلاص و یا ریاکاری و عوام فریبی و نیز شیوه های مبارزه ضداسلامی و انسانی و فاشیستی رهبران نهضت دوم در راه رسیدن به حکومت بود که سبب شده تا امامان شیعه در ماهیت قیام آنان تردید نموده و بی اعتماد شوند و به عکس اخلاص و ایثار علویان زیدی و روش های اسلامی و انسانی آنان در مبارزه،باعث گردید که ائمه اهل بیت به آنان اعتماد نموده،پشتیبانی کنند و درود بفرستند.

با مطالعه هریک از عوامل یاد شده راز این دوگانگی را به دست آورده و با یک مقایسه تاریخی،علل واقعی اصالت قیام اول و انحراف قیام دوم را نشان دهیم.

رهبران نهضت

رهبران این نهضتها،هردو از خانواده پیامبر و هردو سید نیکنام می باشند،جز اینکه یکی از آنها ابراهیم الامام از شاخه عباسیان که با رهبر علویان تفاوتهای چندی دارد که اشاره خواهد شد.

رهبری نهضت علویان را حضرت زید بن علی بن الحسین(ع)به عهده دارد که به تعبیر امامان شیعه،یکی از علمای بزرگ آل محمد(ص)بوده است.

وی در سال ۸۰ هجری تولد یافت و در دوران خلافت هشام بن عبد الملک سال ۱۲۲ هجری به سن ۴۲ سالگی به شهادت رسید.

او فرزند حضرت امام سجاد(ع)می باشد که از ام ولدی (۱)بنام سندیه که مختار ثقفی به حضرتش فرستاده بود،متولد گردیده است.زید در خاندان شرف،علم،فضیلت و تقوی تربیت یافت و از محضر پدر بزرگوار و حضرت باقر(ع)در همه زمینه های علوم اسلامی همچون:فقه،حدیث و تفسیر بهره گرفت.آنچنان که ائمه فقه جامعه اسلامی

۱- ۱) -ام ولد،کنیزی که صاحبش آن را بزنی بگیرد و از او صاحب فرزند شود.

امثال ابو حنیفه و واصل بن عطا امام معتزلیها از او تلمذ کرده و استفاده نموده اند (۱).

شیخ محمد ابو زهره از دانشمندان الازهر مصری درباره وی میگوید:به گفته معاصران حضرت زید،او عالمی بزرگ و آشنا به همه علوم اسلامی و اهل بیت بوده و اکثر شیوخ فقه در کوفه مانند امام ابو حنیفه نزد او تلمذ کرده اند.

ابو حنیفه می گوید:کسی را در زمان خود داناتر،فقیه تر و باهوش تر از زید بن علی(ع) ندیدم،او عالمی باهوش،بی نظیر و سریع الجواب بود (۲).

زید،در میان اهل بیت نیز مورد احترام بوده است.امام رضا(ع)او را یکی از علمای آل محمد(ص)و عبد اللّه بن حسن مثنی (۳)او را شخصی بی نظیر میدانسته است.بهرحال زید عالمی از علمای اهل بیت و شخصی زاهد،شجاع و متقی و سخی بوده است (۴).

اما در شاخه عباسیان،ابتدا رهبری نهضت را محمد بن علی بن عبد اللّه بن عباس به عهده گرفت که می گویند ابو هاشم پسر محمد حنیفه او را در ضمیمه،"قریه ای در شام، به قیام علیه خلافت اموی توصیه کرد و کلیه اسرار،نامها و نشانه های شیعیان را در اختیارش گذاشت.سپس محمد بن علی بنا به توصیه ابو هاشم و اعیان و مبلغان،ابتدا به عراق و آنگاه به خراسان رفت.

او میسره النبال را به عراق و ابو عکرمه سراج را به خراسان فرستاد و این مبلغ عباسی با یک تشکیلات سیاسی،هفتاد نفر را انتخاب کرد و آنها را در دوازده گروه معین"نقیب"برای تبلیغ حکومت آل محمد(ص)بدون آنکه اسم احدی را ببرند به اطراف بلاد اعزام داشت.

پس از درگذشت محمد بن علی پسرش ابراهیم الامام رهبری نهضت عباسی را به عهده گرفته و خطمشی قیام را به وسیله پیامها و دستورهای نظامی ابلاغ کرد.او نام و اسرار نهضت را بجز بر داعیان فاش نساخت و هم او بود که ابو مسلم خراسانی را به عنوان نماینده تام الاختیار خود معین نموده و به او دستور داد که هیچ عرب زبانی را باقی نگذاشته هر پسربچه ای را که پنج وجب طول داشته باشد متهم ساخته و بکشد.اما سرانجام مروان بن محمد از کار ابراهیم مطلع شده و او را دستگیر و در زندان کشت. (۵)

۱- ۱) -الامام زید.محمد ابو زهره ص ۲۵

۲- ۲) -الشیعه بین الاشاعره و المعتزله هاشم معروف.ص ۴۰۳

۳- *) -عبد اللّه بن حسن مثنی،بجهت داشتن دو نام(حسن)که اسم پدر و جدش بوده (حسن بن حسن)ملقب به"مثنی"نامیده شد و در جامعه آن روز شخصی ممتاز بوده است.

۴- ۳) -عیون الاخبار صدوق ص ۴۱۳

۵- ۴) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۴۱۵

ابن اثیر،در الکامل خود،از او به نیکی یاد کرده و او را مردی خیر،فاضل،کریم و سخی معرفی نموده و نقل می کند که او نسبت به آل علی نیز با عطوفت و مهربان بوده است (۱).

اهداف

اهداف هردو نهضت ظاهرا تشکیل حکومت اسلامی(حکومت آل محمد)،عمل به کتاب و سنت و نیز حمایت از محرومان و مستضعفان و برقراری عدالت و حق و مساوات در میان امت اسلامی بوده است.مثلا در دعوت نامه و اخذ بیعتی که در کوفه از طرف زید بن علی و بعدها از طرف علویان در طبرستان در کتابهای تاریخ ثبت شده است چنین می خوانیم:

ما شما را به عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص)و جهاد ظالمان و دفاع از مستضعفان و اداء حق محرومان و تقسیم مساوی بیت المال و جلوگیری از هرگونه ظلم و اجحاف و به پیروی از اهل بیت در برابر غاصبان حق آنان و دشمنان کینه توزشان فراخوانیم (۲).

از طرف دیگر در سخنرانی و خطبه ای که داود بن علی برادر سفاح،هنگام اخذ بیعت برای خلافت آل عباس و برادرش سفاح ایراد کرده،چنین آمده است (۳):

ما همواره از اوضاع و احوال شما باخبر بودیم و بدرفتاری بنی امیه با شما ما را رنج می داد و می دانستیم که آنها شما را چگونه تحقیر می نمایند و ثروتها و بیت المال شما را غارت می کنند.اکنون ما با شما و پیامبر و جدمان عباس(عموی پیغمبر)پیمان می بندیم که حکومت خدائی ایجاد کنیم و به کتاب و سنت عمل نمائیم و درمورد همگان علی العموم و با خواص مطابق سیره پیامبر رفتار نمائیم.

۱- ۱) -همان مدرک ص ۴۴۶

۲- ۲) -انا ندعوکم الی کتاب اللّه و سنه نبیه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم،و جهاد الظالمین و الدفع عن المستضعفین و اعطاء المحرومین و قسم هذا الفی بین اهله سواء ورد المظالم و نصرنا اهل البیت علی من نصبنا و جهل حقنا.کامل ابن اثیر،ج ۵،ص ۴۲۲

۳- ۳) -فلقد کانت امورکم ترمضنا و نحن علی فراشنا و بشد علینا سوء سیره بنی امیه فیکم و استزالهم لکم و استثارهم بقیئکم و صدقاتکم و مقانکم علیکم و لکم ذمه اللّه تبارك و تعالی و دمه رسوله و ذمه العباس علینا ان نحکم فیکم بما انزل اللّه و نعمل فیکم بکتاب بکتاب اللّه و نسیر فی العامه و الخاصد بسیره رسول اللّه

و یا در تعهد و بیعتی که ابو مسلم از مردم خراسان می گرفت و مسلمانان را بدان وعده می داد چنین می خوانیم:

من با شما برای عمل به کتاب و سنت و پیروی از حکومت خاندان رسول بیعت می کنم و بر این پیمان خدا و همه مقدسات اسلامی را شاهد می گیرم و منتظرم تا دستور رهبران ما فرارسد.

و باین ترتیب ملاحظه می کنیم که دعوتها،پیامها و تبلیغات و همچنین نوع هدفها و انگیزه ها همگی بیک نوع بوده و همه یک چیز را می خواهند؛حکومت اسلامی (۱).حکومت اسلامی به رهبری یکی از اعضای خاندان رسول و عمل به کتاب و سنت و پیاده کردن احکام الهی و دفاع از مستضعفان و محرومان و ایجاد عدل و مساوات و امنیت در میان امت اسلام.

چه وعده های زیبا و کلمات خوش آهنگ و آرمانهای والایی؛اینست که ما معتقدیم که خواسته ایرانیان در نهضت ابو مسلم بمانند همه نهضتهائی است که قبلا واقع شده بود و ایرانیان در آن شرکت داشتند.بنابراین می بینیم که هرسه نهضت زید و مختار و توابین براساس تحقق بخشیدن به حکومت اسلامی استوار بود.اما افسوس این آرزو تحقق نیافت و نهضت دوم به انحراف کشیده شد.

انگیزه ابو مسلم

نویسندگان معاصر،انگیزه ابو مسلم را گرچه شور باطنی،احساسات قومی و ملی نمی دانند ۱اما معتقدند که انگیزه او به جهت نفرت از ستمکاران عرب بوده،و برای عامل مذهبی در این نهضت چندان اثری قائل نیستند،چرا که به تعبیر دکتر علی شریعتی یکی از محققان ارزنده اسلامی،ایرانیان می خواستند که با نهضت خود اسلام را از عرب جدا سازند و با اسلام و شعارهای راستین آن با اشرافیت عربی که آن روز با ماسک اسلام سیادت نژادی خود را تحمیل کرده بود،حمله نموده و آنان را نابود سازند و ازاینرو است که در نهضت خود حتی شعارهای تندتر از خود عربها در دفاع از اسلام سر می دهند.

۱- ۱) -دو قرن سکوت،دکتر زرین کوب ص ۲۱۴

ابو مسلم وقتی از خراسان بلند می شود شعار ملی ندارد.میگوید الرضا من آل رسول در حالیکه مسلما در میان افسران ابو مسلم کسانی وجود داشتند که مسلمان نبودند اما این شعار را برای کوبیدن عرب قبول داشته و می گفتند که باید به مردم عرب و ایران گفت که خلفاء به دروغ خود را به اسلام چسبانده اند و درواقع ما مسلمانان حقیقی هستیم.به همین دلیل مسلمان و غیرمسلمان اعم از عرب و عجم حاضر شدند که با خلیفه اسلام بجنگد و زیرا بهرحال این نهضت،خلیفه عرب را می کوبید (۱)با اینکه در رکاب ابو مسلم فرق و افشار متفاوتی همچون:شیعیان کیسانی،خوارج سیستانی،زردشتیان خرمدینی،روستائیان و پیشه وران و حتی بردگان شرکت داشتند،اما اینان تنها نه بخاطر نجات از ظلم بنی امیه سلاح در دست گرفته بودند و آرمان خود را در تحقق حکومت آل محمد(ص)می دانستند (۲).

اما افسوس این آرزو برآورده نشد حتی خود ابو مسلم ضمن توبه نامه ای به منصور که عموما آن را مهمترین عامل قتل وی شمرده اند،یاس خود را از ایمان نابجای خویش چنین می نویسد:

"من رهبری از دودمان پیغمبر داشتم که همی بایست احکام الهی را بمن بیاموزد و من می پنداشتم که"علم راستین"را نزد او خواهم یافت اما او حتی قرآن را وسیله فریب من ساخت. (۳)آری،ابو مسلم نیز آرمان اسلامی داشت و به دنبال تحقق آن در جستجوی،رهبری با فضیلت بود و آن را در وجود ابراهیم امام می دید،اما در این تطبیق به خطا رفت و به قول دکتر صاحب الزمانی:انگیزه"مازیار و ابو مسلم را،تا زمانیکه همین مقدار اطلاعات پراکنده در باره آن در دست است با هیچ عینکی،با هیچ وارونه گوئی و مسخ حقیقتی نمی توان همسان و یکی دانست.ابو مسلم مسلمان بوده؛مسلمانی واقعی و معتقد.او نیز تحقق آرمان بی تبعیض اسلامی را در رهبری فردی برتر از خاندان پرهیزگار پیغمبر می جست.او می اندیشید اگر حکومت بنی امیه که مالامال از تبعیض و ستم است برکنار شود و زاهدی چون ابراهیم امام از خاندان پیامبر بر سر کار آید،خلافتی نظیر خلافت بی تبعیض و عادلانه علی،زمام امور را در دست خواهد گرفت. (۴)اما افسوس که همه آنها خیال خامی بود که در سر می پرورانید و چه جنایتها که در راه آن مرتکب نشد.

۱- ۱) -هویت ایرانی-اسلامی دکتر علی شریعتی ص ۱۹

۲- ۲) -تاریخ فرق اسلام-دکتر محمد جواد مشکور ص ۳۱۲

۳- ۳) -دیباچه ای بر رهبری-دکتر ناصر الدین صاحب الزمانی ص ۵۲۲

۴- ۴) -همان مدرك ص ۴۶۴

شعارها:

در هرنهضت و قیامی شعار در باروری آن نقش مهمی را بازی می کند.شعار احساسات مردم و انقلاب کنندگان را تهیج کرده و راه نیروها را در تحقق آرمانهای انقلاب متمرکز می سازد.

شعار بیانگر،اهداف و آرمانهای یک ملت انقلابی است و از طریق آن می توان به خواسته های یک ملت پی برد.

در انقلاب عظیم صدر اسلام،پیامبر دستور داد که مسلمانان شعار بدهند و با احساسات پاک و انقلابی خود روحیه دشمن را تضعیف کرده و اهداف خود را پیش ببرند.

شعار مسلمانها در جنگ تکبیر بود و به دنبال آن ندای یا منصور امت را دسته جمعی بانگ می زدند و به دشمن حمله می کردند و گهگاهی نیز در جنگها در برابر سرود دشمن رجز خوانده و مقابله به مثل می کردند.در جنگ احد ابو سفیان شعار داد:زنده باد هبل اعل هبل،اعل هبل،پیامبر به علی فرمود که بگوید.خدا بزرگ و متعالی است، اللّٰه اعلی و اجل دوباره ابو سفیان نعره زد که:ما بت عزی داریم و شما بت ندارید، ان لنا عزی و لا عزی لکم،علی فریاد کرد،خدا بزرگ ما است و شما مولی ندارید، اللّٰه مولانا و لا مولی لکم،و همین شعارها بود که باعث شد تا نیروی اندک با ایمانی قوی بر دشمن بیشمار و مسلح چیره شود و این چنین اسلام حماسه آفرید و پیروز گردید.

خاطرات این شعارها و حماسه ها در ذهن مسلمانان باقی بود،و به همین جهت آنان از این حربه در نهضتها و نبردهای خود علیه حاکمان زور و طاغوتهای زمان در تجدید اسلام،حتی قرنها بعد از آن بهره می جستند.

به اعتراف مورخان،در نهضت علویان و حضرت زید بن علی در کوفه به سال ۱۲۲ هجری،همان شعارهای اولیه تکرار شد.ابن اثیر می نویسد:در اول صفر سال ۱۲۲ هجری طرفداران زید در حدود ۱۵ هزار نفر بودند.آنها قرار گذاشتند که علیه بنی امیه قیام کنند و همان شب در مسجد کوفه جمع شدند اما متاسفانه قبل از اینکه کاری بکنند از طرف نیروهای یوسف بن عمر عامل بنی امیه در کوفه محاصره شدند.در آن شب زید بن علی در خانه معاویه بن اسحاق انصاری بود؛زید از خانه بیرون آمد و همراه هواداران خود آتش روشن کرد سپس همگی تکبیرگویان شعار یا منصور امت را سردادند و با بنی امیه آماده نبرد شدند. (۱)

۱- ۱) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۴۱۶

صبحگاهان از نیروهای زید(۱۵ هزار نفر)خبری نشد و تنها ۲۱۸ نفر به یاری او آمدند و دیگران بی وفائی کردند.جنگ شروع شد جنگی شرافتمندانه در راه دفاع از اسلام و سرانجام زید شهید شد(دوم صفر ۱۲۲ ه.ق)و چند سال بعد پسرش یحیی بن زید در خراسان قیام کرد و به شهادت رسید؛تا اینکه سیاه جامگان نهضت بزرگ خود را بر ضد بنی امیه آغاز کردند. (۱)در نهضت ابو مسلم نیز همین شعارها تکرار می شدند و خاطرات جنگهای پیامبر را تجدید می کردند.

در ۲۵ رمضان ۱۲۹،ابو مسلم همراه مبلغات بنی عباس،سلیمان بن کثیر و دیگر ایرانیان هوادار حکومت الرضا من آل محمد(ص)که متشکل از مردم ۶۰ قریه بودند در قریه سفیدیچ مرو گرد آمدند.اگر اینان درواقع همان شیعیان و موالی ایرانی بودند که در قیام زید بن علی نیز شرکت داشتند آنان در حالیکه دو پرچم سحاب(ابر)و ظل(سایه)را در پیش داشتند شبانگاه آتش روشن کردند و قیام خود را اعلام نمودند.آنان شعار می دادند.

یا منصور امت و ابو مسلم آیه أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ را می خواند.فردای آن روز همه مردمان اطراف به او پیوستند و همه تکبیر می گفتند.روز عید فطر ابو مسلم دستور داد که سلیمان بن کثیر نماز عید بگذارد.او نماز فطر را قبل از خطبه آن،بدون اذان و اقامه شروع کرد(و این در حالی بود که)بنی امیه عکس آن می کردند و با شش تکبیر نماز گذارد(در حالیکه)بنی امیه با چهار تکبیر انجام می دادند (۲).

و بدین ترتیب نهضت بزرگ شروع شد و بعد از جنگها و پیکارهای زیاد سرانجام بساط ظلم و فساد و دستگاه استبداد اموی ساقط گردید.

نقش شعار در این حماسه های دینی به خوبی آشکار است.از آنجا که این نهضتها همگی از سرچشمه زلال اسلام مایه می گرفتند،شعارهای واحد و آیات قرآنی ورد زبان مجاهدان بود،زیرا همگی همان مستضعفان جوامع ایرانی و عربی بودند که از یوغ ساسانیان و عرب جاهلی نجات یافته و به دام اشرافیت عرب بنی امیه ضداسلام افتاده بودند،و از این جهت آنها نجات خود را باز در اسلام و حکومت و خاندان رسالت می دانستند،لذا همواره اگر بانگی یا پرچمی از جانب ایشان بلند می شد بزودی در زیر آن پرچم،به رهبری خاندان پیامبر بر ضد حکام جور قیام می کردند.

۱- ۱) -همان مدرک ص ۴۱۹

۲- ۲) -کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۲۱۵

عناصر تشکیل دهنده نهضت

مردی که در قیامهای ضدخلافت اموی شرکت می کردند همگی دارای یک هدف مشترک بودند و اکثرا از ایرانیان و یا شیعیان اهل بیت طرفدار عدل اسلامی بودند که اساس سپاه اسلام را تشکیل می دادند؛گرچه در این میان تعدادی از خوارج و یا عده ای از زرتشتیان خرمدینی نیز شرکت داشتند،اما آنان نیز به منظور مساوات و عدالت طلبی و نیز جهت خطمشی نهضت درمورد براندازی عرب بنی امیه،در آن شرکت می کردند.مورخان می گویند:وقتی که زید قیام کرد،بیعت با وی نه فقط از طرف مردم کوفه،بصره،مدائن و واسطه استقبال شد بلکه حتی در خراسان و گرگان و ری نیز مورد توجه قرار گرفت. (۱)ابن اثیر نقل می کند که در سال ۱۰۲ هجری میسره داعی علویان(هاشمیان)مبافان خود را به طرف خراسان گسیل داشت تا مردم را به بیعت و دعوت علویان فراخواند.این خبر در خراسان پیچید؛والی خراسان از جریان مطلع شد و همگی آنها را دستگیر کرد،آنها گفتند که همه ما به تجارت آمده ایم و کاری به سیاست نداریم با این حال والی آنان را آزاد نکرد تا آنکه جماعتی از قبیله،آنان را ضمانت کرده و سرانجام آزاد شدند. (۲)

آری همه مردم اعم از ایرانی و غیرایرانی و نیز مسلمانان از ظلم بنی امیه سوخته بودند و به همین جهت آنها در جستجوی فریادگری از خاندان رسول بودند این گرایشهای عدالتخواهانه و احساسات شکست خورده همان زمینه ای بود که بنی عباس با تردستی و فریبکاری از آن سوء استفاده کردند.این بود که آنان نیز خراسان را مرکز قیام خود قرار دادند و مبلغان خود را به طرف ایران و خراسان فرستادند و از شهادت زید و پسرش یحیی سوژه ای ساختند و مردم را بر ضد بنی امیه و عرب شوراندند.

محمد بن علی بن عباس،اولین امام مدعی خلافت عباسی،در اوصاف شهرهای خلافت اسلامی چنین بیان می کند.کوفه و اطراف از شیعیان شیعه علی،بصره هوادار خوارج،مکه و مدینه پیرو ابو بکر و عمر و سرتاسر شام مریدان معاویه و بنی امیه می باشند،و نیز می افزاید:بر شما است که جانب خراسان را در پیش گیرید زیرا در آنجا قلبها سالم و خواسته ها هماهنگ است،تشتت و اضطراب در آن راه نیافته و فساد در میانشان نفوذ نکرده است،بدنها و بازوان قوی با اراده هائی استوار در انتظار شما است و من،مشرق (خراسان)طلوع گاه خورشید،چراغ دنیا و شمع مردم را به فال نیک می گیرم (۳).

ص:۹

۱- ۱) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۴۱۵

۲- ۲) -کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۲۱۸

۳- ۳) -جهاد الشیعه دکتر سمیره مختار اللیثی،ص ۹۰

یاران ابو مسلم نیز همه ایرانی،شیعه و خراسانی بودند.طبری می گوید:به یک روز مردم شصت دهکده پیش ابو مسلم آمدند و نخستین کسانی که پیش او رفتند اهل سقادم (۱)بودند،با هرمروی نهصد پیاده و چهار سوار و از اهالی هرمز فره هزار پیاده و شانزده سوار آنان در حالیکه تکبیر می گفتند در زیر پرچم سحاب(ابر)و ظل(سایه)آیه أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا می خواندند و در نماز عید فطر شرکت کردند (۲).

در اینجا سئوال این است که این نهضتها با همه نقاط مشترکی که داشتند یعنی استراتژیها،شعارها و هدفهای واحد و اینکه تقریبا از پشتیبانی یک مردم همسان برخوردار بودند،به دو راه مختلف رفته و یا در جهتهای گوناگون قرار گرفتند؟پاسخ به این سوال شاید بتواند خواننده را در تحلیل علل روی کار آمدن خاندان عباسی که دست کمی از بنی امیه نداشتند و چندان ظلم و خیانت مرتکب شدند که شاید بنی امیه به آن جنایتها دست نیازیده بودند،بخصوص درمورد آل علی آنچنان ظلم و جنایتی مرتکب شدند که روی بنی امیه در پیش آنها سفید می نماید و به قول شاعر:

و اللّه ما فعلت امیه فیهم معشار ما فعلت بنو العباس

که بنی امیه یک دهم ظلم بنی عباس را درمورد آل علی مرتکب نشدند و نیز جاحظ درباره جنایات منصور دوانیقی نسبت به اولاد امام حسن می گوید:

"منصور فرزندان امام حسن را در زندان کوفه در سرداب قصر ابن هبیره زندانی ساخت بطوری که روز را از شب تشخیص نمی دادند.او دستور داد که محمد بن ابراهیم(نفس زکیه) را بگیرند و زنده زنده گور کنند و بر روی نعش او دیوار بسازند،محمد درحالی که جان می کند به برادرش عبد اللّه و حسن چنین گفت:آرزو کردیم که از جور بنی امیه خلاصی یابیم و به سلطنت و حکومت الرضا من آل محمد بنی عباس برسیم،اما حال ما بهتر نشد که بدتر شد. (۳)"

عوامل انحراف

الف:اخلاص یا قریب؟!

ب:شیوه های مبارزه؟!

به راستی راز و یا عامل انحراف در نهضت دوم چه بود؟و چه عاملی سبب گردید که این

۱- ٭) -سقادم(دهکده ای در مرو)
۲- ۱) -کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۲۱۲
۳- ۲) -جهاد الشیعه ص ۴۵

نهضت انحراف یابد؟و چرا مسلمانان به آن دام بیفتند،چه از دامی رها شدند و به دامی دیگر گرفتار آمدند؟به نظر ما عامل انحراف را می باید در عدم اخلاص رهبران نهضت دوم و به کار گرفتن شیوه های ضداسلامی و انسانی در راه پیروزی،و نیز فریب،و تزویر و دنیاداری قائدان آن،تحت عنوان شعارهای جالب و اسلام مداری جستجو کرد.

در اینجا خواننده می بایست توجه داشته باشد که این داوری براساس شواهد تاریخی و اسناد و مکاتبات انجام شده میان رهبران به اصطلاح اسلامی نهضت دوم با سرداران خود انجام گرفته است چرا که تحلیل و بررسی این اسناد حقیقت واقعی عامل و یا عوامل انحراف را به روشنی نشان می دهد.ما در نهضت اول و رهبران آن اخلاص، ایمان،ایثار و فداکاری می بینم و نیز مشاهده می کنیم که چگونه قدمی بالاتر از دستورات شرع و احکام اسلامی برنداشتند و هیچ شیوه ضداسلامی و انسانی را در راه پیروزی خود انتخاب نکردند و به اصطلاح "هدف"وسیله را توجیه نساخت بلکه آنجا که هدف ایجاد جامعه اسلامی و تحقق قسط بود،راههای مشروع و انسانی و طبیعی را در به دست آوردن هدف مقدس خود،انتخاب کردند.

امام حسین پیشوای این نهضتها،می گوید:

قیام من،قیام فردی جاه طلب یا کامجو یا آشوبگر و یا ستمگر نیست؛در جستجوی اصلاح امت جدم بپا خواسته ام،اراده دارم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیرت جد و پدرم رفتار نمایم (۱)سردار او مسلم بن عقیل در خانه هانی پشت پرده قرار گرفت و مقرر شد که هنگام عیادت ابن زیاد از هانی،که او از پشت پرده بیرون آمده و ابن زیاد را بکشد.اما او چنین نمی کند و در جواب می گوید:این گشتن ترفندی پیش نیست و پیامبر از آن نهی فرموده است.

(الایمان قید الفتک و لا یفتک مؤمن (۲))

ایمان زنجیر فریب است،انسان مؤمن فریب نمی دهد.

و زید بن علی در جواب کوفیان که از رای او درمورد صحابه ابو بکر و عمر جویا می شوند

ص:۱۱

۱- ۱) -انی لم اخرج اسرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی و ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و استر بسیره جدی و ابی. الامامه و السیاسه،ابن قتیبه،ص ۱۵۶

۲- ۲) -الارشاد مفید ص ۳۱۳

می گوید:

اینهائی(بنی امیه)که ما با آنها می جنگیم به مانند آنان(ابو بکر و عمر)نیستند و من شما را به عمل به کتاب خدا و احیای سنت پیامبر و ابطال بدعتها فرامی خوانم،اگر گوش فرا دهید خیر من و شما است و اگر امتناع ورزید من وکیل شما نیستم (۱).

ولی صحنه در درام نهضت دوم،طور دیگری است.سیاستمداران حرفه ای زمام امور را در دست دارند و از احساسات پاک آنها در راه مطامع دنیوی و ریاست خواهی نفس سوء استفاده می کنند.

اینان(بنی عباس)در ابتدا سیاست اختلاف بیانداز حکومت کن را پیش گرفتند و شیوه های ضدانسانی را در راه پیروزی به کار بستند و نه تنها در راه پیروزی دستور شرع اسلام را ارجی ننهاده بلکه درست برخلاف آن امر می کردند.

مثلا آقای ابراهیم الامام به سردارش ابو مسلم خراسانی بعد از اینکه از اختلافات و تعصبات قبایل عربی اطلاع یافت چنین نامه می نویسد و دستور می دهد:

ابو مسلم،تو فردی از خاندان ما هستی وصیتم را گوش فرا ده.همواره این قبیله یمانی را در نظر داشته باش و آنان را پشتوانه خود بدان،زیرا کار خلافت،بجز به کمک آنان به پیروزی نخواهد رسید و طائفه ربیعه را اعتماد مکن،اما قبیله مضر طرفدار(بنی امیه) آنان دشمنان خانگی هستند.سپس می افزاید:"هرکس را که مشکوک دیدی،بکش و اگر بتوانی در خراسان احدی را که عربی حرف می زند باقی نگذاری و هرپسربچه ای که قامتش پنج وجب باشد،متهم کرده و بکش (۲).

ص:۱۲

۱- ۱) -ان هولاء الذین نقاتلهم لیسوا کاولئک و انی ادعوکم الی العمل بالکتاب و احیاء السنه و اماته البدع و ان تسمعوا بک خیرا لی و لکم و ان تابوا فلست علیککم بوکیل. کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۴۱۴

۲- ۲) -انک رجل منا اهل البیت احفظ وصیتی،انظر هذا لحی من الیمن فالزمهم و اسکن بین اظهرهم فان اللّه لایتم هذا الامر الا بهم فانهم ربیعه فی امرهم و اما مضر فانهم العدو القریب الدار و اقتل من شککت فیه و ان استطعت ان لاندع بخراسان من ینکلم بالعربیه فافعل و ایما غلام بلغ خمسه اشبار فاتهمه فاقتله..کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۲۱۰

راستی باید از این آقای ابراهیم الامام زاهد پرسید آیا عرب طرفدار حکومت اسلامی که خود نیز در ظلم و جور بنی امیه سوخته است و خواهان عدل اسلامی است،چرا باید کشته شود؟و یا جرم آن پسربچه نیم وجبی چیست که باید متهم و کشته شود؟و این همان شیوه فاشیستی-ماکیاولینستی است که همه چیز در راه هدف مباح می شود و هدف وسیله را توجیه می کند.

بدبختی آنکه همه این روشهای ضداسلامی و انسانی درپی آرمانهای اسلامی:

عدالت و حکومت الرضا من آل محمد(ص)صورت می گیرد و به قول مسعودی در مروج الذهب ابو مسلم هم که جوانی نوزده ساله و عاری از فضیلت و آشنائی با اسلام بوده،همان شیوه را به کار می بندد و با به کار بستن حیله ها و فریبها بر دشمن غلبه می کند (۱)و به قول خود ابو مسلم"بر احدی رحم نکرده و صدهزار نفر آدم می کشد"۲۸،حتی در راه تحقق خلافت بنی عباس بدتر از بنی امیه،این سردار سفاک دستش بخون خاندان علی آغشته می شود و عبد اللّه بن معاویه،نوه جعفر طیار را به خونخواهی یحیی بن زید قیام کرده بود (۱۲۹ هجری)می کشد (۲).

و یا نیز رفیق خود سلیمان بن کثیر(داعی عباس)و ابو مسلم خلال(متمایل به خاندان علی) را نیز می کشد،و با این سنگدلی و قساوت قلب و دیکتاتوری،امام ناحقی را به مسند خلافت می نشاند.

جالب اینکه خود ابو مسلم ابن سردار بیباک و سفاک ایرانی،بعدها خود به این اشتباه بزرگ پی برده و بی تقوائی و فریبکاری و تزویر و عوامفریبی بنی عباس،اعتراف کرده و می افزاید:

چگونه مردم مسلمان ایران و حتی خود او را با ماسک شعارهای آرمان خواهی و عدالت خواهانه فریفته بودند.

پس از آنکه خلافت بر بنی عباس مسلم شد و آبها از آسیاب افتاد،سیاستمداران بنی عباس،ضروری دیدند که باید مزاحمان حکومت خود را از میان بردارند،گرچه آنان از خدمتگذاران دیروزی آنان باشند.ابو مسلم که این مسئله را احساس کرده و می فهمید

۱- ۱) -مروج الذهب مسعودی ج ۳ ص ۷۲

۲- ۲) -جهاد الشیعه مختار الیثی ص ۴۰۰

که روزی نیز نوبت او فرا خواهد رسید،ضمن نامه پرخاشگرانه ای به منصور دوانیقی چنین می نوشت:

من رهبری از دودمان پیامبر داشتم که همی بایست احکام الهی را بمن بیاموزد و من پنداشتم که علم راستین را نزد او خواهم یافت،اما او(ابراهیم الامام)حتی قرآن را وسیله فریب من ساخت زیرا به سبب علاقه ای که به ریاست و اموال این جهانی داشت،کتاب مقدس را تحریف کرد.رهبر من مرا بنام خداوند فرمان داد تا شمشیر برکشم و رحم و شفقت را یکباره از دل بیرون کنم،هیچ پوزشی از مخالفان نپذیرم و بر کمترین لغزشی نبخشایم و من نیز چنین کردم و راه قدرت و توانائی را بر شما گشودم زیرا که شما را بدرستی نمی شناختم.اما اکنون خداوند مرا از این راه بیرون آورده است،شما را دیگر خوب می شناسم و بر گذشته خود پشیمانم و توبه همی کنم امیدوارم که خداوند ستمهای گذشته مرا ببخشاید،اما اگر نبخشاید و مرا تنبیه کند باز باید او را دادگر بدانم (1).

آری ابو مسلم خراسانی،سرانجام پشیمان می شود و بر گذشته های ناشایست خود افسوس می خورد که چگونه دین خود را به دنیای دیگران فروخته در نهایت سنگینی و آثار جرمهایش به گردن او مانده است.

ص:۱۴

۱- ۱) -اما بعد فانی اتخذت رجلا-"اماما"و"دلیلا"علی ما افترض اللّه علی خلیفته و کان فی محل العلم نازلا و فی قراقبه من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، فاستجهلنی بالقران فتحرفه عن مواضعه علمعا فی قلیل قد القاه اللّه الی خلقه فکان الذی دلنی بغرور و الزمنی ان اجرد السیف و ارقع الرحمه و لا اقبل المعذره و لا اقیل العثره ففعلت توطیدا لسلطانکم حتی عرفکم اللّه من کان جهلکم ثم استنقذنی اللّه بالتوبه فان یعف فقد ما عرف به و نسب الیه و ان یعاقبنی فبما قدمت یدای و ما اللّه بظلام للعبید.کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۴۶۲

زمخشری در ربع الابرار می گوید:ابو مسلم را در عرفات دیدند که با خدایش چنین می گفت:

خدایا من اکنون پشیمانم و به سوی تو بازمی گردم اما گمانم آنست که هرگز مرا نبخشی،گفتند چگونه خدا را چنین وصف می کنی که ترا ببخشد؟گفت من چنان لباسی از ظلم به اندام بنی عباس دوخته ام که مادامی که این دولت باقی و ظلم و جنایتی بر جانداری می رود او همواره مرا نفرین خواهد نمود،پس خدا چگونه می بخشد کسی را که اینهمه مردم دشمن اویند (۱).

ابو مسلم از اشتیاق تحقق جامعه آرمانی مالامال بود.وی مظهر یا دست کم وسیله دست یابی بدین هدف،خون ریزی و انعطاف ناپذیری را آنچنان در نظرش آسان جلوه داده بود که به گفته یکی از گویندگان معاصرش:ابو مسلم آب نمی نوشد مگر زمانی که به خون آمیخته باشد.لیکن ابو مسلم نیز بزودی دستخوش همان کابوس ناکامی و یاس گشت،کابوسی که سرنوشت تمام پرستندگان آرمان برتری یعنی رهبری مطلق است.وی زمانی از کرده های خود پشیمان و بر ایمان بیهوده و بدفرجام خویش افسوس می خورد که متاسفانه دیگر طبق معمول سودی نداشت (۲).

موضع امامان شیعه درمورد دو نهضت:

از رهگذر این فرآیندها ائمه شیعه در رهبری،اخلاص،آرمان و حتی پیروان نهضت دوم تردید داشتند.

ابو مسلم،پس از مرگ ابراهیم امام به حضرت صادق ع چنین نوشت:من مردم را به دوستی اهل بیت دعوت می کنم،آیا مایل هستید تا با شما بیعت کنم؟امام در پاسخ نوشت:

"ما انت من رجالی و لا الزمان زمانی"نه تو مرد مکتب من هستی و نه زمان،زمان من است. (۳)و مسعودی می نویسد:ابو مسلم خلال پس از قتل ابراهیم امام می خواست نهضت و

۱- ۱) -اللهم انی تائب الیک بما لا اظنک ان تعفونی فقیل له افتعظم علی اللّه غفرانه فقال انی نسجت توب ظلم ما دامت الدوله العباسیه لبنی العباس فکم من صارخه تلعننی عند تفاصم الظلم فکیف یغفر لمن هذا الخلق خصماوه. الکنی و الالقاب،شیخ عباس قمی،ج ۲،ص ۱۲۰

۲- ۲) -دیباچه ای بر رهبری دکتر صاحب الزمانی-ص ۴۶۰

۳- ۳) -مجله مکتب اسلام سال ۲۴ شماره ۵

و خلافت را به آل علی انتقال دهد.از این جهت دو نامه،یکی به وسیله محمد بن عبد الرّحمن بن اسلم به محضر حضرت صادق و دیگری را برای عبد اللّه بن حسن(مثنی)، نوشت و در هردو نامه از امام صادق و عبد اللّه بن حسن خواست که خود را برای رهبری نهضت آماده کنند تا خلافت و بیعت مردم خراسان را به اسم آنان فراخواند و به قاصد دستور داد که هرچه زودتر بی آنکه وقت را از دست داده و فرصت تمام بشود عجله کند.

قاصد در مدینه نامه را به حضرت صادق تقدیم کرد و پیام ابو مسلم را به حضرتش رسانید.

امام فرمود:من ابو مسلم را نمی شناسم و او پیرو و شیعه دیگران است،قاصد گفت، من پیام آور و منتظر جوابم. (۱)امام دستور داد چراغی حاضر کردند،سپس نامه ابو مسلمه را بالای آن گرفته و سوزاند و فرمود:ایا موقد انارا لغیرک ضّؤها و یا حاطیا فی غیر حبلک تحطب"ای کسی که آتش روشن می کنی که شعله اش برای دیگران است و هیزمی جمع می کنی که سوزشش برای دیگران است".

فردای آن روز عبد اللّه بن حسن که از امام مسن تر بود پیش وی آمد.امام مقدمش را گرامی داشت و فرمود:چه کاری سبب شده این همه محبت کنی؟سپس عبد اللّه داستان نامه ابو مسلمه را بازگو کرد و اظهار نمود که:شیعیان ما از خراسان خواهان امامت و زعامت ما هستند،پس بشتابید که فرصت را از دست می دهیم.امام فرمود:آرام باش پسرعمو کجا خراسانیان شیعیان تو بودند؟آیا تو ابو مسلم را به خراسان فرستاده ای؟آیا تو دستور داده ای که آنها سیاه پوش شوند؟و اینهائی که به کوفه آمده اند تو دعوت کرده ای؟ و یا احدی از آنان را می شناسی؟

عبد اللّه در جواب پرخاش کرد و گفت:که شما از روی حسد این چنین حرف می زنی،امام آرامش ساخت و فرمود:من از روی خیرخواهی چنین می گویم و ابو مسلم به من نیز نامه نوشته و فرستاده است ولی جواب دریافت نکرد و نامه او را قبل از آنکه بخوانم،سوزاندم ۱ملاحظه کنید که امام صادق(ع)چگونه با این نهضت و داعیان آن برخورد کرده چرا که اساسا اعتقادی به نهضت نداشته و آنرا"اسلامی"نمی دانسته است.زیرا رهبران آن را به خوبی می شناخت و می دانست که انگیزه غیرخدائی داشته و فقط برای به دست آوردن قدرت و حکومت تلاش می کنند،و در این راه از هروسیله ای استفاده می کنند اگر چه این وسیله تهمت،قتل و یا غارت باشد.

اما وضع امام درباره نهضت و قیام زید بن علی(علویان)و اهداف آن،ایشان

۱- ۱) -مروج الذهب مسعودی ج ۳ ص ۷۶

به سختی از این حرکت پشتیبانی می کرد و مسلمانان و شیعیان را تحریض می فرمود که به صفوف او بپیوندند و یاریش نمایند.ابن اثیر می نویسد:عده ای از کوفیان قبل از خروج زید،پیش امام صادق آمدند و از حضرتش درمورد قیام زید و اهدافش جویا شدند.امام فرمود:به او بپیوندید و با او بیعت کنید،به خدا او افضل ما و آقای ماست.شیعیان برگشتند و مسئله را مخفی کردند (۱).

نه تنها امام صادق(ع)از نهضت و قیام زید پشتیبانی می کرد بلکه همه امامان شیعه از قیام اسلامی و حماسه آفرین او به نیکی یاد می کردند و او را شهید آل محمد(ص)می خواندند.

امام باقر(ع)فرمود:خدای رحمت کند برادرم زید را،اگر او پیروز می شد،خلافت را به صاحبان مشروع آن انتقال می داد.انه لو ظفر لوفی (۲).

و حضرت رضا(ع)همواره از یاد زید متأثر بود و می فرمود:او به حق قیام کرد و در راه حق کشته شد و اگر پیروز می گردید خلافت را به صاحبان آن مسترد می ساخت (۳).

آری شرط پیروزی نهضت اسلامی اخلاص و فداکاری و برای تنها اللّه بودن است.

اگر پیروز شود،نهضتی حق و عادلانه به ثمر رسیده است ولی اگر شکست یابد!هرگز شکست نظامی-سیاسی دلیل شکست عقیدتی،منطقی و پیامی آن نخواهد بود؛زیرا پیروزی،جز پیروزی منطق و پیام نیست و سرانجام حق پیروز است،و وعده خدا راستین که،ان وعد اللّه حق.

۱- ۱) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۴۳۶

۲- ۲) -الشیعه بین الاشاعره و المقزله،هاشم معروف ص ۲۴۰

۳- ۳) -عیون الاخبار صدوق ص ۴۷۰

در این کتاب خواننده با آراء و عقاید و مبارزات رهبران نهضت اول،و اینکه چگونه این نهضت در راه تحقق حکومت اسلامی و بازگرداندن آن به رهبران صالح و جلوگیری از انحراف جامعه اسلامی به مبارزه برخاستند،کاملا آشنا می شود.همچنین با مطالعه و تحقیق درمی یابیم که چگونه سیاستگران فرصت طلب نهضت دوم،مردم را فریفته ،دستشان به خون پاکترین فرزندان فاطمه آلوده شده است.این کتاب در اصل،تز دکترای خانمی فاضل و محقق است که از دانشگاه عین شمس فارغ التحصیل شده است.او در نگارش این کتاب از منابعی باارزش،بخصوص از منابع خطی زیاد استفاده کرده و و به راستی که حق مطلب را اداء نموده است و از نظر آکادمیکی از طرف هیئت علمی دانشگاه عین شمس در رشته تاریخ،حائز درجه ممتاز علمی شده است.

"در سال ۱۳۶۰ تازه از خارج برگشته بودم،البته تحصیلاتم در دوره دکترای ناتمام مانده بود و به علل سیاسی نتوانستم آن را تکمیل کرده و از آمریکا اخراج شدم.

اوضاع و حقایق جدید مرا که بیکار بودم بر آن داشت تا در رمضان همان سال به مطالعه و تحقیق نهضتهای اصیل اسلامی و مبارزات تشیع که به رهبری علویان و فرزندان فاطمه هدایت شده اند،اقدام کنم.

به دوست فاضل و ارزشمندم جناب آقای مهدی پور پیشنهاد کردم که کتاب"تاریخ-الفرقه الزیدیه فی القرنین الثانی و الثالث را ترجمه کنیم.او که به تازگی بدنبال کودتای سرهنگان از ترکیه بازگشته بود و مدت پنجسال بود که در آن دیار منشاء آثار ارزنده ای در زمینه نشر و تبلیغ تعالیم اسلامی و مبلغ مذهبی بود پیشنهادم را پذیرفت،فرصت را غنیمت شمرده و کتاب را به پایان رسانیدیم.

از آنجا که بازسازی فرهنگ اسلامی راه درازی در پیش دارد،تغییر فرهنگ اجتماعی به فعالیت برنامه ریزی شده و کار مخلصانه مسلمانان متعهد نیازمند است.اگر دشمن توانست غرب زدگی و اسلام زدائی استعماری را از سالها و سالها پیش به اجرا درآورد بر امت اسلامی و روشنفکران مسلمان متعهد و مسئول است که با وسعت نظر و فراغ اندیشه،مجد و عظمت نخستین اسلام را تجدید کنند.بنابراین ضرورت دارد که در این راه از نیروهای اصیل اسلامی استفاده شود و در انتخاب عناصر امتیاز به مسلمان شایسته،مدیر و متخصص اختصاص یابد.

ص:۱۸

اگر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی،اولیای امور در کنار ایجاد "نهضتهای آزادی بخش" سازمان مطالعات فکری،فرهنگی اسلامی ایجاد می کردند و از همه جهان،متفکران مسلمان را با تکیه بر قدرت "حکومت اسلامی "گردهم می آوردند و آنان را به مطالعه و تدوین "علوم انسانی "از نظر مکتب اسلام ترغیب و تشویق می کردند،ما امروز این خلاء وهشتناک را که در همه زمینه های علوم انسانی با آن روبرو هستیم نداشتیم.با توجه به اینکه جهاد فرهنگی و علمی،عمیق ترین،موثرترین و اساسی ترین جهاد است و دلها و مغزها را تسخیر میکند،لذا اسلام که تسلیم دلها و مغزها است تا تسلیم تن ها توانسته و می تواند که در این راستا با تکیه بر ارزشهای راستین،محرکی بنیادین جهت دست یابی به آرمانهای مذکور واقع شود.

در پایان از راهنمائی های مفید و عالمانه اساتید دانشمند که با بذل توجه در تنقیح و تصحیح کتاب یاریمان کردند،سپاسگذاری می شود.همچنین از عنایت معاونت محترم پژوهشی دانشگاه شیراز جناب آقای دکتر احمد زمانی،جناب آقای دکتر مجید اجتهادی دبیر محترم مرکز نشر دانشگاه و جناب آقای دکتر وطن دوست به لحاظ تاکید بر ارائه هرچه بهتر کتاب و نیز تلاش آقای محمد جعفر تابنده حقیقی در هماهنگی و ویرایش کتاب و خانم زهرا زرین مهر که زحمت تایپ کتاب را به عهده داشتند،نهایت تشکر و قدردانی به عمل آمده و توفیق روزافزون همه خدمتگزاران وطن و فرهنگ اسلامی را از خداوند آرزومندم.

اللّه ولی التوفیق

دانشکده علوم انسانی دانشگاه شیراز

سید محمد ثقفی علی اکبر مهدی پور

اسفند ۱۳۶۵

پیشگفتار مؤلف

زیدیه:

یکی از فرقه هـای شـیعه است کـه بـا ویژگیهـای عقیـدتی خـود،از نخسـتین روزهـای پیـدایش،یعنی از زمـان زیـد(شـهید بزرگوار،فرزنـد امام زین العابـدین)روزهای سـخت و تلخی را پشت سـر گذاشت، تا آنگاه که پایه های خود را اسـتوار کرد،بر شعاع خود افزود،موجودیت خود را به اثبات رسانید و سرزمین یمن را برای اقامت خود برگزید.

قرون دوم و سوم هجری صـحنهٔ پیکار سـخت و خونین زیدی ها برای دفاع از حریم اصول عقاید خود بود،زیرا اموی ها از روز نخست با تمام قدرت و قساوت،در برابر این مذهب نوپا ایسـتادند و به خرد و کلانشان رحم نکردند.پس از اموی ها،عباسی ها نیز راه آنها را پیمودند.

با اینحال،جنبش زیدیه هرروز بر سـرعت و صلابت خود افزود و مذهب خود را در مشرق، طبرستان (۱)و در مغرب از حجاز و یمن گرفته تا مصر گسترش داد.گسترش مذهب زیدیه در مناطق یادشده تأثیر شگرفی در تاریخ علوی ها به جای گذاشت.

بحث و بررسـی پیرامون پیدایش زیدیه و سـیر تاریخی آن از اهمیت ویژه ای برخوردار است،زیرا پیروان این مذهب با نبردهای بی امان و ستیز مـداوم در برابر حکومت های فاسد و خلفای سـتمگر،نقش مهمی را در تاریخ اسـلام ایفا کرده اند.ولی علیرغم همـهٔ این پیکارهای خونبار،حق این فرقه در کتابهای تاریـخ ادا نشده و شـرح مجاهدتهای آنان جز به صورت پراکنده،آنهم در ضمـن نقـل رویـدادهای پراکنـده،نیامـده است.ایـن مظلـومیت تـاریخی، نگارنـده را بر آن داشت که سـرگذشت آنـانرا،از روز پیدایش تا تمرکز کامل آنان در سرزمین یمن، (اوایل قرن سوم هجری)تجزیه و تحلیل کرده و در اختیار علاقمندان قرار دهد.

در نگـارش این کتـاب بـا سـختی هـای فراوانی روبرو شـدم؛اولاـ:کمبود اطلاعـات در مصـادر تـاریخی و گـاهی تکراری بودن آنها؛ثانیا متناقص بودن آراء و نظریه های مشکوک که

۱- *) -نامی است که مورخان اسلامی به "مازندان" و حدود اطراف آن اطلاق کرده اند؛ فرهنگ معین،اعلام،ج ۵،ص ۱۰۷۸

موجب قصور در درک حقیقت می گشت.

در تحلیل این بحث لازم بود که تاریخ زیدیه را از دو بعد مورد بررسی قرار دهم:

بعد سیاسی و بعد عقیدتی،زیرا این فرقه از آغاز پیدایش براساس دو انگیزهٔ سیاسی و عقیدتی به وجود آمد و بر آن دو پایه استوار گشت و همه پیروان و پیشوایان آن از رجال علم و فقاهت و مردان نبرد و سیاست بودند.

در تحقیق این بحث از کتابهای چاپی و خطی فراوانی در تاریخ،تراجم،ادیان، جغرافیا و...به زبانهای عربی،فارسی و اروپائی بهره جستم.

این کتاب دارای چهار بخش است:

الف-بخش اول شامل تشیع،پیدایش شیعه،اصول اعتقادی،فرقه های مهم، ریشه های تاریخی و کشمکشهای سیاسی علیه رژیمهای ستمگر زمان می باشد.

ضرورت این بحث بر کسی پوشیده نیست،زیرا زیدیه یکی از شاخه های تشیع است و بحث از تشیع به عنوان مدخل بحث زیدیه ضرورت دارد.

ب-در بخش دوم ابتدا از پیدایش جنبش زیدیه در قرن دوم هجری با ورود زید بن علی بر صحنه نبرد و سیاست،اعلان حرکت زیدیه و سرانجام شهادت وی در نبرد بی امان با امویان،سپس از قیام پسرش یحیی در سرزمین جوزجان (1)،و آنگاه تداوم حرکت زیدیه در دوران عباسیان،مانند حرکت نفس زکیه و برادرش ابراهیم بن عبد اله و در نهایت کشیده شدن این نهضت به سرزمین دیلم گفتگو شده است.

پ-در بخش سوم از تطور و گسترش جنبش زیدیه در زمان محمد بن ابراهیم طباطبا، سپس بسیج شدن پیشتازان نهضت زیدیه به سرزمینهای،حجاز،مصر،یمن و بصره،و وضع سیاسی کوفه در سال ۲۵۰(ه.ق)،آنگاه سیطره زیدیه بر طبرستان،قومس و گرگان،و بیعت مردم آن سامان با حسن بن زید و سرانجام،از رسیدن زیدی ها به سرزمین یمن در عهد هادی بن حسین و استقرارشان در آنجا گفتگو شده است.

---

۱ - ۱) -جوزجان،نام بخش بزرگی بین بلخ و رود مرو در خراسان می باشد،(رجوع شود به قاموس الاعلام ترکی ج ص ۱۸۵۱)"مترجمان"

ج-در بخش چهارم خطمشی و عقاید فرقه زیدیه و طوائف گوناگون آن همچون:

جریریه،جارودیه و تبریه مورد(تجزیه و تحلیل)قرار گرفته است

در پایان نیز کتابشناسی تحلیلی مصادر و مآخذ کتاب به خوانندگان گرامی تقدیم شده است که امیدوارم در تحلیل تاریخی زیدیه و ترسیم سیمای واقعی این فرقه،مفید واقع شود.

در اینجا وظیفه خود می دانم که از استاد خود دکتر حسن حبشی،استاد کرسی ادبیات دانشگاه عین شمس که در تألیف این کتاب از راهنمائیهای ارزنده شان بهره های فراوانی گرفته ام،نام برده و سپاسهای صمیمانه ام را به خدمتشان تقدیم دارم.همچنین خود را موظف می دانم که از کتابدار"دار الکتب المصریه"که کتب خطی گرانبهای آن کتابخانه را در اختیارم قرار داد تشکر کرده و سپاسهای صمیمانه را به محضر بانو نبیله عبد المنعم،استادیار دانشگاه بغداد و دیگر دوستانم که در ترجمهٔ کتابهای خارجی یاریم کرده اند،ارسال دارم.

فضیلت شامی

بخش اول

فصل اول

اشاره

پیدایش شیعه و سرگذشت آن

ریشه عقیدتی شیعه

واژه شیعه در لغت به دو معنی آمده است:

الف-اتفاق یک قوم بر یک امر؛که به عقیده ازهری اتفاق همه آنان شرط نیست (۱).

ب-اصحاب و پیروان یک شخص و یا یک آئین؛در قرآن کریم واژه شیعه نیز در این معنی به کار رفته است:

سپس از هرگروهی هرکدام از ایشان را که در سرکشی در برابر خدای بخشایشگر سخت تر است برمی گیریم (۲).

صاحب المقالات و الفرق معتقد است که لفظ تشیع واژه نوظهوری نیست؛هرچند این واژه به واسطه اطلاق بر اصحاب حضرت علی(ع)،دلالت تاریخی دارد (۳).

رازی معتقد است که شیعه لقب آن عده از یاران پیامبر(ص)است که در زمان رسول اکرم،علی(ع)را شناختند و با او انس گرفته و او را بر دیگر اصحاب پیامبر برتر می دانستند، مانند:سلمان فارسی،ابوذر غفاری،مقداد بن اسود و عمار بن یاسر (۴).

آنان نخستین کسانی هستند که به عنوان شیعه شناخته شدند (۵).آنگاه همه آنها که پیرو حضرت علی(ع)و معتقد به حقانیت او در خلافت،و ولایت اهل بیت بعد از امام علی بودند،به نام شیعه شناخته شدند (۶).

۱- ۱) -لسان الغرب ماده"شیعه"

۲- ۲) - ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمٰنِ عِتِيًّا (سوره مریم،آیه ۷۰)

۳- ۳) -المقالات و الفرق ص ۱۵

۴- ۴) -الزینه،برگ ۲۰۵(نسخه خطی)

۵- ۵) -المقالات و الفرق ص ۱۵

۶- ۶) -مقدمه ابن خلدون ص ۳۴۸

تاریخ پیدایش تشیع به عنوان یک آرمان و عقیده،در منابع تاریخی به گونه های مختلف نقل شده است.پاره ای از مصادر وجود آنرا مربوط به زمان حضرت رسول(ص)و پاره ای دیگر ظهور و تبلور آن را بعد از رحلت پیامبر می دانند،و گروه سوم معتقدند که واژه شیعه بعد از جریان"تحکیم"میان معاویه و علی(ع)ظهور کرده است.درهرحال در این باره آراء متفاوت و نظریات متباین زیادی وجود دارد.

قمی،صاحب المقالات و الفرق،تردیدی ندارد که"شیعه"در حیات پیامبر(ص)وجود خارجی داشت و عده ای چون سلمان،ابوذر،مقداد و عمار،به عنوان دوستداران حضرت علی و معتقد به امامت وی شناخته می شدند (۱).

مورخان دیگری چون رازی(متوفی ۳۲۴ ه (۲))و مقدسی(متوفی ۳۵۵ ه (۳))با او هم عقیده هستند.برخی از محدثان نیز با آنها هم رأی بوده معتقدند که"تشیع"در زمان پیامبر(ص) به وجود آمد و همواره در میان مسلمانان کشورهای مختلف روبه گسترش بوده است (۴).

عده ای دیگر گام فراتر نهاده معتقدند که تاریخ پیدایش شیعه با تاریخ پیدایش اسلام یکی است؛یعنی با ولادت اسلام متولد شده و با گسترش آن گسترش یافته است و گروهی که تعدادشان هم کم نیست در حیات پیامبر(ص)پیرامون علی گرد آمده،او را پیشوای خود دانسته اند چرا که او احکام و اسرار تعلیم حیات بخش اسلام را از پیامبر اکرم(ص)آموخته بود و می توانست به آموزش آنان بپردازد.این گروه در عصر پیامبر اکرم(ص)به عنوان شیعه علی شناخته می شدند (۵).

در اکثر منابع شیعی تأکید شده است که شیعه در زمان پیامبر و در حضور آن حضرت به وجود آمده است،و بذر تشیع به دست مبارک آن حضرت پاشیده شده است (۶).در این منابع آمده است که واژه شیعه به کسی اطلاق می شود که از علی(ع)،چه در عهد پیامبر(ص)و یا بعد از آن حضرت (۷)،پیروی کند.همچنین تأکید شده است که پیامبر اکرم(ص)بر خلافت علی تنصیص کرده است و تاریخ تشیع با تاریخ این تصریح آغاز می گردد (۸).

ص:۲

۱- ۱) -المقالات و الفرق ص ۱۵

۲- ۲) -الزینه،برگ ۲۰۵(خطی)

۳- ۳) -البدء و التاریخ،ج ۵ ص ۱۲۴

۴- ۴) -الشیعه بین الاشاعره و المعتزله ص ۳۴

۵- ۵) -اصل الشیعه و اصولها ص ۸۹

۶- ۶) -الشیعه و التشیع ص ۱۶

۷- ۷) -اعیان الشیعه ص ۱۶

۸- ۸) -الشیعه و الحاکمون ص ۱۵

نص در لغت به معنی اظهار و اعلام صریح است (۱).پیامبر اکرم(ص)در مناسبتهای مختلف و از جمله نخست در میان اهل بیت خود،صریحا خلافت علی را اعلام کرد.

سلیم کوفی(متوفای ۹۰ هجری)از سلمان فارسی نقل می کند که پیامبر اکرم(ص) پیش از آنکه خلافت علی(ع)را رسما اعلام کند،به دخترش فاطمه(ع)گفته بود:

خداوند به من امر فرموده که علی را به جانشینی خود نصب کنم (۲).

شیعه معتقد است که پیامبر اسلام(ص)در غدیرخم در برابر خلق انبوهی از یاران خود،خلافت علی را صریحا اعلام،و او را به جانشینی خود رسما منصوب فرمود.

داستان غدیرخم را چنین نقل می کنند:

پیامبر اکرم(ص)برای انجام مناسک حج رهسپار مکه گشت و پس از پایان مناسک، مکه را به قصد مدینه ترک کرد.در بازگشت به سوی مدینه،در نقطه ای به نام غدیرخم پیک وحی بر آن حضرت فرود آمد و این آیه را از آفریدگار جهان فرود آورد:

ای پیامبر،آنچه را که از سوی پروردگارت به تو فرود آمده است،ابلاغ کن،وگرنه رسالت او را ابلاغ نکرده ای (۳).

به دنبال نزول این آیه،هنگامیکه انبوه مردم گرد آمده بودند تا پیامبر امر خدا را به آنان ابلاغ فرماید!رسول اللّه روی به آنان کرده و فرمود:

آیا من برای شما از خودتان اولی به تصرف نیستم؟

همه گفتند:

آری،(ای پیامبر خدا)

آنگاه دست حضرت علی را گرفت به سوی خود بالا کشید و فرمود:

من مولای هرکسی باشم،علی نیز برای او مولی و اولی به تصرف است (۴).

این حادثهٔ تاریخی در روز هجدهم ذیحجه الحرام(سال ۱۰ هجری)روی داد (۵).

شیعه این روز تاریخی و سرنوشت ساز را ارج می نهد و سالروز آنرا همه ساله جشن می گیرد.

۱- ۱) -الفصول المحناره ج ۱ ص ۱

۲- ۲) -السقیفه ص ۶۲

۳- ۳) -یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ، (مائده آیه ۷۱)،اصول کافی ج ۱ ص ۳۸۹ و ارشاد مفید ص ۹۳

۴- ۴) -عیون اخبار الرضا،برگ ۲۱(نسخه خطی)و التنبیه و الاشراف ص ۳۵۵

۵- ۵) -مناقب آل ابیطالب ج ۳ ص ۲۷

براساس این بیعت،حضرت علی(ع)لقب وصایت یافته،وصی نامیده شد (۱).

روناالد سن (۲)،علت این نامگذاری را چنین می نویسد:

"بیعت غدیرخم هنگامی صورت گرفت که پیامبر اکرم(ص)فرزند دلبندش ابراهیم را از دست داد و جانشینی برای او نماند (۳).در صورتیکه ابن عساکر آنرا تأکیدی بر برتری علی(ع) دانسته است،نه برای امارت و خلافت (۴).

گذشته از بیعت غدیر،پیامبر اکرم(ص)همواره به حضرت علی(ع)می فرمود:

تو جانشین من در خانواده،هجرتگاهم(مدینه)،و قومم هستی (۵).

سلیم بن قیس توضیح می دهد که پیامبر اکرم(ص)به انتصاب علی بر خلافت اکتفا نکرده،بلکه مردم را به پیروی از او و دیگر اهل بیتش دستور داده است،آنجا که می فرماید:

در میان شما دو امانت گرانبها به ودیعت نهادم که اگر به آنها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید:

الف-کتاب خدا

ب-اهل بیت من

هرگز در کارها از آنها پیشی نگیرید،و از آنها تخلف نکنید (۶).

ابن رستم طبری توضیح می دهد که پیامبر اکرم(ص)نه فقط وصایت علی(ع)بلکه وصایت امامان بعد از او را نیز صریحا بیان فرموده است (۷).چنانکه از سلمان فارسی نقل شده که از پیامبر اکرم(ص)درمورد جانشینی آن حضرت پرسید؛رسول گرامی اسلام فرمود:

علی برادر من و وصی من در میان امت من می باشد و دو پسرش حسن و حسین،دو سبط این امت است.در روایت،همچنان که حضرت صادق روایت فرموده اند تصریح شده که پیامبر اسلام او را به وصایت و خلافت خود نصب کرده است (۸).

ص:۴۰

۱- ۱) -عقد الفرید،ج ۴ ص ۳۱۱

۲- *) - nosdlanoR

۳- ۲) -عقیده الشیعه ص ۳۴

۴- ۳) -تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۱۶۶

۵- ۴) -ارشاد مفید ص ۸۳

۶- ۵) -السقیفه ص ۱۰۴

۷- ۶) -

۸- ۷) -عیون اخبار الرضا برگ ۲۲(نسخه خطی)

از مطالب یاد شده روشن می شود که نص پیامبر(ص)اساس عقیدۀ شیعه را تشکیل می دهد و شیعیان سخنان آنحضرت را دلیل خلافت علی و شایستگی وی برای احراز این پست دانسته اند.ازاین رو گروه بسیاری از اصحاب پیامبر به او گرویدند و هرگز از او دور نشدند (۱).

گروهی از اصحاب نیز به برتری علی بر همۀ امت،پس از رسول اکرم(ص)معتقد شدند (۲)و گفتند که پیامبر نیز بر همین عقیده بوده است (۳).بدین ترتیب شالودۀ تشیع در عهد پیامبر و به دست آنحضرت استوار شده و پس از رحلت آنحضرت گسترش یافته است (۴)و از همین جا مشکل انتخاب خلیفه پیش آمد و این نخستین مشکلی بود که امت اسلامی با آن مواجه می شد (۵).

مسلمانان درمورد خلافت اختلاف داشتند که چه کسی را خلیفه کرده و او را به امامت مسلمین انتخاب کنند.هرگروهی طرفدار یکی گشت،انصار به رئیس خود سعد بن عباده تمایل داشتند،بیشتر مهاجران به بیعت ابو بکر کشیده شدند و او را بهتر از دیگران دانستند، و بنی هاشم خود را شایسته تر از دیگران می دانستند زیرا از خاندان پیامبر بودند.به این ترتیب شیعه به مرحلۀ دوم از مراحل تاریخی خود گام نهاد (۶).

بهترین مدرک را علی در دست داشت چرا که فاطمۀ زهرا(س)دخت پیامبر اکرم(ص) با تمام قدرت از همسرش علی(ع)دفاع کرد و عباس عموی پیامبر(ص)خلافت او را تأیید کرد (۷)و به وی گفت:دستت را بده که بیعت کنم (۸).گروهی از مهاجران،همگام با بنی هاشم که کسی جز علی را شایسته خلافت نمی دانستند،در اطراف آن حضرت گرد آمدند و جدا از وی خواستند که رهبری امت را به عهده بگیرد.پس از آن که در رأی گیری،سقیفه(برخلاف حقیقت) علی(ع)به خلافت نرسیده و مسلمانان ابو بکر را به رهبری انتخاب کردند،انگیزه اختلافات برای مدتی آرام گرفته و اوضاع رو به آرامش گذاشت،طرفداران علی نیز با دیدن سکوت او بخاطر مصالح بزرگ اسلامی سکوت اختیار کرده و دل به محبت علی و شایستگی او به

۱- ۱) -اصل اشعیعه ص ۸۹

۲- ۲) -الشیعه و الحاکمون ص ۱۵

۳- ۳) -فجر الاسلام ص ۳۶۶

۴- ۴) -تلخیص الشافی ج ۱ ص ۶۶

۵- ۵) -الشیعه بین الاشاعره و المعتزله ص ۳۷

۶- ۶) -تلخیص الشافی ج ۱ ص ۶۶

۷- ۷) -فجر الاسلام ص ۲۶۶

۸- ۸) -الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۴،و الفصول المحناره ج ۲ ص ۴۸

مقام خلافت محکم کردند.ولی علی(ع)همچنان به باورهای خود سخت پایبند بود و رفتار به روش شیخین و مقید شدن به آراء و نظریات آنان را رد می کرد (۱).

ولی داستان خلافت علی اینجا پایان نیافت،بلکه اعتقاد به شایستگی او در دلها جای گرفت و هرروز به تعداد شیعیان آنحضرت افزوده می شد (۲).پس از اینکه عثمان خلیفه سوم کشته شد با اینکه علی(ع)در این مسئله(قتل)هیچ شرکت نداشت و پسرش امام حسن را برای حفاظت عثمان گماشته بود،طلحه و زبیر او را متهم به قتل عثمان کرده و با او به مخالفت برخاستند و خواستار انتقام قاتلان عثمان و خونخواه او گشتند (۳).علی خود را برای جنگ با آنان آماده ساخت و شیعیانش به ندای او پاسخ گفته و از روی اخلاص و محبت جانانه از وی دفاع کرده و به کمکش شتافتند.علی(ع)به آنان افتخار می کرد و آنها را شیعه خود می خواند و با القابی چون، اصفیاء،اولیاء و شرطه الخمیس مخاطبشان می کرد (۴)؛اینان مردانی بودند همچون دژ که علی(ع)به مصاحبت آنان افتخار می کرد و آنان را یاران باوفای خود می دانست.پیروزی چشم گیر حضرت علی در جنگ جمل،در به نمایش گذاشتن مقام پرارج آن حضرت تأثیر شگرفی داشت و دل مسلمانان بیشماری را به آن حضرت جلب کرد و بر شمار شیعیانش افزود،و به همین نسبت بر تعداد نکوهش گران طلحه و زبیر و عایشه نیز افزوده شد،زیرا این روش خصمانهٔ آنها در برابر علی(ع)نتیجه ای جز اوج گرفتن صدای ناله و اندوه یتیمان و بیوگان کوفه و بصره برای جهان اسلام نداشت (۵).ولی معاویه همچنان به کینه ورزی و دشمنی خود با علی اصرار می ورزید،و گفته می شود که مشوق طلحه و زبیر برای نبرد با حضرت علی،هم،او بود که می خواست خلافت را به چنگ آورده از کوفه به دمشق منتقل کرده در میان امویان استوار سازد.ازاین رو وی دشمنی خود را اعلام کرد و آمادهٔ نبرد با علی شد.از سوی دیگر شیعیان آن حضرت نیز برای دفاع از حریم ولایت آماده شدند.ولهاوزن (۶)مستشرق معروف چنین می پندارد که بروز نبرد بین علی و معاویه سبب پیدایش تشیع شده است (۷)،حال آنکه

۱- ۱) -الشیعه بین الاشاعره و المعتزله ص ۳۷

۲- ۲) -همان مدرک

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ص ۴۶۲

۴- ۴) -فهرست ابن ندیم ص ۲۴۹

۵- ۵) -علی و نبوه ص ۵۵

۶- ※) - nesuahlleW

۷- ۶) -الخوارج و الشیعه ص ۱۴۶

پیش از بروز جنگ صفین گروه فراوانی از شیعیان علی در جنگ جمل شرکت داشتند (۱).

آنگاه مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند؛یکی از علی حمایت می کرد و دیگری از معاویه (۲)و لفظ شیعه به پیروان آنحضرت منحصر نگشت،بلکه به حامیان معاویه نیز شیعه معاویه گفته می شد (۳).

پس از درگذشت معاویه،با امتناع امام حسین از بیعت با یزید،آراء و عقاید تشیع یکبار دیگر مطرح گشت و پس از شهادت امام حسین در دشت کربلا-به دست هواداران دروغین خود،تشیع و ولایت اهل بیت در دل دوستداران حقیقی آنان شدت گرفت.

شهادت امام حسین در میان مسلمانان مهاجر و انصار تأثیر بسزائی گذاشت و حتی دل برخی از امویها را نیز متوجه اهل بیت کرد بطوری که بر فضیلت و پاکدامنی آنها معتقد شده (۴)،به علاقه و محبت آل محمد روی آورده،خود را شیعۀ آل محمد نام نهادند (۵).

بدین ترتیب بر تعداد شیعیان افزوده شد؛آنچنانکه،مردم عراق که اغلب شیعه بودند در وحدت حکومت اسلامی متفق نشدند (۶)و در برخورد باهم،یکدیگر را سرزنش کرده و اظهار ندامت و پشیمانی می کردند (۷)که چرا در زمان خود،حسین را یاری نداده و دعوت او را پاسخ نگفتند.

همه این عوامل دست به دست هم داد و بذر تشیع را در اعماق دل مؤمنان آنچنان افشاند که در میان همه فرق اسلامی،آنها را با شعار ولایت اهل بیت ممتاز ساخت و در برابر هر متجاوزی به حریم ولایت،آنها را در صفهای فشرده آمادۀ نبرد و جانبازی ساخت بطوری که هرکجا جنبشی به نام اهل بیت به وجود آمد از سروجان گذشتند.این فرایندها موجب شد که شیعیان پیرامون مختار ثقفی گرد آمده؛از زید بن علی حمایت کنند؛در جنبش محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم و دیگر جنبشهای شیعی فعالانه شرکت جویند.

از مطالب یاد شده روشن می شود که چگونه شیعه مراحل گوناگونی را پشت سر گذاشت تا توانست روی پای خود بایستد و فرهنگ غنی و پرمایۀ خود را به نمایش گذاشته،و خطوط اساسی خود را اعلام دارد.

۱- ۱) -حور العین ص ۱۸۰

۲- ۲) -الخوارج و الشیعه ص ۱۴۶

۳- ۳) -علی و نبوه ص ۱۹۰

۴- ۴) -اعیان الشیعه ص ۴۲

۵- ۵) -غایه الاختصار ص ۷۲

۶- ۶) -الخوارج و الشیعه ص ۱۴۷

٧- ٧) -مورج الذهب ج ٣ ص ١٠٠

به عبارتی دیگر شیعه با انگیزه و شور و عشق به علی پدید آمد؛انگیزهٔ این عشق سوزان و محبت سرشار،پس از خویشاوندی نزدیک او با رسول گرامی(ص)،بر دو عامل استوار بود:

الف-شخصیت بلندپایه او (۱).

ب-وجود روایات متواتر از پیامبر اکرم(ص)دربارهٔ او (۲).

۱- ۱) -التفکر الفلسفی ج ۱ ص ۱۸۰

۲- ۲) -تلخیص الشافی ج ۱ ص ۶۶

ترکیب عقیدتی شیعه

آئین اسلام با دعوت رسول اکرم پدید آمد و در عهد او شبه جزیرۀ عربستان را فراگرفت.ولی پس از او،در عهد خلفای راشدین،مردم زیادی به علت روح تسامح اسلام روی به آن آوردند و از روی اخلاص و عقیده،حقانیت آنرا پذیرفته و در راه تحقق آرمانهای آن فداکاری کردند.

مسلمین در زمان رسول خدا،به جهت رهبریهای مدبرانه و الهی پیامبر متحد بوده، به حضرتش عشق می ورزیدند.لیکن رحلت پیامبر،فاجعه ای بود عظیم که به دنبال آن میان مسلمانان شکاف پدید آمد.این شکاف عمدتا بر سر جانشینی پیامبر و اینکه چه کسی باید به جای او بنشیند استوار بود (۱)که در نهایت به انتخاب ابو بکر و بیعت او و گزینشش به عنوان رهبر سیاسی و نظامی منجر گشت؛خلیفه هم راه پیامبر را در پیش گرفت و در راه تثبیت آئین اسلام و گسترش آن کوشش می کرد و خلفای بعدی هم راه او را دنبال کرده،تلاش در گسترش آئین و تبلیغ آنرا به عهده گرفتند.

هرچند که مسلمانان همگی باهم متحد بوده و هدفهای واحدی را دنبال می کردند، اما در این میان گروهی با دیگر جماعات اختلافی داشتند،آنهم نه در اصول اسلام،بلکه تنها و تنها در رهبری و امامت مسلمین چرا که آنها معتقد به شایستگی علی(ع)و رهبریت او در اجرای احکام اسلام بودند.از مبلغان این فکر عده ای از صحابه و از همه شاخصتر،سلمان، ابو ذر،مقداد و عمار یاسر بودند که به محبت علی و شیعۀ او شناخته شده بودند (۲).

این گروه اگر چه به نام شیعه علی شناخته می شدند و از یاران و پیروان آنحضرت بودند ولی برای حفظ وحدت امت،هرگز برای به دست آوردن حق آن حضرت از احراز مقام خلافت،قیام نکردند (۳).

۱- ۱) -الصواعق المحرقه ص ۵

۲- ۲) -فرق الشیعه ص ۳۹

۳- ۳) -المقالات و الفرق ص ۱۵

در منابع تاریخی،خبری از یک جنبش شیعی در برابر خلافت ابو بکر،عمر و عثمان یافت نمی شود.به ویژه که حضرت علی برای حفظ مصالح عالیهٔ اسلام در عهد خلافت آنان نه تنها جبهه گیری نکرد بلکه همکاری هم کرد.

پس از انتخاب آن حضرت به خلافت،کار پیروان و شیعیان آن حضرت استوار گشت و توانستند که علنا تشیع خود را ابراز نموده،به پیروی امیر مؤمنان همت گمارند.ولی کشته شدن عثمان،فاجعهٔ،بزرگی را برای جهان اسلام به دنبال داشت که شیرازهٔ وحدت امت اسلامی را درهم گسست و اختلافات فاحشی را در میان آنان پدید آورد؛تا جائی که گروهی، حضرت علی(ع)را به شرکت در خون عثمان متهم ساختند.فرآیندهای بعدی،مراحل مهمی برای شیعیان پیش آورد که نهایتا منجر به شهادت حضرت علی(ع)به دست خوارج شد،و این نقطه آغاز ظهور اموی ها در صحنهٔ سیاست بود.

اموی ها نقش خطرناکی در تاریخ اسلام بازی کردند،زیرا خلافت را از عنوان مذهبی بیرون برده و به صورت لائیکی (۱)درآوردند.آنها مرتکب اعمالی شدند که از نظر مردم فاصلهٔ زیادی با دین داشت و هرگز با اسلام سازگار نبود.مردم احساس کردند که خلفای اموی به قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم(ص)چندان پای بند نیستند،و به همین دلیل واکنشهای شدیدی از طرف شیعیان و علویان ابراز شد.هرروز تمایل مردم به اهل بیت به عنوان حامیان دین افزایش یافت و این سرآغاز دعوت به تشیع به عنوان یک جنبش مذهبی بود.

از طرفی علیرغم افزایش اسارت،شکنجه و قتل عام شیعیان به وسیله امویان،خطوط برجستهٔ این حرکت مذهبی برجسته تر گردید،تا اینکه با شهادت حضرت حسین(ع)،این جنبش جاودانه گشت.به دنبال این جریانها و نیز به استناد آیات قرآنی و روایات نبوی گرایش به اهل بیت و اعلان حقانیت آنها و افشاگری علیه زمامداران اموی گسترش یافت.

از اینجاست که آغاز پیدایش تشیع،ریشهٔ قرآنی و روایتی پیدا می کند.این ترکیب مذهبی تشیع از سخنان صریح پیامبر سرچشمه می گیرد.زیرا شیعیان معتقدند که پیامبر اکرم (ص)حضرت علی را رسما به خلافت نصب کرد و این عمل به خواست شخص پیامبر(ص)نبود، بلکه دقیقا همزمان با نزول آیه شریفه: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ (۲). خویشاوندان نزدیکت را بترسان،در سالهای اول بعثت و بنا به فرمان خداوند انجام گرفته است.

ص:۱۰

۱- ۱) - ciaL به حکومتهای غیروابسته مذهبی و روحانی،گفته می شود.فرهنگ روز کمال موسوی "مترجمان"

۲- ۲) -سوره شعراء،آیه ۲۱۴

به عقیده شیعیان،امامت مسئله مصلحتی نیست،بلکه یکی از ارکان دین است (۱)و برای پیامبر(ص)جایز نیست که از آن روی گردانده (۲)و یا آنرا به امت واگذارد (۳).

به عقیده شیعه،بیعت غدیرخم به منظور انتصاب حضرت علی به خلافت انجام یافته،و پیامبر اکرم(ص)از همگان بیعت گرفته و در حضور هزاران مسلمان فرموده است:

من برای هرکس اولی به نفس(مولی)باشم،علی نیز برای او مولی(اولی بد نفس)می باشد.

بار خدایا هرکسی را که علی را دوست بدارد،دوست بدار و هرکسی را که با علی دشمنی بورزد، دشمن بدار (۴).

پیامبر اکرم(ص)همواره خطاب به علی می فرمود:تو برادر،وصی،وزیر و خلیفه من در میان اهل بیت من هستی (۵).

شیعه معتقد است که پیامبر(ص)شخصا علی را امیر المؤمنین نام نهاد (۶)،و به مردم فرمان داد که از او پیروی کنند (۷)و بارها می فرمود:ای علی،تو برای من به منزلهٔ هارون هستی نسبت به موسی (۸)،و اینها قسمتی از دلایلی است که شیعه به آنها استدلال کرده و براساس آن در(اولویت)خلافت حضرت علی(ع)اصرار می ورزند.

۱- ۱) -ملل و نحل شهرستانی،ج ۱ ص ۱۹۵

۲- ۲) -مقدمه ابن خلدون ص ۳۴۸

۳- ۳) -المقالات و الفرق ص ۱۵۴

۴- ۴) -عیون اخبار الرضا،برگ ۱۲۱(نسخه خطی)

۵- ۵) -المسترشد،طبری ص ۴۳

۶- ۶) -ارشاد مفید ص ۶۰

۷- ۷) -تنبیه الغافلین بیهقی،برگ ۱۳(نسخه خطی)

۸- ۸) -سقیفه،سلیم بن قیس ص ۶۵

عقاید شیعه

امامت:

یکی از عقایـد اساسـی شـیعه مسـئله امامت است که به وجوب آن معتقد شده و از این لحاظ به امامیه شـهرت یافته اند (۱).این اسم به عنوان اسمی "خاص"،به مسلمان معتقد به امامت اطلاق می شود.

شیعه،خلیفه را امام نامیده و حضرت علی(ع)را پیشوای امت اسلامی می داند.

امـام جعفر صـادق می گویـد:علی پیشوائی است که خداونـد اطـاعتش را واجب کرده است (۲).از امام صادق(ع)روایت شـده است که:تنها کسـی خداپرست واقعی است که خدا را بشـناسد و پیشوای معصومش را تشـخیص دهد.کسـیکه خدا و یا حجت خدا را(امام معصوم)در روی زمین نشناسد،به جز خدا را می پرستد (۳).

شیعه معتقد است که دلیل وجوب امامت عقل است و نیازی به رسیدن امر از شارع مقدس نیست (۴).در این رابطه شیخ طوسی چنین بیـان می کنـد:اگر مردم رهـبر عـادلی داشـته باشـند که بتوانـد دشـمنان را دفـع کنـد،متجـاوزان را ریشه کن سـازد و حق مظلومان را از ستمگران بگیرد،امور مسلمانان بطور صحیحی اداره می شود و فتنه ها می خوابد (۵).

همچنین مرحوم کلینی آیه: وَ مَنْ أَضَـلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰاهُ بِغَيْرِ هُـدىً مِنَ اللّٰهِ (۶)را چنین تفسیر می کند:کسیکه آراء شخصی خود را دین خود قرار دهد،بدون اینکه آن را از امام معصوم بگیرد (۷).

ص:۱۲

۱- ۱) -اوایل المقالات ص ۷

۲- ۲) -اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۹

۳- ۳) -همان مدرک ص ۱۸۱

۴- ۴) -تلخیص الشافی ج ۱ ص ۶۵

۵- ۵) -همان مدرک ص ۷۰

۶- ۶) -سوره قصص،آیه ۵۰

۷- ۷) -اصول کافی،ج ۱ ص ۳۷۴

شیعه معتقـد است:اطاعت کردن از امام معصوم و پیشوای عادلی که احکام خدا را در میان آنها اقامه کرده و احکام شـریعت را که پیامبر آورده است در میان آنها اجرا کند.

بر همهٔ امت واجب است (۱).ازاین رو امامت در نزد شیخ طوسی و هم کیشان او یکی از اصول دین به شمار می آید که بدون آن ایمان کسی کامل نخواهد بود (۲).نوبختی معتقد است که بعد از نبوت،امامت مهمترین مسئله اعتقادی است (۳)،و امام باید در همـهٔ صـفات برجسـتهٔ انسانی و کمالات والای اسـلامی،از همـهٔ مردم زمان خود برتر و والاتر باشـد (۴).حمیری می افزاید، مردم ناگزیر از امامی هسـتند که بر آنها مشـفق و دلسوز باشـد،از کشـمکش هایشان جلوگیری کند، احکام اسـلام را میان آنها گسترش داده حـدود الهی را اجرا کنـد،نیروهای مسلح را رهبری کرده و غنایم جنگی را به عـدالت تقسـیم کند (۵).اشعری از برخی از دانشمندان نقل می کند که امامان معصوم همچون پیامبران،از ملائکه برتر هستند (۶).

شیعه معتقـد است که امامت با وصـیت صـریح پیامبر(ص)از حضـرت علی(ع)آغاز شده، در میان فرزندان او از یکی به دیگری منتقل شده و هرگز از فرزندان او بیرون نمی رود (۷).

ابن ابی الحدید معتقد است که شیعه منحصـرا به کسانی گفته می شود که به برتری حضـرت علی و شایسـتگی آن حضرت به خلافت معتقد باشند (۸).به نظر او،امامت فقط با دلیل نقلی و امر پروردگار ثابت می شود و این درمورد حضـرت علی(ع)ثابت شـده و درمورد دیگر خلفاء ثابت نشده است (۹).شـیعه به اتفاق آراء معتقد است که امام باید داناترین مردم زمان خود باشد و این عقیده جزء اصول مذهبی شیعه قرار گرفته است.

در این رابطه آیاتی از قرآن تفسیر شده است؛به عنوان نمونه مرحوم کلینی در تفسیر

۱- ۱) -ملل و نحل،ابن خرم،ج ۴ ص ۸۷

۲- ۲) -عقاید الشیعه،مظفر،ص ۴۳

۳- ۳) -فرق الشیعه،ص ۴۱

۴- ۴) -الشیعه و الحاکمون ص ۲۲

۵- ۵) -حور العین ص ۱۵۰

۶- ۶) -مقالات الاسلامیین ص ۴۳۹

۷- ۷) -المقالات و الفرق،ص ۱۵۴

۸- ۸) -شرح نهج البلاغه،ج ۵ ص ۸۸۵

۹- ۹) -عمده الاکیاس،ص ۵۱۳(نسخه خطی)

آیهٔ: هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ إِنَّمٰا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبٰابِ": آیا دانایان و نادانها برابرند؟!تنها صاحبان خرد آنرا درمی یابند (۱)،از امـام بـاقر(ع)نقل می کنـد که دانایان همان پیشوایان معصوم،و نادانها دشـمنان آنها و صاحبان خرد شـیعیان هستند (۲).

شیعیان بر این عقیده هسـتند که امام مانند پیامبران باید در تمام صـفات برجسته انسانی برترین مردم باشد،زیرا او همه معارف و احکام الهی را از طریق پیامبر یا امام پیشین به دست می آورد (۳).

امـام بایـد رفتـار و کردارش درست مطـابق علم و گفتارش باشـد (۴)و بعـد از پیامبر داناترین فرد امت اسـلامی باشد.مسـعودی اسـتدلال می کند که اگر امام داناترین امت نباشد،در نقل شریعت نمی توان به او اعتماد کرد (۵).شیخ طوسی توضیح می دهد که امـام بایـد از فرد فرد امت اسـلامی برتر باشـد (۶)و هرگز ممکن نیست که در میـان امت اسـلامی،احـدی در سـطح امـام یا نزدیک به سطح او باشد.امام باید دانا به سیاست و نیرومندترین امت در هرموردی باشد (۷).

عصمت:

دومین رکن از عقاید شـیعه عصمت است.شیعه معتقد است که امامان نیز همچون پیامبران باید معصوم باشند زیرا امامت مرحله پائین تر نبوت است (۸)و لذا هرچه در پیامبر شـرط است، در امام نیز شرط می باشد.ازاین رو امام باید از همه گناهان بزرگ و کوچک (۹)آشـکار و نهـان و از همه رذائـل و پستی ها،معصوم و به دور باشـد (۱۰).شـیخ طوسـی تأکید می کند که امام باید معصوم بوده و عصـمت او ثابت و قطعی شده (۱۱)باشـد زیرا دلیـل نیاز ما به امام،نبودن معصوم در میان ماست،چون اگر مردم معصوم باشند دیگر نیازی به امام نخواهند داشت.وجوب اطاعت از

۱- ۱) -سوره زمر،آیه ۹

۲- ۲) -اصول کافی،ج ۱ ص ۲۱۲

۳- ۳) -عقاید الشیهه مظفر،ص ۴۵

۴- ۴) -المسترشد،طبری ص ۱۳۰

۵- ۵) -مروج الذهب ج ۳ ص ۲۳۸

۶- ۶) -تلخیص الشافی،ج ۱ ص ۲۰۹

۷- ۷) -همان منبع ص ۳۷۴

۸- ۸) -الشیعه ص ۱۱۷

۹- ۹) -مقدمه ابن خلدون،ص ۳۴۸

۱۰- ۱۰) -عقاید الشیعه ص ۴۴

۱۱- ۱۱) -غیبت شیخ طوسی ص ۱۵

امام به صورت مطلق ایجاب می کند که هرگز کار ناشایستی از او سرنزند (۱).

مسعودی در توضیح این مطلب چنین می نویسد:دلیل معصوم بودن امام اینست که اگر امام معصوم نباشد او نیز مانند دیگران مرتکب گناه خواهد شد و اجرای حدود در حق او نیز واجب خواهد بود و هرگاه چنین باشد او نیز نیازمند امام دیگری است که حدود الهی را در حق او اجرا کند و چون آن امام معصوم فرض نشده بنابراین او نیز نیازمند امام دیگری خواهد بود؛و اگر سرانجام به امام معصوم نرسد این تسلسل ادامه خواهد داشت.بنابراین باید امام معصومی باشد تا این تسلسل پیش نیاید (۲).

ابن حزم نیز چنین توضیح می دهد:شیعیان به عصمت امام دلیل می آورند که همواره باید در میان مردم،امام معصومی باشد که بر تمام احکام شریعت،آگاهی قطعی داشته باشند تا امت اسلامی با مراجعه به او،راهی به واقع داشته باشند و بتوانند تعبد خود را براساس یقین استوار سازند (۳).

شیخ مفید معتقد است که آیه شریفهٔ: "وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا":

به ریسمان محکم الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید (۴)،در همین رابطه نازل شده است،و منظور از ریسمان الهی،همان شریعت و پاسدار آن،امام معصوم است،زیرا امامان معصوم هستند که به طاعت خدا تمسک جسته اند (۵).

از مآخذ یاد شده نتیجه می گیریم که عصمت جزء عقاید قطعی شیعه است و هیچ شیعه ای یافت نمی شود که به آن معتقد نباشد.

تقیه:

آنگاه مسئله تقیه مطرح می شود که به هنگام خطر جانی آنرا تجویز می کنند (۶)و پیشوایان شیعه آنرا شعار خود قرار داده،پیروان خود را به رعایت آن فرمان داده اند،تا بدین وسیله خونشان حفظ شود و ضرری به اساس دین یا به جان برادران دینی متوجه نشود.

۱- ۱) -مناقب ابن شهر آشوب،ج ۳ ص ۱۱

۲- ۲) -مروج الذهب،ج ۳ ص ۲۳۷

۳- ۳) -الملل و النحل،ابن خرم،ج ۴ ص ۹۵

۴- ۴) -سوره آل عمران،آیه ۱۰۳

۵- ۵) -اوایل المقالات ص ۱۱۱

۶- ۶) -همان مدرک ص ۹۶

قمی به بیانی دیگر می گوید:شیعیان مسائل بزرگی را درمورد حلال و حرام از امامان می پرسیدند.

آنها پس از دریافت جواب،آن را پیش خود تدوین کرده و نگه می داشتند.از آنجا که این مسائل در زمانهای مختلف صادر شده بود،گهگاه تضاد و اختلاف میان جوابها مشاهده می شد.

وقتی مردم از حل این تضادها عاجز می ماندند،از امامان راز این اختلاف را می پرسیدند و آنان نیز پاسخ می دادند که این جوابها را به جهت تقیه و رعایت مصالح شما پاسخ داده ایم تا بدینوسیله موجبات بقای شما را تأمین کنیم (۱).

بدا:

از عقاید برخی از فرقه های شیعه،اعتقاد به بدا هست و منظور از آن اینست که برای خداوند بدا حاصل می شود.آنها می گویند:خداوند بر همه چیز داناست و هرگز جهل در او راه ندارد و بر همهٔ چیزهایی که مقدر کرده است آگاهی وسیع دارد (۲).

نوبختی،بدارا چنین توجیه می کند:امامان شیعه خود را به جای پیامبران قلمداد کرده بودند و از مسائل غیبی خبر می دادند و به شیعیان خود می گفتند که در آینده چنین و چنان خواهد شد.هرگاه این مسائل مطابق گفتارشان صورت می پذیرفت،آنرا دلیل علم غیب خود قلمداد می کردند،و اگر مطلبی برخلاف پیشگویی آنها انجام می گرفت،می گفتند که برای خدا بدا حاصل شده است و بدینگونه بدا به صورت یکی از عقاید برخی از شیعیان درآمد.

در صورتیکه امام صادق گفته است:هرکس خیال کند که برای خداوند بدایی حاصل می شود که پیش از آن آگاهی نداشته،من از او بری هستم (۳).بدا به این معنی در میان فرقه های شیعه به کیسانیه اختصاص داشت.

رجعت و مهدی منتظر:

همه فرق شیعه به رجعت و ظهور مهدی منتظر معتقد هستند و می گویند:پیش از آنکه قیامت برپا شود حضرت مهدی ظهور خواهد کرد (۴)،و هرگز روی زمین خالی از حجت نخواهد بود (۵).

۱- ۱) -المقالات و الفرق ص ۷۸

۲- ۲) -مقالات الاسلامیین ص ۴۶۱

۳- ۳) -عقاید الشیعه ص ۲۰

۴- ۴) -عقاید الفرید،ج ۲ ص ۲۰۶

۵- ۵) -مروج الذهب،ج ۳ ص ۲۳۷

انتظار ظهور مهدی به صورت یکی از عقاید اساسی شیعه درآمده است.در این مورد شیعه حدیثی را به پیامبر(ص)نسبت داده است که براساس آن می فرماید:دنیا پس از آنکه پر از ظلم و ستم شد به پایان نمی رسد،جز اینکه زمام امور جهان را یکی از فرزندان حسین به دست بگیرد و دنیا را پر از عدالت کند (۱).

انس بن مالک روایتی از پیامبر اکرم(ص)نقل می کند که در آن خطاب به حضرت علی(ع)،به قیام مهدی در بین فرزندان آن حضرت اشاره شده و در ادامه آن می فرماید:

"یا علی،اگر جز به مقدار یک روز از دنیا نماند،خداوند آن روز را به قدری طولانی گرداند که در آن روز مردی از اولاد تو ظهور می کند که مهدی نامیده می شود.او مردم جهان را به سوی خدا فرامی خواند و عرب به دست او هدایت می یابد؛همچنانکه کفار و مشرکان به دست تو از گمراهی رهایی یافتند. (۲)

امام رضا(ع)فرمود:حجت برای خدا تمام نمی شود مگر به وسیله امامی که شناخته شود (۳).واقدی از حضرت علی(ع)روایت می کند که فرمود:خدایا،هرگز روی زمین را خالی از حجت نگذار (۴).

رونالدسن انگیزه های اعتقاد به ظهور مهدی را در خفقان و اختناقهای دوران بنی امیه جستجو کرده،آنرا نتیجهٔ اجتناب ناپذیر جنایات امویها می پندارد (۵).

شیعیان برای غیبت مهدی،به غیبتهای پیامبران استدلال می کنند،چنانکه پیامبر اکرم(ص)مدت سه سال در کوه ثور از دیده ها مخفی شده بود و یا اینکه حضرت نوح پس از سالها غیبت،در میان امتش ظاهر شده،به نشر دعوت ۹۵۰ساله اش پرداخت (۶).همچنین

۱- ۱) -دلائل الاماهه ص ۲۴۰

۲- ۲) -همان مأخذ ص ۲۵۰

۳- ۳) -اصول کافی ج ۱ ص ۱۷۷

۴- ۴) -همان مأخذ ص ۱۷۸

۵- ۵) -عقیده الشیعه ص ۲۳۱

۶- ۶) -الشیعه ص ۲۳۱(لازم به تذکر است که مؤلف محترم،تبلیغ پنهانی پیامبر و زندانی بودن آنان را در غار"ثور"از دلائل غیبت مهدی(ع)معرفی کرده است،حال آنکه چنین مسئله ای در تاریخ شیعه چندان مورد اعتبار نبوده،و دلیل ضعیفی است.)مترجمان

استدلال می کنند به احادیث پیامبر اکرم(ص)که در ضمن آنها می فرماید:مهدی از فرزندان منست،از اولاد فاطمه (1)در حدیث دیگری می فرماید:ترا نوید می دهم به ظهور مهدی که در میان امت من مبعوث خواهد شد،و به هنگام اختلاف مردم و تزلزل آنها،زمین را پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده پر از عدل و داد خواهد کرد؛ساکنان زمین از او راضی می شوند، چنانکه ساکنان آسمان از او راضی خواهند بود (2).شیعه برای غیبت مهدی به خطرات جانی که متوجه جان آن حضرت است،استدلال می کنند؛در نزد آنها مهدی منتظر پسر امام حسن عسکری است.وی دوازدهمین امام از پیشوایان معصوم است که در عهد معتصم در سامرا دیده به جهان گشود و تاکنون به دور از دیدگان زندگی می کند.ناپدید بودن او از دیده ها برای حفظ جان گرامی اش از خطرات می باشد که این غیبت گاهی شبیه غیبت پیامبر در شعب (ابی طالب)و گاهی شبیه غیبت آن حضرت در غار(حراء)است (3).

طبیعت وضع موجود انسانها که به اوج فساد و ستم رسیده اند،ایمان به صحت این دین را که آخرین دین آسمانی است بیشتر کرده و به ظهور مصلح بزرگ مهدی موعود را ایجاب می کند (4).

عقیده به غیبت حضرت مهدی،یکی از استوارترین عقاید شیعیان است که زیربنای آن را آیات فراوان قرآنی و هزاران حدیث پرارج نبوی تشکیل می دهد.

اگر چه شیعیان در عهد خلفای عباسی قادر به کسب قدرت سیاسی نشدند ولی همواره با بازگوکردن انتظار فرج آل محمد(ص)و تکیه بر جملهٔ"ظلم و ستم را ریشه کن می سازد و ارکان اسلام را استوار می نماید"رژیم ستمگر عباسی را مورد انتقاد قرار می دادند، و بدین وسیله انحراف آنها را از شاهراه هدایت،اعلام می کردند و بدین ترتیب مردم را از لغزش و گمراهی برحذر داشته آنان را به تطبیق تعالیم عالیه اسلام تشویق می کردند.

1- 1) -غیبت شیخ طوسی ص 114

2- 2) -همان مدرک ص 111

3- 3) -همان مدرک ص 61

4- 4) -عقاید الشیعه ص 57

علت،نامگذاری شیعه به رافضی

در آغاز پیدایش شیعه،نامی جز شیعه بر آنها اطلاق نمی شد و تنها به هرکس که از علی بن ابیطالب(ع)پیروی می کرد شیعه گفته می شد.این وضع تا پایان دولت اموی ادامه داشت.در تاریخ آمده است که به پیروان معاویه نیز شیعه معاویه گفته می شد (۱)ولی پس از درگذشت معاویه،این اسم منحصرا درمورد پیروان امیر مؤمنان به کار می رفت.

گاهی به شیعه،رافضی هم گفته می شود این تعبیر در میان شیعیان خوش آیند نبوده و هرگز نمی پسندند که کسی آنها را رافضی بخوانند.با اینحال برخی از آنها با این توجیه که رافضی به معنای:"ترک کننده باطل و پیرو حق است (۲)"خواسته اند حالت نامطلوب آن را از بین ببرند.به هرحال روی علل و انگیزه هائی،به شیعیان رافضی گفته شد.در منابع تاریخی درمورد مبدأ پیدایش این نام اختلاف وجود دارد.برخی از مورخان،تاریخ این نامگذاری را مربوط به عهد زید بن علی(ع)دانسته و عده ای آن را مربوط به پیش از این می دانند.دسته اول انگیزه این نامگذاری را چنین نوشته اند:همهٔ شیعیان محبت عمیقی به اهل بیت پیامبر داشتند و در هرفرصتی جمعی از آنان دورهم جمع شده،علیه یک زمامدار اموی که دشمنی اش با اهل بیت روشن بود قیام می کردند.

زید بن علی،هنگامی در صحنهٔ مبارزات سیاسی ظاهر شد که زمامداران اموی همه ارزشهای انسانی را زیرپا گذاشته بودند،و به خصوص درمورد اهل بیت از هیچ جنایتی دریغ نداشتند؛هنوز خاطره تلخ شهادت جانگداز حضرت حسین(ع)در کربلا از خاطره ها محو نشده بود.به همین دلیل هنگامی که جناب زید به عنوان خونخواهی جد بزرگوارش امام حسین(ع)قیام کرد،همه شیعیان او را تأیید کردند و به حمایتش برخاستند،و او را به اعلام شورش تشویق کردند.زید بن علی با تکیه به یاران بی شمار شیعیش قیام خود را در سال

۱- ۱) -علی و نبوه ص ۱۹۰

۲- ۲) -الزینه،برگ ۲۱۶(نسخه خطی)

۱۲۲ هجری علیه رژیم حاکم رسما اعلام کرد (۱).ولی حادثه ای پیش آمد که بیشتر یارانش را از دست داد.حادثه چنین بود:گروهی از بزرگان کوفه به خدمت جناب زید رسیدند و از او پرسیدند:درمورد شیخین چه می فرمائید؟فرمود:خدای رحمتشان کند،من از اهل بیت پیامبر چیزی جز نکوئی درمورد آنان نشنیده ام.

بزرگان کوفه با شنیدن این تعبیر،از وی جدا شدند و بیعت خود را شکستند (۲)و به برادرزاده اش امام جعفر صادق(ع)پیوستند و او را به پیشوایی خود برگزیدند.از این جهت زید آنها را رافضی نام نهاد (۳).

بیشتر مورخان بر این عقیده اند که نامگذاری شیعه به رافضی در عهد زید بوده، ولی درمورد انگیزۀ این نامگذاری و کیفیت آن اختلاف دارند.برخی گفته اند که زید شخصا آنها را رافضی نام نهاده است و برخی معتقدند که این نامگذاری در عهد یزید بوده است.

طبری آنرا به زید نسبت می دهد و انگیزه اش را شکستن بیعت و جدا شدن آنها از زید می داند.

صاحب"العیون و الحدائق"،ابن اثیر و مقریزی نیز بر همین عقیده هستند (۴).ابن حجر همین نظر را پذیرفته،می افزاید:آنان از زید خواستند که از شیخین بیزاری جوید تا او را یاری کنند،ولی او نپذیرفت و آنان او را ترک گفتند (۵)،آنگاه زید گفت:بروید که شما رافضی هستید.جملۀ زید،بیانگر این واقعیت است که این نامگذاری،از طرف وی صورت گرفته است.

اگر چه بعضی از منابع،این نامگذاری را به زمان زید نسبت میدهند،ولی تصریح نشده است که از طرف شخص او بوده است.بغدادی می گوید:شیعیان با او بیعت کردند،آنگاه او را آزمودند،هنگامی که دیدند از شیخین بیزاری نمی جوید او را ترک گفتند (۶).رازی می نویسد:

از آن جهت به شیعیان،رافضی می گویند که زید بن علی را ترک کردند و از او جدا شدند،سپس به هرکس که در مذهب خود غلو کند این نام گفته می شود (۷).

۱- ۱) -المعارف ابن قتیبه ص ۲۱۶،تاریخ طبری،ج ۷ ص ۱۶۰ و مقاتل الطالبین ص ۱۳۶

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۱،کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۹الداء و التاریخ مقدسی،ج ۶ ص ۵۰، العیون و الحدائق ج ۳ ص ۹۶

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ص ۱۸۱

۴- ۴) -خطط مقریزی،ج ۲ ص ۴۳۹

۵- ۵) -الصواعق المحرقه ص ۱۶۷

۶- ۶) -المجر ص ۴۸۳

۷- ۷) -الزینه،برگ ۲۱۴(نسخه خطی)

اشعری گوید:زید از آنها شنید که از شیخین انتقاد می کنند،به کسانی که در حضورش بودند اعتراض کرد،آنگاه از حضورش پراکنده شدند و بیعت خود را شکستند.زید گفت:مرا رفض(ترک)کردید (۱).اشعری توضیح نداده است که عنوان رافضی را،زید شخصا بر آنها نهاده است.تمیمی بغدادی می گوید:بزرگان کوفه به زید گفتند:ما حاضریم با تمام قدرت از تو حمایت کنیم،ولی شما نظرتان را درمورد شیخین که به جد بزرگوارت امیر مؤمنان(ع)ستم کرده اند،بیان فرمایید.زید فرمود:من درباره آنها جز خیر نمی گویم،و از پدرم در این مورد جز خیر نشنیده ام.من علیه امویها قیام کرده ام زیرا که جدم امام حسین(ع)را کشتند؛در روز حره (۲)مدینه را قتل و غارت کردند و خانه خدا را به منجنیق بسته به آتش کشیدند.به دنبال سخنان زید،آنها از وی جدا شدند.زید گفت:مرا ترک کردند(رفض کردند)و به رافضی معروف شدند (۳).حمیری گوید:از او خواستند که از شیخین بیزاری جوید،چون نپذیرفت از وی جدا شدند (۴).فخر رازی می گوید:لشکریان زید از ابو بکر انتقاد کردند،چون زید آنها را از انتقاد بازداشت،از وی جدا شدند و او را ترک گفتند (۵).

شهرستانی گوید:شیعیان کوفه هنگامی که سخنان زید را شنیدند و فهمیدند که او از شیخین تبری نمی کند او را ترک گفتند و بنابراین "رافضی"نامیده شدند (۶).

از مطالب یاد شده نتیجه می گیریم که نامگذاری شیعه به رافضی،حتی اگر به وسیله زید انجام نگرفته باشد،اما در عهد او واقع شده است.با اینحال در برخی از منابع تاریخی، شکستن بیعت زید به جهت تبری نکردنش از شیخین را به شدت تکذیب می کنند و می گویند:

جدا شدن شیعیان از اطراف زید صرفا به دلیل ترس از رژیم حاکم بود،زیرا زمامدار کوفه آنها را دستگیر کرده به زندان می انداخت (۷).به همین دلیل معتقدند که نامگذاری شیعه به رافضی از طرف جناب زید صورت نگرفته است.همچنین در برخی منابع تاریخی تأکید شده که این نامگذاری از طرف مغیره بن سعید عجلی بوده،و او نخستین کسی است که شیعه را رافضی

۱- ۱) -مقالات اسلامیین ص ۶۵

۲- *) -یزید بن معاویه در سال دوم خلافت خود(۶۲ ه ق)مدینه را قتل عام کرده،بسیاری از اصحاب و انصار پیامبر به وسیله مسلم بن عقبه به قتل رساند.این فاجعه را(قصیه حره) می گویند."مترجمان"

۳- ۲) -الفرق بین الفرق ص ۳۵

۴- ۳) -حور العین ص ۱۸۴

۵- ۴) -اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۵۲

۶- ۵) -الملل و النحل ج ۱ ص ۲۰۹

۷- ۶) -عمده الاکیاس،برگ ۵۱۷(نسخه خطی)

نامید،زیرا او پس از شهادت امام باقر،به امامت ابو عبد اللّه(نفس زکیه)گروید و بدین ترتیب شیعیان او را ترک گفته و از او دوری گزیدند.مغیره هم آنان را"رافضی"نام نهاد (۱).رازی گوید:

مغیره خود به امامت امام باقر معتقد بود ولی گروهی به امامت مغیره معتقد شدند و به مغیریه شهرت یافتند (۲).

مقدسی تاریخ این نامگذاری را مربوط به اواخر خلافت حضرت علی،یعنی در حدود یک قرن پیش از زید بن علی،می داند (۳).وی در این اظهارنظر تنهاست و همفکری ندارد.

برخی از مورخان بین رافضی و زیدی فرقی ندانسته و زیدیه را رافضی نامیده اند.

مثلا ابن عبدربه،از پیروان زید بن علی به عنوان زیدی های رافضی تعبیر کرده است (۴).

اسفراینی،رافضی ها را به سه گروه:زیدیه،کیسانیه و امامیه تقسیم کرده است (۵).

حقیقت اینست که میان زیدی و رافضی تضاد هست و زیدی را نمی توان رافضی نامید.

زیرا رافضی ها کسانی هستند که زید بن علی را ترک کردند و زیدی ها کسانی هستند که او را یاری کردند و به امامت او گرویدند.

برخی از شیعیان در توجیه این نامگذاری و برای از بین بردن حالت ناخوش آیند این نام،چنین گفته اند:در امت حضرت موسی گروهی بوده اند که در برابر حقیقت گردن نهاده و از باطل تبری جسته بودند.این گروه به رافضی شهرت یافته اند (۶).

آنها معتقدند که رافضی به معنای دعوت کننده به سوی حق می باشد،و چون شیعیان مردم را همواره به حق و حقیقت دعوت می کردند به رافضی معروف شدند.

برخی دیگر همین مطلب را چنین توضیح داده اند:حضرت علی(ع)لحظه ای جز خدا را نپرستید و شیعیان او لحظه ای در برابر گوسالۀ این امت سر تعظیم فرود نیاوردند، ازاین رو به شیعیان او رافضی گفتند.گوساله پرستان قوم موسی درصدد کشتن هارون برآمدند

۱- ۱) -فرق الشیعه ص ۸۳

۲- ۲) -الزینه،برگ ۲۱۴(نسخه خطی)

۳- ۳) -احسن التقاسیم ص ۳۸

۴- ۴) -العقد الفرید ج ۲ ص ۴۰۹

۵- ۵) -التبصیر فی الدین ص ۳۲

۶-۶) -الزینه،برگ ۲۱۴(نسخه خطی)

و گوساله پرستان امت درصدد کشتن علی برآمدند و پیروان آن حضرت را رافضی نام نهادند (۱).

طبری با این تعبیر می خواهد رافضی ها را از هرگونه شرکی به دور معرفی کند و در مقابل، ابن حزم می خواهد رافضی ها را غیرمسلمان جلوه دهد (۲)چرا که او در نکوهش شیعیان از هیچ تهمت و غرض ورزی دریغ نکرده است.

به هرحال ما خیال می کنیم که نامگذاری شیعیان به رافضی در زمان زید و به دست او انجام یافته است و انگیزه های این نام گذاری دوری جستن آنان از زید و تنها گذاشتنش در صحنه نبرد با اموی ها بوده است.

۱- ۱) -المسترشد ص ۱۱۱

۲- ۲) -الفصل فی الاهواء و النحل و الملل ج ۲ ص ۷۸

فرقه های شیعه

توضیح

شیعه در آغاز پیدایش خود،یک فرقه صددرصد مذهبی بود که روشنترین ویژگی آن،اعتقاد به شایستگی علی بن ابیطالب(ع)برای خلافت بود،زیرا خلافت برای آنها پیش از آنکه به عنوان یک مسئله سیاسی مطرح باشد،به عنوان یک مسئله مذهبی مطرح بود.

همه شیعیان بعد از شهادت امیر مؤمنان به امامت و پیشوائی فرزند بزرگوارش امام حسن و پس از ایشان به امامت امام حسین معتقد شدند و هرگز اختلافی در این زمینه پدید نیامد و حتی یک نفر هم به امامت دیگری معتقد نشد.

اما در این میان گروهی در عهد علی بن ابیطالب(ع)پیدا شدند که در حق آن حضرت غلو کردند و به الوهیت و مقدس بودن او معتقد شدند و به غلاه شهرت یافتند (۱)که البته آنها را نمی توان از فرقه های شیعه به شمار آورد.پیروان عبد اللّه بن سبا یکی از این فرقه هاست که می گفتند:"علی بر ابر سوار است،رعد صدا،و برق تازیانهٔ اوست (۲)"که امیر مؤمنان شخصا با عقاید آنها به مبارزه برخاست و آنها را در آتش سوزانید و ریشه کن ساخت (۳).لازم به یادآوری است که شیعیان،از آنها بیزاری می جویند و آنها را از فرقه های شیعه به شمار نمی آورند (۴).

هنگامی که غلاه را بیرون از فرقه های شیعه بدانیم،می توانیم بگوئیم که تا عهد امام حسین هیچ اختلافی در میان شیعیان پدید نیامده است.شهادت امام حسین آغاز اختلاف و پدید آمدن فرقه های مختلف شیعه می باشد (۵).

ص:۲۴

۱- ۱) -خطط مقریزی،ج ۲ ص ۳۵۱

۲- ۲) -السیاده العربیه،ص ۷۹

۳- *) -درمورد پیروان عبد اللّه بن سباء و صحت و سقم عقاید منسوب به آنها به کتاب"عبد اللّه بن سباء،تالیف:سید مرتضی عسکری مراجعه شود.

۴- ۳) -التفکیر الفلسفی فی الاسلام،ج ۱ ص ۱۷۳

۵- ۴) -المقالات و الفرق قمی ص ۷۰،حور العین حمیری ص ۱۸۰

در برخی از منابع تاریخی،از شـهادت حضرت علی به عنوان نقطهٔ آغاز اختلاف یاد شده است (۱)ولی نمی توان دلیل علمی بر آن پیـدا کرد،زیرا همهٔ گروههای مختلف شـیعه به امامت امام حسن و امام حسـین عقیده داشـتند و اختلافی در این زمینه یافت نمی شود.

نتیجه اینکه نقطه آغاز پیدایش فرقه های مختلف شـیعه،بعد از شهادت امام حسین می باشد و پیش از آن اختلافی در بین نبوده است (۲).

سبب اختلاـف شـیعه و تقسـیم آن به فرقه هـای مختلف،به مسـئله خلاـفت و امامت باز می گردد (۳).از آنجـا که امامت اساس اختلاف را تشـکیل می داد،بحث پیرامون مشـروعیت و یا عدم مشروعیت خلافت خلفای راشدین را به دنبال آورد.پیداست که ظهور فرقه های مختلف شیعه ریشه مذهبی داشت و فرقه های مختلف از اینجا پدید آمد که هرگروهی عقیده اش را ابراز کرده و برای اثبات حقانیت آن اقامهٔ برهان می کرد و تا پای جان از آن به دفاع می پرداخت.

سلیم کوفی که از یاران نزدیک حضـرت علی است می گوید:از امیر مؤمنان شـنیدم که فرمود:امت اسلامی به ۷۳ گروه تقسیم می شـود که ۷۲ گروه آن در دو دوزخ و یـک گروه آن در بهشــت است.از ایـن ۷۳ گروه،۱۳ گروه بـه محبت و ولاـیت ما منسوب هستند که ۱۲ گروه آن در دوزخ و فقط یک گروه آن در بهشت است (۴).

در برخی از منـابع تـاریخی،تعـدادی از فرقه های شـیعه را بازگو کرده انـد که در برخی از آنها از غلاه نیز به عنوان گروهی از شیعه یـاد شـده است.مثلاـ ابن قتیبه از هشت گروه شـیعه بحث کرده که یکی از آنهـا سـبأیه (۵)است (۶)،در صورتیکه آنهـا از گروه غلاه هستند نه شیعه،زیرا معنای تشیع پیروی حضرت علی است نه ستایش و پرستش او.بدیهی است که پرستش غیر از

ص:۲۵

۱- ۱) -البدء و التاریخ مقدسی،ج ۵ ص ۱۲۵

۲- ۲) -الشیعه بین الاشاعره و المعتزله ص ۶۰

۳- ۳) -عقیده الشیعه،رونالدسن ص ۱۱۸

۴- ۴) -سقیفه ص ۸۴

۵- *) -میگوینـد عبـد اله بن سـباء فرد یهودی مسـلمان شده ای بوده که به الوهیت علی معتقد بوده است و حضـرت علی او را تبعید کرده.رجال کشـی ص ۳۰ ولی به تحقیق علامه سـید مرتضـی عسـکری،اساسا عبد اله سباء مردی موهوم بوده که دشمنان شیعه آنرا جعل کرده و ساخته اند.برای تحقیق بیشتر به کتاب عبد اله بن سباء،آقای عسکری مراجعه شود.م

۶- ۵) -المعارف ص ۶۲۲

پیروی است.ازاین رو پیدایش فرقه های مختلف شیعه به مسئله امامت مربوط می شود و بس (۱).

قمی از ۲۲ گروه شیعه نام می برد و اساس آنها را به سه گروه اصلی:زیدیه،امامیه و غلاه برمی گرداند (۲).بغدادی شیعیان را پس از عهد حضرت علی به چهار گروه:زیدیه، کیسانیه،امامیه و غلاه تقسیم کرده آنگاه شاخه های فرعی هرگروهی را بازگو می کند (۳).اشعری آنها را به سه گروه اصلی:زیدیه،غلاه و رافضی تقسیم کرده،و فرقه های فرعی آنها را نیز بیان می کند (۴).مسعودی شمار فرقه های شیعه را به ۷۳ گروه می رساند (۵).مقدسی شیعیان را برحسب اخلاص در محبت علی،افراط در ذم عثمان،تمایل به شیخین و اعتقاد به الوهیت حضرت علی(سبأیه)؛به سه گروه تقسیم می کند (۶)که این تقسیم نیز اشتباه است زیرا غلاه را از گروههای شیعه به شمار آورده است در صورتیکه حضرت علی(ع)شخصا آنها را رد کرده است.

در تاریخ،افرادی یافت شده اند که شیعه را به طور مطلق اهل ضلالت نامیده اند.

که یکی از آنها"ملطی"است که آنها را به ۱۸ گروه تقسیم کرده،و همه را اهل ضلالت نام نهاده است (۷).

شیخ مفید شیعه را به دو گروه اصلی:زیدی و امامی تقسیم کرده،می فرماید:امامیه در موضوع امامت به نصوص اعتماد می کنند و زیدی ها پس از امام حسن و امام حسین به دعوت و جهاد اعتقاد دارند (۸).اسفراینی هم آنها را به سه گروه تقسیم می کند:زیدی،امامی و کیسانی (۹).حنفی نیز آنها را به زیدی،امامی و غلاه تقسیم می کند (۱۰).شهرستانی،آنها را به پنج گروه تقسیم می کند:زیدی،کیسانی،امامی،اسماعیلی و غلاه. (۱۱)حمیری نیز آنها

ص:۲۶

۱- ۱) -فرق الشیعه نوبختی ص ۲

۲- ۲) -المقالات و الفرق ص ۱۵۵

۳- ۳) -الفرق بین الفرق ص ۲۱

۴- ۴) -مقالات اسلامیین ص ۵

۵- ۵) -مروج الذهب،ج ۳ ص ۳۲۱

۶- ۶) -البدء و التاریخ،ج ص ۱۲۵

۷- ۷) -النبته و الرد علی اهل الاهواء و البدع ص ۱۸

۸- ۸) -ارشاد مفید ص ۱۹۵

۹- ۹) -التبصیر فی الدین ص ۳۲

۱۰- ۱۰) -الفرق المنترقه ص ۳۰

۱۱- ۱۱) -ملل و نحل ج ۱ ص ۱۹۵

را به شش گروه تقسیم می کند:سبأیه،صحابیه،کاملیه،زیدیه و امامیه (۱).

از بحث و بررسی مطالب یاد شده به این نتیجه می رسیم که منابع تاریخی در این مورد به شدت متفاوت است.در این میان علمای کلام و عقاید،تقسیم قابل اعتمادی ارائه نداده اند.فقط می توانیم از همهٔ مطالب یادشده به این نتیجه برسیم که پیروان اهل بیت به سه گروه اصلی تقسیم می شوند که هریک از آنها به گروههای کوچکتری تقسیم می شوند.

سه گروه اصلی به این قرار است:

الف-امامی اثناعشری(دوازده امامی)

ب-زیدی

پ-کیسانی

امامیه به پیشوائی و امامت ۱۲ امام معصوم از اهل بیت پیامبر(ص)معتقد هستند که نخستین آنها علی بن ابیطالب و یازده تن دیگر از اولاد او و از نسل امام حسین هستند که آخرین آنها مهدی موعود می باشد.

زیدیه به پیشوائی زید بن علی(زید شهید،پسر امام زین العابدین)و هرکسی از اهل بیت که در برابر ستمگران قیام کند و شمشیر بکشد،معتقد هستند.آنها امامت را مشروط به دعوت و جهاد می دانند،و نه به نص.

کیسانیه به پیشوائی محمد حنیفه برادر امام حسین معتقد هستند.

لازم به تذکر است که گروههای فراوان دیگری که در محبت و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت و نیز خلافت بلافصل امیر مؤمنان شریک هستند،وجود دارند که همگی از این سه گروه سرچشمه گرفته اند (۲).

اینک به بررسی فشرده سه گروه اصلی می پردازیم.

۱- ۱) -حور العین ص ۱۵۴

۲- ۲) -التنبیه و الرد علی ناهل الاهواء و البدع ص ۱۸

الف:دوازده امامی

به شیعیان دوازده امامی از آن جهت امامیه گفته می شود که به وجوب نصب امام از طرف حضرت پروردگار معتقد هستند.امامیه به امامت حضرت علی از طرف خدا و به نص وصیت صریح پیامبر(ص)اعتقاد راسخ دارند (۱)و امامت را اصلی از اصول دین می شمارند (۲).امامیه در مورد امامان اهل بیت اعتقاد راسخ و استوار دارند و از هرکسی که درمورد یکی از امامان معصوم غلو کند بیزاری می جویند (۳).

به امامیه،از آن جهت اثناعشری گفته می شود که پیشوایان معصوم را پس از پیامبر اکرم(ص)دوازده تن،به قرار زیر می دانند:

الف-امام علی،پسر ابیطالب

ب-امام حسن مجتبی،فرزند امام علی

پ-امام حسین سید الشهداء،فرزند امام علی

ت-امام زین العابدین،فرزند امام حسین

ث-امام محمد باقر،فرزند امام زین العابدین

ج-امام جعفر صادق،فرزند امام باقر

چ-امام موسی الکاظم،فرزند امام صادق

ح-امام رضا،فرزند امام موسی الکاظم

خ-امام محمد تقی الجواد،فرزند امام رضا

د-امام علی النقی الهادی،فرزند امام جواد

ذ-امام حسن العسکری،فرزند امام هادی

ر-امام مهدی،فرزند امام حسن عسکری (۴)

۱- ۱) -المقالات و الفرق ص ۱۵۴

۲- ۲) -الشیعه ص ۷۳

۳- ۳) -اعیان الشیعه ص ۲۱

۴- ۴) -البدء و التاريخ،ج ۵ ص ۱۲۵

امامیه معتقد است که پیامبر اکرم(ص)از امام های معصوم به صراحت خبر داده است (۱).

امام صادق از پیامبر اکرم(ص)نقل می کند که خطاب به اصحاب خود فرمود:به شب قدر ایمان بیاورید که شب قدر از آن علی و یازده تن از فرزندان اوست (۲).

زراره بن اعین از امام صادق نقل می کند که دوازده امام معصوم از آل محمد محدث هستند (۳).

امامیه درمورد فردفرد امامان به نص معتقد بوده و می گویند:پیامبر اکرم(ص)در مورد یکایک امامان به اسم و نسبت صریحا خبر داده و بر امامت هریک از آنها"نص"فرموده است.پیامبر(ص)بارها فرموده است:من سرور انبیاء و علی سرور اوصیاء است،جانشینان من دوازده تن هستند که نخستین آنها علی و واپسین آنها حضرت مهدی است (۴).

امامیه،پیشوایان خود را از هرلغزشی مصون و معصوم می دانند (۵).

شیعیان اثناعشری،اسامی امامهای را تا پایان جهان به همان ترتیب یاد شده

۱- ﷺ) -در کتابهای اهل سنت نیز از خلفای دوازده گانه سخن به میان آمده که بدون تردید مربوط به امامان معصوم می باشد. بعضی از شعرای شیعه درباره امامان اشعاری سروده اند که مقدسی در"البدء و التاریخ" آنها را نقل کرده است: ادین بدین المصطفی و وصیه و الطاهرین و سید العباد و محمد و بجعفر بن محمد و سمی مبعوث لشط الوادی و علی الرضی ثم محمد و علی المعصوم ثم الهادی حسن و اکرم بعده یا امامتا بالقائم المستور للمیعاد و در جائی می گوید: انا مولی للنبی ثم للهادی علی و ثمان بعد سبطیه و مستور خفی من به دین مصطفی و وحی او و فرزندان پاك او هستم،(آنان)سید عابدان،محمد(باقر) جعفر بن محمد و همنام مبعوث وادی(طور،موسی)علی رضا،سپس محمد علی معصوم و حسن (عسکری)و بعد از او امم قائم را که روز میعاد پنهان است،گرامی می دارم. در ادامه می گویند: من بنده پیامبر و علی(هدایت یافته)و هشت نفر بعد از دو نواده(حسن و حسین)و امام پنهانی هستم."مترجمان"

۲- ۱) -اصول کافی،ج ۱ ص ۵۳۳

۳- ۲) -همان ماخذ

۴- ۳) -تلخیص الشافی ج ۴ ص ۱۴۹

۵- ۴) -البدء و التاریخ،ج ۵،ص ۱۲۷

و آنها،علاوه بر اینکه امامان را از رموز و اسرار آگاه می دانند،به تقیه،غیبت و قیام مهدی(ع)نیز معتقدند (۱).

امامیه همچنین به تقیه و بـدا معتقد هسـتند (۲).امامت،عصـمت و نص بر امامان را واجب می داننـد. (۳)به نظر آنهـا هرکس به اینها معتقد نباشد،شیعهٔ امامی نخواهد بود.

به عقیدهٔ امامیه،هرکس در حالیکه امام زمانش را نشناخته از دنیا برود،در عهد جاهلیت از دنیا رفته است (۴).

امامیه،امامت را پس از امام حسین در فرزندان آن حضرت بطور پیوسته(هرفرزندی پس از پدر خود)می داند و معتقد است که پیامبر اکرم(ص)صریحا به آنها نص کرده است (۵).

آنها معتقدند که شناسائی امام یکی از شرائط ایمان است (۶)،و کسانیکه به امامت آنها عقیده ندارند بیراهه رفته اند (۷)...فخر رازی می گوید که امامیه،صحابه را تکفیر می کند.

امامیه معتقـد است که پس از شـهادت حضـرت علی،امامت به فرزنـد والاتبارش امام حسن منتقل شـده است.کلینی روایت می کند که امیر مؤمنین در آخرین لحظات زندگی، پسـرش امام حسن را فراخواند و خطاب به او فرمود:پسرم به من نزدیک شو تا اسرار امامت را که پیامبر اکرم(ص)در واپسین لحظات زندگی اش به من بیان فرمود،برایت بازگو کنم (۸).

در کتب معتبر آمده است که پیامبر اکرم(ص)امام حسن و امام حسین را خیلی دوست می داشت و آنها را سرور جوانان بهشتی می خواند (۹).

شیعه روایت می کنـد که نـام حسن و حسـین را پیامبر بزرگوار شـخصا(به اسـتناد پیک وحی)بر آنها نهاده است (۱۰)و در حق آنها فرموده است:این دو فرزند من،امام هستند چه بنشینند و یا به پا خیزند (۱۱).

۱- ۱) -التنبیه و الاشراف ص ۲۳۳

۲- ۲) -مقدمه ابن خلدون ص ۳۵۶

۳- ۳) -التنبیه و الرد...ص ۱۸

۴- ۴) -الفصول المختاره،ج ۲ ص ۸۱

۵- ۵) -الفرق المنترقه ص ۳۰

۶- ۶) -الملل و النحل،ج ۱ ص ۲۱۸

۷- ۷) -الحور العین ص ۱۵۷

۸- ۸) -البداء و التاریخ ج ۵ ص ۱۲۶

۹- ۹) -اصول کافی،ج ۱ ص ۱۹۸

۱۰- ۱۰) -العقد الفرید،ج ۴ ص ۲۶۴

١١- ١١) -دلائل الامامه ص ٦٠

به عقیدهٔ شیعیان،امامت بعد از امام حسن به امام حسین،و پس از وی به فرزندانش منتقل شده است.شیعیان در توجیه اینکه چگونه امامت به فرزندان امام حسین منتقل شده در صورتیکه امام حسن برادر بزرگتر می باشد،می گویند:امامت انتصابی و به فرمان خداست و ربطی به سن و سال ندارد،چنانکه با وجود حضرت موسی خداوند نبوت را در فرزندان برادر کوچکتر او یعنی حضرت هارون قرار داد (۱).شیعیان بعد از امام حسین،فرزند بزرگوارش امام زین العابدین را شایستهٔ امامت می دانند (۲).

کلینی روایت می کند که امام حسین لحظاتی پیش از شهادت خود،نامهٔ مهر شده ای را به دخترش فاطمه داد که به زین العابدین بدهد و تصریح فرمود که او نیز پس از خود،پسرش محمد باقر را به امامت معرفی کند (۳).

امام باقر کسی است که علم و فقه و دیانت را باهم گرد آورد (۴).

امامت امام باقر از طرف پدرش اعلام شده و قسمتی از نصهای مربوط به امامت او را کلینی در کافی آورده است (۵)و می گوید:پدر حضرت باقر در حالیکه قدم می زد به او نگاهی کرد و فرمود و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلم ائمه و نجعلهم الوارثین (۶).

شیعیان اثنی عشری پس از امام باقر فرزندش امام جعفر صادق را به امامت می شناسند.

امام صادق داناترین مردم به احکام شریعت و مشهور به زهد و تقوی بود.

ابو حنیفه گوید:من هرگز کسی را داناتر از جعفر صادق ندیده ام (۷).

رونالدسن nosdlanoR می گوید:امام صادق خود را به کلی از سیاست کنار کشید (۸).

امامیه بعد از امام صادق،فرزندش حضرت موسی بن جعفر را به امامت می شناسد.

حضرت موسی بن جعفر به عبادت و کثرت نماز و روزه مشهور بود و در پرتو اخلاق معجزآسا و کظم غیظ(فرو بردن خشم)فوق العاده اش به"کاظم"ملقب شده است (۹).

ص:۳۱

۱- ۱) -مناقب ابن شهرآشوب،ج ۴ ص ۴۷

۲- ۲) -ارشاد مفید ص ۲۵۴

۳- ۳) -اصول کافی ج ۱ ص ۳۰۳

۴- ۴) -الوافی بالوفیات،ج ۴ ص ۱۰۲

۵- ۵) -اصول کافی،ج ۱ ص ۳۰۳

۶- *) -ما اراده کردیم که منت گذاریم بر آنهائیکه در زمین مستضعف شده اند،آنان را پیشوا و وارثان زمین نمائیم.

۷- ۶) -تاریخ الاسلام ذهبی،ج ۶ ص ۴۵

۸- ۷) -عقیده الشیعه ص ۱۳۹

۹- ۸) -ارشاد مفید ص ۳۰۰

حضرت موسی بن جعفر،پسرش امام رضا را به امامت معرفی کرد و فرمود:پسرم پس از من جانشین من بوده،رهبری امت را به عهده خواهد گرفت (۱).

بعد از امام رضا،شیعیان به امامت پسرش امام محمد تقی جواد معتقد شدند و روایت می کنند که امام رضا درباره اش فرمود:پسرم جواد را به جانشینی خود برگزیدم و در جای خود قرار دادم (۲).

شیعیان بعد از امام جواد به امامت پسرش امام علی النقی و بعد از او به امامت پسرش امام حسن عسکری و سرانجام به امامت پسر بزرگوارش حضرت مهدی(عج)که دوازدهمین امام است،معتقدند.حضرت مهدی(عج)در سامرا دیده به جهان گشود سپس از دیده ها ناپدید گشت،تا روزی به امر پروردگار ظاهر شود و عدالت را بر سرتاسر جهان بگستراند (۳).

بنابراین بعد از امام حسین،امامت در میان شیعه از پدر به پسر منتقل می شود و این ترتیب مطابق نص رسول اکرم(ص)می باشد و پایهٔ اعتقادات شیعه را فقط و فقط نص رسیده از پیامبر(ص)تشکیل می دهد.

شیعه امامیه از نظر فزونی پیروان و پراکندگی آنها در اقطار جهان،بزرگترین فرقهٔ شیعه در جهان بوده،زعامت مراکز مهم شیعه در جهان را به عهده دارند.

۱- ۱) -اصول کافی ج ۱ ص ۳۱۲

۲- ۲) -همان مدرک

۳- ۳) -دلائل الامامه ص ۲۱۷

ب:کیسانیه

دومین گروه از گروههای اصلی شیعه کیسانیه است.

پس از شهادت امام حسین(ع)در میان شیعیان درمورد جانشینی وی اختلاف پدید آمد.گروهی به امامت محمد حنیفه گرویدند و به اینگونه،گروه کیسانیه به وجود آمد.

محمد حنیفه فرزند برومند حضرت علی علیه السّلام از غیرفاطمهٔ زهرا(س)می باشد که در جنگ جمل پرچمدار سپاه علی بود (۱).کیسانیه پیرو مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی می باشند (۲)، که نخست خارجی بود،سپس زبیری و آنگاه شیعه و سرانجام کیسانی شد (۳).

اینک ببینیم چرا به پیروان محمد حنیفه،کیسانی گفته می شود؟!ابلاذری آنرا به کیسان خادم عرینه و سرلشکر سپاه مختار منسوب دانسته است (۴).نوبختی معتقد است کیسان لقب مختار می باشد و سبب شهرت یافتن مختار به این لقب،به جهت سرلشکرش ابو عمیره است که نام او کیسان بوده است (۵).مسعودی می گوید:لقب مختار"کیسان"و کنیهٔ او ابو عمیره می باشد و اضافه می کند که این لقب را حضرت علی(ع)به او داده است (۶).شیخ مفید،کیسانیه را نخستین گروهی می داند که از شاهراه هدایت منحرف شده به بیراهه رفتند،و معتقد است که کیسان نام پیشین مختار بوده است.شهرستانی آنها را منسوب به کیسان خادم حضرت علی دانسته است (۷).

حمیری آنها را پیرو"کیسان"از قبیله بجیله که در کوفه اقامت داشتند،دانسته است (۸).

ص:۳۳

۱- ۱) -البدء و التاریخ،ج ۵ ص ۱۳۱

۲- ۲) -المعارف ابن قتیبه ص ۶۳۳

۳- ۳) -الملل و النحل ج ۱ ص ۱۹۷(درمورد شخصیت مختار و نادرست بودن این نسبت رجوع شود به کتاب انتقام یا انقلاب کوفه،اثر تحقیقی برادر دانشمند آقای محمد حسن محمدی ص ۱۱۳-۱۴۳

۴- ۴) -انساب الاشراف،ج ۵ ص ۲۳۷

۵- ۵) -فرق الشیعه ص ۴۵

۶- ۶) -مروج الذهب،ج ۳ ص ۸۷

۷- ۷) -الملل و انحل ج ۱ ص ۱۹۶

۸- ۸) -الحور العین ص ۱۸۲

از تحقیق و پژوهش درمورد علت نامگذاری این فرقه به کیسانیه به نتیجه قابل اعتمادی نمی رسیم.آنچه مسلم است اینستکه مختار به کیسان شناخته می شود و کیسانیه پیرو مختار و معتقد به امامت جناب محمد حنیفه بوده اند.

کیسانی ها درمورد درگذشت محمد حنیفه اختلاف نظر دارند،گروهی از آنان معتقدند که او زنده است و در کوهی به نام رضوی در میان مکه و مدینه زندگی می کند (۱).این گروه روایات حضرت مهدی را با او تطبیق کرده او را مهدی موعود می پندارند (۲)،و دربارهٔ محمد حنیفه داستانهای شگفت انگیزی نقل می کنند.آنها می گویند:او در کوه رضوی زندگی می کند،شیری از طرف راست و پلنگی از طرف چپ او را همراهی می کنند،فرشتگان با او سخن می گویند،خوراک او بامدادان و شامگاهان از جانب پروردگارش نازل می شود،او زنده است و نمی میرد تا به فرمان پروردگار ظهور کند و جهان را پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده به عدل و داد آبادان کند. (۳)

درمورد سبب ناپدید شدن او اختلاف کرده اند،برخی معتقدند که جز خدا کسی راز آنرا نمی داند.برخی دیگر معتقدند که خداوند او را از باب مجازات در کوه رضوی حبس کرده است زیرا او پس از شهادت امام حسین به سوی یزید رفته،از او امان نامه درخواست کرده است (۴).گروهی دیگر درگذشت او را پذیرا شده،درمورد امام بعد از او اختلاف کرده اند.

در برخی منابع،اسماعیل بن محمد،شاعر معروف حمیری،در این زمینه اشعاری دارد که ترجمه اش چنین است:

"ای کوه رضوی چه دردناک است اندوههای ساکن تو،و چه دردناک است اندوههای ما در فراق او!

"ای فرزند پیامبر.تا به کی؟و چه زمان درازی،به دور از ما زندگی خواهی کرد (۵)؟

ص:۳۴

۱- ۱) -مروج الذهب ج ۳ ص ۸۷

۲- ۲) -فرق الشیعه ص ۴۵

۳- ۳) -الفصل فی الاهواء و الملل ج ۴ ص ۱۷۹ و اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۶۲

۴- ۴) -الفرق بین الفرق ص ۵۲

۵- ۵) -مروج الذهب ج ۳ ص ۸۸،اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۶۲،الزینه برگ ۱۰۲ (نسخه خطی)

و بعد می افزاید (۱):

"ای کوه رضوی،چرا ساکن تو از دیده ها ناپدید است؟تا به کی او را از دیده ها ناپدید نگه خواهی داشت،تو که با ما نزدیک هستی!؟

"ای فرزند علی و ای همنام و هم کنیه پیامبر،دلم از فراق تو در سوز و گداز است!

"اگر به درازی عمر نوح از دیدگان ما ناپدید شوی،هیچ تردیدی در دلهای ما پدید نمی شود که تو روزی پدیدار خواهی شد (۲).

به طوری که در اشعار حمیری نیز منعکس است،گروه کیسانی،جناب محمد حنیفه را همان مهدی موعود می پندارند (۳).

کیسانیه به گروههای مختلفی تقسیم می شوند که برخی از آنها به قرار زیر است:

الف-کرنبیه:که به پیروان کرنب ضریر (۴)گفته می شود.

ب-هاشمیه:پیروان ابو هاشم،پسر محمد حنیفه (۵)که معتقدند امامت از محمد حنیفه به پسرش ابو هاشم انتقال یافته است.آنها می گویند ابو هاشم پیش از مرگ خود،محمد، نوادهٔ ابن عباس را به جانشینی خود برگزیده است و به وسیله آنها دعوت به خراسان انتقال یافته است.

پ-مختاریه:پیروان مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی،که به روایت ملطی پیامبرش پنداشته اند (۶).

ولی رازی معتقد است که آنها بعد از امام حسین به امامت محمد حنیفه معتقد شده و مختار را جانشین او پنداشته اند (۷).

۱- *) - یا شعب رضوی ما لمن بک لا یری حتی یری لحمی و انت قریب یابن الوصی و یا سمی محمد و کنیه نفسی علیه تذوب لوغاب عنا عمر نوح ایقنت منا النفوس بانه سیووب ... یا شعب رضوی ان فیك لطیبا من آل احمد طاهرا مغمودا هجر الانیس و حل طلا بارادا فید یراعی انمرا و اسودا

۲- ۱) -فرق الشیعه

۳- ۲) -المقالات و الفرق ص ۲۶

۴- ۳) -البدء و التاریخ ج ۵ ص ۱۲۸

۵- ۴) -الملل و النحل ج ۱ ص ۲۰۱

۶- ۵) -التنبیه و الرد علی اهل الاهواء ص ۱۸

۷- ۶) -اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۶۲

ت:خشبیه:یاران ابراهیم اشتر که به هنگام رودررویی با ابن زیاد چماق بدست داشته اند و به همین سبب به خشیبه شهرت یافته اند (۱).

مسعودی به جای ابن زیاد،مصعب بن زبیر را نوشته است (۲).

ث-راوندیه:پیروان ابو هریره (۳)که امامت را بعد از ابو هاشم از آن محمد،نوادهٔ ابن عباس دانسته اند و استدلال می کنند که پس از رسول اکرم(ص)خلافت از آن عباس است زیرا عمو مقدم بر پسر عمو است (۴).

راوندیه به آیه ارث (۵)استدلال کرده می گویند:خلافت حق عباس بود،چون پس از رحلت پیامبر او را از حق خود محروم کردند،و لذا خداوند به نواده اش،محمد بازگردانید (۶).

اینها مهمترین گروههای کیسانیه بودند که در کتابهای ملل و نحل بدان اشاره شده است و مسلما در میان گروههای یاد شده که دین عبارت از پیروی یک رهبر شایسته است و به قدری در این عقیده استوار هستند که هرنصبی با آن سازگار نباشد تأویلش می کنند (۷).

کیسانیه درمورد رجعت معتقدند که:پیامبر اکرم(ص)یکبار دیگر پا به عرصهٔ جهان می گذارد و همهٔ پیامبران برمی گردند و به او ایمان می آورند.حضرت امیر مؤمنان برمی گردد و معاویه را می کشد و آل ابی سفیان را ریشه کن می سازد.شام را ویران می کند و بصره را در آب غرق می سازد (۸)

کیسانیه بدا را در تمام مراحلش(در مقام علم و اراده و امر)بر خدا جایز می شمارند، و این شاید بدین دلیل باشد که مختار درمورد آینده پیشگوئی می کرد،هرکجا پیشگوئی اش واقع می شد آنرا دلیل صدق گفتار خود قرار می داد و هرکجا که برخلاف گفته اش واقع می شد، می گفت:برای خدا بدا حاصل شده است (۹).

ص:۳۶

۱- ۱) -المعارف ص ۶۳۲،الاعلاق النفیسه ج ۷ ص ۳۱۸

۲- ۲) -مروج الذهب ج ۳ ص ۱۰۶

۳- ۳) -مقالات الاسلامیین ص ۲۱

۴- ۴) -البدء و التاریخ ج ۵ ص ۱۳۱

۵- *) -سوره انفال،آیه ۷۵

۶- ۵) -العبر،ابن خلدون ج ۳ ص ۱۷۲

۷- ۶) -ملل و نحل،ج ۱ ص ۱۹۶

۸- ۷) -فرق الشیعه نوبختی ص ۶۲

۹- ۸) -الملل و النحل ج ۱ ص ۱۶۷

بغدادی در تفسیر بدا چنین می گوید:مختار به لشکر خود وعده پیروزی داد،هنگامی که دو لشکر در مدائن در برابر یکدیگر صف آرائی کردند،لشکر مختار شکست خورد و فرمانده لشکر به قتل رسید،برخی از سران لشکر به مختار مراجعه کردند که چگونه به ما وعده پیروزی داده بودی؟مختار در پاسخ گفت:خداوند به من وعدهٔ پیروزی داده بود و لکن برای خدا،بدا حاصل شد.آنگاه به آیه شریفهٔ: يَمْحُوا اللّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ: خداوند آنچه را که بخواهد محو و آنچه را که بخواهد برپا می دارد استدلال کرد (1):

بدا درمورد ما عبارت از این است که درمورد چیزی که قبلا تصمیم گرفته بودیم تجدید نظر کنیم و برخلاف تصمیم پیشین تصمیم دیگری بگیریم.بدا به این معنی درمورد ما بسیار طبیعی است،زیرا همواره ممکن است حوادثی روی دهد که افکار ما را دگرگون سازد و ما را وادار کند که از تصمیم پیشین خود چشم بپوشیم.پرواضح است که بدا به این معنی از نادانی ما از حوادث بعدی و از ندامت ما از تصمیم قبلی سرچشمه می گیرد،و بدا به این معنی هرگز نمی تواند بر خداوند دانا و توانا عارض شود،زیرا که آن مستلزم جهل و نقص است و آن بر خدا محال است (2).

آنها که بدا را درمورد خداوند نمی پذیرند،از بدا چنین برداشت می کنند و مطابق برداشت خود،معتقدین به بدا را تکفیر می کنند (3).اگر معنی بدا درمورد خداوند نیز همان باشد حق با آنهاست،چنانکه امام صادق(ع)می فرماید:هرکس خیال کند که برای خداوند بدا در اثر ندامت از گذشته حاصل می شود به عقیدهٔ ما نیز کافر می شود (4).

شیخ مفید معتقد است که در اعتقاد به بدا،اختلافی در میان شیعه امامیه نیست و همه شیعیان اثنا عشری به اصل بدا اعتقاد دارند و دلیل آن را روایتهای صحیح و فراوانی می دانند که از امامان معصوم رسیده است (5).

کیسانیه به حلول و تناسخ (6)نیز عقیده دارند.قمی می نویسد:آنها خیال می کنند که خداوند در بدن پیشوایان حلول می کند،همانطور که در بدن محمد حنیفه حلول کرده بود،

1- 1) -(رعد:39)الفرق بین الفرق ص 51

2- 2) -عقاید الشیعه ص 21

3- 3) -الفرق بین الفرق ص 38

4- 4) -عقاید مظفر ص 45

5- 5) -اوائل المقالات ص 13

6- *) -تناسخ عبارت از حلول روح موجودی،انسانی،بعد از مردن،به بدن انسان دیگر است.م

سپس در بدن عبد اللّه نواده جعفر طیار حلول کرده است.

مختار معتقد بود که میان نسخ و بدا فرقی نیست،زیرا بدا در اخبار،مانند نسخ در احکام است،اگر نسخ در احکام جایز باشد،چرا بدا در اخبار جایز نباشد (۱)؟

اینها مهمترین ویژگیهای عقاید کیسانیه است که با گذشت زمان منقرض شده و دیگر کسی از پیروان آنها در روی زمین نمانده است و شاید سبب انقراضشان تقسیم شدن آنها به فرقه های مختلف و ضعف عقایدشان بوده باشد.

۱- ۱) -الملل و النحل ج ۱ ص ۱۹۸

زیدیه

-گروههای دیگر،اسماعیلیه،واقفیه سومین گروه از فرقه های اصلی شیعه،زیدیه است.

این گروه به امامت زید،فرزند امام زین العابدین معتقد هستند.

زیـدی ها،از نظر تعداد پیروان،از شـیعیان دوازده امامی کمتر هسـتند و برخلاف امامیه،نص را لازم نمی دانند،بلکه معتقدند که هرکس در برابر سـتمگری ها قیام کند،باید همراه او قیام کرد (۱)،آنها معتقدند که امامت باید در میان فرزندان حضرت فاطمه باشد،و می گویند:

هرفاطمی که شمشـیر بکشـد و مردم را به سوی خود دعوت کنـد،اطاعت او همچون اطاعت حضـرت علی بر آنها واجب اسـت (۲).

زیـدی ها در کشورهای مختلف،از جمله یمن،بلاد جبل و دیلم پراکنـده هسـتند.آنها به گروههای دیگری نیز تقسـیم می شوند که بعدا درباره آنها سخن خواهیم گفت.

گروههای ذکر شده مهمترین گروه های شیعه هستند که شماره پیروان آنها پیش از دیگر گروهها می باشد.

در اینجا گروههای دیگری نیز وجود دارد که یکی از مهمترین آنها اسماعیلیه است.

اسماعیلیه:

فرقه اسـماعیلیه پس از شـهادت امـام جعفر صـادق(ع)از شـیعه دوازده امامی جـدا شدنـد.آنها بعـد از امام صادق به امامت پسـر بزرگوارش اسماعیل معتقد شده اند (۳).

اسماعیلیه معتقدند که امام صادق(ع)به امامت پسرش اسماعیل اشاره کرده و شیعیان را به سوی او رهنمون شده است (۴).

۱- ۱) -المعارف ابن قتیبه ص ۶۲۲

۲- ۲) -المقالات و الفرق ص ۷۰

۳- ۳) -همان مدرک ص ۷۹

۴- ۴) -الزینه،برگ ۱۰۲(نسخه خطی)

نظر به اینکه اسماعیل در زمان پدرش امام صادق(ع)دیده از جهان فروبست، فرقه اسماعیلی درگذشت او را انکار کرده (۱)مدعی شدند که امر بر مردم مشتبه شده است.

آنها می گویند:از طرف خلفای بنی عباس برای اسماعیل خطر جانی وجود داشت ازاین رو برای حفظ جان اسماعیل،شایعه درگذشت او را شایع کردند (۲).

نوبختی می گوید:به عقیده اسماعیلی ها،اسماعیل زنده است،و از دنیا نمی رود تا روزی که جهان تحت فرمان او قرار بگیرد زیرا پدرش به امامت او فرمان داده و او را به پیشوائی امت برگزیده است؛به عقیده اسماعیلی ها،او همان قائم آل محمد است (۳).

بغدادی اسماعیلیه را به دو گروه تقسیم می کند:

نخست گروهی که منتظر ظهور اسماعیل هستند و او را زنده می پندارند و دیگر،گروهی که معتقدند امام جعفر صادق با اینکه می دانست اسماعیل در حیات او وفات خواهد یافت، او را به امامت منصوب کرد تا به این وسیله امامت پسرش محمد برای مردم ثابت گردد (۴).

ملطی می نویسد:اسماعیلی ها مخالفان حضرت علی را کافر می دانند و از آنها بیزاری می جویند (۵).

هواداران اسماعیلیه هم اکنون در هند به سر می برند.

از دیگر فرق شیعه جعفریه یا واقفیه می باشد.

واقفیه:

پس از درگذشت امام موسی بن جعفر،گروهی از شیعیان در امامت آن حضرت توقف کردند (۶)و گفتند که او از دنیا نرفته است،بلکه از دیده ها ناپدید شده و روزی ظهور خواهد کرد و او قائم آل محمد است.این گروه به واقفیه معروف شدند (۷).

واقفی ها به چند گروه تقسیم می شوند:گروهی از آنها در امامت حضرت باقر توقف کرده به رجعت آن حضرت معتقد شده اند.گروهی در امامت حضرت موسی بن جعفر توقف

۱- ۱) -فرق الشیعه ص ۸۹ و حوالعیه ص ۱۵۷

۲- ۲) -ملل و نحل،ج ۲ ص ۵

۳- ۳) -فرق الشیعه ص ۸۹

۴- ۴) -الفرق بین الفرق ص ۶۲

۵- ۵) -التنبیه و الرد علی اهل الاهواء ص ۱۸

۶- *) -از همین جهت به واقفیه شهرت یافته اند.

۷- ۶) -الزینه،برگ ۱۰۲(نسخه خطی)و البدء و التاریخ ج ۵ ص ۱۲۸

کرده انـد که به آنها قطعیه نیز گفته می شود زیرا امامت را در امام هفتم قطع کرده انـد و به امامت امام هشـتم معتقـد نشده اند (۱).

آنهـا معتقدنـد که امام هفتم زنـده است و پس از آنکه جهان پر از ظلم و سـتم گردیـد، ظهور کرده،جهان را پر از عـدل و داد خواهد کرد (۲).

به فرقهٔ قطعیه،معطوره و یا موسویه نیز گفته می شود.

گروه دیگری نیز به نام محمدیه وجود دارد که در گذشته محمد نفس زکیه را انکار کرده،در انتظار او به سر می برند.

در اینجا به گروهکهای دیگری برمی خوریم که از گروهکهای نام برده جدا شده اند، این گروهها از اختلاف در مسئله امامت به وجود آمده اند.

از مطالب یاد شده به این نتیجه می رسیم که زیربنای اختلافات شیعه را مسئله امامت تشکیل می دهد و دلیل جدا شدن آنها به گروههای مختلف همین است.

۱- ۱) -ملل و نحل ج ۱ ص ۲۲۴(مـا در اینجا متن کتاب را ترجمه کردیم ولی در ملل و نحل مطلب دقیقا برعکس است،آنجا می گویـد:آنهـا که به وفـات حضـرت موسـی بن جعفر،قطع (یقین)پیـدا کردنـد و به امـامت پسـرش امام رضا معتقـد شدنـد به آنها"قطعیه"گفته می شود)"مترجمان"

۲- ۲) -الفصل فی الملل و النحل ج ۴ ص ۱۷۹

فصل دوم

اشاره

ریشه های تاریخی دعوت علوی

بیعت سقیفه و پی آمدهای آن

مهمترین اختلافی که در میان امت اسلامی پدید آمده،اختلافی است که به دنبال رحلت رسول اکرم(ص)روی داد و اساس این اختلاف را مسئله خلافت تشکیل می داد،زیرا طائفه انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و درصدد بیعت با رئیس گروه خود سعد بن عباده خزرجی برآمدند (۱).

مهاجران روی درروی آنها ایستادند و گفتند که ما بر این امر از شما شایسته تریم؛ اما سرانجام انصار پیشنهاد کردند که یک امیر از مهاجران و یک امیر از انصار انتخاب شود (۲).

هنگامی که ابو بکر و عمر از رودررویی مهاجران با انصار باخبر شدند به همراهی او عبیدهٔ جراح به سقیفه رفتند و برتری قریش را بر دیگر قبیله ها یادآور شدند و گفتند که چون پیامبر از قریش است،قریش و به ویژه مهاجران برای تصدی پست خلافت شایسته تر هستند (۳)،و بنابراین از همه شایسته تر هستند زیرا که از تیره قریش و از عشیره پیامبر و از نخستین کسانی هستند که به اسلام مشرف شده اند (۴).

آنگاه درگیریهای لفظی درگرفت و سرانجام بیعت با ابو بکر مسلم شد.

نخستین کسیکه دست بیعت به او داد عمر بن خطاب بود.وی برای بیعت خود و انتخاب ابو بکر از میان مهاجران،به نماز گزاردن او بر جای پیامبر(ص)و همراه بودنش با پیامبر اکرم(ص)در غار ثور استدلال کرد (۵).

آنگاه ابو بکر به مسجد آمد و از مردم بیعت گرفت.

ص:۴۲

۱- ۱) -انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۸۳،تاریخ یعقوبی ج ۵۲ ۱۳۲ و ملل و نحل ج ۱ ص ۲۲

۲- ۲) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۱۳

۳- ۳) -السقیفه(سلیم کوفی)ص ۶۹

۴- ۴) -الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۶

۵- ۵) -تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۲۱

سعد بن عباده که رئیس انصار بود از بیعت او امتناع کرد (۱)و در عهد عمر به شام کوچ کرد و در آنجا کشته شد.امیر مؤمنان و عباس عموی پیامبر و دیگر بنی هاشم که به کفن و دفن پیامبر(ص) مشغول بودند،از بیعت ابو بکر سرباز زدند.بعدها که بیعت تجدید شد و از امیر مؤمنان خواستند که بیعت کند،از بیعت امتناع کرد و فرمود:به نص پیامبر من به تصدی این مقام از همه شایسته ترم،اینک شایسته است که ابو بکر دست بیعت به سوی من دراز کند (۲).آنگاه به ابو بکر روی کرده فرمود:کار امت را تباه کردی،در چنین کار خطیری مشورت نکردی، و حقوق اهل بیت پیامبر را زیرپا نهادی (۳).

ابو بکر گفت:آری،و لکن ترسیدم که فتنه ای برخیزد.زیرا اگر به دنبال رحلت پیامبر(ص)پیش از آنکه فرصت از بین برود،کار بیعت انجام نمی گرفت بیم آن می رفت که فتنه بزرگی برخیزد.

ولی اعتراض امیر مؤمنان بر این اساس بود که او از یکطرف پسرعموی پیامبر و شخصیت ممتاز بنی هاشم و نخستین کسی است که دعوت اسلام را لبیک گفت (۴)،و از طرف دیگر بنی هاشم برای تصدی مقام خلافت شایسته تر بودند (۵)و در نهایت اینکه او در میان همهٔ مسلمانان از نظر دانش و بینش،فضائل اخلاقی،حسن تدبیر،و ادارهٔ امور از همه برتر بود و پیامبر هروقت به مسافرت می رفت،او را به جای خود نصب می فرمود (۶).

یکبار او را در مکه به جای خود نصب کرد تا کارش در مدینه استقرار یافت.و یکبار او را در بستر خود خوابانید و خود به سوی مدینه شتافت.دیگر اینکه او را در مدینه به جای خود نصب کرد و خود رهسپار تبوک شد (۷).

نمونه های یاد شده دلیل اعتماد پیامبر بر شایستگی او برای تصدی مقام خلافت و سرپرستی امور مسلمانان است.ازاین رو پس از رحلت پیامبر هنگامیکه از امیر مؤمنان

۱- ۱) -مروج الذهب،ج ۲ ص ۳۰۷

۲- ۲) -الامامه و السیاسه،ج ۱ ص ۱۱

۳- ۳) -مروج الذهب،ج ۲ ص ۳۰۷

۴- ۴) -الفصول المختاره،ج ۲ ص ۵۱

۵- ۵) -علی و نبوه،ج ۲ ص ۱۹

۶- *) -مهمتر اینکه به هنگام بازگشت از حجه الوداع در سرزمین غدیرخم به فرمان پروردگار او را به جانشینی خود نصب فرمود.برای آگاهی از منابع و مصادر اهل سنت که اخبار مربوط به غدیرخم را ثبت کرده اند به کتاب پرارج"الغدیر"تالیف علامه امینی مراجعه فرمایید.

۷- ۶) -المسترشد،طبری ص ۸۹

پرسیدند:چه کسی شایستهٔ این مقام است؟فرمود:مگر جز ما کسی چنین ادعایی دارد (۱)؟ از طرفی همه صحابه درمورد برتری علی(ع)در دانش و بینش اتفاق نظر داشتند و از جمله عمر می گفت:برترین ما در قضاوت علی است (۲).اما اینکه چرا عمر با چنین اعترافهایی،از وی روگردانید و با ابو بکر بیعت کرد به خوبی معلوم نیست،و شاید به دلیل فزونی سن و سال ابو بکر بوده باشد.

با اینکه عمر در روز سقیفه بیش از همه برای بیعت گرفتن تلاش کرده بود،یک روز بالای منبر صریحا گفت:"بیعت ابو بکر لغزشی بود که خداوند ما را از شرش نگهداشت (۳)".

بیعت ابو بکر با واکنش سختی از سوی بنی هاشم روبه رو شد،زیرا آنها معتقد بودند که جز اهل بیت پیامبر کسی شایستگی آن مقام را ندارد زیرا آنها در خانه وحی بزرگ شده و زیر نظر و تحت تربیت مخصوص پیامبر پرورش یافته اند (۴).از این جهت گروهی از مهاجران و انصار از بیعت او سر باز زدند و به علی بن ابیطالب گرویدند (۵).در روز دوم بیعت،ابو بکر و عمر و ابو عبیدهٔ جراح به خدمت عباس عموی پیامبر رفتند و از او خواستند که با ابو بکر بیعت کند و او امتناع کرد.

پس از رحلت رسول اکرم(ص)جناب عباس به خدمت حضرت علی رسیده عرض کرد:

یا علی دستت را بده بیعت کنم (۶).

با اینکه عباس عموی پیامبر بود و از نظر سنی بزرگتر از حضرت علی بود ولی هرگز درصدد مخالفت با حضرت علی برنیامد و هرگز درمورد خلافت با وی مشاجره نکرد.لازم به تذکر است که همه بنی هاشم از آغاز کار،بیعت سقیفه را محکوم کردند.

مقدسی می نویسد:رسول اکرم(ص)پیش از رحلت خود و به هنگام شدت بیماری احساس خطر کرد و فرمود:کاغذ و دواتی بیاورید تا نوشته ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید.آنگاه درگیری میان حاضران روی داد.برخی گفتند:او از شدت درد چنین می گوید برخی گفتند:از خودش بپرسید.عمر گفت:نه،از شدت بیماری است (۷)...و

۱- ۱) -الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۴

۲- ۲) -علی و نبوه،ج ۲ ص ۱۷

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۵

۴- ۴) -السقیفه ص ۸۴

۵- ۵) -تاریخ یعقوبی،ج ۲ ص ۱۳۸

۶- ۶) -الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۴ و الفصول المختاره،ج ۲ ص ۴۸

۷- ۷) -البدء و التاریخ،ج ۵ ص ۵۹

بدیهی است که پیامبر می خواست آن نوشته را بنا به مصلحت مؤمنان بنویسید.

به هرحال بنی هاشم بیعت را رد کردند و گوشه گیری گزیدند،اما برخی از بنی امیه آنرا پذیرفتند و در تأیید بیعت کوشیدند.

طبری می نویسد:ابو سفیان پیش علی آمد و اظهار کرد که می خواهد با علی بیعت کند و نه با غیر او،سپس گفت:ابو بکر کجا و این مقام کجا،درواقع شما(علی و عباس) هستید که از حق خود محروم شده اید.ای علی.دستت را بده بیعت کنم (۱).

امیر مؤمنان با عمق بینش خود دریافت که او درصدد برانگیختن فتنه است و به همین جهت بیعت او را نپذیرفت.

بعد از بیعت با ابو بکر،حضرت علی(ع)کنج خانه اش نشست و به گردآوری و تنظیم قرآن کریم پرداخت (۲).

طلحه و زبیر گوشه نشینی را برگزیده (۳)همراه دیگر انصار و مهاجرانیکه به حضرت علی گرویده بودند در خانه حضرت فاطمه گرد آمدند (۴)و به اصطلاح دست به تحصن زدند.

ابو بکر عمر را فرستاد که آنها را از خانه حضرت زهرا بیرون کند،و اگر مقاومت کردند با آنها نبرد کند.عمر فرمان خلیفه را اجرا کرد و هیزم آورد که خانه را آتش بزند و بر سر آنها بریزد.حضرت فاطمه چون او را مشاهده کرد فرمود:ای پسر خطاب آیا آمده ای که خانه ما را آتش بزنی؟گفت:آری،مگر اینکه شما راه خود را از دیگر مسلمانان جدا نکنید و از راهی که همه می روند شما نیز بروید (۵).

از این اقدام جسورانه،کاملا پیداست که آنها به اهمیت بیعت بنی هاشم و به ویژه حضرت علی و یاران او پی برده بودند وگرنه برای بیعت گرفتن از آنها به چنین راههایی متوسل نمی شدند.آنها که در خانه حضرت علی گرد آمده بودند،یک یک از خانه علی(ع)بیرون کشیده شده،برای بیعت با خلیفه گسیل شدند (۶)،مگر علی بن ابیطالب که بر امتناع خود اصرار ورزید.بعد از این،امیر مؤمنان تمام تلاش و کوشش خود را برای ترتیب

۱- ۱) -تاریخ طبری،ج ۳ ص ۳۰۹

۲- ۲) -السقیفه ص ۷۲،انساب الاشراف ج ۱ ص ۷۸،الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۲،و تاریخ یعقوبی،ج ۲ ص ۱۵۲

۳- ۳) -انساب الاشراف،ج ۱ ص ۵۷۳

۴- ۴) -تاریخ یعقوبی،ج ۲ ص ۱۳۸

۵- ۵) -العقد الفرید،ج ۴ ص ۲۵۹

۶- ۶) -تاریخ یعقوبی،ج ۲ ص ۱۴۱

و تنظیم قرآن کریم و نگارش آن به دستخط مبارک خود مبدول فرمود (۱)و هنگامی که نگارش آن پایان یافت،آنرا بر شتری بار کرده بر مسلمانان عرضه کرد و فرمود:این قرآن کریم است که آنرا گرد آورده ام (۲).امیر مؤمنان با امکانات آن روز،قرآن را در هفت مجلد گرد آورده بود، که در منابع تاریخی،محل آن دقیقا روشن نیست.

سپس ابو بکر به سوی امیر مؤمنان رفت و به هروسیله ای بود از وی بیعت گرفت (۳).

به نظر می رسد امیر مؤمنان هنگامی که از به دست آوردن حق خود مأیوس شد و بیعت بر ابو بکر انجام گرفت،دید که اگر همچنان در بیعت نکردن اصرار بورزد،ممکن است موجب اختلاف در میان مسلمانان گردد و اتحاد و اتفاق مسلمانان از میان برود و اساس دین در معرض خطر قرار بگیرد.بنابراین برای اینکه راه را به روی دشمنان و بداندیشان ببندد (۴)بیعت او را پذیرفت و در مسائل مهم کشوری و لشکری از هیچگونه کمک فکری دریغ نفرمود (۵).

امیر مؤمنان تا زمانیکه فاطمه زهرا در قید حیات بود،بیعت نکرد و فاطمه نیز با قاطعیت از او می خواست که بیعت نکند (۶)به خصوص که خلیفه از اعطای فدک (۷)به او امتناع می کرد،و بهانه می آورد که از پیامبر شنیده است:"ما پیامبران هرگز چیزی از خود به ارث نمی گذاریم و هرچه از ما بماند صدقه است (۸)"از این جهت فاطمه زهرا بر او خشمگین بود و تا زنده بود با او سخن نگفت (۹).

فاطمه زهرا شش ماه بعد از رحلت پیامبر(ص)دیده از جهان فروبست،امیر مؤمنان او را شبانه دفن کرد و طبق وصیتش به خلیفه اطلاع نداد (۱۰).

ص:۴۶

۱- ۱) -السقیفه ص ۷۲

۲- ۲) -تاریخ یعقوبی،ج ۲ ص ۱۵۲

۳- ۳) -

۴- ۴) -مائده:۳

۵- ۵) -علی و نبوه،ج ۲ ص ۲۱

۶- ۶) -انساب الاشراف،ج ۱ ص ۵۸۶

۷- ۷) -فدک اسم قریه ایست در حجاز،فتوح البدان ص ۲۰

۸- *) -حضرت فاطمه در خطبه معروف خود که خلیفه را استیضاح فرمود با استناد به چندین آیه قرآنی،جعلی بودن این حدیث را برملا کرد.به کتاب پرارج "فدک در تاریخ" از شهید آیت اللّه صدر مراجعه شود."مترجمان"

۹- ۸) -تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۷

۱۰ - ۹) -العقد الفرید،ج ۳ ص ۳۲۰(و مطابق روایات اهل بیت،شهادت حضرت زهرا،۷۵ و یا ۹۵ روز بعد از رحلت پیامبر بود)"مترجمان"

طبری می نویسد:سبب بیعت امیر مؤمنان این بود که پس از رحلت فاطمه،در انزوای کامل سیاسی قرار گرفت (۱)ولی این مطلب درست نیست زیرا هدف علی از خانه نشینی صرفا جمع آوری قرآن کریم بود.

شیخ مفید این مطلب را که علی ناگزیر از بیعت شد نمی پذیرد و معتقد است که تنها برای مصلحت مسلمین (۲)و جلوگیری از بروز فتنه بیعت کرد (۳).

ابن عبدربه می گوید:امیر مؤمنان به هنگام بیعت فرمود:تردیدی ندارم که خلافت از آن ماست که تو آنرا از ما سلب کردی و سوابق ما را نادیده گرفتی (۴).

پس از داستان سقیفه،بنی هاشم که خود را برای خلافت شایسته تر می دانستند، برای درهم ریختن دستگاه خلافت و بازگرداندن حقوق غصب شدهٔ اهل بیت دست به شورش زدند.

آنگاه مسئله محکوم کردن شیوه انتخابی و اثبات انتصابی بودن آن مطرح گشت و گفته شد که پیامبر اکرم(ص)پیش از وفات خود تصریح کرده است که جانشین او علی بن ابیطالب است (۵).

۱- ۱) -تاریخ طبری،ج ۳ ص ۲۰۸

۲- ۲) -ارشاد مفید ص ۱۷

۳- ۳) -علی و نبوه،ج ۲ ص ۲۱

۴- ۴) -العقد الفرید،ج ۴ ص ۲۶۰

۵- ۵) -منابع نصب علی بن ابیطالب بر خلافت را در کتاب پرارج "الغدیر"شاهکار مرحوم علامه امینی،از صدها مدرک معتبر اهل سنت مطالعه فرمائید."مترجم"

شخصیت حضرت علی بن ابیطالب

امیر مؤمنان در خانه نبوت و دودمان رسالت،تحت سرپرستی پیامبر اکرم(ص)دوران کودکی را سپری کرد.پیامبر او را برادر می خواند و در تربیتش تلاش فراوان می کرد.

از ابتدای کودکی ایمان عمیقی در اعماق دلش ریشه دوانید.هرگز بت نپرستید و در برابر هیچ معبودی جز خدا پیشانی بر زمین نسایید.در تمام گرفتاریها،در کنار و یارویاور پیامبر بود.

در کودکی،اسلام را پذیرا شد و خود نخستین کسی بود که به اسلام گروید (۱).

درمورد سن شریف آن حضرت به هنگام اسلام آوردن اختلاف است.ابن عبدربه (۲)آنرا در ۱۵،و مقدسی (۳)در حدود ۱۰،و ابو الفرج (۴)آنرا در ۱۱ سالگی نوشته است.

به هرحال آنچه مسلم است اینستکه او در کودکی،اسلام را پذیرفت،و این مسئله در میان اعراب بی سابقه بود،زیرا دیگران پس از سالها تلاش و کوشش اسلام را پذیرفتند.

از اینجا می توانیم به میزان تأثیر رسول اکرم(ص)در میان اهل بیت خود به خصوص پسرعمویش که نخستین کسی است که با پیامبر نماز خواند و دعوتش را پذیرفت،پی ببریم (۵).

واقدی می نویسد:امیر مؤمنان وارد خانه خدیجه شد،پیامبر مشغول نماز بود، پس از اتمام آن پرسید:این چه عملی است؟فرمود:این یکی از عبادتهای دینی است که خداوند آنرا برگزیده است.آنگاه فرمود:من ترا به پذیرش این آئین دعوت می کنم.

علی گفت:من در این زمینه اطلاعاتی ندارم با پدرم گفتگو می کنم.پیامبر که نمی خواست این راز فاش شود فرمود:اگر نخواستی دعوتم را بپذیری،آنرا با کسی بازگو نکن.

ص:۴۸

۱- ۱) -المسترشد ص ۱۳۹

۲- ۲) -العقد الفرید،ج ۴ ص ۳۱۱

۳- ۳) -البدء و التاریخ ج ۵ ص ۷۳

۴- ۴) -مقاتل الطالبین ص ۲۶

۵- ۵) -انساب الاشراف،ج ۱ ص ۱۱۲

حضرت علی آن شب را تا به صبح در اندیشه فرورفت.نور الهی در دلش درخشیدن گرفت.بامدادان به پیشگاه پیامبر شتافت و به شرف اسلام مشرف شد (۱).

شجاعت و دلاوری امیر مؤمنان زبانزد همگان بود (۲)،و در تمام جنگها و روزهای سخت در کنار پیامبر خدا و پرچمدار او بود (۳).امیر مؤمنان بیش از همه مورد اعتماد پیامبر بود،زیرا پیامبر هنگام عزیمت به جنگ تبوک،او را در مدینه به جای خود تعیین کرد و یا هنگام مهاجرت به مدینه لباسهای خود را به او پوشانید او را در بستر خود خوابانید.

پس از رحلت پیامبر(ص)خلفا در کارهای مهم با آن حضرت مشورت می کردند و آن حضرت از بیان مصالح مسلمین دریغ نمی کرد.خلیفه اول درمورد جنگ روم با آن حضرت مشورت کرد؛حضرت فرمود:اقدام کن که حتما پیروز خواهی شد.خلیفه گفت:خداوند ترا به خیر بشارت دهد (۴).

امیر مؤمنان گذشته از شجاعت و دلاوری،در دانش و بینش،فصاحت و بلاغت، جوانمردی و فتوت و دیگر صفات برجستهٔ انسانی،بر دیگر یاران پیامبر برتری داشت.

امیر مؤمنان مدت چهار سال و نه ماه خلافت کرد (۵)و در تمام این مدت با تمام قوا در راه دفاع از حریم دین مقدس اسلام گام برداشت.

پس از کشته شدن عثمان امت اسلامی او را به پذیرش بیعت وادار کردند.

انگیزه های کشته شدن عثمان زیاد است و می توان مهمترین آنها را مقدم داشتن خویشاوندان خود بر دیگر طوایف اسلامی برشمرد.

برخی امیر مؤمنان را متهم می کنند به اینکه مخالفان عثمان را تأیید می کرد.این

---

۱ - ۱) -البدء و التاریخ ج ۵ ص ۷۲(براساس روایتهای شیعی،امیر مؤمنان سه سال پیش از بعثت به پیروی از پیامبر نماز می گزارد.امیر مؤمنان در خطبه قاصعه(نهج البلاغه خطبه ۱۹۲) می فرماید:از روزی که پیامبر از شیر بازداشته شد،خداوند بزرگترین فرشته را برای تربیت او گماشت که صفات برجسته انسانی را به او یاد می داد و پیامبر اکرم تحت تربیت او خدا را عبادت می کرد و من به سان کودکی که پابه پای مادر گام برمی دارد،از او پیروی می کردم.روی این بیان دیگر تردید برای امیر مؤمنان باقی نبود تا با پدرش مشورت کند و یا شب را تا به صبح در اندیشه فرورود.)"مترجمان"

۲- ۲) -الاصابه ج ۲ ص ۵۰۱

۳- ۳) -علی و نبوه ص ۱۷

۴- ۴) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص،۱۴

۵- ۵) -الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۶۱ و العقد الفرید ج ۴ ص ۳۱۱

مطلب نمی تواند درست باشد،زیرا اولاً در مجلس شورای شش نفری،پیش از عثمان به آن حضرت پیشنهاد بیعت شد و نپذیرفت و ثانیا هنگامی که عرصه را بر عثمان تنگ گرفتند، امیر مؤمنان به دو فرزند برومندش حسن و حسین دستور داد که شمشیر به دست گرفته،به در خانه عثمان بروند و از او دفاع کنند (۱).

طبری می نویسد:مردم به خانه عثمان ریخته آنرا طعمه حریق ساختند.در این هنگام امام حسن از درون خانه بیرون آمد و بیاناتی ایراد فرمود که خوشنود نبودن خود را از این حوادث ابراز می کرد.نه آئین آنها آئین منست و نه من از گروه آنهایم (۲).امیر مؤمنان نیز در نخستین خطبه خود پس از پذیرش بیعت،عدم رضایت خود را از کشته شدن عثمان اعلام کرد (۳)و چنین گفت:به خدا اگر قاتلان عثمان به بهشت بروند من همراه آنان وارد بهشت نمی شوم و اگر به جهنم بروند کسی جز قاتلان عثمان نبوده و من همراه آنها نخواهم بود.این جمله بهترین گواه برائت علی(ع)از خون عثمان است.

به هنگام محاصره خانه عثمان از طرف شورشگران،امام حسن برای دفاع در درون خانه بود،عثمان از نقش علی(ع)در حمایت از او ستایش کرد (۴).این نیز دلیل دیگری بر عدم دخالت علی در خون عثمان محسوب می شود.

به هرحال شورشگران عثمان را در خانه اش کشتند و با کشته شدن او سیل جمعیت برای بیعت به سوی خانه علی سرازیر شد.بعد از این جریان،ابتدا مسلمانان مدینه و آنگاه همه امت گروه گروه و به اتفاق علی علیه السّلام را به این مهم برگزیده،دست بیعت به او سپردند.مراسم بیعت با طیب خاطر و رضایت باطن انجام گرفت.

منابع تاریخی نشان می دهد که طلحه و زبیر پیش از دیگران به بیعت آن حضرت مبادرت ورزیدند (۵).همه منابع تاریخی تصریح دارند که طلحه جزء نخستین کسانی بود که با آن حضرت بیعت کرد.

رهری می گوید:طلحه نخست در بیعت تردید داشت،اما بعدا بیعت کرد (۶).

۱- ۱) -انساب الاشراف،ج ۵ ص ۶۹

۲- ۲) -تاریخ طبری،ج ۴ ص ۳۸۸-لا دینهم دینی و لا انا منهم حتی اسیر الی طمار شمام

۳- ۳) -العقد الفرید،ج ۴ ص ۳۰۲

۴- ۴) -تاریخ طبری،ج ۴ ص ۳۹۲

۵- ۵) -الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۴۸ و العقد الفرید ج ۴ ص ۲۹۱

۶- ۶) -تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۲۹

بـه هرحـال همـه مسـلمانان بـا او بیعـت کردنـد.اما بعـد ریشه هـای اختلاـف ظـاهر گشت و دسـته ای از "هوسـرانان"به رهـبری طلحه،زبیر و عایشه سر به شورش برداشته،حضرت را متهم به خون عثمان کردند.

عـایشه با اینکه خود از اهل بیت به شـمار می آمـد اما با حضـرت علی غرض شخصـی داشت و هرگز او را دوست نمی داشـت (۱).اما دلیل مخالفت طلحه و زبیر،ریاست طلبی آنها بود.زبیر می خواست که استانداری عراق به او داده شود (۲)و طلحه هوس اسـتانداری یمن را در سـر می پرورانیـد.ولی امیر مؤمنـان خواسـته آنهـا را تـأمین نکـرد.آنگاه آنها در خواسـتهٔ خود تجدیـدنظر کردند و به فرمانداری بصره و کوفه بسنده کردند (۳)که با آنها موافقت نشد (۴).

از اینجـا می توانیم نتیجه بگیریم که بیعت طلحه و زبیر بـا امیر مؤمنـان برای رسـیدن به مـال و منـال،و جاه و مقام بود و چون به هدف خود نرسیدند،سر به شورش نهادند.

عایشه بین راه مکه و مدینه از کشته شدن عثمان و استقرار بیعت با امیر مؤمنان آگاه شد،بی درنگ به مکه بازگشت و به صف مخالفان پیوست.آنگاه با طلحه و زبیر برای نبرد با حضرت علی هم پیمان شد.

هنگـامی که طلحه و زبیر به بهـانه انجـام حـج عمره از امیر مؤمنان کسب اجازه کردنـد، امیر مؤمنان از هـدف آنان خبر داشـت (۵).سـرانجام نیز طبق پیش بینی آن حضـرت،به مکه رفته با عایشه ملاقات کردند و برای نبرد با آن حضـرت پیمان بسـتند و در نهایت جنگ جمل را راه انداختند.

عایشه پس از بازگشت به مکه،در مسجد الحرام خیمه زد و به تحریک قریش پرداخت

۱- ۱) -علی و نبوه ص ۲۹

۲- ۲) -الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۵۱

۳- ۳) -تاریخ طبری،ج ۴ ص ۴۵۳

۴- *) -ولی بنـا به نقـل یعقـوبی،علی،طلحه را به یمن و زبیر را به یمـامه و بحرین منصـوب کرد و عهـد اسـتانداری را بـا آنـان داد.آنان گفتند:که از خویشان خود صـله رحم کردی،علی فرمود: من شـما را به اداره امور مسلمانان منصوب ساختم نه از باب قوم و خویشـی و سـپس نـامه اسـتانداری را از آنـان گرفت و آنـان را خـدمت فرمود.گفتنـد که تو در حق مـا ظلم کردی.امـام فرمود:اگر طمع بیشتر نمی ورزیدید،من رأی یم با شما بود.تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۰ "مترجمان"

۵- ۴) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۰۹ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۴۴

و امیر مؤمنان را به خون عثمان متهم ساخت (۱).دشمنان حضرت علی در خانه عایشه گرد آمدند (۲)و طرح جنگ ریخته شد.آنگاه به دلیل هواخواهانی که زبیر در بصره داشته به سوی بصره رفتند (۳).باید توجه داشت که هدف آنان از طرح انتقام گیری خون عثمان،تنها شورش بر خلافت و سقوط علی بن ابیطالب بود.نتیجه اختلاف مسلمانان این شد که پس از سرپرستی علی،دشمنانش بر ضد او،قیام کردند و تصمیم به جنگ با او گرفتند،ولی او از مسئله چشم پوشی می کرد.

امیر مؤمنان در مدینه بود که از عزیمت مخالفان به سوی بصره آگاه شد.آنگاه فرزند برومندش امام حسن مجتبی و دو یار باوفایش عمار یاسر و هاشم بن عتبه بن ابی وقاص را به سوی کوفه گسیل داشت تا مردم کوفه را برای جنگ با آنها بسیج کنند.در آن ایام ابو موسی اشعری از طرف عثمان استاندار کوفه بود (۴).مردم کوفه آماده نبرد شدند،پرچم ها را برافراشتند و صفها را بیاراستند.ابن قتیبه شماره لشکر کوفه را ۹۶۵۰ نفر نوشته (۵)و ابن عبدربه ۷۰۰۰ نفر دانسته است (۶).

در آن روزها استاندار بصره عبد اللّه بن عامر بود (۷).در این میان معاویه در تحریک طلحه و زبیر برای رفتن به عراق نقش مهمی را بازی می کرد (۸).

لشکر امیر مؤمنان رهسپار بصره شد و پرچم اسلام در دست محمد حنیفه،پسر امیر مؤمنان بود (۹).هنگامی که دو لشکر در برابر هم قرار گرفتند،محمد حنیفه با سخنان گرم و منطقی خود آنها را موعظه کرد و از آنها خواست که به اطاعت امیر مؤمنان برگردند و دست از طغیان و نافرمانی بکشند.ولی نفس گرم او در آهن سرد آنها مؤثر واقع نشد. (۱۰)

آنگاه دو سپاه روی درروی هم ایستادند و جنگ سختی درگرفت.امیر مؤمنان به سپاه خود فرمان داد که هرگز زخمی را نکشند و مالی را تاراج نکنند (۱۱)،سیاست کریمانه امیر مؤمنان زبانزد خاص وعام گردید.

۱- ۱) -انساب الاشراف ج ۵ ص ۹۱

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۵۳

۳- ۳) -همان مدرک ص ۴۵۲

۴- ۴) -الاخبار الطوال ص ۱۴۴

۵- ۵) -همان مدرک ص ۱۴۵

۶- ۶) -العقد الفرید،ج ۴ ص ۳۱۳

۷- ۷) -تاریخ طبری،ج ۴ ص ۴۵۲

۸- ۸) -البدء و التاریخ،ج ۵ ص ۲۱۱

۹- ۹) -العقد الفرید،ج ۴ ص ۳۱۳

۱۰- ۱۰) -الاخبار الطوال ص ۱۴۴

۱۱- ۱۱) -همان مدرک

در این جنگ عایشه بر فراز شتر سرخ موئی در داخل کجاوه نشسته،جنگ را علیه حضرت علی(ع)رهبری می کرد.جنگ سختی درگرفت و کشته های فراوانی از دوطرف به جای ماند.

ابن عبدربه شماره کشته شدگان جنگ جمل را ۲۰۰۰۰ نفر نوشته (۱) و مسعودی آنرا ۱۳۰۰۰ نفر دانسته است (۲).از این ارقام روشن می شود که شماره مقتولین بسیار بالا بوده و مسلمانان بسیاری بی جهت کشته شده و خانواده های بسیاری در بصره و کوفه عزادار و سیاهپوش شدند (۳).

همه این ضایعات تأثرانگیز از پی آمدهای جنگی بود که در تاریخ به نام جنگ جمل شناخته شده است (۴).

دو تن از رهبران سه گانه این جنگ(طلحه و زبیر)در همین جنگ کشته شدند و سوقی آنها(عایشه)از طرف امیر مؤمنان به احترام پیامبر اکرم(ص)مورد عفو قرار گرفت و با احترامی هرچه تمامتر به سوی مدینه فرستاده شد (۵).

رفتار کریمانه امیر مؤمنان در برابر آنهمه تلاشهای سرسختانه و خصمانه عایشه، دلیل روح بزرگ و فضیلتهای فوق انسانی و بزرگواری وصف ناپذیر آن حضرت می باشد.

۱- ۱) -العقد الفرید،ج ۴ ص ۳۲۶
۲- ۲) -التنبیه و الاشراف ص ۲۹۵
۳- ۳) -علی و نبوه ص ۵۵
۴- *) -جمل به معنای شتر نر است و چون عایشه برفراز شتر سرخ موئی این جنگ را رهبری می کرد،این جنگ به نام"جمل"شهرت یافته است.
۵- ۴) -العقد الفرید،ج ۴ ص ۳۲۸

مناقشه اموی ها با امیر مؤمنان درمورد خلافت

اموی ها و در رأس آنها معاویه بن ابی سفیان،خون عثمان را برای اظهار دشمنی دیرینه خود با امیر مؤمنان،دستاویز قرار دادند.معاویه در روزگار عثمان استاندار شام بود و پس از کشته شدن عثمان،مردم شام را به خونخواهی عثمان از امیر مؤمنان تشویق می کرد (۱).

معاویه دقیقا نقشه طلحه و زبیر را بهتر از خودشان پیاده می کرد.او هرگز در دعوی خونخواهی خود صادق نبود بلکه می خواست به خلافت برسد و خلافت را از عراق به شام منتقل سازد.آنگاه جاسوسهایی را بر شیعیان امیر مؤمنان گماشت که آنها را شناسائی کرده به اتهام خون عثمان به قتل برسانند (۲).

مقدسی می نویسد:معاویه به جهت دشمنی دیرینه ای که با امیر مؤمنان داشت، نخست با طلحه و زبیر بیعت کرد،سپس هنگامی که آنها به هلاکت رسیدند،دعوی خلافت کرد و مردم را به سوی خود فراخواند و از شیعیان علی(ع)گروهی را کشته و گروه دیگری را از وطن خویش آواره ساخت (۳).

مقدسی تأکید می کند که دشمنی معاویه با امیر مؤمنان سابقه دار بوده،آثار آن در عهد عثمان هم مشهود بوده است (۴).فی المثل معاویه از ابو ذر غفاری(یکی از یاران نزدیک علی که به شام تبعید شده بود)،به عثمان شکایت کرد و عثمان او را به مدینه فراخواند.

(سپس به ربذه فرستاد و در آنجا از دنیا رفت)همچنین حجر بن عدی،یار باوفای امام را به شهادت رسانید (۵)و مردم را وادار می کرد که از حضرت علی بیزاری جویند (۶).

۱- ۱) -وقعه صفین ج ۱ ص ۳۲

۲- ۲) -البدء و التاریخ ج ۶ ص ۵

۳- ۳) -همان مدرک ج ص ۲۱۱

۴- ۴) -شرح ابن حدید ج ۳ ص ۶۲

۵- *) -حجر بن عدی به دست معاویه به شهادت رسید ولی نه در زمان عثمان،بلکه به هنگام خلافت معاویه."مترجمان"

۶- ۵) -العقد الفرید ج ۴ ص ۳۴

معاویه در دشمنی اهل بیت به هرحیله ای متوسل شد،حتی تلاش کرد که در میان خود اهل بیت اختلاف بیاندازد.مثلا از عقیل(برادر حضرت علی)می خواست که به منبر رفته امیر مؤمنان را دشنام دهد (۱).

خلفای بنی مروان نیز از شیوه معاویه پیروی می کردند،هرگاه اسم امیر مؤمنان را برفراز منبر می آوردند او را سب می کردند (۲)تا اینکه عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید و سب آن حضرت را ممنوع اعلام کرده،خود به ذکر فضایل و مناقب اهل بیت پرداخت.

معاویه گذشته از اینکه آن حضرت را دشنام دهد،اهل شام را نیز بر این کار تشویق و وادار می کرد.وی بدین ترتیب هواخواهان امیر مؤمنان را می شورانید تا سرانجام مقدمات جنگ صفین فراهم گردید و دو سپاه علوی و اموی درروی هم ایستادند.

در این جنگ نخست سپاه اسلام پیروز شد ولی بعدا معاویه براساس نقشهٔ قبلی، مسئله حکمین را مطرح ساخت و با گول زدن ساده لوحان سپاه امیر مؤمنان،حکمین را بر آن حضرت تحمیل کرد و از این راه ضربه های جبران ناپذیری بر یاران آن حضرت فرود آورد.

جنگ صفین پی آمدهای زیانبار فراوانی را بر جهان اسلام به دنبال داشت.در این جنگ در حدود ۷۰۰۰۰ نفر از یاران حضرت علی و ۴۵۰۰۰ نفر از سپاهیان معاویه کشته شدند (۳).

سرآمد اصحاب امیر مؤمنان که در این جنگ به شهادت رسیدند عمار بن یاسر بود که زمان پیامبر(ص)را درک کرده بود و پیامبر خطاب به او فرموده بود:ای عمار ترا گروه ستمگر و گمراه به قتل خواهند رسانید (۴).

هنگامی که سپاه حضرت علی آثار زیانبار و نتایج مرگبار حکمیت را به چشم خود دیدند از کرده خود پشیمان شدند ولی دیگر کار از کار گذشته بود و پشیمانی سودی نداشت.

گروهی از یاران علی که تحت تأثیر نقشه های شوم معاویه قرار گرفته،حکمیت را بر امیر مؤمنان تحمیل کرده بودند،به انتقاد از امیر مؤمنان پرداخته و از سپاه او جدا شدند

۱- ۱) -همان مدرک ج ۴ ص ۲۹

۲- ۲) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۶۲

۳- ۳) -التنبیه و الاشراف ص ۲۹۵

۴- ۴) -وقعه صفین ج ۴ ص ۳۴۱

و جنگ خوارج را به وجود آوردند.سرانجام امیر مؤمنان پس از یک عمر جهاد در راه خدا و نبرد در راه عقیده،به دست یکی از خوارج به نام ابن ملجم به شهادت رسید (۱).

شهادت سرخ فام امیر مؤمنان آتش درونی اموی ها را خاموش نکرد،و بعد از شهادت آن حضرت نیز تا قدرت در دست امویها بود.دشمنی دیرینه خود را درمورد فرزندان آن حضرت به کار بستند.

۱- ۱) -النجوم الزاهره،ج ۱ ص ۱۱۹

فاجعه خونبار کربلا

با تسلط معاویه بر خلافت اسلامی،یکنوع دشمنی آشکار بر ضد علویان شروع شد.از آنجا که در سالهای اخیر حکومت معاویه،شیعه به صورت یک قدرت سیاسی قوی درآمده بود،دشمنی با معاویه و محبت به اهل بیت را شعار و آرمان عقیدتی خود قرار دادند.معاویه پیش از آنکه بر مسند خلافت تکیه کند،از مردم شام برای خود بیعت گرفته بود.از طرفی،مردم کوفه پس از شهادت امیر مؤمنان،به امام حسن مجتبی دست بیعت دادند و درنتیجه دو قدرت متخاصم بر سر تسلط حکومت اسلامی باهم به کشمکش پرداختند،و می رفت که جنگهای خونینی روی دهد. (۱)امام حسن برای حفظ خون مسلمانان (۲)و جهت دفع بلاها از یاران و شیعیان خود از خلافت کناره گرفت (۳)،به خصوص که از سپاه خود آثار حیله و خدعه مشاهده کرد،چرا که ۱۸ هزار نفر از بیعت کنندگان،بیعت خود را شکستند (۴).

یعقوبی معتقد است که عامل اصلی کناره گیری امام حسن از خلافت این بود که هنگامی که معاویه آماده نبرد شد امام حسن به شدت بیمار بود،سپاهیان از بیماری آن حضرت استفاده کرده پراکنده شدند.شدت بیماری از یکسو و پراکنده شدن سپاهیان از سوی دیگر،امام حسن را به پذیرش صلح ناگزیر کرد (۵).

امام حسن مجتبی در این صلح پیمانی امضاء کرد که در یکی از مواد آن حق گزینش خلیفه بعدی از معاویه سلب شده بود (۶).

پس از امضای پیمان صلح،امام حسن به مدینه بازگشت و تا پایان عمر همانجا زندگی کرد و در آنجا به شهادت رسید (۷).

۱- ۱) -علی و بنوه ص ۱۹۶

۲- ۲) -مقتل الحسین ص ۳،و انجوم الزاهره ج ۱ ص ۱۲۱

۳- ۳) -تلخیص الشافی،ج ۴ ص ۱۸۸

۴- ۴) -السقیفه ص ۹۷

۵- ۵) -تاریخ یعقوبی،ج ۲ ص ۲۵۵

۶- ۶) -الامامه و السیاسه،ج ۱ ص ۱۶۳

۷- ۷) -ارشاد مفید ص ۱۹۱

گفته می شود که امام حسن به دست همسرش به شهادت رسید و معاویه بسیار شادمان شد (۱).طولی نکشید که معاویه نیز جهان را وداع کرد ولی بیش از آنکه به هلاکت برسد پسرش یزید را برخلاف پیمانی که با امام حسن امضاء کرده بود،به جانشینی خود برگزید و بدین وسیله آتش جنگ را در میان علویها و امویها برافروخت،پس از هلاکت معاویه،یزید تصمیم گرفت که از بنی هاشم بیعت بگیرد.به این جهت نامه ای به ولید بن عقبه استاندار مدینه (۲)نوشت،تا از اهالی مدینه به خصوص از امام حسین برای او بیعت بگیرد.ولی امام حسین آن را به تأخیر انداخت و سرانجام رد کرد (۳).

هنگامی که خبر درگذشت معاویه به کوفه رسید،هواداران اهل بیت در خانه سلیمان بن صرد خزاعی (۴)گرد آمدند و طوماری را امضاء کردند که در آن اعلام وفاداری به اهل بیت،و بیعت با امام حسین قید شده بود و همچنین از امام دعوت کرده بودند تا به کوفه آمده،زمام امور مسلمانان را به عهده بگیرد.

شیعیان بصره نیز هنگامی که از اخبار کوفه آگاه شدند در منزل ماریه دخت منقذ عبدی گرد آمدند (۵)و نامه هایی به حضور آن حضرت ارسال نمودند.هنگامی که نامه های کوفیان به خدمت آن حضرت رسید،تصمیم گرفت که دعوتشان را بپذیرد و رهسپار عراق شود.

در این میان پسرعمویش مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا از وضع آنجا دقیقا مطلع شود.هنگامی که مسلم عزم سفر کرد،امام فرمود:ای مسلم برو به سوی کوفیان،اگر در بیعت و دعوت خود استوار باشند بنویس که من هم به شما بپیوندم (۶).

مسلم وارد کوفه شد و در منزل مختار بن ابی عبیده ثقفی منزل کرد.شیعیان کوفه چون سیلی خروشان به سوی محل اقامت او سرازیر شدند و تعداد ۸۰ هزار نفر از مردم کوفه و حومه آن با جناب مسلم بیعت کردند (۷).بطوری که در منابع قید شده،بیش از ۳۰ هزار نفر از خود کوفه با آن حضرت بیعت کردند (۸).

۱- ۱) -اخبار العباس،برگ ۱۰(نسخه خطی)

۲- ۲) -مقتل ابی مخنف ص ۱۰،العقد الفرید ج ۴ ص ۳۷۶ و ارشاد مفید ص ۲۰۰

۳- ۳) -مروج الذهب ج ۳ ص ۶۴

۴- ۴) -الاخبار الطوال ص ۲۲۹

۵- ۵) -المجالس السنیه ج ۱ ص ۷۴

۶- ۶) -مروج الذهب ج ۳ ص ۶۴

۷- ۷) -مقتل ابی مخنف ص ۳۱

۸- ۸) -العقد الفرید ج ۴ ص ۳۷۸

استاندار کوفه در آن روزها نعمان بن بشیر انصاری بود که به ضعف مدیریت شناخته می شد.یزید او را از مقام خود عزل کرد و عبید اللّه بن زیاد را که استاندار بصره بود به استانداری کوفه منصوب کرد تا در برابر شیعیان و طرفداران اهل بیت ایستادگی کند (۱).

انگیزه یزید در این عزل و نصب،آگاهی او از وضع شیعیان و گرایش آنها به اهل بیت پیامبر بود.

هنگامی که حضرت مسلم از ورود ابن زیاد،دشمن دیرینه اهل بیت آگاه شد،منزل مختار ثقفی را ترک کرده،در منزل هانی بن عروه مخفی شد. (۲)ابن زیاد به جستجوی او و سرانجام از مخفیگاه او باخبر شد.آنگاه هانی بن عروه را دستگیر کرد و از او خواست که مسلم را تحویل دهد.اما چون هانی از این کار سرباز زد و تهدید و تطمیع کارگر نشد،او را به شهادت رسانید (۳).

شهادت هانی یکی از بزرگترین فاجعه هایی بود که شیعیان کوفه با او روبرو شدند.

زیرا هانی یکی از اشراف و شخصیت های برجسته کوفه و از سرشناسترین یاوران اهل بیت به شمار می آمد (۴).

ابن زیاد پس از به شهادت رسانیدن هانی،آماده نبرد با مسلم شد.جناب مسلم از مخفیگاه خود بیرون آمد و به نبرد سختی با نیروهای دولتی پرداخت.با اینکه کسی را یارای کمک به او نبود،یکتنه جنگید و حماسه ها آفرید و سرانجام پس از یک نبرد خونین به شهادت رسید.

شهادت مسلم ضربه کمرشکنی بر پیکر شیعیان کوفه وارد آورد و آنها را در اندوهی عمیق فروبرد.

امام حسین(ع)بدون اطلاع از شهادت مسلم،درست در روزی که جناب مسلم به شهادت رسید،مکه را به قصد کوفه ترک کرد،و همه برادران،برادرزاده ها و خواهرزاده هایش را به جز محمد حنیفه (۵)که با این سفر موافق نبود و از آن حضرت درخواست می کرد که از این سفر منصرف شود،با خود به همراه برد.

۱- ۱) -الاخبار الطوال ص ۲۳۱

۲- ۲) -ارشاد مفید ص ۲۰۷

۳- ۳) -مروج الذهب ج ۳ ص ۶۹

۴- ۴) -الاخبار الطول ص ۲۳۳

۵- ۵) -ارشاد مفید ص ۲۰۱ و مقتل ابی مخنف ص ۳۹

عبیـد اللّه بن مطیع نیز همین درخواست را از امام حسـین کرد،امام در پاسـخ فرمود:معاویه به هلاکت رسـیده و بیش از یک بار شتر،نامهٔ دعوت آمده است (۱).

فرزدق شاعر نیز از آن حضرت درخواست انصراف کرد ولی سودی نبخشید (۲).

هنگامی که یزید از حرکت امام حسین آگاه شد به ابن زیاد نوشت که پیش از آنکه فرصت از دست برود آماده نبرد شود (۳).

امـام حسـین به هنگـام ورود به قادسیه از شـهادت حضـرت مسـلم و هـانی آگاه و بسـیار انـدوهناک شـد و تصـمیم گرفت که بازگردد اما برادران مسلم او را به خونخواهی تشویق کرده،خواهان انتقام شدند.

امـام حسـین به سـفر خود به سوی کربلاـ ادامه داد تا اینکه در دوم محرم سال ۶۲ هجری وارد کربلا شـد (۴).سپاه اموی آماده نبرد بود.به دنبال سپاه ابن زیاد،لشکر عمر سعد دررسید و جنگ شدت یافت.در این نبرد یاران امام حسین یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند.پس از شهادت حضرت عباس آثار اندوه در سیمای امام حسین آشکار گردید (۵).

هرلحظه بر تعـداد دشـمن افزوده می گشت تـا سـرانجام امـام حسـین علیه السّـلام پس از یـک نـبرد طولاـنی و حمـاسه انگیز به شهادت رسید.آنگاه سیل دشمن به خیمه های اهل بیت سرازیر شد.آنچه در خیمه ها بود به تاراج رفت و تعداد کمی از زنان و دختران اهل بیت که زنده بودند به اسارت گرفته شدند.شـهادت امام حسین به دست شمر انجام گرفت (۶)ولی برخی مورخان عمر سعد را قاتل اصلی معرفی می کنند (۷).جنایات بنی امیه با شـهادت امام حسین پایان نیافت.حتی سر بریده امام را از کربلا به کوفه،و از کوفه به شام بر سر نیزه ها زدند.

فـاجعه کربلاـ اختلافهـای موجود بین بنی هـاشم و بنی امیه را شـدت بخشـید و همین حـادثه دلخراش که برخلاـف همه اصول انسانی و قوانین اسلامی انجام گرفت،حکومت بنی امیه را متزلزل و سرانجام واژگون کرد (۸).

۱- ۱) -العقد الفرید ج ۴ ص ۳۷۴

۲- ۲) -الفصول المهمه ص ۱۶۶

۳- ۳) -العقد الفرید،ج ۴ ص ۳۸۱

۴- ۴) -ارشاد مفید ص ۲۲۷

۵- ۵) -مقتل ابی مخنف ص ۶۶

۶- ۶) -اعلام زرکلی ج ۲ ص ۲۶۴،ارشاد مفید ص ۲۴۱ و دلائل الامامه طبری ص ۷۰

۷- ۷) -انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۷۲

۸- ۸) -اعلام زرکلی،ج ۲ ص ۲۶۳

دگرگونی تاریخ،شهادت امام حسین

حادثه خونبار کربلا و شهادت سرخ فام امام حسین،آتش خشم و کینه و نفرت را در دل شیعیان به خصوص اهل کوفه نسبت به خاندان اموی برافروخت.هرچه رژیم بر میزان شکنجه و زندان و تبعید اهل بیت می افزود،آتش خشم شیعیان افروخته تر می شد.اگر چه رژیم درمورد عراقی ها تظاهر به محبت می کرد ولی آتش نفرت و عداوت رژیم در نهانخانه دلشان زبانه می کشید تا روزی از زیر خاکستر سربرآورد و خرمن هستی رژیم ستمگر اموی را بسوزاند.

در این میان مردم کوفه بیش از هرمنطقه دیگر دگرگون شده بودند زیرا با خود می اندیشیدند که چرا آنها با سیل دعوتهای خود امام حسین را به منطقه کشانده و با زبونی خود،او را در مقابل دشمن تنها گذاشتند.آنها خود را سرزنش می کردند و با چشمهای اشک آلود،پیشانی بر زمین ساییده از درگاه الهی مغفرت می طلبیدند و برای پذیرفته شدن توبه شان تصمیم می گرفتند که به هرقیمتی شده به خونخواهی امام حسین برخیزند.

نخستین کسی که به خونخواهی امام حسین برخاست سلیمان بن صرد خزاعی بود که به دست ابن زیاد به شهادت رسید (۱).

پس از کشته شدن او مختار بن ابی عبیده ثقفی به خونخواهی امام حسین(ع) قیام کرد.

مختار از یاران امام حسین و کسی بود که به هنگام ورود مسلم به کوفه،او را در خانه خود جای داده،با او بیعت کرد و مردم را به سوی او فراخواند (۲)؛ولی هنگامی که ورق برگشت او نیز چون دیگر مردم کوفه،حضرت مسلم را رها کرد و او را در برابر دشمن تنها گذاشت.وی بعد از شهادت امام حسین(ع)به اشتباه خود پی برد،توبه کرد و برای جبران

۱- ۱) -البدء و التاریخ ج ۶ ص ۱۹

۲- ۲) -نهایه الارب ج ۲۱ ص ۱۱

اشتباهات گذشته خود،آماده نبرد با رژیم خونخوار اموی گردید.

در این گیرودار عبد اللّه بن زبیر که از مردم حجاز برای خود بیعت گرفته بود و اخیرا مردم کوفه و بصره نیز دست بیعت به او داده بودند (۱)،برادرش مصعب را به استانداری کوفه نصب نمود و مختار را که قبلا از مردم کوفه بیعت گرفته بود،عزل کرد (۲).

عبد اللّه بن زبیر،پیش از این درگیری نیز از مختار خوشنود نبود،زیرا به هنگام تحویل گرفتن استانداری کوفه،با عبد اللّه بن مطیع،از هواخواهان عبد اللّه بن زبیر درگیر شده بود.

هنگامی که مختار از عزل خود و نصب مصعب به استانداری کوفه و بصره آگاه شد با سرشناسهای شیعیان تماس گرفت،و به خانه های بنی هاشم رفته،به گفتگو پرداخت و آنها را به خونخواهی امام حسین(ع)تشویق کرد (۳).اینجا بود که مختار رسما وارد صحنه سیاست شد،و رودرروی عبد اللّه بن زبیر ایستاد.

شیعیان که همه از شهادت امام حسین به شدت متأثر بودند دعوت او را لبیک گفتند (۴).مختار با دستیاری شیعیان بر کوفه چیره شد،آنگاه نامه ای به عبد اللّه بن زبیر نوشت که اگر آنچه را که من از بیت المال خرج کرده ام تجویز کنی،من در اطاعت تو خواهم کوشید (۵).پسر زبیر خواسته مختار را رد کرد و مختار او را از خلافت خلع کرد.

دعوت مختار براساس دفاع از حریم اهل بیت و اعلان توبه و ندامت از تنها گذاشتن امام حسین در برابر امویها استوار بود.بدین سبب گروه او به نام توابین شناخته شدند.

مختار اعلام کرد که اساس دعوت بر حمایت از اهل بیت و بیعت با محمد حنیفه برادر کوچک امام حسین و پرچمدار لشکر امیر مؤمنان در جنگ جمل،استوار است (۶).اما در مورد محمد حنیفه،ابن قتیبه می نویسد:پس از صلح امام حسن با معاویه،برخی از شیعیان مکه،مدینه،یمن و بصره پنهانی با محمد حنیفه بیعت کردند و از او خواستند که زکاتهای آنها را بپذیرد و برای به دست آوردن خلافت تلاش کند (۷)و لذا به نظر می رسد که مختار از

۱- ۱) -الامامه و السیاسه ج ۲ ص ۲۰

۲- ۲) -انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۷۲

۳- ۳) -الاخبار الطوال ص ۲۸۸

۴- ۴) -البدء و التاریخ ج ۶ ص ۱۹

۵- ۵) -انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۷۲

۶- ۶) -سر السلسله العلویه ص ۸۱

۷- ۷) -الامامه و السیاسه ج ۲ ص ۱۳۱

این رویدادها آگاه بود و به همین سبب با او بیعت کرده بود،و به دلیل توجه مردم به او و نفوذ گفتارش در دل مردم،مختار به او نامه می نوشت و از او درخواست می کرد که رهسپار کوفه شود و از مردم بیعت بگیرد (۱).در آن روزها جناب محمد حنیفه در مدینه بود،و از کارهای مختار آگاه می شد و احیانا او را تأیید می کرد.درمورد اینکه محمد حنیفه تا چه حد کارهای مختار را تأیید می کرده،در منابع تاریخی به اختلاف سخن رفته است:

بلاذری معتقد است که جناب محمد حنیفه حرکت مختار را کاملا تأیید می کرد و هنگامی که از او درمورد این جنبش سئوال می شد،موافقت خود را اعلام می کرد.چنانکه گروهی از بزرگان شیعه به خدمتش شرفیاب شده عرض کردند:"خداوند همه فضیلت ها را به شما اهل بیت ارزانی فرموده است.شما را از خاندان رسالت قرار داده است.آنگاه شما در سوگ امام حسین(ع)به عزا نشسته اید.اینک مختار به نام شما به خونخواهی امام حسین برخاسته است.ما تابع فرمان شما هستیم،آنچه نظر شماست امر کنید ما نیز اطاعت می کنیم".

محمد حنیفه در پاسخ فرمود:همه فضیلت ها از آن خداست،به هرکس بخواهد عطا فرماید.اما آنچه مختار شما را به سوی آن فرامی خواند؛به خدا سوگند،من می خواهم که خداوند به وسیله هرکس که بخواهد ما را یاری دهد و انتقام ما را از دشمنان ما بگیرد".

آنها برخاستند و این تعبیر را دلیل تأیید و رخصت محمد حنیفه پنداشتند (۲).

یعقوبی نیز معتقد است که محمد حنیفه مختار را در این حرکت تأیید و تشویق می کرد و هنگامی که از او دراین باره می پرسیدند،می فرمود:ما چقدر علاقمندیم که مردی قیام کند و انتقام ما را از دشمنانمان بگیرد؛غاصبان حق ما را بکشد و حق را به صاحب حق بازگرداند (۳).

ولی برعکس نظر آنها ابن عبدربه معتقد است که محمد حنیفه به هیچوجه مختار را تأیید نمی کرد،بلکه او را دروغگو می خواند.سپس نقل می کند که مختار نامه ای به پسر زبیر می نویسد و به حامل نامه می گوید:نامه ام را به پسر زبیر تسلیم کن،سپس به نزد

۱- ۱) -ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۹۹

۲- ۲) -انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۲۱

۳- ۳) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۰۸

مهدی (۱)رفته از من ابلاغ سلام کرده بگو:ابو اسحق(مختار)می گوید:من شما را دوست می دارم و به اهل بیت شما محبت دارم.سپس اضافه می کند که نامه رسان به خدمت جناب محمد حنیفه رسیده پیام او را ابلاغ کرد.محمد حنیفه در پاسخ گفت:"تو دروغ می گویی و ابو اسحق نیز دروغ می گوید" (۲).

مسعودی نیز نظر او را تأیید می کند و می نویسد که مختار نامه ای به محضر امام زین العابدین(ع)نوشت و ابراز کرد که با آن حضرت بیعت می کند.امام بیعت او را رد کرد.

هنگامی که مختار از امام زین العابدین مأیوس شد نامه ای به محمد حنیفه نوشت و اظهار بیعت کرد.محمد حنیفه از نقاط ضعف مختار سخن به میان نیاورد (۳).

ابن رسته نیز او را دروغگو می نامد (۴).

مقدسی هردو نظر را رد کرده می نویسد:عبد اللّٰه بن زبیر از محمد حنیفه خواست که با وی بیعت کند.محمد حنیفه امتناع کرد.پسر زبیر او را با یارانش به زندان انداخت (۵).

محمد حنیفه نامه ای از زندان به مختار نوشت حادثه را به او اطلاع داد.هنگامی که نامه او به دست مختار رسید برای اجرای فرمان او دست به قیام زد و این در سال ۶۶ هجری بود (۶).

اسفراینی نه تنها قیام مختار را مورد تأیید محمد حنیفه نمی داند بلکه گامی فراتر نهاده می گوید:اقامت محمد حنیفه در مدینه به دلیل ترس او از مختار بود.زیرا می ترسید که اگر به کوفه برود مختار او را به قتل برساند (۷).

پس از نقل آراء گوناگون تاریخ نویسان،به این نتیجه می رسیم که داستان قیام مختار در منابع تاریخی با اختلافات فراوان نقل شده است.آنچه مسلم اینست که مختار به نام خونخواهی اهل بیت قیام کرد و مردم را برای حمایت از حریم اهل بیت فراخواند، و هنگامی که کار او در کوفه بالا گرفت و با سلاطین اموی اعلام مخالفت کرد،دستگاه اموی در برابر او واکنشی نشان نداد زیرا می دانست که او با پسر زبیر نیز سر مخالفت دارد و بنابراین مخالفت او در برابر پسر زبیر متمرکز شده است.

۱- *) -منظور از"مهدی"محمد حنیفه است که به عقیده کیسانیه همان مهدی موعود است که در کوه"رضوی"غایب است و روزی ظهور کرده جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد"مترجمان"

۲- ۱) -العقد الفرید ج ۴ ص ۴۰۴

۳- ۲) -مروج الذهب ج ۳ ص ۸۳

۴- ۳) -الاعلاق النفیسه ج ۷ ص ۲۱۹

۵- ۴) -البدء و التاریخ ج ۶ ص ۲۰ و کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۹۷

۶- ۵) -نهایه الارب ج ۲۱ ص ۳

۷- ۶) -التبصیر فی الدین ص ۳۶

مختار پیروان ابراهیم اشتر را که شیعیان حسینی نامیده می شدند فرمان داد که در کوچه های مدینه ندای:یا لثارات الحسین سرداده،مردم را به خونخواهی امام حسین دعوت کنند (۱).

هنگامی که مختار عمر بن سعد را به خونخواهی امام حسین(ع)به هلاکت رسانید بیش از پیش محبت او در دل شیعیان کوفه جای گرفت (۲).

اسفراینی می نویسد که پیروان عبد اللّه بن سبا مختار را گول زدند و به او گفتند تو حجت خدا و پیشوای امت اسلامی در این زمان هستی.سپس اضافه می کند که بردگان نیز او را یاری کردند زیرا به آنها وعده داده بود که به آنها کمک خواهد کرد (۳).

به هرحال مختار یاران خود را گرد آورد و با آنها خروج کرد و دعوت خود را ابراز نمود.هنگامی که پسر زبیر از خروج مختار باخبر شد برادرش مصعب را با سپاهی عظیم به سرکردگی مهلب بن ابی صفره ازدی برای نبرد با مختار بسیج کرد.هنگامی که دو سپاه به هم رسیدند جنگ سختی درگرفت،سپاه مختار به محاصره دشمن درآمد و مختار در دار الامارهٔ کوفه دستگیر شد.در این نبرد مختار با شش هزار نفر از یاران خود به قتل رسید (۴).

آنگاه سر مختار به فرمان مصعب به حضور عبد اللّه بن زبیر ارسال گردید (۵)و بدین سان حرکت مختار با شکست روبرو شد و تا مدت زیادی شیعیان به ضعف و زبونی کشیده شدند و تا ظهور دولت عباسی هیچ حرکت و جنبشی از خود نشان ندادند.

۱- ۱) -العقد الفرید ج ۴ ص ۴۰۵

۲- ۲) -مروج الذهب ج ۳ ص ۸۴

۳- ۳) -التبصیر فی الدین ص ۳۶

۴- ۴) -التنبیه و الاشراف ص ۳۱۲

۵- ۵) -الامامه و السیاسه ج ۲ ص ۴۲

بخش دوم

فصل سوم

اشاره

آغاز جنبش زیدیه در قرن دوم هجری

جنبش زیدیه،نسبت زید

فرقه زیدیه از نظر سیاسی و مذهبی به جناب زید فرزند امام زین العابدین(ع)منسوب می باشند،که در اواخر دولت اموی وارد صحنهٔ سیاست گردید (1).

زیدی ها چون خود را پیرو جناب زید می دانند به خود زیدیه می گویند.گاهی نیز به کلیه شیعیانی که در طول سلطنت بنی امیه با رژیم اموی درگیر بوده اند زیدی گفته شده است،بخصوص بعد از فاجعه کربلا و سیطره بنی امیه بر جهان اسلام که هرروز استبدادشان بیشتر،و به ریختن خون بیگناهان حریص تر،و بر هتک حرمت دین جسورتر، و لبه شمشیرشان بر پیکر شیعیان تیزتر می شد (2).بنی امیه بر فراز منبرها بر اهل بیت پیامبر ناسزا گفته،آنها را از همهٔ حقوق خود محروم ساخته،و خویشاوندان خود را بر همه مقدم می داشتند (3).این سیاستی بود که همه سلاطین اموی آنرا شیوه خود ساخته بودند،به جز عمر بن عبد العزیز که به همین دلیل او را مسموم ساختند تا دیگر کسی درصدد اجرای روش عادلانه برنیاید (4).

سیاست ظالمانه رژیم،اموی بخصوص بعد از دوران عمر بن عبد العزیز،موجب شد که هرروز این رژیم ضعیفتر و زبونتر گردد و توجه مردم به پیشوایان معصوم از اهل بیت پیامبر(ص)بیشتر گردد (5).

گذشته از سیاست خصمانه اموی ها درمورد اهل بیت،مخالفت آنها با سنت پیامبر نیز موجب تضعیف آنها می شد.بطور مثال،بنی امیه خلافت را به سلطنت تبدیل کرده،

۱- ۱) -الزینه،نسخه خطی،برگ ۲۱۶

۲- ۲) -الشیعه بین الاشاعره و المعتزله ص ۷۳

۳- ۳) -مقدمه فی التاریخ الاقتصادی العربی ص ۳۸

۴- ۴) -شرح ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۷۱ و خلاصه الذهب المسبوک ص ۷۰

۵- ۵) -الامام زید ص ۴۳

آنرا در میان فرزندان خود به صورت موروثی درآوردند و بدین وسیله گزینش خلیفه را بصورتی درآوردند که هرگز با شیوه اسلامی سازگار نبود و بدین جهت هرروز حجم نارضایتی ابعاد تازه ای یافت و امت اسلامی بویژه مردم حجاز و عراق از خاندان بنی امیه نفرت پیدا کردند و بسوی بنی هاشم روی آورده،تلاشهای پرارجی را برای بازگردانیدن حقوق آنان مبذول داشتند.چنانکه درمورد قیام توابین بعد از شهادت امام حسین(ع)یادآور شدیم.

ولی این حرکت ها در زمان برخی از سلاطین اموی چون هشام بن عبد الملك با واكنشهای بسیار شدیدی روبرو می شد.هشام از دشمنان قسم خوردهٔ اهل بیت بود و درمورد سرکوبی شیعیان و هواداران آنها از هیچ جنایتی دریغ نداشت و با تمام قدرت برای ریشه کن ساختن آنها می کوشید (۱).

ابن شهرآشوب می نویسد:هنگامی که امام محمد باقر(ع)را از مدینه جلب کرده به دربار هشام در شام آوردند و به اطلاع خلیفه رسانیدند،هشام به حاضران رو کرده گفت اکنون محمد باقر را می آورند و من او را به سختی سرزنش می کنم،هنگامی که من از سرزنش او ایستادم،شما آغاز کنید و تا می توانید او را توبیخ و سرزنش کنید (۲).

از همین جمله،عمق کینه و دشمنی هشام با اهل بیت پیامبر(ص)و اینکه از هیچ جنایتی درمورد ایشان دریغ نکرده،روشن می شود.به همین دلیل بود که هواداران اهل بیت در زمان او بیش از هرزمامدار دیگری دست به شورش زدند.

بعد از شهادت امام حسین،جناب زید نخستین علوی یی بود که دست به نبرد مسلحانه زد و برای نابود ساختن بنی امیه کمر همت بست (۳).حال آنکه پدرش امام زین العابدین پس از شهادت امام حسین در خانه نشسته به انقلاب فکری و فرهنگی همت گماشت (۴).

نسبت زید

جناب زید در خانه دانش و فضیلت دیده به جهان گشود و در دامن تقوی و عبادت تربیت یافت (۵)،پدرش زینت عابدان،سرور زاهدان،فخر الساجدین،زین العابدین،حضرت

ص:۶۷

۱- ۱) -همان مدرك ص ۴۴ و ۵۷

۲- ۲) -مناقب آل ابی طالب ج ۴ ص ۱۸۹

۳- ۳) . fo aideapoleycnE netrohS)ai diaZ(malsI

۴- ۴) -عقاید مظفر ص ۹۵

۵- ۵) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۴۲

علی بن الحسین(ع)می باشد (۱)که در عبادت و اطاعت یگانه زمان و نادرهٔ دوران بود و در او گفته شده که در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند (۲).شاید در این تعبیر مبالغه شده باشد ولی آنچه مسلم است اینست که در آن زمان عابدتر از آن حضرت یافت نمی شد.

برادر بزرگ زید،حضرت امام محمد باقر نیز همچون پدرش کانون علم و فضیلت و معدن تقوی و عبادت بود (۳).ازاین رو،خاندان زید شریفترین خاندان روی زمین در آن روزگار بودند و بسیار طبیعی است که او نیز در چنین کانونی براساس صفات برجسته انسانی و فضایل عالی اسلامی تربیت شده و بر تمام اقران خود برتری آشکار یابد (۴).تا جائیکه ابو حنیفه در حق او می گوید:در زمان زید من کسی را دانشمندتر از او نیافتم،چرا که هر پرسشی از وی می شد به بهترین شکل پاسخ می داد (۵).زید با قرآن کریم بسیار مأنوس بود و همواره به تلاوت قرآن مشغول بود و ازاین رو به حلیف قرآن (۶)معروف بود. (۷)گفته می شود که زید در آغاز جوانی با شنیدن آیاتی از قرآن بیهوش می افتاد که گویی روح از بدنش جدا شده است (۸).برای زید در میان دوست و دشمن منزلتی رفیع بود و طرز رفتار برادرزاده اش امام جعفر صادق(ع)با او،خود نشانه همین منزلت و مقام بود (۹).گذشته از مقام علمی، از نظر شجاعت و دلاوری نیز سرآمد زمان بود و به همین دلیل بر دولت مقتدر اموی خروج کرد،شمشیر کشید،امر به معروف و نهی از منکر کرده و به خونخواهی امام حسین(ع) برخاست (۱۰).

۱- ۱) -حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۳۳

۲- ۲) -دلائل الامامه ص ۸۴ و ارشاد مفید ص ۲۵۶

۳- ۳) -الوافی بالوفیات ج ۴ ص ۱۰۲

۴- ۴) -الشیعه و الحاکمون ص ۱۱۶

۵- ۵) -الاعلام رزکلی ج ۳ ص ۹۸

۶- *) -حلیف:در لغت به معنی ۱-هم عهد،هم سوگند.۲-یار و دستیار،می باشد.(فرهنگ معین)"مترجمان"

۷- ۶) -مقاتل الطالبین ص ۱۳۰ و الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۲۴۲

۸- ۷) -خطط مقریزی ج ۲ ص ۴۳۷ و ج ۷ ص ۴۳۷

۹- ۸) -الامام زید ص ۶۷

۱۰- ۹) -ارشاد مفید ص ۲۶۸

به نظر می رسد که مشوش بودن وضع سیاسی شیعیان،تأثیر عمیقی بر نهضت زید داشته است زیرا هنگامی که وضع آشفته شیعیان و سکوت مرگبار آنها را می دید دیگر نمی توانست تحمل کند.او می خواست که شیعیان را از این رکود و خمودی نجات دهد و آنها را وارد صحنه سیاست کند (۱).بنابراین علیرغم همه مشکلاتی که در برابر او وجود داشت،او نهضت رهایی بخش خود را در سال ۱۲۲ ه.علنا آغاز کرد.

۱- ۱) -الامام زید ص ۵۵

انگیزه قیام زید از نظر شیعه

انگیزه هـای قیـام زیـد از نظر شـیعه اثنی عشـری در یـک جملـه خلاـصه می شـود و آن مطالبه حقـوق از دسـت رفتـه آل محمـد(ص)آنهم نه برای خود بلکه "برای امام برگزیده آل محمد(ص) می باشد"بطوری که در منابع شـیعی بیان شده،این امام برگزیـده جز برادرش امام محمـد باقر نبود.البته نه به این معنی که زیـد از او نام برده باشد بلکه به این معنی که زید مردم را به شخصـی که شایسـته ترین مردم برای سـرپرستی امور امت باشد،دعوت می کرد و چنین شخصی در آن زمان برادر بزرگوارش امام محمد باقر بود.

و بـدین سان جنبش زیـدیه با حرکت حضـرت زید بن علی آغاز گشت.اینك ببینیم منابع مهم شـیعه،انگیزه قیام زید را چگونه ترسـیم می کنند:مرحوم کلینی روایت می کند که زید مردی دانشـمند و راسـتگو بود و هرگز بسوی خود دعوت نکرد بلکه به پیشوایی برگزیده ای از آل محمد دعوت می کرد و اگر پیروز می شد قطعا به وعده خود وفا می کرد (۱).

مرحوم شـیخ مفید نیز با او هم عقیده است و می فرماید:زید پس از امام باقر در میان برادران خود از نظر دانش و فضیلت،تقوی و عبادت،سـخاوت و شـجاعت از همه برتر بود.وی به خونخواهی امام حسـین با شمشـیر خروج،و امر به معروف و نهی از منکر کرد.برخی از شـیعیان به امامت او معتقد شده اند،زیرا او به فرد شایسته آل محمد دعوت می کرد.ازاین رو گروهی خیال کرده انـد که او مردم را بسـوی خـود دعـوت می کرد.درحـالی که چنین نبود، زیرا او می دانست که برادرش امـام محمـد بـاقر برای تصدی امور مسـلمانان از همه شایسـته تر است و پدرش امامت او را در وصیت خود تصریح کرد و او نیز برای بعد از خود امام صادق را تعیین و اعلام فرموده است (۲).

مرحوم طبرسـی معتقـد است که زید انتظار داشت که برادرش امام باقر هنگام فرارسـیدن وفاتش او را به جانشـینی خود انتخاب کند،چنانکه محمد حنیفه نیز از برادرش امام حسـین چنین انتظاری را داشت،و پس از مشاهده معجزه های امام زین العابدین به بی اساس بودن انتظار خود پی برد (۳).

۱- ۱) -روضه کافی ص ۲۱۹

۲- ۲) -ارشاد مفید ص ۲۶۸

۳- ۳) -اجتحاج طبرسی ج ۲ ص ۱۳۴

در اینجا منابع دیگری هست که معتقدند زید بسوی خود دعوت می کرد:

ابن طقطقی می نویسد:زید از بزرگان اهل بیت بود؛از نظر علم و تقوی و فضیلت،منزلتی رفیع داشت و خود را شایسته ترین مردم برای تصدی مقام خلافت می پنداشت و همواره هوای خلافت در سر می پرورانید،و این معنی در رفتار و گفتار او ظاهر،و در خطوط چهره اش هویدا بود (۱).ابو الفدا می نویسد:زید بن علی خروج کرد و مردم را بسوی خود دعوت کرد و گروهی با او بیعت کردند (۲).اربلی نیز نظر او را پسندیده،چنین می نویسد:زید بن علی در کوفه خروج کرد و مردم را بسوی خود فراخواند و به دست یوسف ثقفی به شهادت رسید (۳).

از مطالب ذکر شده چنین نتیجه می شود که:درمورد قیام زید تناقضات فراوانی در منابع تاریخی به چشم می خورد،ولی همه منابع تاریخی در چند مورد اتفاق نظر دارند:

الف-جناب زید علیه ستمگران زمان خود(اموی ها)قیام کرد.

ب-انگیزه قیام او بازگردانیدن حقوق از دست رفته آل محمد بود.

پ-مردم را به شخص برجسته اهل بیت پیامبر(ص)دعوت می کرد.

۱- ۱) -الفخری ص ۹۷

۲- ۲) -مختصر تاریخ البشر ج ۲ ص ۱۲۴

۳- ۳) -خلاصه الذهب المسبوك ص ۱۹

نگاهی به زندگانی زید

زیـد تا زمان هشام بن عبـد الملك در زادگاه خود مـدینه منوره زنـدگی می کرد.در این زمان اختلافاتی در میان فرزنـدان امام حسن و فرزندان امام حسین پدید آمد (۱).که بیشتر درمورد تولیت موقوفات حضرت امیر مؤمنان بود (۲).امام باقر برادرش زید را به نمایندگی اولاد امام حسین برگزید تا از طرف اولاد امام حسین با نماینده اولاد امام حسن به گفتگو بنشیند.

در این میان عبد اللّه که نماینده اولاد امام حسن بود درگذشت و برادرش جعفر به جای او انتخاب شد.آنگاه زید و جعفر برای حل اختلاف به پیش اسـتاندار مـدینه رفتند.در آن روزها اسـتاندار مدینه ابراهیم بن هشام (۳)و به روایتی خالـد بن عبد الملك بود (۴)و چون در پیش اسـتاندار موفق به حل قضـیه نشدنـد رهسـپار شام شدند تا در نزد هشام بن عبد الملك اختلاف خود را بـازگو کننـد.اما آنهـا در نزد هشـام بن عبـد الملك اختلاف خود را بازگو کننـد.اما آنها در نخستین روز ورود به شام از کرده خود پشـیمان شدنـد،زیرا هشـام از دشـمنان سرسـخت اهـل بیت بود و به هنگـام ورود آنها به دربار،آتش کینه در اعماق دلش زبانه کشید،حتی اجازه ملاقات هم به آنها نداد.

طبری می نویسـد کـه زیـد گزارش مسـافرت خـود را بـه هشـام فرسـتاد.هشام گزارش او را خوانـد و در زیر آن نـوشت کـه به امیرت(اسـتاندار مـدینه)مراجعه کن،زید گفت به خدا سوگند که مراجعه نخواهم کرد و هرگز عطیه ای را نخواهم پذیرفت،که من به عنوان یکی از طرفین مخاصمه به اینجا آمده ام.

هشـام پس از آنکه مـدتی طولانی او را معطل کرد سـرانجام روزی به او اجازه ملاقات داد (۵).ابن عبدربه تصریح می کند که معطل کردن زیـد بن علی،دلیلی جز دشـمنی دیرینه هشام بـا اهـل بیت پیـامبر(ص)نـداشت.او می خواست به هروسـیله ای که ممکن باشـد اهـل بیت پیامبر را خوار و زبون کند.لـذا روزی که به او اجازه ملاقات داد،مجلس را طوری تنظیم کرد که جناب زید پس از ورود به مجلس خلیفه،جایی برای نشستن پیدا نکند.او فورا متوجه

۱- ۱) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۳

۲- ۲) -انساب الاشراف ج ۳ برگ ۱۱۵

۳- ۳) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۹۲

۴- ۴) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۵

۵- ۵) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۵

قضیه شد و فهمید که مساله عمدی است.ازاین رو هشام را مخاطب قرار داده گفت:

"از خدا بترس "هشام برآشفت و گفت:ای زید!آیا مانند تو همچو منی را به تقوی و ترس از خدا توصیه می کند؟زید گفت:آری،هیچکس بالاتر از آن نیست که به تقوی سفارش شود و هیچکس پائین تر از آن نیست که نتواند تقوی را توصیه کند (۱).

هشام همواره از فرزندان ابو طالب بیمناک بود،زیرا بیم آن داشت که هوای خلافت در سر بپرورانند.به همین دلیل درمورد زید بن علی نیز اندیشناک بود.ازاین رو هنگامی که با پسرعموهایش در نزد او گرد آمدند و مساله خود را طرح کردند،هشام به جای اینکه درمورد مساله آنها داوری کند،زیدی را مخاطب قرار داده گفت:به من گفته اند که تو هوای خلافت در سر داری،در حالیکه تو کنیززاده هستی (۲).

درواقع هم،مادر زید کنیزی بود که مختار ثقفی آنرا به سی هزار دینار خریده به امام سجاد(ع)اهداء کرده بود و امام زین العابدین از او چهار فرزند داشت یکی از آنها زید بود (۳).

هنگامی که کار هشام در اهانت و ناسزاگویی از حد گذشت،جناب زید دیگر سکوت را جایز ندید و چنین گفت:در پیش خدا کسی از پیامبران گرامی تر و بالاتر نیست.پیامبر عظیم الشانی چون اسماعیل که نیای پیامبر اسلام است کنیززاده می باشد و برادرش چون تو از کدبانوی خانه متولد شده بود اما خداوند کنیززاده را بر او برتری داد و پیامبر گرامی اسلام را در نسل او قرار داد.در جایی که پیامبر گرامی اسلام کنیززاده باشد،کنیززادگی برای هیچکس موجب سرشکستگی نخواهد بود (۴).عکس العمل هشام در برابر بلاغت و حسن انتقال و تحلیل جالب زید،این بود که دستور داد زید را از مجلس بیرون کنند.

آنگاه یکی از غلامان را مأمور کرد که او را دنبال کرده،رفتار او را زیرنظر بگیرد.

زید هنگامی که از مجلس بیرون می رفت با خود گفت:"به خدا سوگند،هرکس زنده ماندن را بر مرگ سرخ ترجیح دهد،در دنیا خوار و زبون خواهد زیست (۵).

۱- ۱) -العقد الفرید ج ۴ ص ۳۲

۲- ۲) -همان مدارک

۳- ۳) -مقاتل الطالبین ص ۱۲۷

۴- ۴) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۵

۵- ۵) -طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۲۳۹

این حادثه تأثیر عمیقی در روحیه زید به جای گذاشت و او را در تصمیم خود برای برانداختن رژیم اموی استوارتر ساخت.تا سرانجام در سال ۱۲۲ هجری رسما دست به شورش زد (۱).

ص:۷۴

۱- ۱) -المعارف ابن قتیبه ص ۲۳۹

انگیزه های خروج زید

درمورد علل و انگیزه های خروج زید،نظرهای مختلفی ابراز شده است.صاحب طبقات نقل می کند که زید برای رفع نیازمندیها و ادای قرضهای سنگین خود پیش هشام رفت،هشام گذشته از اینکه به خواستهای او اعتنائی نکرد،حرفهای ناشایست و اهانتهای فراوانی کرد.

آنگاه زید تصمیم خود را گرفت و دست به شورش زد (۱).

طبری می نویسد:شبی زید در خواب دید که در عراق آتشی به دست او روشن، سپس خاموش شد آنگاه از دنیا رفت صبح همان روز نامه ای از یوسف ثقفی دریافت کرد که در آن دستور داده بود که پیش یوسف ثقفی بروند.چون خواب خود را برای پسرش یحیی تعریف کرد،یحیی گفت:برو نزد امیر.زید گفت:به خدا قسم می ترسم که اگر نزد امیر بروم دیگر مرا زنده نبینی.یحیی گفت:بطوری که به تو امر شده برو نزد امیر و به این گونه شورش زید آغاز گردید (۲).

۱- ۱) -طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۲۳۹

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۲

بلاذری می نویسد که یزید بن خالد و ایوب بن سلمه ادعا کردند که در نزد زید اموالی دارند.یوسف ثقفی شکایت آنها را به نزد هشام فرستاد.در آن روزها زید و محمد بن عمر در دمشق بودند و با عبد اللّه نواده امام حسن درمورد موقوفات امیر مؤمنان درگیری داشتند.هشام آنها را فراخواند و شکایت یزید بن خالد را بازگو کرد.زید و محمد این شکایتنامه را تکذیب کردند و گفتند که یزید بن خالد چنین مالی در نزد آنها ندارد.هشام زید و محمد را به نزد یوسف ثقفی فرستاد تا درمورد شکایت یزید بن خالد تحقیق کند و چنانچه یزید بن خالد گواه روشنی بر ادعای خود داشته باشد آنها را به سوی هشام بفرستند،و اگر حجت شرعی نداشته باشد آنها را بعد از نماز عصر به مسجد برده سوگند دهد.هنگامی که یوسف ثقفی از آنها بازجوئی می کرد،پسر خالد گفت:من هیچ مالی در پیش زید ندارم.یوسف ثقفی گفت:مرا مسخره می کنی یا خلیفه را به باد استهزا گرفته ای؟گفت:نه،من کسی را استهزا نمی کنم،بلکه چنین تصور می کردم.یوسف ثقفی زید را با یارانش بعد از نماز عصر به مسجد برد و آنها را سوگند داد.زید سوگند یاد کرد که چیزی از اموال یزید بن خالد در پیش او نیست.اصحابش هم سوگند یاد کردند که هیچ امانتی از پسر خالد و نه از زید در پیش آنها نیست.یوسف داستان را به هشام گزارش کرد.

هشام دستور داد که آنها را آزاد کند آنگاه زید و محمد و داود رهسپار مدینه شدند (۱).

یعقوبی می نویسد:زید بن علی بر هشام وارد شد،هشام گفت:یوسف ثقفی به من گزارش داده که ۶۰۰ هزار درهم از اموال خالد در نزد تو امانت است.زید گفت:

خالد هیچ امانتی پیش من ندارد.هشام گفت:در این صورت باید پیش یوسف بروی تا خالد را هم احضار کند و شما را در یک مجلس روی درروی هم قرار دهد.زید گفت:مرا هرگز به نزد یوسف نفرست که همچون یک برده مرا به بازی بگیرد.هشام گفت:چاره ای نیست.

۱- ۱) -انساب الاشراف ج ۳ ص ۳۲

هنگامی که زید در دار الاماره کوفه بر یوسف ثقفی وارد شد،از او پرسید:چرا مرا از پیش خلیفه احضار کردی؟یوسف گفت:خالد بن عبد اللّه از تو شکایت کرده که ۶۰۰ هزار درهم در نزد تو امانت دارد.زید گفت:او را احضار کن.خالد را احضار کردند.

یوسف گفت:ای خالد این زید بن علی است که اموال تو در نزد اوست و او به هیچیک از آنها اعتراف نمی کند.خالد نگاهی به زید کرد و او را در زنجیر سنگینی بسته دید و گفت:به خدا سوگند که من هیچ امانتی در نزد او ندارم.شما فقط برای اینکه او را آزار دهید،احضارش کرده اید (۱)

ابو الفرج اصفهانی می نویسد:خالد بن عبد اللّه ادعا کرد که امانتی در نزد زید بن علی دارد.یوسف ثقفی که استاندار هشام در عراق بود،این موضوع را به هشام نوشت.در آن روزها زید بن علی و محمد بن عمر(نواده حضرت علی)در رصافه (۲)،نزدیکی شام،مشغول مذاکره با حسن مثنی درمورد موقوفات حضرت علی(ع)بودند.هشام آنها را جلب کرد و گزارش یوسف ثقفی را برای آنها خواند.زید و محمد ادعای او را تکذیب کردند و گفتند چنین امانتی در پیش آنها نیست.هشام گفت:پس ناگزیر باید شما را به نزد یوسف بفرستم تا با خالد روبرو شوید.زید گفت:ترا به خدا سوگند می دهم که ما را نزد یوسف نفرست.هشام گفت:چرا اینقدر از یوسف می ترسی؟زید گفت:می ترسم که در حق ما ستم کند.هشام کاتبش را فراخواند و به او گفت:برای یوسف بنویس که زید با فلان و فلان بر تو وارد می شوند،آنها را با خالد در یک مجلس جمع کن،اگر به امانت او

۱- ۱) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۰

۲- *) -رضافه،هرمکان سرسبز و خرمی را گویند و نام محلی در نزدیکی شام است. (لسان العرب)"مترجمان"

اعتراف کردند آنها را پیش من بفرست،و اگر انکار کنند از خالد گواه بخواه،اگر گواه نداشته باشد آنها را بعد از نماز عصر به مسجد بفرست و به خداوند لاشریک سوگند بده،اگر سوگند یاد کردند که خالد امانتی در نزد آنها ندارد،آنها را آزاد کن.آنگاه هشام، زید بن علی را با یاران خود به جزا ایوب بن سلمه که از نزدیکان هشام بود روانه عراق ساخت.یوسف آن روزها در حیره (۱)بود.وقتیکه زید و همراهانش بر یوسف وارد شدند، یوسف آنها را در کنار خود نشانید و اظهار محبت کرد.آنگاه درمورد امانت خالد پرسید.

زید تکذیب کرد.یوسف،خالد را به مجلس فراخواند و گفت:این زید بن علی است که از او شکایت کرده بودی.خالد گفت:به خدا قسم،من هیچ مالی در نزد او ندارم.یوسف ثقفی برآشفت و گفت:مرا مسخره می کنی یا خلیفه را؟آنگاه دستور داد که او را به شدت شکنجه دهند (۲).

ابن اثیر سبب اختلاف زید را با هشام چنین می نویسد:زید بن علی،داود بن علی و محمد بن عمر در عراق بر خالد بن عبد اللّه قسری وارد شدند.خالد به آنها هدایائی داد و آنها به مدینه بازگشتند.چون به مدینه بازگشتند یوسف ثقفی نامه ای به هشام نوشته هدایای خالد را گزارش داد و افزود که خالد یک قطعه زمین در مدینه به ارزش ۱۰ هزار دینار از زید خریده سپس به او بازگردانیده است.چون این گزارش به هشام رسید،هشام نامه ای به استاندار مدینه نوشت و از او خواست که آنها را روانه شام کند،و چون در شام بر هشام وارد شدند،گزارش یوسف را بر آنها خواند.آنها هدایای خالد را اعتراف کردند و دیگر اتهامات را رد کرده و قسم خوردند.هشام سوگند را پذیرفت و آنها را به مدینه

ص:۷۸

۱- *) -(حیره)شهری است نزدیکی نجف در عراق."مترجمان"

۲- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۱۳۳

بازگردانید.به هنگام مراجعت به مدینه وارد قادسیه (۱)شدند.اهل کوفه از ورود زید آگاه شدند به او نامه نوشته،او را به کوفه دعوت کردند.زید دعوت آنها را پذیرفته،بسوی آنها شتافت (۲).

فرازهایی که از منابع تاریخی نقل کردیم دشمنی دیرینه هشام را با اهل بیت عصمت و طهارت به خوبی روشن کرده،و نقشه های شوم او را برای متهم ساختن زید برملا می نماید.هشام در این زمینه از نیاکان خود پیروی کرده،و برای آزار دادن زید به هر حیله ای متوسل شده است.یکی از نشانه های این دشمنی به حضور نپذیرفتن او و به هنگام ورود به شام بود (۳)و هنگامی که او را به حضور پذیرفت،درمورد او از هیچ اهانتی دریغ نکرد.گاهی او را با کنیز بودن مادرش سرزنش می کرد،و هنگامی برادرش امام باقر را مورد استهزا قرار می داد که دیگر زید سکوت را روا ندید و یک مرتبه بر او بانگ زد که چه چیز موجب شده اینهمه جسور باشی و با رسول خدا اعلام مخالفت کنی.رسول اکرم(ص)او را باقر العلوم یعنی شکافنده دانش ها نام نهاده است (۴)و او را استهزا می کنی.اگر در رفتار و گفتار خود با پیامبر مخالفت کنی،در روز قیامت نیز مخالفی با او خواهی داشت.

او داخل بهشت خواهد شد و تو رهسپار دوزخ (۵).

۱- *) -(قادسیه)شهری است نزدیکی های مدائین در عراق."مترجمان"

۲- ۱) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۴

۳- ۲) -تاریخ طبری،ج ۷ ص ۱۶۵ و کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۵ و العقد الفرید ج ۴ ص ۳۲

۴- **) -پیامبر اکرم(ص)به جابر بن عبد اللّه انصاری فرمود:امید هست که تو زنده بمانی و فرزندم محمد باقر را از نسل حسین درک کنی،که او شکافنده علوم است هنگامی که او دیدی از من سلام برسان(الوافی بالوفیات ج ۴ ص ۱۰۲ و ارشاد مفید ص ۲۶۲)مؤلف.

۵- ۳) -سر السلسله العلویه ص ۳۳

ممکن است این رفتار خصمانه هشام مولود ترس او از خروج زید و استیلای او بر کرسی خلافت باشد،زیرا همه خلفای اموی،علویها را بزرگترین رقیب خود در امر خلافت می شمردند.به هرحال همین روشهای خصمانه هشام موجب شد که زید بن علی تصمیم خود را بگیرد و برای ریشه کن ساختن دستگاه اموی کمر همت ببندد آنگاه شهر کوفه را به عنوان نقطه شروع نهضت برگزید.

انگیزه های اصلی خروج زید را باید در موضوعات زیر جستجو کرد:

الف-رفتار خصمانه برخی از خلفای اموی با خاندان علوی.

ب-ضرب و ستم و آزار طرفداران اهل بیت.

پ-ناسزا گفتن به پیشوایان اهل بیت در کرسی های خطابه و خطبه های نماز جمعه،همچنانکه در عهد معاویه انجام می شد.

ج-سستی اموی ها در امور دینی.

چ-کوشش آنها برای تعریف حقایق

د-تهمت های ناروا به مخالفان رژیم.مانند تهمت های ناجوانمردانه ای که به نام خالد بر زید بن علی می زدند.

ذ-انتخاب دشمنان شناخته شده اهل بیت،همچون یوسف ثقفی به استانداری مناطق شیعه نشین،و اختیار تام دادن به آنها درمورد شکنجه شیعیان

همه اینها،دلیل روشن خصمانه آنها با اهل بیت عصمت و طهارت است این عوامل دست به دست هم داده،شیعیان و طرفداران اهل بیت را وادار کرد که زیر پرچم

زید بن علی گرد آیند و برای ریشه کن ساختن رژیم حاکم دست به قیام مسلحانه بزنند.

بعد از زید بن علی نیز دیگر سلحشوران علوی،رهبری این نهضت را به عهده گرفتند.

کوفه شهر خون و قیام

زید بن علی تصمیم خود را گرفت و با عزمی استوار و اراده ای آهنین وارد عراق شد و در حیره (۱)پیش یوسف ثقفی رفت تا درمورد مال مورد اختلاف با خالد بن عبد اللّه وارد مذاکره شود.هنگامی که با یکدیگر روبرو شدند هردو اظهار بی اطلاعی کردند.آنگاه سوگند یاد کرده از نزد یوسف ثقفی بیرون آمدند (۲).هنگامی که از دارالاماره بیرون می آمدند جناب زید اشعاری را با خود زمزمه می کرد که ترجمه آن چنین است:

کسی که از صلابت شمشیر بهراسد،همین ترس او را خوار و زبون خواهد کرد.

آسایش انسان در پرتو شمشیر و یا در مرگ سرخ است که بنده ای را از مرگ گریز نیست (۳).

سپس زید بن علی،محمد بن عمر،و داود بن علی حیره را به قصد مدینه ترک کردند.در این میان گروهی از اهل کوفه خود را به زید رسانیده از او درخواست کردند که به کوفه آید و رهبری آنها را به عهده بگیرد و بیعت آنها را بپذیرد.زید بن علی دعوت آنان را پذیرفت و به سوی کوفه بازگشت و در آنجا اقامت گزید (۴).شیعیان مقدم او را گرامی داشته،همواره با او در ارتباط بودند و نام ۱۵ هزار نفر از آنان در دفتر بیعت کنندگان قید شده بود (۵).آنگاه آمدوشد را با قبایل مختلف عرب به منظور آشنا ساختن آنها با جنایات خاندان اموی آغاز کرد.گفته می شود که مدتی نیز به قادسیه رفت (۶)ولی در اثر نامه های پیاپی کوفیان به سوی آنها بازگشت (۷).

ص:۸۲

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۱۳۴

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۶

۳- ۳) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۱ منحرق الخقین یشکو الوجی تنکبر اطراف مرو حداد شرده الخوف و ازری به کذاك من یکره حر الجلاد من کان فی الموت له راحه و الموت حتم فی رقاب العباد

۴- ۴) -انساب الاشراف ج ۳ ص ۳۰

۵- ۵) -سر السلسله العلویه ص ۵۸

۶- *) -قادسیه در ۱۵ مایلی کوفه است(المسالك و الممالك ص ۱۳۵)

۷- ۷) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۴ و خطط مقریزی ج ۲ ص ۴۳۸

مردم کوفه برای جبران کوتاهی خود درمورد امام حسین(ع)درصدد بودند که هرعلوی در برابر رژیم اموی قیام کند او را تأیید کننـد تا بلکه کفاره اشـتباهات گذشـته خود را بپردازنـد.ازاین رو زیـد بن علی به شـیعیان کوفه بیش از همه اعتماد داشت زیرا آگـاهی آنان از سـطح جنایات بنی امیه بیش از شـیعیان مناطق دیگر بود (۱).به همین دلیـل آنها بیش از دیگر شـیعیان از رژیم اموی متنفر بودند و در انتظار سقوط رژیم به سر می بردند (۲).

لـذا همه جنبشـهای علـوی،علیه رژیم امـوی از کوفه آغـاز می شـد،ولی به دلیـل بی وفـایی کوفیـان درمورد امـام حسن و امـام حسین،بزرگان اهل بیت با دیده تردید به آنها می نگریستند و از زید بن علی نیز می خواستند که به آنها اعتماد نکند.

عبـد اللّه بن حسن(نوه امـام حسن)می گفت:هرگز سـخن کوفیان را باور نکن که آنها بر عهـد خود وفا نکننـد و بر گفتار خود ثابت نباشند (۳).

عبد اللّه درباره کوفیان می گفت:آنها ظاهری آراسـته و باطنی پوسـیده دارند.در فراخی و رفاه سـخن بسیار گویند ولی چون با دشمن روبرو شوند پا به فرار نهند،هرگز دل آنها با زبانشان همگام و همراه نخواهد بود (۴).

امـام محمـد بـاقر(ع)نیز بـه او توصـیه می کرد که به مردم کـوفه اعتمـاد نکنـد زیرا آنهـا اهـل حیله و تزویر هسـتند و در ضـمن فرمود:در آنجا بود که جد بزرگوارت حضرت علی بن ابیطالب را شهید کردند و همانها بودند که عمویت امام حسن مجتبی را تنها گذاشـتند و همانها بودند که پدر بزرگوارت امام حسـین را شـهید کردند و همانها هستند که ما را در برابر دشمن بی دفاع گذاشته اند و زبان دشمنان را بر ما اهل بیت دراز کرده اند (۵).

محمد بن عمر،نواده حضـرت علی(ع)به او گفت:ای زید،ترا به خدا سوگند می دهم که به سوی خانواده ات بازگرد،که کوفی ها بر عهد خود هرگز وفا نکنند (۶).پسـر عمویش داود بن علی نیز به او گفت:ای زید.گفتار کوفیان ترا مغرور نسازد که رفتار کوفیان با پدران و نیاکان تو برای تو بس است.از گذشته آنها با اهل بیت خود پند بگیر (۷).

۱- ۱) -الامام زید ص ۶۴
۲- ۲) -انساب الاشراف ج ۳ برگ ۱۶،و البدء و التاریخ ج ۶ ص ۴۹
۳- ۳) -مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۷
۴- ۴) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۹
۵- ۵) -مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۷
۶- ۶) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۵
۷- ۷) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۷

جناب زید سخن ناصحان را نپذیرفت و روابط خود را با کوفیان ادامه داد چرا که بر سخنان آنها اعتماد کامل داشت.چندین ماه در میان آنها اقامت نمود (۱)و خود را برای دعوت به حکومت علوی آماده کرد (۲)و آنگاه مبلغان و داعیان خود را به اطراف فرستاد.

دامنه دعوت زید از عراق و بصره گذشته و در بیشتر شهرهای ایران همچون خراسان، طبرستان و ری گسترش یافت.در این راه،بسیاری از مردان مبارز،مانند سلمه بن کهیل (۳)از فقهای معروف عصر که در آغاز او را به عدم اعتماد به کوفیان نصیحت می کرد (۴)ولی بعدها برای گسترش دعوت،وی را همراهی و یاری کرد و خروج نمود،با وی بیعت کردند و خروج نمودند،از این مبارزان می توان نصر بن خزیمه عبسی و معاویه بن اسحق بن زید بن حارثه انصاری را نام برد (۵).

عهدنامه زید

زید مردم را به عمل به کتاب خدا و سنت رسول و دفاع از ضعفا و بازگردانیدن حقوق پایمال شده آنان و توزیع عادلانه بیت المال در میان مستحقان و بازگرداندن تبعیدشدگان به شهرهای خود و دفاع از حریم اهل بیت،دعوت می کرد (۶).

این اهداف از یک طرف،از علل و عوامل انقلاب زید پرده برداشته و از طرف دیگر بیانگر مفاسد و تبهکاریهای حکومت اموی و محرومیت های مسلمانان است، محرومیت هایی که موجب گردید تا زید بپاخیزد،مفاسد را اصلاح کند و خود حکومت حقه آل محمد(ص)را پی ریزی کند.

ص:۸۴

۱- ۱) -انساب الاشراف ج ۳ برگ ۱۶

۲- ۲) - ۱۵۶.P idiaZ malsI fo aideapolcycnE netrohS

۳- ۳) -المحلی-الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۴۸،گویند سلمه بن کهیل،حدیث بسیار نقل میکرد.(طبقات کبیره ابن سعد ج ۶ ص ۳۱۶)

۴- ۴) -ابن الاثیر-الکامل ج ۵ ص ۸۶

۵- ۵) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۷ و الکامل ج ۵ ص ۸۶

۶- ۶) -الدوری:مقدمه فی التاریخ الاقتصادی العربی ص ۴۵

سرآغاز جنبش زیدیه

زیـد بن علی در کوفه اقامت گزیـد و هشام مایل نبود که زیـد در کوفه اقامت کند.ازاین رو به یوسف ثقفی دسـتور داد که در لحظه ورود به کوفه او را از کوفه بیرون کنـد.تا نتوانـد با مردم کوفه تماس گرفته در افکار آنان تأثیر بگـذارد،اما اینکه زید چه مدتی در کوفه بود (۱).در منابع تاریخی به اختلاف از آن سخن رفته است:ابو مخنف معتقد است که زید در کوفه بیمار شد و قدرت حرکت نداشت ازاین رو مدتی طولانی در آنجا اقامت گزید ۱.ابن اثیر مقریزی نیز نظر او را تأیید می کنند.ولی یعقوبی معتقد است که در اولین لحظات ورودش اخراج گردید.

زیـد در مـدت اقـامت خود در کوفه مخفیانه با مردم تماس می گرفت و نظر آنها را به خود جلب می کرد.به نظر می رسـد که یوسف ثقفی از برنامه آگاهی نداشت وگرنه پیش از آنکه از کوفه بیرون رود او را در خانه اش دسـتگیر می کرد و به شهادت می رسانید.

هنگامی که یوسف ثقفی او را از کوفه بیرون کرد مطمئن شـد که یکسـره بسوی مدینه خواهد رفت.در صورتی که او راه خود را ادامه نداد بلکه راه خود را به سوی قادسیه (۲)و یا ثعلبیه (۳)کج کرد و مدتی در آنجا اقامت گزید.شیعیان از راههای دور و دراز به سوی او آمـده،دست بیعت می دادنـد.این دعوت و بیعت در نهـایت مخفی کـاری انجام می گرفت و سازمان اطلاعاتی دشمن از آن بی خبر می ماند.

او همچنـان موفق شـد که با گروه کثیری تماس گرفته آنها را آماده نبرد کنـد.آنگاه با یاران خود ترتیب خروج را داده،در روز معین در صفهای فشرده حرکت کردند.

بخاری می نویسد:زید هنگامی که پرچمهای برافراشـته شده را بر فراز سـر خود دید چنین گفت"سپاس و ستایش خداوندی را که مقدمات این نهضت را فراهم آورد و دین و نعمت خود را بر من کامل گردانید.به خدا سوگند،من از رسول اکرم(ص)شرم داشتم که پیش از آنکه به فریضه امر به معروف و نهی از منکر عمل کنم در روز رستاخیز در کنار حوض کوثر بر او وارد شوم (۴).

۱- ۱) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۶

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۶

۳- ۳) -ثعلبیه شهری است در نزدیکی قادسیه بر سر راه کوفه(الاعلاق النفیسه ص ۳۱۱)

۴- ۴) -سر السلسله العلویه ص ۵۸

هنگامی که یوسف ثقفی از خروج زید آگاه شد آماده رودروئی شد.گفته اند که آگاهی یوسف از خروج زید بوسیله یکی از یارانش به نام سلیمان بن سراقه بارقی صورت گرفته است (۱).یوسف ثقفی نامه ای به حکم بن صلت فرماندار کوفه نوشت که تمام قدرتش را برای سرکوبی زید بسیج کند (۲).حکم سران نیروهای نظامی و انتظامی را فراخواند و آنها را در مسجد اعظم کوفه گرد آورد (۳).آنگاه طبق دستور یوسف ثقفی در شهر اعلام کرد که هرکس در مسجد گرد آید خونش محفوظ است،چون همگان در مسجد گرد آمدند درهای مسجد را بستند تا بدین وسیله یاران زید از مردم جدا شده و شناسائی شوند.در این موقع زید در خانه یکی از یارانش به نام معاویه بن اسحاق انصاری بود که از آنجا خارج شد.

طبری روایت می کند که یوسف ثقفی همراه گروهی از قریش برفراز تپه ای در نزدیکی حیره برآمد تا عاقبت کار زید را تماشا کند.آن روز فرمانده نیروهای نظامی و انتظامی عباس بن سعید مزنی بود (۴).

هنگامی که اهل کوفه متوجه شدند که یوسف ثقفی از حرکت زید آگاه شده و بیعت کنندگان و هواداران او را تحت تعقیب قرار خواهد داد (۵)ترسیدند و از آنجا که به نهضت و ابعاد فکری زید،جدی و مصمم نبودند پیش وی آمده و از او پرسیدند:درباره ابو بکر و عمر چه می گویی؟او گفت:خداوند از آنها بگذرد.من چیزی درباره آنها نمی گویم،و از اهل بیت خود نشنیدم که از آنها بیزاری بجویند.آنگاه از او جدا شدند و بیعت خود را شکستند (۶).شهرستانی می گوید:شیعیان کوفه وقتی سخنان زید را شنیدند و فهمیدند که او از شیخین بیزاری نمی جوید او را ترک گفتند.

هنگامی که زید از منزل معاویه بن اسحاق بیرون آمد از ۱۵ هزار نفری که با او بیعت کرده بودند فقط تعداد کمی،در حدود ۳۰۰ نفر همراه او بودند.زید پرسید:

مردم چه شده اند؟به او گفته شد که آنها در مسجد در محاصره هستند (۷).

ص:۸۶

۱- ۱) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۰ و مقاتل الطالبین ص ۱۳۵

۲- ۲) -خطط مقریزی ج ۲ ص ۴۳۹ و اعلام زرکلی ج ۳ ص ۹۹

۳- ۳) -مقاتل الطالبین ص ۱۳۶

۴- ۴) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۵

۵- ۵) -عمده الاکیاس،برگ ۵۱۷

۶- ۶) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۷،العیون و الحدائق ج ۳ ص ۹۵ و کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۶

۷- ۷) -المحجر ص ۴۸۲

نصر بن خزیمه،یکی از شخصیت های کوفه که در بیعت خود استوار و پرچمدار سپاه زید بود (۱)بانگ برآورد که:ای اهل کوفه از خواری و زبونی به سوی عزت و سرفرازی درآیید، اما کسی پاسخ او را نداد.

زید به او رو کرده فرمود:ای نصر آیا بیم داری که اهل کوفه با ما آنچنان رفتار کنند که با جدم امام حسین انجام دادند (۲)؟از این عبارت پیداست که جناب زید دریافته بود که اهل کوفه با او نیز مکر و حیله پیش گرفته اند.

بی وفایی کوفیان در اراده آهنین زید کوچکترین تأثیری نکرد،و او همچنان با عزمی راسخ و اراده ای استوار نهضت را پیگیری و اعلام کرد که تا آخرین قطره خون مبارزه خواهد کرد.آنگاه دو لشکر روی در روی هم ایستادند و جنگ سختی درگرفت.

عباس بن سعید مزنی که سرلشکر سپاه اموی بود،نصر بن خزیمه را نشان کرده بطرف او حمله ور شد،و پس از جنگ سختی که در میان آن دو درگرفت او را به شهادت رسانید (۳).

در این فاجعه،زید نیرومندترین یار فداکار خود را از یارانش در نبرد به شهادت رسیدند ولی در اراده آهنین او تأثیر نکرد و آنچنان آثار شهامت و شجاعت از جناب زید نمایان شد که زبانزد خاص و عام گردید.تا جایی که عباس بن سعید کسی را به نزد یوسف ثقفی فرستاد که سپاه ما در برابر سپاه زید فرومانده است (۴).آنگاه به جارچی ها دستور داد که در میان سپاه جار بزنند که بر مرکبهای خود سوار شوید که در تنگناها نمی توانید در برابر لشکر زید بایستید.آنگاه همه سوار شدند و صفها را آنچنان فشرده کردند که کسی نمی توانست به عقب برگردد (۵).با این حال سپاه زید با شجاعت ناشی از ایمان و صلابت شمشیر،در برابر سپاه شام مقاومت نموده،آنها را به عقب نشینی وادار می کردند (۶).

ابو فروه شمشیرهای تیز و برنده ای می ساخت که به هرکس می خورد دونیمش

ص:۸۷

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۱۳۹

۲- ۲) . ۸۹۳.Muir The Caliphate P

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۴ و الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۰

۴- ۴) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۵

۵- ۵) -مقاتل الطالبین ص ۱۳۹

۶- ۶) -سر السلسله العلویه ص ۵۸ و غلیه الاختصار ص ۸۶

می کرد؛این شمشیرها را فرویه می نامیدند و چون در دست لشکر زید از این شمشیرها بود به اصحاب زید،فرویه نیز گفته می شود.زید بن علی با دلیری اعجاب انگیزی به چپ و راست و قلب دشمن حمله می کرد و آنها را پراکنده می ساخت و به هنگام پیکار اشعاری می خواند که ترجمه آنها چنین است:

"آیا عزت و سرفرازی مرگ را برگزینم یا ذلت و زبونی زندگی را که هردو را خوراکی ناپسند می بینم"

"اگر از انتخاب یکی از آن دو ناگزیر باشم،طبیعی است که جز مرگ را نخواهم پذیرفت و به سوی آن خواهم شتافت (۱).

۱- ۱) -مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۸ متن اشعار: اذل الحاه اعز الممات و کلا اراه طعاما و بیلا فان کان لا بد من واحد فسری الی الموت سیرا جمیلا

شهادت زید

زیـد علیرغم بی وفائی کوفیان و شـهادت پرچمدار سـپاه و عزیزترین یارانش،نبرد خود را ادامه داد و همچنان با رژیم خونخوار امـوی به نـبردی خـونین پرداخت،و یـک تنه بیش از ۷۰ نفر از نـام آوران سـپاه شـام را به خـاک انـداخت،تا اینکه لشـکر شام پراکنده شد و به بدترین شکلی عقب نشینی کرد (۱).

یوسف ثقفی وقتی دلاوری زید را دید و ناتوانی سـپاه را از مقابله او مشاهده کرد به تشویق و تحریک سـپاه پرداخت.سـپاه شام را سـروسامان داد و آنها را به سـرکردگی عباس بن سعید مزنی به سوی زید گسیل داشت.این بار نیز زید با شهامت و شجاعت خاصی حمله آنها را دفع کرد و صفوف آنها را درهم شکست و آنها را وادار به فرار کرد (۲).

سپاه شـکست خورده شام با فرار از مقابل زیـد،ضـعف و زبونی خود را از رودرروئی با زیـد به یوسف ثقفی گزارش دادند.در این میـان زیـد پیش از آنکه نیروهـای تـازه یوسف ثقفی برسـد سـپاه منهزم او را دنبال کرد و آنان را به محلی به نام سـنجه در نزدیکی کوفه،فراری داد و آنگاه از آنجا هم بیرون راند.بدین ترتیب آنها به منطقه بنی سلیم در بیرون کوفه فرار کردند.

پرچمـدار زیـد در آن روز شخصـی به نام عبد الصـمد از قبیله بنی اسد بود که او نیز همچون معاویه بن اسـحاق (۳)فداکاری و جانبازی خاصـی از خود نشان داد.ارزش این فداکاری ها و ابعاد این دلاوری ها هنگامی روشن می شود که توجه داشته باشیم به اینکه سـپاه شـام بیش از دوازده هزار تن و سـپاه زیـد کمـتر از ۵۰۰ نفر بودنـد و در عین حـال همـواره پیروزی از آن زیـد و شکست و فرار از آن سپاه شام بود (۴).

سرانجـام نیروهـای تـازه ای که یوسف ثقفی به درخواست عبـاس بن سـعید گرد آورده بود،در رسـید.این سـپاه که همه تیرزن بودند به سـرکردگی سـلیمان بن کیسان به سـپاه شام ملحق شدند (۵)و سـپاه شـام از جهت نیروی انسـانی و تجهیزات رزمی به شدت تقویت شد.آنگاه تیرهای دشمن بسان باران بهاری بر سر سپاه زید فروبارید و گروهی از یاران زید به شهادت

۱- ۱) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۵

۲- ۲) -الفخری ص ۹۷

۳- ۳) -معاویه بن اسحاق انصاری،از بزرگان محدثین بود.(تهذیب التهذیب ج ۱۰ ص ۲۰۲)

۴- ۴) -مقاتل الطالبین ص ۱۴۰

۵- ۵) -الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۵۱

رسیدند که معاویه بن اسحاق،آن یار باوفای زید نیز در میان آنها بود،ولی در اراده آهنین زید کوچکترین ضعف و تردیدی پدید نیامد.تا پاسی از شب نبرد ادامه داشت و زید چون کوهی استوار در پیشاپیش سپاه کوچک خود می جنگید و رگبار تیر از طرف دشمن می بارید که در این میان یکی از آنها به پیشانی زید اصابت کرد و تا مغز استخوانش را شکافت؛زید آغشته به خون بر زمین افتاد (۱).

از آنجا که تیرهای بی شماری فرو باریدن گرفته بود دیگر قاتل زید شناخته نشد، برخی احتمال داده اند که به تیر غلامی به نام راشد از پا درآمده باشد (۲)و برخی داود بن کیان را که از طرفداران یوسف ثقفی بود قاتل او دانسته اند (۳).

هنگامی که بدن آغشته به خون زید را به نزد پسرش یحیی آوردند هنوز رمقی داشت که یحیی سر مبارکش را روی زانو گرفت.گروهی از یاران،پزشکی به نام سفیان مولی بنی دواس را آوردند تا تیر را از پیشانی او بیرون بکشد ولی در همین لحظه زید جان به جان آفرین تسلیم کرد (۴).

جنازه زید را به باغی در نزدیکی رودخانه یعقوب حمل کردند و در آنجا مسیر آب را عوض کردند و جنازه زید شهید را در بستر رودخانه دفن کردند،سپس آبرا به مسیر اصلی خود بازگردانیدند تا بلکه بدین وسیله قبر او محفوظ بماند و جنازه به دست دشمن نیفتد. (۵)یوسف ثقفی جاسوسهای خود را برای یافتن محل دفن جناب زید گسیل داشت تا سرانجام برده ای که از محل دفن آن حضرت آگاه بود به جاسوسان یوسف ثقفی اطلاع داد (۶).

ماموران یوسف ثقفی جنازه زید را از قبر بیرون آوردند،و سر مبارکش را از تن جدا کرده به سوی هشام بن عبد الملک فرستادند و هشام آنرا در میدانهای شام آویخت (۷)،سپس آن را به مدینه فرستاد و به والی مدینه دستور داد که آنرا در مدینه آویزان کند (۸).اما جسد مبارکش

۱- ۱) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۹۹

۲- ۲) -سر السلسله العلویه ص ۵۸

۳- ۳) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۱

۴- ۴) -مقاتل الطالبین ص ۱۴۲

۵- ۵) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۸

۶- ۶) -سر السلسله العلویه ص ۵۹

۷- ۷) -البدایه و النهایه ج ۱ ص ۳۳۱ و خطط مقریزی ج ۲ ص ۴۴۰

۸- ۸) -الحدائق الوردیه،ج ۱ برگ ۱۵۲

را در کناسه در نزدیکی کوفه به دار آویختند (۱).جسد دوتن از یاران باوفایش نصر بن خزیمه و معاویه بن اسحاق را نیز همراه او به دار زدند (۲).

سالیان درازی جسد زید بر سر دار بود تا هشام از دنیا رفت و برادرزاده اش ولید بن یزید بر سریر خلافت نشست،آنگاه نامه ای به یوسف ثقفی نوشت و به او دستور داد که جنازه زید را از دار پائین بیاورد و آنرا آتش بزند.ولید در این نامه درمورد حضرت زید از هیچ اهانتی فروگزار نکرده بود و از او به عنوان"گوساله عراق"تعبیر کرده بود (۳).

تعبیرهای دیگری نیز نقل شده (۴)که همه و همه از عداوت دیرینه ولید با اهل بیت حکایت می کند.این همه حساسیت نشان دادن درمورد جنازه زید به دلیل نفوذ فوق العاده او در دل مردم و تجلی عظمت آن حضرت در دیده زمامداران و سردمداران آن روز بود.آنگاه یوسف ثقفی جنازه زید را از درخت پائین آورد و آتش زد،سپس خاکسترش را به رودخانه ریخت (۵).

سن شریف زید به هنگام شهادت ۴۲ سال بود که همه آنرا با زهد و تقوی،تلاش و کوشش،نبرد و جهاد در راه خدا سپری کرده بود.از جناب زید چهار فرزند به نامهای:

یحیی،عیسی،حسین و محمد به جای ماند (۶).

۱- ۱) -سر السلسله العلویه ص ۵۹

۲- ۲) -المحجر ص ۴۸۳

۳- ۳) -مقاتل الطالبین ص ۱۴۴

۴- ۴) -سر السلسله العلویه ص ۵۹

۵- ۵) -برای زید شهید زیارتگاه معروفی میان کوفه و حله بنا شد،که می گویند همان محل دار زدن اوست"مؤلف"

۶- ۶) -معارف ابن قتیبه ص ۲۱۶

تأثیر شهادت زید

شهادت زید تأثیری شگرف در دل یاران و پیروان زید به جای گذاشت،زیرا آنها با شهادت زید،پیشوای مجاهد و مبارز و گرانقدری را از دست دادند و درنتیجه هواداران او در شهرها و منطقه های مختلف پراکنده شدند.

به نقل از ابو مخنف،پس از شهادت زید،یوسف ثقفی که کینه عمیقی از هواداران او در دل داشت به کوفه رفته برفراز منبر ظاهر شد و گفت:

"ای بیابانگردان پست.به خدا سوگند من هرگز با مشکلی روبرو نشده،از این خیمه شب بازیها باکی ندارم و از عواقب این اخلالگری ها بیمناک نیستم،نه هرگز نمی ترسم.

من با این قدرت و شوکت و با این بازوی فولادین چگونه بترسم"."من تصمیم گرفته ام که شهرهای شما را ویران کرده،خانه های شما را به سرتان فرو ریزم و اموال شما را مصادره نمایم.""به خدا سوگند،به این منبر نیامدم جز اینکه شما را بیازارم که مردمی ستم پیشه و آشوب طلب هستید (۱)."

او درمورد حضرت زید گفت:"من خاکستر او را در رودخانه ریختم تا ذرات او در خوراکهای خود بخورید و در آشامیدنیهای خود بنوشید (۲)."

بعد از به دار آویختن جسد زید،شاعران چاپلوس و فرومایه ای که آخرت خود را به دنیای بنی امیه فروخته بودند،فرزندان عبد المطلب را مخاطب قرار داده،اشعاری را به رسم شماتت سرودند که در ضمن یکی از آن قصیده ها آمده است:

"زید را از شاخه های درخت خرما به دار آویختم.در صورتی که ما ندیدیم که مهدی را به دار آویزند (۳)."

هنگامی که خبر شهادت زید به برادرزاده بزرگوارش امام جعفر صادق(ع)رسید بسیار اندوهگین شد و به شدت گریست و قطرات اشک به صورت مبارکش ریخت (۴).

۱- ۱) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۹۱

۲- ۲) -تاریخ یعقوبی،ج ۲ ص ۲۹۱

۳- ۳) -مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۹ صلبنا لکم زیدا علی جذع نخله ولم ار مهدیا علی الجذع یصلب چون(خروج مهدی)از نظر اسلامی امری مسلم بوده،لذا هرکسی آنرا بر احدی تطبیق کرده است وگرنه زید(ع)هرگز ادعای "مهدویت"نکرده است."مترجمان"

۴- ۴) -الفرقه الناجیه ص ۵۲۹

یکی از شعرای اهل بیت در رثای او قصیده ای گفته که ترجمه اش چنین است:

"ای دیده های من اشک ببارید و لحظه ای از ریختن اشک نایستید که اکنون وقت گریستن است.""به یاد روزی که فرزند پیامبر(ص)ابو حسین(کنیه زید)را در کناسه بر چوبه دار آویخته اند.""روزها می گذرد و شبها سپری می شود ولی جنازه او هنوز بر سر دار است.جانم به فدای سرداری شود که همواره بر سر دار است.""کافر ستم پیشه در حق او جفا کرد و جنازه اش را از آرامگاه خود بیرون آورد.""ابو حسین را از قبرش بیرون کشیدند در حالیکه تمام بدنش آغشته به خون بود و از پیکرش خون می چکید.""با پیکرش ظالمانه بازیها کردند ولی به روح بلندپروازش دست نیافتند چرا که به سوی ملکوت اعلی پرواز کرده بود (۱)"...

هنگامی که عبد اللّه بن علی از نواده های عباس(عموی پیامبر)خروج کرد و از هشام و پیروان او انتقام می گرفت،می گفت:این در برابر جنایاتی است که بر زید بن علی روا داشتند (۲).

زندگی زید سراسر حرکت و جنبش،جنگ و نبرد و کشمکشهای سیاسی در برابر جنایات و خیانتهای رژیم ستم پیشه اموی بود،زید شهید و دیگر سلحشوران علوی،بنی امیه را زمامدارانی جنایت پیشه می دانستند که به زور شمشیر تخت خلافت را غصب کرده بودند و هرگز به آرای مردم متکی نبودند و کسی با رضایت خاطر به آنها دست بیعت نداده است.

ازاین رو خلافت آنها را به رسمیت نمی شناختند و شورش در برابر آنها را نه تنها جایز بلکه لازم می شمردند (۳).

ص:۹۳

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۱۴۹ متن اشعار: الایا عین لا ترضی وجودی بدمعک لیس ذاحین المجودی غداه ابن النبی ابو حسین صلیب بالکناسه فوق عمودی یظل علی عمودهم و یمشی بنفس اعظم فوق العمود تعدی الکافر الجبار فیه فاخرجه من القبر اللحید فظلوا ینبشون ابا حسین خضیبا بینهم یدم جسید

۲- ۲) -طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۲۳۹

۳- ۳) -الامام زید ص ۵۴

نهضت زید برپایه عمل به قرآن و سنت پیامبر(ص)شکل گرفت و به دلیل لزوم مقاومت در برابر ستمگران،و یاری مستضعفان،و بازگرداندن حقوق غصب شده آنان و جلوگیری از حیف ومیل بیت المال و تقسیم عادلانه آن در میان همگان،و بازگرداندن سربازانی که به سرزمینهای دوردست فرستاده شده بودند و نیز به منظور دفاع از حریم اهل بیت انجام گرفت (۱).ازاین رو،هشام قیام زید را خطری بزرگ برای سلطنت خود بشمار آورد و به شدت با آن مبارزه کرد،و از خطر دیگری که اساس سلطنت اموی را تهدید می کرد غفلت ورزید و آن حرکت عباسی ها بود که در کنار حرکت علوی ها گسترش یافت و می رفت که ریشه رژیم اموی را بخشکاند.ولی هشام آنچنان به سرکوبی جنبش زید مشغول بود که از حرکت عباسی ها غافل ماند و از مبارزه با آن بازماند (۲).

شهادت زید توجه مردم را به سوی علوی ها جلب کرد.همه جا مردم از شهادت زید و فداکاریهای او سخن می گفتند و قاتلین او را نکوهش می کردند.در این زمینه قصیده های فراوانی در سوگ زید گفته شد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

"به آنها که پرده ها را دریدند و در صحرای سالم با شنیدن سخنان ناروا به خود رخصت دادند،بگو.به یوسف بن حکم بن قاسم بگو که واقعه نبرد بزرگواران را چگونه یافتی". (۳)

کمیت اسدی،(شاعر باوفای اهل بیت از زبان یاران متخلف زید)می گوید:

"فرزند پیامبر مرا به یاری خود فراخواند و من دریغ نمودم،صد افسوس،که چه رأی استواری داشت"."من از ترس مرگ از یاری او بگریختم،در صورتیکه نتوان از مرگ گریخت" (۴).

سید حمیری که همه بنی امیه را در خون زید شریک می داند در ضمن قصیده ای در سوگ او می گوید:"شبی را تا به سحر به بیداری سپری کردم و خواب در چشمم فرو نرفت".

۱- ۱) -الخوارج و الشیعه ص ۲۵۷

۲- ۲) -الامام زید ص ۵۵

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۷ قل للذین انتهکوا المحارم و رخصو السمع بصحرا سالم کیف وجدتم وقعه الا یا یوسف بن الحکم بن القاسم

۴- ۴) -البدء و التاریخ ج ۶ ص ۵۰ دعانی ابن الرسول فلم الاـ یالهف للرای الوثیق حذار منیه لا بد منها و هل دون المنیه من طریق

"سخنی گفتم و اشکها ریختم و نوحه سرائی ها کردم و از غم و اندوه،لحظه ای نیاسودم." "خداوند،حوشب،خراش (۱)،مزید و یزید را لعنت کند که در ظلم و ستم،حد و مرزی نشناختند.""هزاران هزار و هزاران هزار بار لعنت کند،از آن لعنتهای ابدی و سرمدی" "آنان با آفریدگار جهان و پروردگار زمین و آسمان به نبرد برخاستند و پیامبر اسلام را آزار دادند."آنها در خون امام حسین و زید بن علی شرکت جستند.""آنها جنازه زید را بر سر دار زدند و بدن برهنه او را به دار آویختند.""ای خراش بن خوشب.به روز رستاخیز،تو شقی ترین مردم در محکمه عدل الهی خواهی بود (۲)."

هشام بن عبد الملک سر مبارک زید را نزد ابراهیم بن هشام مخزومی فرماندار مدینه فرستاد تا آنرا در میدان بزرگ مدینه نصب کند.اهل مدینه به شدت از این رفتار خصمانه و ناجوانمردانه ناراحت شدند و صدای نوحه و ناله مردم در فضای شهر طنین انداخت.

محلی می نویسد:اهل مدینه از فرماندار خود درخواست کردند که از این عمل ناروا صرف نظر کند و سر مبارک زید را در شهر مدینه نصب نکند ولی او نپذیرفت.هنگامی که سر بریده جناب زید را نصب کردند،صدای گریه و ناله مردم بلند شد.ناله های سوزناک مردم مدینه یادآور روزی بود که اهل بیت امام حسین(ع)از کربلا بازگشته،وارد مدینه شده،و مردم را از شهادت امام حسین آگاه ساخته بودند.

۱- ۱) -کامل ابن اثیر،ج ۵ ص ۹،خراش بن حوشب،روزی که یوسف ثقفی قبر زید را شکافت و جنازه اش را بیرون آورد و به دار زد،خراش رئیس سپاه او بود.

۲- ۲) -البدء و التاریخ ج ۶ ص ۵۰ بت لیلا مشهدا ساهر العین مقصدا و لقد قلت قوله و اطلت التبلدا لعن اللّه حوشبا و خراشا و یزیدا و یزیدا فانه کان اعتی و اعتدا الف الف و الف الف من اللعین سرمدا انهم حاربوا الاله و اذوا محمدا شرکوا فی دم الحسین و زیدا تعبدا ثم عالوه فوق جدع صریعا مجردا یا خراش بن خوشب انت اشقی الوری غدا

کثیر بن مطلب سهمی(که از علاقمندان اهل بیت و پسرخاله فرماندار مدینه بود) هنگامی که سر بریده زید را دید خطاب به آن گفت:"خداوند روی ترا درخشنده تر و قاتلین ترا زبون تر سازد و آنها را بکشد."ابراهیم،فرماندار مدینه به او گفت:آیا این گزارش درمورد تو درست است.گفت:آری،راست است.ابراهیم دستور داد او را دستگیر کرده و به زندان افکنند (۱).از اینجا پیداست که بنی امیه درمورد اهل بیت،حتی از خویشان نزدیک خود نیز انتقام می گرفتند.

خشم شیعیان از شهادت زید در تمام مناطق شیعه نشین برانگیخته شد و دامنه آن تا خراسان رسید.یعقوبی می گوید:شیعیان خراسان از این جنایت بنی امیه بسیار خشمگین شدند و در هرمجلس و محفلی به نقل جنایات آنها پرداختند.در سراسر خراسان کوی و برزنی نبود که در آن اخبار جنایات بنی امیه بازگو نشود (۲).

از اینجا روشن می شود که هرچه بنی امیه خود را در ریشه کن ساختن نهضت زید پیروزتر می دیدند،جنبش علوی ها را در برابر خود استوارتر و مقاومت آنها را بیشتر می یافتند،و هرقدر بنی امیه بر جنایات خود در سرکوبی شیعیان می افزودند با صفهای فشرده تری از آن در منطقه ای دیگر روبرو می شدند.چنانکه با شهادت زید،جنبشهای زیدیه با پیشوائی یحیی بن زید آغاز گردید و مورد تأیید همه شیعیان قرار گرفت.آنگاه سلحشوران علوی از هرطرف به حرکت و جنبش درآمده،درصدد انتقام از ستمگران اموی برآمدند.

آنها که خیال می کردند با شهادت زید،حرکت او از تحرک و پویایی خواهد ایستاد،یکمرتبه دیدند شهادت او سرآغاز حرکتهایی شد که سرانجام خرمن هستی آنها را سوزاند و بر خاکستر نشاند و بدین گونه جنبش زیدیه آغاز گردید.با الهام از شهادت زید و عقیده آنها درمورد شرائط رهبری بر این اساس قرار گرفته که:

الف-امامت منحصر است به فرزندان حضرت علی از نسل حضرت فاطمه.

ب-امام باید دلیر باشد،شمشیر بکشد،و در برابر زمامداران خودسر و ستمگر پرچم مبارزه و نبرد را در دست بگیرد.

پ-امام باید عالم،زاهد،فقیه،داعی به قرآن و سنت،امرکننده به معروف، نهی کننده از منکر،بازگرداننده اموال مستضعفان به آنها،و مردی آراسته و برگزیده از آل محمد(ص)باشد.

۱- ۱) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۲

۲- ۲) -تاریخ یعقوبی ج ۲ برگ ۳۹۱

تلاش های یحیی بن زید در ادامه نهضت پدرش

همان طور که در فصول قبل ذکر شده حرکت زید بن علی سرآغاز جنبشهای زیدیه بود که در طول دو قرن یعنی قرون دوم و سوم و حتی بعد از آن،در کشور پهناور اسلامی،گسترش یافت.

هدف این جنبشها در حقیقت پایان دادن به سلطه حکومت ظالم اموی و برقراری نظام عدل اسلامی بوده است.با اینکه این جنبشها در ابتدا با قیام زید بر ضد هشام بن عبد الملک آغاز شد،اما ادامه آن گریبانگیر حکومت عباسی نیز شد چرا که علیرغم شهادت زید بن علی،نه تنها جنبش به سستی نگرایید و زید دچار رکود نشد بلکه فرزند بزرگوارش یحیی که همواره ملازم پدرش بود و در تمام دوران قیام پدرش دوشادوش او بود،حرکت او را ادامه داد (۱).

یحیی تا آخرین لحظه زندگی زید همراه او می جنگید و هنگامی که فرق مبارک زید شکافته شد،سر مبارکش را به زانو گرفت و عاقبت در آغوش او جان به جان آفرین تسلیم کرد (۲).یحیی از شهادت پدر بسیار متأثر شد و همواره او را یاد می کرد و می گفت:خداوند پدرم زید را بیامرزد که بنده عبادتگری بود؛شبها را به عبادت و روزها را به روزه داری سپری می کرد و به هنگام نبرد آن چنان که شایسته جهاد در راه خدا بود در راه خدا پیکار کرد (۳).یحیی در سوگ پدرش زید اشعاری سروده که ترجمه اش چنین است:

"ای دوستان پرارج من.پیام مرا در مدینه به بنی هاشم برسانید،که آنها صاحبان عقل،ارباب خرد و تجربه اندوز روزگارند."" به آنها بگویید که:تا به کی آل مروان بهترین شما را بکشد و به شهادت برساند؟چه روزگار شگفتی است."" تا به کی به زیر ستم خواهید بود؟.به تجربه ثابت شده که شما هرگز تن به ذلت نمی دادید و به زیر ظلم نمی رفتید."" برای هرکشته ای از شما گروهی انتقامگر هست،چه شده که برای

ص:۹۷

۱- ۱) -طبقات ابن سعد،ج ۵ ص ۲۳۹

۲- ۲) -سر السلسله العلویه ص ۵۸

۳- ۳) -زهره العقول ص ۷۲

زید شهید کسی در عراق به خونخواهی برنمی خیزد (۱)."

پس از شهادت زید بن علی،فرزندش یحیی رهبری مردم سلحشور و جنگجوی شیعه را به عهده گرفت،و با اینکه امام جعفر صادق(ع)به او خبر داد که کشته خواهد شد و چون پدرش به دار آویخته خواهد شد (۲)،ولی او شهادت را به جان خریده،با دلی سرشار از عشق به لقاء پروردگار راه را پیش گرفته پیام خون او را به گوش شیعیان رسانید و با عزمی استوار به نبرد خونین با دشمنان اهل بیت پرداخت.

هنگامی که به یحیی پیشنهاد ازدواج می شد،می فرمود:من چگونه درصدد ازدواج برآیم در صورتیکه جنازه پدرم در کناسه هنوز هم بر سر دار است و من هنوز انتقام خون او را از دشمن خون آشام نگرفته ام.

آغاز نهضت یحیی سه سال بعد از شهادت پدر (۳)یعنی در سال ۱۲۵ هجری (۴)اتفاق افتاد.

یحیی در جنبش پرخروش خود بر یاران پدر اعتماد کرد.برخی از شیعیانی که در عهد زید از یاری او روی گردانیده بودند،در اثر جنایاتی که بنی امیه در حق او مرتکب شدند و بخصوص حوادثی که بر پیکر بی جان او روا داشتند،بیش از پیش خشمگین شدند و از اموی ها نفرت و کینه به دل گرفته به یاری یحیی شتافتند و او را به ادامه راه پدر تشویق کردند.از همین جا پیداست که جنبش یحیی دنباله حرکت پدرش زید بود.گفته می شود که پدرش زید به او توصیه می کرد که راه او را دنبال کند.می گویند که به هنگام احتضار جناب زید پسرش یحیی از او پرسید که آیا راه ترا دنبال کنم؟فرمود:آری،به خدا سوگند که تو بر حق و آنها بر باطل هستند (۵).

---

۱ - ۱) -مقالات الاسلامیین اشعری ص ۶۵ متن اشعار: خلیلی عنی بالمدینه بلّغا بنی هاشم اهل النهی و التجارب فحتی متی مروان یقتل منکم خیارکم و الدهر حم العجایب و حتی متی ترضون بالخسف منهم و کنتم اباه الخسف عند التجارب لکل قتیل معشر یطلبونه و لیس لزید العراقیین طالب

۲- ۲) -ملل و نحل ج ۱ ص ۲۱۰

۳- ۳) -دائره المعارف اسلام،ماده یحیی

۴- ۴) -سر السلسله العلویه ص ۸۶

۵- ۵) -غایه الاختصار ص ۸۶

یحیی تصمیم خود را گرفت و منتظر فرصتی بود که حرکت خود را آغاز کند.مدتی در کوفه اقامت کرد سپس رهسپار جنانه سبع (۱)شد (۲)و در آنجا با عزمی استوار آماده قیام بود ولی چیزی ابراز نمی کرد تا اینکه جمعی از شیعیان به نزد او رفته از او درخواست کردند که به سوی خراسان حرکت کند،تا جنبش را از آنجا آغاز کند.آنها به او گفتند که شیعیان خراسان پس از شنیدن خبر شهادت زید برخاسته و حرکتهایی را آغاز کرده اند که نویدبخش پیروزی است (۳)..این فکر در مغز او پرورش یافته،او را برای سفر به سوی خراسان علاقمند ساخت.

طبری می نویسد:یکی از بنی اسد به خدمت یحیی رسیده عرضه داشت"پدرت به شهادت رسیده و مردم خراسان همه شیعه هستند.مصلحت در اینست که به طرف خراسان حرکت کنی (۴)."اما درمورد اینکه چرا خراسان را انتخاب کرد،دلایل فراوانی وجود دارد:

اول اینکه:شیعیان در آن منطقه فراوان بودند.دوم اینکه:از مرکز خلافت اموی به دور بود؛سوم اینکه:در میان قبایل مختلف آنجا اختلافهایی چون درگیری قیس و ربیعه، وجود داشت که وضع آنجا را مشوش کرده زمینه را برای آغاز حرکت مهیا کرده بود (۵).

درهرحال به دلایل یاد شده و یا شاید به دلایل دیگر،یحیی خراسان را برگزید و به سوی خراسان بگریخت.یوسف ثقفی که از نقل و انتقال او آگاه بود جاسوسهایی را بر او گمارد،زیرا وی بعد از شهادت زید بیش از همه از یحیی نگران بود و می ترسید که یحیی به خونخواهی زید برخیزد و راه او را دنبال کند.یحیی در مسیر خود،از جنانه(کوفه)گرفته تا خراسان به هرشهر و آبادی می رسید با شیعیان آنجا تماس می گرفت و یاری آنها را به خود جلب می کرد.در طول راه یحیی وارد مداین شد و در منزل یکی از شیعیان مداین اقامت کرد.یوسف ثقفی از مسیر او با خبر شده گروهی را فرستاد که او را در مداین دستگیر کنند ولی یحیی زود از آنجا بیرون رفت و به سوی ری گریخت (۶)و آنگاه از ری به طرف سرخس رفته، و در منزل زید بن عمر تمیمی اقامت گزید (۷).در مدت اقامتش در سرخس شیعیان به خدمت

۱- *) -البلــدان ص ۸۹جنانه سبع،نام محله ای است در کوفه؛مردم کوفه"گورستان"را"جنانه" گویند و همچنین محله را."مترجمان"

۲- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۱۵۳

۳- ۲) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۱

۴- ۳) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۸۹

۵- ۴) -تاریخ یعقوبی،ج ۲ ص ۳۹۲

۶- ۵) -مقاتل الطالبین ص ۱۵۳

۷- ۶) -سر السلسله،العلویه ص ۶۰

او شرفیاب شده از او درخواست می کردند که قیام کند و رهبری آنها را به عهده بگیرد تا با رژیم منحوس اموی بجنگند (۱)،ولی میزبانش او را از این کار منع می کرد.با این وجود جمع کثیری از شیعیان دور او اجتماع کردند و از او خواستند که رسما در برابر رژیم اموی قیام کند (۲).سرانجام در سال ۱۲۵ هجری دعوت پدرش را بطور علنی تجدید کرد (۳).

هنگامی که هشام از خروج یحیی و فداکاری شیعیان و بروز هرج ومرج در خراسان و ناتوانی استاندار خراسان از رودررویی با یحیی آگاه شد به یوسف ثقفی دستور داد که جعفر بن حنظله را از استانداری خراسان عزل کند (۴)و فرد دیگری را که کاردان و کارکن باشد و از وضع سیاسی و اجتماعی و جغرافیایی خراسان آگاه باشد به استانداری خراسان منصوب کند (۵).یوسف ثقفی به فرمان هشام جعفر را عزل کرد ولی درمورد اینکه چه کسی را به جای او برگزیند در تردید بود که آیا از قبیله قیس انتخاب کند و یا قبیله ربیعه چرا که هردو از قبایل عربی ساکن خراسان بودند،و سرانجام نصر بن سیار را برگزید (۶).

نصر بن سیار از آغاز تصدی این مقام مراتب فداکاری و جانبازی خود را به رژیم خون آشام اموی ابراز کرد و با تلاشی طاقت فرسا به جستجوی یحیی پرداخت،ولی پیش از آنکه سپاه او جایگاه یحیی را پیدا کنند،یحیی از خراسان بیرون رفت و به بلخ گریخت (۷)و در همانحال اشعار ذکر شده را زمزمه می کرد (۸).

در آن ایام فرماندار بلخ حریش بن ابی حریش بود (۹).

هنگامی که نصر بن سیار از مخفی شدن یحیی در بلخ آگاه شد عقیل بن معقل را به جستجوی یحیی،پیش حریش فرستاد (۱۰).

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۱۵۴

۲- ۲) -ملل و نحل ج ۲ ص ۲۱۰

۳- ۳) -العبر ابن خلدون ج ۳ ص ۱۷۲

۴- ۴) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۰

۵- ۵) -الاعلاق النفیسه ص ۲۰۲

۶- ۶) -المعارف ص ۴۰۹

۷- ۷) -بلخ در آن روزها از مهمترین شهرهای خراسان بود.(معجم البلدان ج ۱ ص ۷۱۳)

۸- ۸) -ترجمه اشعار در صفحه آمده است.

۹- ۹) -سر السلسله العلویه ص ۶۰،و اسم پدرش عمر(البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۵۰)و یا عبد الرحمن(مقاتل الطالبین ص ۱۵۴)بود.

۱۰- ۱۰) -انساب الاشراف ج ۳ برگ ۱۷

حریش از حال و اخبار یحیی اظهار بی اطلاعی کرد و چون عقیل بر او سخت گرفت، حریش گفت:به خدا سوگند اگر او زیر پای من بود،من هرگز پایم را از زمین بلند نمی کردم تا شما از جایگاه او با خبر شوید،هرچه می خواهید در حق من انجام دهید (۱).

عقیل از این سخن برافروخت و او را ۶۰۰ تازیانه بزد ولی حریش اعتراف نکرد و همچنین اظهار بی اطلاعی می کرد (۲).عقیل او را تهدید به قتل کرد و او همچنان مقاومت می کرد.

سرانجام پسرش قریش که بر سلامتی پدر نگران بود بانگ برآورد:پدرم را نکشید من شما را به مخفیگاه یحیی راهنمایی می کنم (۳).

قریش آنها را به جایگاه یحیی برد و آنها یحیی را دستگیر کرده به زنجیر بستند و در محلی به نام قهندز (۴)زندانی کردند (۵).

هنگامی که عبد اللّه بن معاویه از واقعه باخبر شد قصیده ای را در حق یحیی سرود که ترجمه اش چنین است:

"آیا خدای نمی بیند که این قوم ستمکار چه می کنند،آیا او نمی بیند که چگونه یحیی را به غل و زنجیر کشیده اند."

"آیا نمی بینید قبیله لیث را که چگونه با این جنایتها پایه های لرزان حکومتش را استوار می سازد؟.""لیث با این جنایتهای خویش،زشتیهای خود را برای همگان روشن کرده و خود را مسخره قبایل ساخته است (۶).""سگهایی هستند که صدا می کنند،خداوند صدایشان را مبارک نکند.شکارهایی که این سگها به دست آورند حلال نیست (۷).

ص:۱۰۱

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۱۵۴

۲- ۲) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۵

۳- ۳) -اخبار العباس برگ ۱۱۶

۴- ۴) -از شهرهای قدیمی خراسان بود(بلدن الخلافه الشرقیه ص ۴۷۰)

۵- ۵) -سر السلسله العلویه ص ۶۰

۶- *) -متن اشعار: الیس بعین اللّه ما یفعلونه عشیه یحیی موثقا بالسلاسل الم تر لیثا ما الذی حتمت به لها الویل فی سلطانها المزایل لقد کشفت للناس لیثا عن استنها اخیرا و صارت ضحکه للقبائل کلاب عوت لا قدس اللّه امرها و جائب بصید لا یحل لاکل

۷- ۶) -همان مدرک

هنگامی که هشام از دنیا رفت،ولید بن یزید بر سریر خلافت نشست و به نصر بن سیار نوشت که یحیی را آزاد کند تا مبادا فتنه ای برپا شود (۱).همینکه فرمان خلیفه به نصر رسید،نصر هزار درهم به او هدیه داد و او را آزاد کرد.پرواضح است که هدف بنی امیه این بود که شیعیان را تا حدی خشنود سازد تا شاید علیه آنها دست به شورش نزنند.ولی این کار سودی نبخشید زیرا یحیی نه تنها دست از تبلیغ و تحریک برنداشت،بلکه درصدد گردآوری نیرو و تنظیم برنامه برآمد.

اصفهانی می گوید:هنگامی که یحیی را آزاد کردند و زنجیر از دست و پایش باز کردند،شیعیان آن سامان به آهنگری که زنجیر را گشوده بود مراجعه کردند و خواستار فروش آن زنجیر شدند.آهنگر چون علاقه مردم را دید قیمت را بالا برد تا به بیست هزار درهم رسید (۲).شیعیان آن زنجیر را خریده حلقه ها را شکافتند و برای تیمن و تبرک،از آن انگشتری ساخته در دست کردند.از اینجا می توان به میزان محبوبیت یحیی در میان شیعیان خراسان پی برد.

از طرفی با اینکه نصر او را به سرزمینی دوردست بیهق فرستاده بود تا از مردم به دور باشد ولی شیعیان از هرنقطه ای به دور او گرد آمدند و او را به ادامه نبرد تشویق کردند.برخی از آنها می گفتند:تا کی تن به ذلت و خواری خواهید داد (۳)؟که البته این تعبیرها برای تحریک و تشویق بود وگرنه کاملا او را تأیید میکردند.یحیی نیز به مانند همه علویان از حمایت شیعیان برخوردار بود و چه بسا اگر حمایت آنان نبود،احتمال داشت جنبشی هم صورت نگیرد.

به هرحال یحیی به تنظیم امور و تربیت صفوف پرداخت و در حدود ۱۲۰ نفر سلحشور سوار گرد آورد و با این تعداد حرکت خود را از بیهق به طرف نیشابور آغاز کرد.

فرماندار نیشاپور در آن روز عمرو بن رزاره قسری (۴)بود که خروج یحیی را به استاندار خراسان گزارش داد.استاندار خراسان به فرماندار نیشاپور(عمرو)و فرماندار سرخس عبد اللّه بن قیس بکری و فرماندار طوس حسن بن زید دستور داد که با کمک یکدیگر به مقابله با یحیی بپردازند.سه فرماندار،جمعا در حدود ده هزار سرباز گرد آوردند و

۱- ۱) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۷

۲- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۱۵۶

۳- ۳) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۸

۴- ۴) -اخبار العباس،برگ ۱۱۱۷(نسخه خطی)

بـا سـپاه یحیی به مقابله پرداختنـد (۱).سـپاه یحیی بـا سـپاه اموی به نـبردی سـخت پرداخت که در این نبرد فرمانـدار نیشـاپور به هلاکت رسید و سپاهش پراکنده گشت زیرا اعتمادبه نفس خود را از دست داده و دچار اختلاف و تردید شده بودند (۲).

یحیی با سپاه خود از نیشاپور به سوی بلخ با سـرعتی تمام به راه افتاد (۳)و در مسیر خود به هرات رسید.فرماندار هرات مغلس بـن زیـاد مزاحـم او نشـد و یحیی نیز راه خـود را ادامه داد (۴)و از جوزجـان (۵) گذشت (۶)و در حـدود پانصد نفر از شـیعیان جنگجو از طالقان (۷)و جوزجان به او پیوستند (۸).

هنگامی که نصر از شکست سپاه و پیشروی یحیی آگاه شد،سپاه دیگری به فرماندهی مسلم بن احوز برای نبرد با یحیی گسیل داشت (۹).نبرد سـختی بین سـپاه اموی و سـپاه یحیی درگرفت که سه روز ادامه داشت.به دنبـال آن یحیی بـا گروهی از یـاران بگریخت و در محلی به نام ارغوی از توابع جوزجان،منزل کرد.سـپاه اموی آن منطقه را محاصـره کرد و جنگ سـختی در میان آنهـا درگرفت که یحیی و یارانش با رشادت و شـهامت خاصـی با دشـمن خون آشام جنگیدنـد (۱۰).یـاران یحیی اگر چه در محاصـره نظامی و اقتصادی بودنـد ولی هرگز تسـلیم نشدند و مرگ باعزت را بر تسـلیم ترجیح دادند،سـرانجام تیری به پیشانی یحیی اصابت کرد و با همان تیر به شهادت رسید.

شهادت یحیی در سال ۱۲۵ هجری اتفاق افتاد (۱۱).درمورد قاتل او اختلاف هست، برخی معتقدند که قاتل سوره بن محمد بن عزیز کندی رئیس پلیس نصـر بن سیار بوده (۱۲)و برخی گفته اند که به دست عیسـی غلام عنزه به شهادت رسید،و بعدا سوره سر مبارکش را از تن

۱- ۱) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۶

۲- ۲) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۵۲

۳- ۳) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۸

۴- ۴) -مقاتل الطالبین ص ۱۵۷

۵- *) -جوزجان شهر بزرگی بود در خراسان بین مرو و بلخ(گرگان امروزی)

۶- ۵) -معجم البلدان ج ۲ ص ۱۴۹

۷- **) -طالقان،شهرکیست از ری به دیلمان نزدیک.حدود العالم ابن حوقل."مترجمان"

۸- ۶) -سر السلسله العلویه ص ۶۱

۹- ۷) -طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۲۳۹

۱۰- ۸) -سر السلسله العلویه ص ۶۱

۱۱- ۹) -الحدائق الوردیه،ج ۱ برگ ۱۵۷

۱۲- ۱۰) -المحبر ص ۴۸۴

جدا کرده (۱)و عنزه جامه و ابزار جنگی اش را به غارت برده است.سپس ولید سر مبارک یحیی را از خراسان به مدینه فرستاد و در آنجا به پیش مادرش ریطه برده به دامنش انداختند.

هنگامی که مادر سر بریده فرزندش را دید چنین فرمود:

شرد تمود عنی طویلا،واهد یتموه الی قتیلا،صلوات اللّه علیه بکره و اصیلا (۲)

"نور دیده ام را مدتی بس طولانی از من در ربودید و سر بریده اش را به من بازگردانیدند،خداوند درود بی پایانش را هرصبح و شام بر او نازل فرماید."

سن شریف یحیی به هنگام شهادت ۲۸ سال بود (۳).پس از شهادت یحیی،جنازه اش به دستور فرمانده سپاه،(مسلم بن احوز)در دروازه جوزجان به دار آویخته شد.جنازه یحیی همینطور بر سر دار بود تا ابو مسلم خراسانی قیام کرد (۴)و جنازه را پائین آورد و با احترامی هرچه تمامتر مراسم کفن و دفن را به جای آورد (۵)آنگاه مسلم بن اجوز و همه افرادی که به نحوی در شهادت یحیی دست داشتند،به انتقام خون یحیی به هلاکت رسانید (۶).

از روزی که یحیی به شهادت رسید شیعیان خراسان لباس سیاه پوشیدند و تا ظهور ابو مسلم و گرفتن خون یحیی جامه های سیاه خود را درنیاوردند (۷)و این موضوع میزان علاقه و پیوند روحی مردم خراسان را با اهل بیت پیامبر روشن می سازد.

مسعودی می نویسد:بعد از شهادت یحیی،مردم خراسان هفت روز بر او گریستند و در این مدت صدای شیون و ناله قطع نمی شد و از آن موقع هرنوزادی متولد می شد اسم او را زید و یا یحیی می نهادند تا بدین وسیله یاد مبارزات کفرستیز زید و یحیی در خاطرها زنده بماند (۸)

از سخنان جاوید یحیی است:"ای بندگان خدا.مرگ،درست در لحظه فرارسیدن اجل به سراغ شما خواهد آمد،نه با فرار می توانید آنرا به تأخیر اندازید و نه با اقدام به جهاد در آن تعجیل می شود،به سوی دشمن خون آشام حمله کنید و به

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۱۵۸
۲- ۲) -سر السلسله العلویه ص ۶۰
۳- ۳) -الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۵۷
۴- ۴) -الاعلاق النفیسه ص ۱۰۲
۵- ۵) -زیارتگاه یحیی در جوزجان در منطقه ای به نام"انبرو"معروف است.(الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۵۷
۶- ۶) -مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۵
۷- ۷) -المحبر ص ۴۸۴
۸- ۸) -مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۵

پیشینیان خود در بهشت بپیوندید.هرگز به دشمن پشت نکنید که شرفی برتر از شهادت وجود ندارد.شریفترین مرگها،کشته شدن در راه خداست.دیدار من و شما در بهشت.

دلهایتان برای دیدار خدا گشاه تر باد (۱).

شهرستانی می نویسد که یحیی رهبری جهاد با رژیم اموی را به محمد و ابراهیم (از امامان زیدی)تفویض کرد که بعد از او راهش را دنبال کنند (۲).زندگی یحیی که سراسر نبرد با دشمن و پیکار در راه عقیده بود،این چنین به پایان رسید و چون پدرش زید، شهادت او نیز تأثیر شگرفی در روشن سازی اذهان مردم و راهنمایی آنها به سوی زندگی شرافتمندانه گذاشت.

با شهادت یحیی سیمای خون آشام رژیم اموی بیش از پیش برای شیعیان خراسان شناخته شد و هرروز بر تعداد داعیان اهل بیت افزوده می شد و به موازات آن خشم مردم بر رژیم خونخوار اموی افزایش می یافت و این بزرگترین عاملی بود که راه را بر دعوتگران بنی عباس هموار می کرد؛زیرا مردم این منطقه دور از مرکز خلافت(دمشق)و آشنا به جنایات آنان و همه از شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت بودند.

با مطالعه دقیق انقلاب خونین زید و یحیی می توان به دو نکته مهم پی برد:

الف-اساس دعوت زید و یحیی در حرکت خونین خود-برای انتقال قدرت نظامی از بنی امیه به بنی هاشم-بر دعوت فرد شایسته از آل محمد(الرضا من آل محمد) استوار بود زیرا معتقد بودند که بنی امیه بوسیله معاویه در روز صفین حق علی و فرزندان او را غصب کرده اند.خود زمامداران اموی نیز از غاصب بودن خویش آگاه بودند.به همین جهت هرزمامدار اموی که بر سریر خلافت می نشست نخستین کاری که انجام می داد،ایجاد محدودیتهای تازه بر اهل بیت پیامبر بود تا کسی از آنها درصدد خروج و به دست گرفتن قدرت برنیاید،و آنها بتوانند خلافت را در فرزندان خود بطور وراثت و به سبک سلطنت موروثی ساسانی ادامه دهند.

ب-زید و یحیی می خواستند که اجتماع فاسد موجود درهم شکسته،اجتماع صالح و شایسته ای به وجود آورند که اهل آن اجتماع به قرآن و سنت پیامبر(ص)پای بند باشند، به تعالیم اسلام عمل کنند و دو اصل مهم امر به معروف و نهی از منکر را لحظه ای فراموش نکنند.

ص:۱۰۵

۱- ۱) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۷

۲- ۲) -الملل و النحل ج ۱ ص ۲۱۰

حرکت زید و یحیی،حرکتی براساس تقوی و فضیلت بود.همه افراد سپاه آنها از دانشمندان،قاریان قرآن،زاهدان زمان،و فقیهان دوران بودند (۱).جنبش زیدیه در زمانی آغاز شد که زمامداران اموی به تعالیم اسلام کم رغبت و در عیاشی ها و هوسرانی ها گوی سبقت را از همگان ربوده بودند.پیامد این عملکردها،نهایتا منجر به انقراض دولت اموی جایگزینی دولت عباسی به جای آنها بود.

با جنبش زیدی ها و نبرد سلحشوران علوی،رژیم خونخوار اموی به زباله دان تاریخ ریخته شد و دولت عباسی به نام هواداری و خونخواهی اهل بیت پیامبر(ص)به جای آنها نشست.رژیم بنی عباس در آغاز کار برای استوار ساختن پایه های خلافت خویش تظاهر به دوستی آل محمد(ص)کرده،ظاهرا دستورات قرآن و سنت پیامبر را به کار بسته، فقیهان و محدثان را به خود جلب می کردند.ولی طولی نکشید که سیمای خون آشام آنها نیز از پشت پرده حیله و تزویر ظاهر گردید.

۱- ۱) -الشیعه و الحاکمون ص ۱۱۶

علویان و عباسیان

بطوری که در فصلهای پیشین باز گو شد،رژیم اموی به اختناق و سخت گیری بر علیه علویان معروف شده است.این اختناق و خفقان در اواخر حکومت این رژیم،شدت یافت تا آنجا که امویان زید بن علی را در کناسه(کوفه ۱۲۲ ه)بدار آویختند و پسرش یحیی بن زید را در جوزجان کشتند(۱۲۶ ه).ازاین جهت بنی هاشم همیشه در تلاش بودند تا که خود را از ظلم و ستم امویان برهانند.همچنانکه عده بسیاری از مسلمانان مهاجر و انصار بجهت ظلم و اجحاف و ستمگری بنی امیه،از آنان متنفر شده و به بنی هاشم می پیوستند (۱).

در آن زمان مردم میان علویان و عباسیان چندان فرقی قایل نبودند و فرزندان علی و عباس را یکی می دانستند،زیرا همه آنان از اهل بیت پیامبر(ص)بودند؛اشخاصی که مبلغ و تداوم بخش یک آرمان بودند و آن هم پایان دادن و سرنگونی رژیمی ستمگر بود.

در این میان عباسیان هنوز چندان کار و یا حرکتی از خود نشان نداده بودند که از آل علی(ع)متمایز شوند ولی درهرحال همه به حسب ظاهر دنبال یک هدف بوده و در یک جهت گام برمی داشتند.

عباسیان(فرصت طلبانه)بنام علویان شعار می دادند و از روزهای نخست،از محبوبیت آنان استفاده کرده و از حمایت شیعیان آنان برخوردار بودند و علویان هم(طبق فطرت سالم خاندان خود)از این فرصت طلبی غفلت داشتند.

عباسی ها برای به کارگیری شیعیان،از دشمن مشترک سخن می گفتند و اظهار می داشتند که هدفی جز ساقطکردن رژیم ندارند (۲)و بدین وسیله علویها را فریب می دادند،

۱- ۱) -غایه الاختصار ص ۸۲

۲- ۲) -العصر العباسی الاول ص ۲۵

چنانکه شیعیان خراسان را نیز که مرکز دعوت علویها بود فریب دادند (۱).

در حقیقت هنگامی که خبر شهادت زید به خراسان رسید شیعیان خراسان به شدت شوریدند (۲)و مبلغان شیعه به افشاگری علیه رژیم اموی برخاستند و همه جا از رژیم بنی امیه و جنایاتش علیه اهل بیت پیامبر اکرم(ص)به گفتگو پرداختند تا پشتیبانی آنها را به خود جلب کنند.همه این رویدادها به اضافه محبت عمیق مردم خراسان به اهل بیت پیامبر، زمینه را برای عباسی ها مساعد کرد،و باعث شد که عباسی ها بتوانند خراسان را مرکز دعوت خود قرار دهند.

آنگاه مبلغین عباسی در اطراف و اکناف سرزمین اسلامی پراکنده شده،از مردم برای آنها بیعت می گرفتند.این دعوتها و بیعتها صرفا به نام بنی عباس صورت نمی گرفت بلکه به عنوان اهل بیت پیامبر و یا به عنوان بازپس گرفتن حقوق از دست رفته آنها از رژیم بنی امیه بود.در این میان آنان گام فراتر نهاده به مردم چنین وانمود می کردند که آنها به عنوان نزدیکترین مردم به فرزندان ابیطالب و از طرف اولاد علی(ع)از آنها بیعت می گیرند (۳)و هرگز کلمه ای که از آن بوی دعوت به خویشتن و هوای تکیه دادن برجای اولاد علی باشد به زبان نمی آوردند (۴).

حقیقت اینست که آنها نیز به همین دلیل خراسان را به عنوان مرکز دعوت خود برگزیدند.زیرا آنها می دانستند که خراسان مملو از شیعیان و طرفداران اهل بیت است.

آنان برای جلب مردم خراسان از هیچ تلاشی دریغ نکرده،کوشیدند تا در آنجا طرفدارانی راسخ پیدا کنند و در این زمینه نیز توفیق یافتند زیرا مردم خراسان به آنها دل بستند و از اعماق دل آنها را تایید کردند.

عباسیان پس از جلب شیعیان خراسان،متوجه شیعیان عراق شدند و به آنها گفتند که می خواهند حقوق از دست رفته آل محمد را از بنی امیه بازپس گرفته به آنها برگردانند و به همین سبب بود که مرکز دعوت را از خراسان به کوفه انتقال دادند.زیرا کوفه همواره مرکز حرکت علویها بود:

-امیر مؤمنان(ع)حرکت خود را علیه معاویه از کوفه آغاز کرد.

۱- ۱) -تاریخ عرب،نیلکسن،ص ۲۵۴

۲- ۲) -تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۳۹۱

۳- ۳) -الشیعه و الحاکمون ص ۱۳۰

۴- ۴) -العصر العباسی الاول ص ۲۵

-قیام امام حسین(ع)علیه یزید از کوفه و از مکاتبات آن حضرت با مردم کوفه آغاز گردید.

-نهضت زید بن علی و پسرش یحیی نیز از کوفه آغاز گردید.

بنابراین تمام نهضتهای سلحشوران علوی از کوفه شروع شده بود.روی این اصل بنی عباس تصمیم گرفتند با انتقال مرکز حکومت از خراسان به کوفه،که درواقع مرکز قدرت اهل بیت بود،پایه های حکومت خویش را تثبیت کنند.هنگامی که بنی عباس بر مسند خلافت مستقر شدند،تغییر موضع دادند؛دستهایی را که بوسیله آنها به حکومت رسیده بودند بریدند،و پلهایی را که از روی آنها گذشته بودند شکستند،و در برابر علویها و شیعیان موضعی خصمانه گرفتند (۱)،گویی هرگز آنها را نمی شناختند.آنگاه دعوت آنها به جای اهل بیت،به فرزندان عباس اختصاص یافت،و درمورد اهل بیت از هیچ جنایتی دریغ نکردند (۲).

در اثر این روش ناجوانمردانه بنی عباس،علوی ها به شدت از آنها متنفر شدند و واکنشی که در برابر آنها نشان دادند،این بود که دعوتهای خود را روی فرزندان علی(ع) متمرکز کردند و اعلام نمودند که خلافت حق آنهاست و جز آنها کسی شایسته کسب این منصب نیست.از اینجا مشکلاتی در برابر بنی عباس پدید آمد،شورشهایی در گوشه و کنار از طرف سلحشوران علوی برای رهایی یافتن از چنگال خون آشامان عباسی آغاز گردید و بدین سان قرن دوم هجرت(قرن هشتم میلادی)قرن مقاومت علویها در برابر عباسی ها بود.این مقاومت هرلحظه گسترده تر شده،سرتاسر جهان اسلام را فراگرفت (۳).

آغازگر این مقاومتها،نهضت محمد نفس زکیه در حجاز بود.

۱- ۱) -الشیعه و الحاکمون ص ۱۳۰

۲- ۲) -غایه الاختصار ص ۸۲

۳- ۳) -الفکر الشیعی ص ۱۷

جنبش نفس زکیه

محمد نفس زکیه،فرزند عبد اللّه بن حسن بن حسن(ع)و از شخصیتهای برجسته اهل بیت بود (۱).کتیه اش ابو عبد اللّه (۲)و نام مادرش هند دختر ابو عبید بن عبد اللّه بن زمعه بود (۳).

وی در سال ۱۰۰ هجری در مدینه منوره دیده به جهان گشود (۴)و به صریح قریش (قریش خالص)شهرت یافت،زیرا همه نیاکان او از قریش بودند و کسی از غیر قریش در نسب او قرار نداشت (۵).او از هوش سرشار و استعداد فوق العاده ای برخوردار بود.از نظر علمی به مقامی بس رفیع و منزلتی بس برجسته نایل آمده،از پدران بزرگوارش احادیث فراوانی روایت کرده است.در زهد و تقوی بسیار معروف و در خطابه بسیار زبردست بود.

از نظر بینش اجتماعی و آشنایی وسیع با معارف قرآن و فرهنگ اسلام،سرآمد مردم حجاز بود (۶).از آنجا که در فقه و حدیث و تفسیر و دیگر علوم اسلامی زبانزد خاص و عام بود، دوستان و خویشاوندانش در رهبری و پیشوایی او تردیدی نداشتند (۷).حتی برخی او را "مهدی موعود"پنداشته اند زیرا درمورد حضرت مهدی که در آخرالزمان ظهور کرده جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد و پایه های ظلم و ستم را از ریشه برخواهد کند،روایات فراوانی داریم که او همنام با پیامبر اکرم(ص)است و در برخی روایات گفته شده که اسم

ص:۱۱۰

۱- ۱) -سر السلسله العلویه ص ۷

۲- ۲) -دائره المعارف الاسلامیه،ماده"ابراهیم"

۳- ۳) -منتقله الطالبین ص ۶

۴- ۴) -سر السلسله العلویه ص ۷

۵- ۵) -مقاتل الطالبین ص ۲۳۳

۶- ۶) -الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۳۱۶

۷- ۷) -غایه الاختصار ص ۱۴

پـدرش نیز مطابق اسم پدر پیامبر(عبد اللّه)می باشد (۱)و چون اسم او نیز محمـد و اسم پـدرش عبـد اللّه بود برخی او را مهدی موعود پنداشتند (۲).

پـدرش او را بـا فرهنگ اسـلامی تربیت کرد و او را همراه برادرش ابراهیم،به خـدمت محـدث بزرگ (۳)عبد اللّه بن طاووسی فرستاد تا از خرمن علمش خوشه ها بچینند.

وی خطاب به ابن طاووسی گفت:این دو پسرم را حدیث تعلیم کن،شاید خداوند به وسیله این دو نور دیده به مسلمانان سودها برساند (۴).از همین تعبیر می توان به اهتمام پدر نسبت به تعلیم و تربیت فرزندان پی برد.

۱- *) -مؤلف این حـدیث را از کتـاب الفخری فی الآداب السـلطانیه تألیف:محمـد بن علی بن طباطبا،نقل می کنـد که به نظر مترجم این کتاب ارزش استناد نـدارد زیرا کتاب در زمینه حـدیث نوشـته نشـده است.ولی در صدها حدیثی که در کتب معتبر اهـل سنت،از پیـامبر اکرم(ص)نقل می کننـد تاییـد شـده است که اسـمه اسـمی نام مبارک مهـدی مطابق نام پیامبر است و در هیچکدام تصـریح نشده است که نام پدرش نیز مطابق نام پدر آن حضـرت است.اینک به چند حدیث در منابع مهم اهل سـنت اشاره می کنیم که در همه آنها تصـریح شده به اینکه اسمه اسمی نام مهدی مطابق نام پیامبر است و در هیچکدام از نام پدرش بحث نشـده است.اینک منابع احادیث: الف-صـحیح ترمذی،ج ۲ ص ۳۶ ب-صـحیح ابی داود،ج ۲ ص ۲۰۷ پ-مسند احمد حنبل،ج ۱ ص ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۴۳۰ و ۴۴۸ ت-کنز العمال،ج ۷ ص ۱۸۸ ث-تاریخ بغداد،ج ۴ ص ۳۸۸ ج-ذخائر العقبی،ص ۱۳۶ که در هیچکـدام از احادیث فوق جمله و اسم ابیه اسم ابی نیامـده است.حافظ ابو عبد اللّه محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتـاب پرارج البیـان فی اخبار صاحب الزمان پس از نقل حـدیث فوق می نویسـد:"احمـد حنبل که در گفتارش بسـیار دقیق است در چنـدین مورد از مسـند خود این حـدیث را نقـل کرده و در هیچکـدام"اسم ابیه اسم ابی" را نیاورده و اگر چنین نقلی شـده باشـد ممکن است در اصل چنین بوده باشـد اسم ابیه اسم ابنی یعنی:نام پدرش نام پسـرم حسن می باشد،که بعدا تحریف شده است"(البیان، چاپ بیروت ص ۹۴).نتیجه اینکه در روایات صـحیحه فقط جمله"اسمه اسمی"وجود دارد و جمله"اسم ابیه اسم ابی"یا وجود ندارد و یا تحریف شده است."مترجمان"

۲- ۱) -الاداب السلطانیه ص ۱۲۱

۳- ۲) -المعارف ابن قتیبه ص ۴۵۵

۴- ۳) -مقاتل الطالبین ص ۲۳۸

واقـدی معتقـد است که:پـدرش او را تشویق می کرد که پیش از آنکه سـفاح برای خود جانشـینی تعیین کنـد (۱)او خودش را نامزد خلافت کند.

نفس زکیه در میان مردم گذشـته از فضایل اخلاقی و مقامات معنوی به شجاعت و شهامت شناخته شده بود و به هنگام حرکت زید،در نهضت او شرکت جسته بود (۲).

روی این بیان روشن می شود که جنبش زید در محدوده فرزندان امام حسـین محصور نمی شود بلکه فرزندان امام حسن را نیز دربرمی گیرد و اصولا دعوت زید بر همین اساس اسـتوار بود.زیرا به عقیده زیدیه امامت از آن فرزندان حضرت فاطمه است به شرط آنکه در برابر زمامـداران سـتمگر شمشـیر بکشـند و پیکار کننـد.لازم به تذکر است که در جنبشـهای زیدیه فرزندان امام حسن و امام حسین،دوشادوش یکدیگر قیام کرده برای نابودکردن زمامداران ستمگر تلاش کردند.

گفته می شود که یحیی بن زیـد به هنگام وفات،به محمد نفس زکیه رجوع و او را به قیام در برابر سـتمگران وصـیت کرد.ولی او تا فراهم شدن امکانات،دست به حرکت و دعوت نزد.

ولید بن یزید،خلیفه دایم الخمر اموی در سال ۱۲۶ هجری به هلاکت رسید (۳).

در عهـد او حوادثی پدیـد آمـد که وضع امویها را به کلی دگرگون کرد؛بنی هاشم به خـدمت محمـد نفس زکیه رفتند تا با او دسـت بیعـت دهنـد.وقتی کـه همـه جمـع شدنـد،عبـد اللّه بـن حسن،پـدر نفس زکیه طی خطبه ای،خطـاب به بنی هـاشم چنین گفت:"خداوند شـما اهل بیت را به وسـیله برانگیختن پیامبرش از میان شـما،بر دیگران برتری داده است و شـما را به این افتخار برگزیـده است،در میـان شـما اولاد علی و فاطمه با برکت ترین شـماست چرا که برای حمایت از قرآن و سـنت از همه شایسـته ترنـد و اینک شـما می بینیـد که احکام قرآن تعطیل سـنت پیامبر متروک شـده است.هرروز بر جلوه باطل افزوده و از فروغ حق کاسـته می شود.در راه خدا و برای به دست آوردن رضای پروردگار نبرد کنید،پیش از آنکه خداوند شـکوه و عظمت شـما را از شـما گرفته،جامه ذلت و زبونی به تن شـما بپوشاند،چنانکه درمورد بنی اسرائیل انجام داد،در صورتیکه عزیزترین مردم عصر خود در پیشگاه خداوند بودند."

۱- ۱) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۳۰

۲- ۲) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۴۸

۳- ۳) -الشیعه و الحاکمون ص ۱۴۰

"شما به خوبی می دانید که هروقت گروهی از اینها گروه دیگر را بکشند آنچنان هرج ومرج ایجاد می شود که حکومت به آسانی از دستشان بیرون می رود،اکنون که ولید بن یزید را کشته اند بسیار فرصت خوبی است تا به بیعت محمد که برای رهبری امت اسلامی بسیار شایسته است (۱)،بشتابید.بدین ترتیب همه حاضران در مجلس که از اولاد علی و عباس بودند به او دست بیعت دادند و در بیعت او تردیدی به خود راه ندادند.منصور و سفاح نیز که در مجلس حاضر بودند دست محمد را به عنوان بیعت فشردند (۲).

آورده اند که منصور به هنگام بیعت گفت:من در میان حاضران،کسی را داناتر از محمد به احکام اسلام و لایقتر از او به رهبری امت نمی شناسم (۳).

هنگامی که تاریخ را ورق می زنیم به این نتیجه می رسیم که بنی عباس نه تنها پیش از دیگران در تأیید و تقویت نفس زکیه تلاش می کردند بلکه از نخستین کسانی بودند که به علوی ها دست بیعت دادند و درمورد نفس زکیه هیچ تردید و مخالفتی از خود نشان ندادند.آنها همان طور که به خویشاوندی خود با پیامبر اکرم(ص)مباهات می کردند، به خویشاوندی خود با امیر مؤمنان نیز اظهار مباهات می کردند.

پس از انجام مراسم بیعت،محمد نفس زکیه از شهر بیرون رفت و مدتی را در صحرا سپری کرد.در این مدت گاهی آشکار و هنگامی پنهان می شد.

هنگامی که بنی امیه از بیعت او آگاه شدند واکنشی از خود نشان ندادند.حتی مروان،آخرین خلیفه اموی می گفت:از این خاندان بیمی ندارم،زیرا می دانم که این خانواده شانسی در خلافت ندارند.نگرانی من از عموزادگانشان بنی عباس است (۴)و یکبار هم گفت:با محمد کاری نداشته باشید،ما هرگز باکی نداریم از اینکه روزی روی در روی ما بایستد (۵).

از این عبارت معلوم می شود که امویها پیش از آنکه جنبش و حرکتی از طرف بنی عباس آغاز شود از آنها نگران بودند ولی برای پیشگیری از خطرات احتمالی اقدامی نکرده بودند و این ناشی از ضعف و هوسرانیهای بیش از حد خلفای اموی می باشد.

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۲۵۳-۲۵۸

۲- ۲) -غایه الاختصار ص ۱۴ و البدایه و النهایه ج ۱ ص ۸۰

۳- ۳) -مقاتل الطالبین ص ۲۵۳

۴- ۴) -همان مدارک

۵- ۵) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۳۱

بدین ترتیب هرروز بر تعداد هواداران عباسی افزوده گشت تا رژیم اموی ساقط گردید و بنی عباس به روی کار آمدند و بدون اتلاف وقت،اخذ بیعت را با تلاشی پیگیر آغاز کردند.

عباسی های حیله گر،بیعت نفس زکیه را شکستند و دست سفاح عباسی را به عنوان بیعت فشردند.

این اقدام خصمانه عباسی آغازگر درگیری سیاسی ممتدی در میان علویها و عباسی ها بود زیرا علویها خود را برای خلافت شایسته تر می دانستند چرا که از اولاد پیامبر و از نسل فاطمه بودند (۱).

سفاح چون این نکته را دریافته بود،تا می توانست به آنها نزدیکتر می شد تا شاید این اختلاف را از بین ببرد.

یعقوبی می نویسد:هنگامی که عبد اللّه بن الحسن با برادرش حسن مثنی بر او وارد شد،سفاح مقدمشان را گرامی داشت و هدایای فراوانی به آنها داد.حتی نقل شده که املاک را به عبد اللّه و چشمه مروان را به حسن مثنی داد (۲).ولی این سیاست مزورانه برای او سودی نبخشید و در آتش دل علویها کارگر نیفتاد و آنها همچنان در ساقطکردن رژیم به تلاش خود ادامه دادند (۳).

مقدسی می نویسد:سفاح روزی انبانی پر از جواهرات به عبد اللّه بن حسن عطا کرد و او را سوگند داد که درباره اش چیزی بگوید.عبد اللّه دو بیت شعر خواند که ترجمه اش اینست (۴):

"آیا نمی بینی که حوشب با تلاش شبانه روزی اش کاخهای سر به فلک کشیده ای برای استفاده بنی نفیله می سازد."

"او آرزوی عمر نوح در سر می پروراند،غافل از اینکه فرمان خدا شب نازل می شود. (۵)"سفاح به شدت خشمگین شد و او را به مدینه تبعید کرد.

۱- ۱) -تاریخ عرب،نیلکسن،ص ۲۵۴

۲- ۲) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۳۱

۳- ۳) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۳۲

۴- ۴) -البدء و التاریخ ج ۶ ص ۸۴

۵- *) -متن اشعار: الم تر خوشبا امسی یبنی قصورها تعمها لبنی نفیله یومل ان یعمر عمر نوح و امر اللّه ینزل کل لیله

حقیقت امر اینستکه سیاست مبتنی بر زر و زور و تزویر سفاح توانست علویها را تا مدتی آرام نگه دارد و تا حدی جلو بینشهای سادات حسنی را بگیرد (۱).به همین دلیل مشاهده می شود که در عهد او جنبشی از طرف علویها اتفاق نیفتاد و جنبش محمد نفس زکیه بعد از سفاح و در عهد منصور دوانیقی روی داد.

۱- ۱) -العصر العباسی الاول ص ۶۴

سادات حسنی در عهد منصور دوانیقی

هنگامی که خلافت به منصور رسید،علویهای حسنی موضع خود را در برابر او اعلام کردند و بیعت سفاح و منصور را رد کردند و خلافت آنها را غیرمشروع اعلام نمودند و فقط به بیعت نفس زکیه رضا دادند که در عهد اموی با او بیعت شده بود.چرا که در بسیاری از سرزمینهای اسلامی،از جمله مکه و مدینه قسمت اعظم مردم پذیرای خلافت او بودند (۱).

نفس زکیه علیرغم طرفداران فراوانی که داشت در آغاز خلافت منصور،حرکتی از خود نشان نداد،بلکه مدتی از چشم مردم دور شد؛پدرش هنگامی که از تصمیم او مبنی بر تلاش مخفیانه آگاه شد به او گفت:

"پسرم از نزدیکان خود برحذر باش."آنجا که نفس ترا به سخن گفتن وامی دارد، سلامتی خود را با سکوت طولانی بیمه کن.هنگامی که سخن گفتن بیمورد باشد سکوت بسیار نیکوست.چه بسا یک سخن نابجا ضررهای جبران ناپذیری به بار آورد.حال آنکه یک سخن بجا ممکن است سود فراوانی نبخشد.شتاب برای هرکاری که وقتش نرسیده است خطاست، چنانکه بعد از رسیدن موقعش نیز درنگ روا نباشد.از دوست ناآگاه بیش از دشمن بدخواه برحذر باش (۲).

هنگامی که نفس زکیه مخفی شد و مردم مخفیانه با او بیعت کردند منصور جاسوسهایی را برای کسب اطلاعات برگماشت،و برای این کار بسیار اهتمام ورزید (۳).از اهتمام فراوانی که منصور به کار نفس زکیه ابراز می کرد،روشن می شود که از وی بسیار اندیشناک بود و وجود او را برای آینده خلافت بسیار خطرناک تشخیص داده بود.به همین دلیل سازمان اطلاعاتی وسیعی ایجاد کرد تا با تمام قدرت در کشف مخفیگاه او بکوشند.

آورده اند که منصور در صندوق بیت المال را باز کرد و در راه پیداکردن نفس زکیه از بذل و بخشش و اسراف و تبذیر دریغ نکرد.نوشته اند که برده هایی را برای این منظور از بیت المال خریداری کرد به هریک از آنها یک یا چند شتر داده برای یافتن محمد نفس زکیه در بیابانها پراکنده ساخت تا بلکه مخفیگاه او را پیدا کنند (۴).

۱- ۱) -الفخری ص ۱۲۰

۲- ۲) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۳۷

۳- ۳) -العصر العباسی الاول ص ۷۶

۴- ۴) -تاریخ الاسلام ج ۶ ص ۷

ظاهرا منصور مخفی شدن او را بطور یقین نمی دانست و در آن تردید داشت، بنابراین اموال زیادی را برای استاندار مدینه فرستاد و به او نوشت که این اموال را در میان مردم مدینه تقسیم کن و حصه هرکسی را فقط به خودش بده.هرکه برای دریافت هدیه اش به پیش تو نیاید از دیگران بپرس و مواظب محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم باش.

استاندار مدینه دستورهای منصور را اجرا کرد،آنگاه به او نوشت:همه مردم مدینه شخصا حضور بهم رسانیده هدایای خود را دریافت کردند،به جز محمد و برادرش (۱).در اینجا مخفی شدن نفس زکیه برای منصور مسلم شد و بیش از پیش خطر را جدی گرفت.

ترس بیش از حد منصور از نفس زکیه دلایل بسیاری دارد که به دو عامل مهم آن اشاره می کنیم:

الف-در عهد خلفای اموی به محمد نفس زکیه بیعت شده بود (۲)و منصور خود یکی از بیعت کنندگان بود و نفس زکیه بیعت او را برای مردم بازگو می کرد (۳).

ب-مردم به او علاقمند بودند چرا که او نفوذ فوق العاده ای در دل مردم داشت (۴)،و دانشمندی بزرگ و اندیشمندی سترگ بود که اصالت و نجابت و شرافت او زبانزد خاص و عام بود و منصور هرگز خود را با او قابل مقایسه نمی دید بنابراین اگر او قیام می کرد خطر بزرگی برای منصور به شمار می آمد.

منصور برای کسب اطلاع از مخفیگاه نفس زکیه در سال ۱۴۰ هجری به عنوان حج وارد مکه معظمه شد که هدف اصلی او ارزیابی وضع حجاز و دستیابی به نفس زکیه بود (۵).

نفس زکیه و برادرش ابراهیم،از مدینه خارج شدند و در صحرا به سر بردند و جستجوی منصور به جایی نرسید (۶).

وقتی منصور از یافتن آنها نومید شد در سال ۱۴۴ هجری (۷)نیز به حج رفت و به هنگام

۱- ۱) -العقد الفرید ج ۵ ص ۷۵

۲- ۲) -غایه الاختصار ص ۱۴

۳- ۳) -نهایه الارب ج ۲۳ ص ۴

۴- ۴) -الفخری ص ۸

۵- ۵) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۱۹۱

۶- ۶) -المعارف ابن قتیبه ص ۲۲۳

۷- ۷) -مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۹

مراجعت خویشاوندان نفس زکیه را در سرزمین ربذه (۱)در نزدیکی مکه گرد آورد،آنگاه خطاب به عبد اللّه بن حسن(پدر نفس زکیه)گفت:محمد و ابراهیم کجا هستند؟گفت:

نمی دانم.گفت:چگونه نمی دانی؟گفت:من هیچ اطلاعی از جای آنها ندارم (۲).

منصور معتقد بود که عبد اللّه حتما از مخفیگاه پسرانش اطلاع دارد بنابراین به اصرار خود ادامه داد تا شاید سرنخی به دست آورد.عبد اللّه گفت:چقدر مطالب را طول می دهی؟به خدا سوگند اگر آنها زیر پای من باشند من هرگز پاهایم را بلند نمی کنم که تو از جایگاه آنها مطلع شوی.چگونه ممکن است من میوه دلم را به تو بسپارم که آنها را به قتل برسانی (۳)؟

می نویسند که برخی از نامه های نفس زکیه که توسط پدرش به خراسان برای طلب بیعت ارسال می شد به دست منصور افتاد،او دیگر مطمئن شد که عبد اللّه از مخفیگاه پسرانش آگاه است.آنگاه عبد اللّه را خواست و به او گفت:نامه های تو و پسرانت که بسوی خراسان می فرستادید،به دست من رسیده و من آنها را خوانده ام،آنگاه به خراسان فرستاده ام و پاسخهای مثبت آنها را دریافت کرده ام.از شما انتظار می رود که جایگاه پسرانت را به من بگویی تا من مستمری شما را از بیت المال افزون کنم و پسرانت را بر پست و سمتی که شایسته اند و خویشاوندی ایجاب می کند،قرار دهم (۴).

هنگامی که تهدیدها و تطمیع های منصور در عبد اللّه موثر واقع نشد،دستور داد که او را زندانی کنند،و به دنبال آن عبد اللّه را با ۱۲ نفر از خویشاوندان نزدیکش را با غل و زنجیر به طرف کوفه حرکت دادند (۵)و در زندان هاشمیه کوفه زندانی کردند (۶).

از شخصیتهای بنی هاشم،که همراه عبد اللّه بن حسن به زندان رفتند می توان از اینها نام برد:

ابراهیم بن حسن بن حسن؛ابو بکر بن حسن،برادر ابراهیم؛علی الخیر؛عباس برادر علی الخیر؛عبد اللّه برادر علی الخیر؛محمد بن عبد اللّه،برادر مادری عبد اللّه،که

ص:۱۱۸

۱- *) -(ربذه)سرزمینی خشک و بی آب و علفی بود که عثمان ابو ذر را به آنجا تبعید کرد.

۲- ۱) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۰،البدء و التاریخ ج ۶ ص ۸۴و الاغانی ج ۱۸ ص ۴۷۵

۳- ۲) -الفخری ص ۱۳

۴- ۳) -العقد الفریب ج ۵ ص ۷۱

۵- ۴) -البدایه و النهایه ج ۱ ص ۸۱و البدء و التاریخ ج ۶ ص ۸۴

۶- ۵) -الاغانی ج ۱۸ ص ۴۷۰ و فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۵۲

از علویها نیست ولی همراه علویها به زندان رفت و چون حاضـر نشد که از مخفیگاه نفس زکیه سـخن بگوید به شدت شکنجه شده سپس به ربذه فرستاده شد که در کوچه و بازار گردش داده شود (۱)؛محمد بن ابراهیم،مشهور به محمد دیباج (۲).

سادات حسـنی درصدد بودند که پیش از آنکه منصور تصـمیم خود را درمورد ریشه کن ساختن سـلحشوران علوی جامه عمل بپوشاند،او را به سـزای اعمال خود برسانند.و به همین منظور در مکه گرد آمدند و نقشه براندازی او را طرح کردند.عبد اللّه بن محمد اشتر گفت:

کار او را به من واگذارید،من شـر او را از سـر شما کوتاه می کنم.نفس زکیه گفت:به خدا قسم من راضی نیستم که او را ترور کنیـم،بلکه بایـد او را دعـوت کنیم که به بیعت خـود عمـل کنـد، اگر بیعت خـود را صـریحا نقض کرد آنگـاه مردانه بـا او می جنگیم.ترور ناجوانمردانه از ما خاندان دور است (۳).

آورده انـد که منصور به پـدر نفس زکیه در مقـام نصـیحت گفت:ای عبـد اللّه.آیـا می دانی که من می دانم که تو از مخفیگاه پسـرانت آگـاه هستی؟برای تو هیـچ عـذری پـذیرفته نیست،اگر مخفیگاه آنها را برای من بازگو کنی من به تو هـدایای فراوانی خواهم داد و فرزندانت را گرامی خواهم داشت و به هریک از آنها هزار هزار درهم خواهم داد.

عبد اللّه عقب عقب رفت و پشت کرد تا همراه ۱۲ نفر که با او بودند از تیررس منصور خارج شوند ولی منصور دستور داد که همه را دستگیر کرده به زندان ببرند (۴).عبد اللّه از بزرگان قوم خود و از شخصـیتهای سادات حسنی بود که در میان علویها به شرافت و فضـیلت شناخته می شد (۵).منصور به زنـدانی کردن عبد اللّه و یارانش اکتفا نکرد،بلکه تلاشـهای خود را برای یافتن محمد نفس زکیه ادامه داد و در همین رابطه محمد بن خالد بن عبد اللّه قسری را به مدینه فرسـتاد و کلیدهای بیت المال را در اختیار او قرار داد و به او اختیار تام داد تا به جسـتجوی نفس زکیه بپردازد و در این راه از صـرف پول و وعـده مقام دریغ نکند (۶).وقتی که محمد بن خالد در این راه

۱- ۱) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۰

۲- ۲) -المعارف ص ۲۱۳

۳- ۳) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۱۹۱

۴- ۴) -العقد الفرید ج ۵ ص ۷۸

۵- ۵) -الاغانی،ج ۱۲ ص ۴۷۰

۶- ۶) -البدایه و النهایه ج ۱ ص ۷۸

توفیقی به دست نیاورد او را عزل و به جای او ریاح بن عثمان مری را انتخاب کرد و همان اختیارات را به او داد (۱).

منصور برای خاتمه دادن به کار نفس زکیه به مکه رفت و پس از انجام مراسم حج رهسپار مدینه شد و سپاهیان خود را در شش کیلومتری مدینه مستقر کرد که اگر محمد نفس زکیه را پیدا کند،بتواند با او بجنگد و چون در مدینه سرنخی پیدا نکرد به مکه بازگشت و از آنجا رهسپار عراق گردید.

منصور در مراجعت به عراق،به هاشمیه که همه سادات حسنی در آنجا زندانی بودند،وارد شد و خطابه ای برای شیعیان خالص اهل بیت که اکثرا خراسانی بودند، ایراد کرد و در ضمن آن چنین گفت:"ای اهل خراسان.شما شیعیان و یاوران ما هستید.

شما بودید که جهانیان را به دعوت ما فراخواندید و اگر با کسی جز ما بیعت می کردید، هرگز بهتر از ما کسی را نمی یافتید.به خداوندی که جز او معبودی نیست،ما خلافت را به نفع فرزندان ابو طالب ترک کردیم و هرگز با آنها به معارضه برنخاستیم،آنگاه علی بن ابیطالب به خلافت برگزیده شد و با مداخله حکمین،شیرازه خلافت از هم پاشید."آنگاه ادامه داد:"خداوند شما مردم غیور خراسان را به یاوری ما برگزید،و به وسیله شما شرافت و عظمت را به ما ارزانی داشت و ما را به دست شما سربلند و سرفراز کرد (۲).

از این خطبه معلوم می شود که منصور می خواست خراسانی ها را خشنود و نظر آنها را جلب کند و به خلافت بنی عباس پای بند نماید،و تا حدی هم موفق شد.زیرا بطوری که می دانیم خراسانی ها طرفدار پروپاقرص علویها بودند و نفس زکیه بیش از همه به آنها اعتماد کرده بود و نامه های خود را به آنها می فرستاد و از آنها انتظار یاری داشت.

با اینحال منصور نیز توانست که از میان آنها سپاهی فراهم آورد که آماده جنگ با نفس زکیه باشند (۳).

منصور به زندانی بودن سادات حسنی اکتفا نکرد بلکه دستور داد که آنها را در زندان به شدت شکنجه دهند که همه آنها در زیر شکنجه از بین رفتند به جز تعدادی بسیار

۱- ۱) -تاریخ الاسلام ذهبی،ج ۶ ص ۹

۲- ۲) -مروج الذهب ج ۳ ص ۳۱۱

۳- ۳) -البدء و التاریخ ج ۶ ص ۸۵

انـدک.از افراد انگشت شـماری که در زیر شـکنجه جان نسپرده بود محمـد بن ابراهیم بن حسن بود که او را زنده زنده در پایه دیواری قرار دادند و دیوار را بر روی او بنا کردند (۱).

اینها نشانه عداوت مخصوص منصور با اولاد امام حسن می باشد.منصور با کشـتن سـلحشوران حسنی تا حدودی آتش درونش را فرونشانـد و به سـاختن شـهر بغـداد پرداخت و معمارهـا و بناهـای زیردست را از چهـارگوشه جهـان فراخوانـد و در مـدت ۵ سال،بنای بغداد را به پایان رسانید و در سال ۱۴۵ ه.مرکز خلافت را به بغداد انتقال داد (۲).

همین که منصور در بغـداد مسـتقر شـد،محمـد نفس زکیه در مدینه خروج کرد (۳).خروج نفس زکیـه در روز ۲۸ رجب ۱۴۵ هجری اتفاق افتاد (۴).

هنگامی که منصور از خروج علنی نفس زکیه آگاه شـد بغداد را به قصد کوفه ترک کرد و در مسـیر خود به کوفه،چند روزی در قصر ابن هبیره(بغداد-کوفه)توقف نمود تا کارها را روبه راه کند و سپاه لازم را فراهم آورد (۵).

۱- ۱) -الفخری ص ۱۱۹
۲- ۲) -تاریخ عرب،نیلکسن ص ۲۵۳
۳- ۳) -المعارف ص ۲۱۳
۴- ۴) -مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۶
۵- ۵) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۱

آغاز قیام نفس زکیه

نفس زکیه و برادرش ابراهیم با یکدیگر پیمان بسته بودند که حرکت خود را بر ضد منصور همراه و همگام آغاز کنند.

ابراهیم در بصره بود که جمعی از شخصیتهای اسلامی به محل اقامت نفس زکیه (در نزدیکی کوفه)شتافته به او دست بیعت دادند و در اطراف و اکناف،مردم را به سوی او دعوت می کردند.اخبار نفس زکیه در منطقه پخش شد و مقدمات خروج،خود به خود فراهم گردید (۱).

انتشار وسیع اخبار،نفس زکیه را در برابر کار انجام شده قرار داد و او به ناچار پیش از آنکه همه جوانب قیام خود را بسنجد و مشکلات و عواقبش را بررسی کند،حرکت خود را در دایره وسیعی در رمضان ۱۴۵ هجری آغاز کرد.

انگیزه های خروج پیش از موعد نفس زکیه را می توان در سه موضوع خلاصه کرد:

الف-شکنجه های وحشیانه منصور درمورد پدر نفس زکیه و دیگر همراهانش در سیاه چالهای هاشمیه،که نهایتا منجر به شهادت بیشتر آنان گردید.

ب-بیم شناسایی و دستگیری او از طرف سازمان اطلاعاتی رژیم منصور.

پ-تحریک و تشویق برخی از یارانش که او را به کندروی متهم می کرده و از او می خواستند که حرکت خود را فورا آغاز کند،حتی اگر یک نفر هم یاور نداشته باشد (۲).

ابن کثیر می نویسد:شدت اختفاء نفس زکیه که در مقابل تلاش شبانه روزی منصور و ریاح بن عثمان فرماندار مدینه چاره ای جز آن نداشت،او را به انقلاب زودرس و خروج پیش از وقت ناگزیر ساخت (۳).

هرروزی که می گذشت مردم اخبار تازه ای از جنایات منصور دریافت می کردند و در نتیجه تنفر بیشتری از او پیدا کرده،گرایش بیشتری به نفس زکیه نشان داده (۴)و با یک دنیا

۱- ۱) -الحدائق الوردیه،ج ۱ برگ ۱۶۷(نسخه خطی)

۲- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۲۶۱

۳- ۳) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۲

۴- ۴) -تذکره الخواص ص ۲۲۰

امید و آرزو به نفس زکیه بیعت می کردند.با افزایش حجم جنایات از طرف منصور،کسی در بیعت نفس زکیه تردیدی به خود راه نمی داد و از او می خواستند که بدون فوت وقت خروج کند.به دلایل ذکر شده او نتوانست منتظر موعد خود با برادرش ابراهیم شود و چون برادرش ابراهیم در بصره بود،پسرعمویش عیسی را که پسر زید شهید و مورد اعتماد وی بود برای اخذ بیعت به سوی اشراف و رؤسای قبایل فرستاد (۱).

همه بنی هاشم و علاقمندان اهل بیت عصمت و طهارت با او بیعت کردند،به جز امام جعفر صادق(ع)که بیعت او را نپذیرفت و بنابراین عیسی امام صادق را در خانه اش زندانی کرد و اموالی را که در خانه آن حضرت بود،مصادر کرد (۲).

روایت کرده اند که در عهد بنی امیه هنگامی که علویها با محمد نفس زکیه بیعت می کردند،امام جعفر صادق با او بیعت نکرد.عبد اللّه محض(پدر محمد)از امام صادق درخواست کرد که او نیز با پسرش بیعت کند.امام فرمود:خلافت هرگز به پسرت نخواهد رسید.خلافت از آن زردپوش خواهد بود،در آن ایام منصور همیشه پیراهن زردی می پوشید و به زردپوش شناخته می شد (۳).

پیداست که امام صادق(ع)هرگز خروج نفس زکیه را تأیید نمی کرد و پس از خروج نیز او را تأیید نکرد. (۴)

به هنگام خروج نفس زکیه،مالك بن انس،یکی از فقیهان،مقیم مدینه بود.از مالك درمورد بیعت نفس زکیه طلب فتوی شد و او نیز به لزوم بیعت فتوی داد و خودش حرکت او را تأیید کرد.اهل مدینه به مالك گفتند که ما قبلا به منصور دست بیعت داده ایم، شکستن آن چگونه است؟گفت:اشکال ندارد،زیرا آن بیعت اجباری بود و سوگند اجباری اثر ندارد،چه رسد به بیعت اجباری (۵).از سوی دیگر،نعمان بن ثابت ابو حنیفه نیز به وجوب خروج با نفس زکیه فتوی داده بود (۶).این عوامل سبب گردید تا همه مردم مدینه

۱- ۱) -اصول کافی ج ۱ ص ۳۶۱
۲- *) -حسن قاضی،این کار را استنعاد کرده و مصادره اموال امام صادق را در شان منصور دانسته نه نفس زکیه.مراجعه شود به کتاب قیام نفس زکیه ص ۵۵۰"مترجمان"
۳- ۲) -الفخری ص ۱۳۱
۴- **) -آقای حسن قاضی در کتاب"قیام نفس زکیه"مدعی هستند که قیام او مورد تأیید امام صادق(ع)بوده است به صفحه ۵۰۹-۵۰۳ کتاب یاد شده مراجعه شود."مترجمان"
۵- ۳) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۹۷
۶- ۴) -نزهه الانظار ص ۲۱

با او بیعت کردند و بیعت منصور را شکستند.

هنگامی که منصور از خروج او باخبر شد،نخست چندان عکس العملی نشان نداد.

این امر شاید برای این بود که در برابر رعیت خود را قوی نشان دهد و زبونی اش را بروز ندهد و بدینوسیله اخبار دقیق دریافت کند زیرا نسبت به اطلاعات محدود درباره او چندان اعتمادی نداشت (۱).

طبری می نویسد:یک نفر از آل اویس به شتاب فراوان پیش منصور رفت تا خروج او را گزارش کند،منصور از او نپذیرفت (۲)و حتی دستور داد که او را زندانی کنند،تا اینکه اخبار قطعی به او رسید و آزادش کرد (۳).سپس از او پرسید که در چه مدت از مدینه تا اینجا آمده ای؟گفت:در مدت ۷ شبانه روز.آنگاه ۷۰۰۰ درهم به او داد (۴).

پس از قطعی شدن خروج نفس زکیه،منصور به شدت متأثر شد و درصدد مقابله برآمد و از غیب گویان مدد خواست.یک منجم حارثی به او اطمینان داد که از نفس زکیه ضرری به منصور نخواهد رسید و اگر مالك روی زمین هم بشود بیش از سه ماه زنده نخواهد ماند (۵).هنگامی که خبر خروج نفس زکیه در خراسان منتشر شد،گروه انبوهی از مردم آن سامان با او بیعت کردند و آماده یاری شدند.عمرو بن حفص که از طرف منصور استاندار سند (۶)بود،با نفس زکیه بیعت کرد و پسرش را با گروهی از زیدیه به خدمت او فرستاد (۷).

بیعت مردم خراسان باعث نگرانی منصور شد.منصور برای اینکه مردم خراسان را از یاری او بازنگهدارد حیله ای اندیشید و آن اینکه:دستور داد سر محمد بن عبد اللّه را که پسرعموی محمد نفس زکیه بود و در زندان به سر می برد از تنش جدا کردند و با گروهی به خراسان فرستاد،تا برای مردم سوگند یاد کنند که این،سر محمد بن عبد اللّه است،و چون نام نفس زکیه نیز محمد و نام پدرش عبد اللّه بود خیال کنند که آن سر نفس زکیه است.

مردم خراسان که منصور را از خلافت خلع کرده بودند به سکوت گراییدند (۸).

۱- ۱) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۴

۲- ۲) -تاریخ طبری،ج ۷ ص ۵۶۴

۳- ۳) -البدایه و النهایه ج ۱ ص ۸۴

۴- ۴) -انباء الزمن برگ ۱۸

۵- ۵) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۳۳

۶- *) -کلمه"سند"صورت فارسی قدیم از کلمه"هند"است.اعراب سند را بر ایالت بزرگی اطلاق میکردند که در خاور مکران است و امروز قسمتی از آن بلوچستان و قسمت دیگر سند "پاکستان"کنونی.جغرافیای خلافت شرقی ص ۳۵۵"مترجمان"

۷- ۶) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۱

۸- ۷) -مقاتل الطالبین ص ۸۴

نظر به اینکه منصور به مردم خراسان اهمیت می داد و به آنها اعتماد می کرد،با این حیله توانست که تأیید آنها را جلب کند و جلو شورش آنها را بگیرد.

محمد نفس زکیه دعوتش را همچنان ادامه می داد و هرروز یاوران تازه ای به دست می آورد.در میان بیعت کنندگان جدید،منذر بن محمد(نوه زبیر)و ابو بکر بن سیره (فقیه معروف)نیز دیده می شدند (۱).مصعب بن عبد اللّه بن زبیر و پسرش عبد اللّه بن مصعب نیز همراه او خروج کردند (۲).پرچم او به دست افطس(نوه امام زین العابدین)بود.گروهی از دانشمندان،محدثان و متکلمان اسلامی نیز در رکاب او بودند (۳).

از بیعت این افراد برجسته با نفس زکیه روشن می شود که خروج محمد نفس زکیه پیش از اینکه یک حرکت سیاسی باشد،یک حرکت عبادی بوده است.زیرا هروقت یکی از سادات علوی حرکت عبادی-سیاسی خود را آغاز می کرد،صدها نفر از شخصیتهای اسلامی در رکاب او حرکت می کردند.منصور پس از آگاهی از عمق حرکت نفس زکیه، خزائن و دیوانهای دولتی را از کوفه به بغداد منتقل کرد (۴)تا مبادا به دست هواداران نفس زکیه بیفتد و سبب گسترش حرکت او شود.

خروج محمد نفس زکیه در ماه رجب ۱۴۵ هجری آغاز گردید (۵).در آغاز حرکت، ۲۵۰ نفر از سلحشوران علوی همراه او بودند که با این گروه اندک بر مدینه چیره شد (۶)و فرماندار مدینه ریاح بن عثمان را عزل کرده به زندان انداخت (۷).

از بنی هاشم:حسن،یزید و صالح(نوه های عبد اللّه بن جعفر)و حسین و یحیی (پسران زید شهید)با محمد نفس زکیه بیعت کردند و منصور از پیوستن آنان به نفس زکیه بسیار اندوهگین شد.آورده اند که منصور می گفت:بسیار جای شگفت است که پسران زید نیز بر ما خروج کرده اند،ما که قاتل پدرشان را کشتیم و جنازه اش را همچنانکه با زید شهید انجام داده بود،به دار زدیم و سپس آنرا آتش زدیم و اینک پسران زید هم علیه ما خروج

۱- ۱) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۷

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۰۱

۳- ۳) -الحدائق الوردیه،ج ۱ برگ ۱۶۷

۴- ۴) -فتوح البلدان،بخش دوم ص ۳۶۱

۵- ۵) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۲،البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۳

۶- ۶) -دول الاسلام،ج ۱ ص ۶۹

۷- ۷) -تاریخ الاسلام ذهبی،ج ۶ ص ۱۲

کرده اند (۱).

زیدی ها در امام دو چیز را شرط اساسی می دانند:یکی اینکه در برابر ستمگران با شمشیر قیام کند،دیگر اینکه از اولاد حضرت علی(ع)و از نسل فاطمه زهرا(س)باشد، دیگر فرقی بین فرزندان امام حسن و فرزندان امام حسین نمی گذارند.

هنگامی که محمد نفس زکیه،فرماندار مدینه را عزل کرد،به زندان مدینه رفت و همه زندانیان را آزاد کرد (۲).از جمله زندانیانی که به دست او آزاد شد محمد بن خالد قسری بود (۳).

چون نفس زکیه بر مدینه تسلط کامل یافت به عزل و نصب صاحب منصبان پرداخت:

عثمان بن محمد بن طالب بن زبیر را به فرمانداری مدینه نصب کرد؛عبد العزیز بن عبد المطلب خزرجی را به قضاوت مدینه منصوب نمود،عثمان بن عبد اللّه بن عمر را به ریاست پلیس مدینه تعیین کرد؛عبد اللّه بن جعفر بن عبد الرحمن را به ریاست دیوان عطایا نصب کرد (۴)؛و عبد العزیز بن محمد را به ریاست اسلحه خانه تعیین نمود (۵).

همه این اشخاص جزء نخستین گروهی بودند که با نفس زکیه بیعت کرده،او را برای خروج در برابر رژیم حاکم تشویق می کردند و بدین سان وضع نظامی و انتظامی مدینه استقرار یافت.

محمد نفس زکیه،گذشته از شجاعت و دلاوری به فصاحت و بلاغت معروف بود.

پس از آنکه از عزل و نصب رؤسای ادارات فارغ شد به مسجدالنبی رفته،خطبه ای بسیار فصیح و بلیغ ایراد کرد،که در ضمن آن پس از حمد خدا،چنین گفت:

هان ای مردم،جنایتها و خیانتهای این مرد ستمگر،دشمن خدا و بشر،منصور ابو جعفر، چیزی نیست که بر شما پوشیده باشد.او در مکه معظمه و در کنار خانه خدا،برای کوچک شمردن کعبه معظمه،برای خود کاخ سبز می سازد و با خداوند اعلام جنگ می کند.بدانید که خداوند فرعون را هنگامی سرنگون ساخت که او ندای انا ربکم الاعلی سرمی داد،و خود را خدای خدایان قلمداد می کرد.هان ای مردم اینک قیام،برای سرنگون کردن این ستمگر،

۱- ۱) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۰۴
۲- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۲۶۲
۳- ۳) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۱۹۷ و العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۳۸
۴- ۴) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۵۹
۵- ۵) -مقاتل الطالبین ص ۲۸۳

و رها ساختن دین خدا از دست این طغیانگر،وظیفه هرفرد مسلمان است و بیش از همه فرزندان مهاجران و انصار شایسته قیام در برابر او هستند.خداوندا،اینان حرام های ترا حلال شمردند و حلال های ترا حرام نمودند.آنانرا که تو امان داده بودی،هراسان کردند و آنانرا که تو بیمشان داده بودی،امان دادند.پروردگارا،مهلت این ستمگران را محدود فرما،و یکنفر از آنها را زنده نگذار،و آثار آنها را از صفحه روزگار نابود فرما.ای مردم.

من شما را نیرومند نیافتم که برای آن قیام کرده باشم.بلکه شما را شایسته این قیام یافتم و شما را به این حرکت برگزیدم.به خدا سوگند،هنگامی این حرکت را آغاز کردم که در هر شهر و آبادی که خدا را پرستنده ای هست،مرا نیز بیعت کننده هست (۱).

پس از پایان خطبه همه مردم مدینه با او بیعت کردند و چون خبر آن به منصور رسید،او در آغاز مصلحت ندید که سپاهی آماده کرده،لشکرکشی کند بلکه می خواست تا حد ممکن قیام را با مکاتبه پایان داده و با پیمانی به صلح دست یابد.به همین جهت بازار مکاتبات رونق یافت و نامه های متعددی ردوبدل شد.

منصور در نخستین نامه خود چنین نوشت:

از بنده خدا،امیر مؤمنان به محمد بن عبد اللّه:کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش پیکار کنند و در زمین فساد را پیشه خود سازند،اینست که کشته شوند،یا به دار آویخته شوند،دستها و پاهایشان بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید شوند (۲).اگر توبه کنی و پیش از آنکه دستگیر شوی از عصیان خود بازگردی،در امان خدا و پیامبر او هستی،به تو و همه فرزندان و برادران و خاندانت امان می دهم؛جان و مالشان در امان است.و آنچه به اهل بیت تو در خون و مالشان آسیب رسیده باشد،جبران می کنم و هزار هزار درهم به تو عطیه می دهم و هرخواسته ای داشته باشی روا می سازم و هرشهری را انتخاب کنی ترا باشکوه و جلال به آنجا روانه می سازم و رفت وآمد ترا با اعضای خانواده ات آزاد می گذارم آنان که ترا پناه داده اند،یا به تو دست بیعت داده اند،یا به هروسیله ای در خروج تو مؤثر بوده اند،آزادشان می گذارم و دستور می دهم به هیچوجه کسی متعرض آنها نشود.

۱- ۱) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۱۹۷ و تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۵۸

۲- ۲) -سوره مائده،آیه ۳۳: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِینَ یُحَارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاَفٍ.

اگر می خواهی که اطمینان بیشتری پیدا کنی،کسی را پیش ما بفرست،تا به نام تو،هرکس را که بخواهی از ما امان نامه کتبی دریافت نماید تا دلت آرام گردد.و السّلام (۱).

هنگامی که این امان نامه به دست محمد نفس زکیه رسید و از مضمون آن مطلع شد، آنرا به باد مسخره گرفت و در پاسخ چنین نوشت:

از بنده خدا و امیر مؤمنان محمد بن عبد اللّه به بنده خدا منصور:

طاء،سین،میم.اینست آیه های قرآن کریم که از داستانهای موسی و فرعون به حق برای تو می خوانیم،شاید که ایمان بیاوری برای گروهی که ایمان بیاورند.به راستی که فرعون در زمین طغیان کرد و مردمش را گروه گروه ساخت.گروهی از آنها را زبون کرد،و پسرانشان را سر برید و زنهایشان را زنده نگه داشت؛به راستی که او از تبهکاران است.ما اراده کرده ایم بر آنانکه در زمین ناتوان شمرده شده اند،منت نهاده،آنها را پیشوا و وارث روی زمین گردانیم،و آنان را فرمانروایان جهان قرار داده،به فرعون و هامان و سپاهیان آنان نشان دهیم آنچه را که از آن می هراسیدند (۲).ای منصور!من به تو پیشنهاد می کنم از امان و امان نامه آنچه را که تو به من پیشنهاد داشته ای و تو به خوبی می دانی که حق از آن ماست.شما مردم را به نام ما دعوت کردید و با شیعیان ما خروج کردید.پدر ما علی(ع)امام حق و منصوب از سوی خدا بود،شما چگونه به خود اجازه می دهید که وارث پدر ما بشوید؟تو خوب می دانی که کسی برای این مقام به جز پدر ما شایسته نبود که ما نه از:طلقاء(اسیران آزاد شده)و نه از عتقاء(بردهای آزاد شده)و نه از لعنا (۳)(لعنت شدگان به زبان پیامبر)و نه از قرده(بوزینگان)هستیم (۴)...

پیداست که نامه نفس زکیه بیش از آنکه امان نامه باشد تهدیدنامه است.ازاین رو برخی از مورخان آنرا دعوت به جنگ دانسته اند،پیش از آنکه دعوت به صلح باشد (۵).

۱- ۱) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۴،العیون و الحدائق ج ۳ ص ۳۴۱

۲- ۲) - طسم تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ نَتْلُوا عَلَیْکَ مِنْ نَبَإِ مُوسی وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ ،الخ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ، سوره قصص،آیه های ۱-۶

۳- *) -پیامبر اسلام دسته ای از بنی امیه مانند عقبته بن ابی محیط را لعن کرده بود که در تاریخ اسلام بنام"لعناء"معروفند."مترجمان"

۴- ۳) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۵

۵- ۴) -العصر العباسی الاول ص ۷۸

در پاسخ این نامه،منصور لشکر انبوهی را فراهم آورده،آماده جنگ شد.

نفس زکیه پس از تسلط مدینه،حسن بن معاویه(نوه عبد اللّه بن جعفر)را به فرمانداری مکه انتخاب کرد و به او دستور داد که به سوی مکه رفته،فرماندار منصور را بیرون کند (۱).حسن به سمت مکه عزیمت کرد،ولی فرماندار مکه عباس بن عبید اللّه از تسلیم شدن سر باز زد.حسن با او به نبرد پرداخت و به زور وارد فرمانداری شد و مدت کوتاهی در آنجا اقامت کرد.سپس نامه ای از نفس زکیه دریافت کرد که از او خواسته بود به مدینه رفته به او بپیوندد.

محمد نفس زکیه به پیشنهاد محمد بن خالد قسری،فرماندار پیشین مدینه، درصدد برآمد که دعوت خود را به دمشق نیز برساند.

اما محمد بن خالد که نفس زکیه او را از زندان نجات داده بود،می خواست در لباس دوستی برای او دام بگستراند.بدین جهت او گفت:موسی بن عبد اللّه را با غلام من رزام به جانب شام بفرست تا دعوت ترا در آن سامان نشر بدهند.محمد نفس زکیه پیشنهاد او را پذیرفت و آن دو نفر را روانه شام کرد ولی متوجه شد که محمد بن خالد به او نیرنگ زده،بدینوسیله نامه ای برای منصور فرستاده است.ازاین رو او را دستگیر کرده در زندان سابقش، دار ابن هشام زندانی کرد.وقتی به شام رسیدند،رزام یکسره به پیش منصور رفت و موسی بازگشت و ماجرا را به نفس زکیه شرح داد (۲).

محمد بن خالد در زندان از کرده خود پشیمان شد ولی دیگر دیر شده بود.

هنگامی که منصور از پیشرفت سریع کار نفس زکیه آگاه شد تصمیم گرفت شخصا لشکر را همراهی کند،ولی چون می دانست که برادر نفس زکیه در عراق است،از خروج او بیمناک بود،و بنابراین در پایتخت بماند و ولیعهد خود عیسی بن موسی را فراخواند و به او دستور داد که با سپاهی از عباسی ها رهسپار مدینه شود (۳).گفته اند که سبب انتخاب ولیعهدش به فرماندهی سپاه این بود که از وی دل خوشی نداشت و می خواست که او در این نبرد کشته شود تا هم از شر او خلاص شود و هم راه برای گزینش پسرش مهدی،به ولایتعهدی باز شود.چون عیسی بن موسی به طرف مدینه راه افتاد به حاضران گفت:

۱- ۱) -تاریخ الاسلام ذهبی ج ۶ ص ۱۳ و تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۷۵

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۷۲

۳- ۳) -همان مدارک

هرکدام کشته شوند صلاح اسلام است (۱).سپس حمید بن قحطبه را به فرماندهی یک لشکر چهار هزار نفری (۲)که همگی از خراسان بودند (۳)برگماشته به یاری آنها فرستاد.

هنگامی که محمد نفس زکیه از حرکت این دو لشکر آگاه شد،به پیروی از پیامبر اکرم(ص)،در اطراف مدینه خندقی حفر کرد تا بتواند در برابر سپاه عباسی مقاومت کند (۴).

وی ظاهرا از تعداد لشکریان(عباسی)دچار وحشت شده بود.

پیروان نفس زکیه به زندان رفته،زندانیها را رها کردند و ابراهیم که رئیس پلیس بود،ریاح بن عثمان(فرماندار پیشین)را سر برید،سپس متوجه محمد بن خالد شد ولی او درب زندان را از داخل بسته و در محلی مخفی شده بود و ابراهیم پس از تلاش فراوان به او دست نیافت (۵).

گروهی از بنی هاشم نیز به لشکر عیسی پیوستند و به سوی مدینه شتافتند (۶).

عیسی بن موسی امان نامه ای نوشته به محمد نفس زکیه فرستاد و او نیز در پاسخ او را به اطاعت و تسلیم دعوت کرده،امان نامه فرستاد و چون به پیمان صلح و مسالمت آمیزی نرسیدند آماده نبرد شدند.

حمید بن قحطبه با تیراندازانی که سراسر بدنشان با زره و کلاهخود پوشیده شده بود به سوی شهر حمله ور شدند (۷)تا اینکه به پشت دیوار شهر رسیدند.حمید با عیسی به مشاورت پرداخته به خراب کردن دیوار موافقت کردند.آنگاه دیوار را خراب کرده، قسمتی از خندق را پر کردند تا دو سپاه روی در روی هم قرار گرفتند.

در پیشاپیش لشکر نفس زکیه،یزید بن معاویه(نوه عبد اللّه بن جعفر)و در پیشاپیش لشکر منصور حسن بن زید قرار داشت (۸).آنگاه جنگ سختی در میانشان درگرفت.

پیشتازان اردوی نفس زکیه به سرداری یزید بن معاویه شکست خورد.عیسی بن موسی وارد شهر شد و بر فراز تپه ای قرار گرفت و برای اختلاف انداختن در صفوف نفس زکیه چنین

۱- ۱) -دول الاسلام ذهبی،ج.ص ۶۹ و ابناء الزمن برگ ۱۹

۲- ۲) -التنبیه و الاشراف ص ۳۴۱ و البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۹

۳- ۳) -البدء و التاریخ ج ۶ ص ۸۵

۴- ۴) -المختصر فی اخبار البشر ج ۲ ص ۶

۵- ۵) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۲ و العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۴۴

۶- ۶) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۳۲ و ۵۸۰ و سر السلسله العلویه ص ۲۱

۷- ۷) -همان مدرک ج ۷ ص ۵۹۰

۸- ۸) -اصول کافی ج ۱ ص ۳۶۴

گفت:

هان،ای مردم مدینه،خون شما بر ما حرام است.هرکس به ما بپیوندد و در زیر پرچم ما قرار بگیرد در امان است.هرکس در خانه اش بنشیند و در خانه اش را به روی خودش ببندد در امان است (۱)...سخنان او تمام نشده بود که مردم از هرطرف او را به باد فحش و استهزا گرفتند و بر امان او خندیدند.

این واکنش سریع و قاطع بیانگر این حقیقت است که مردم از خلافت عباسی ها دل خوشی نداشتند و در آن مدت کوتاه به قدر کافی از آنها ملول و آزرده شده بودند.

مدائنی روایت می کند که عیسی بن موسی در مسیر خود از راه بطن فرات به جرف آمد و در آنجا در قصری که از سلیمان بن عبد الملک به جای مانده بود نزول کرد.

نزول عیسی در آن قصر،در بامداد دوازدهم ماه مبارک رمضان ۱۴۵ ه.بود.

عیسی نمی خواست که در ماه رمضان جنگ کند،بلکه تصمیم داشت چند روزی جنگ را به تأخیر بیندازد تا ماه مبارک سپری شود و بعد از عید فطر جنگ را آغاز کند.ولی به او گفتند که نفس زکیه می گوید:مردم خراسان بر بیعت من استوارند و حمید بن قحطبه نیز با من بیعت کرده است.این گزارش موجب شد که عیسی از تصمیم خود برگردد و جنگ را جلو اندازد (۲).

هنگامی که دو سپاه در برابر هم صف آراستند،نخستین کسی که از یاران نفس زکیه اسب تاخت ابراهیم بن جعفر زبیدی بود که اسبش رم کرد و به زمین افتاد و درجا کشته شد (۳).

این حادثه موجب شد که سپاه عیسی جسارت یافته،حمله ور شوند.جنگ سختی درگرفت، و در این حال نفس زکیه در مسجد مشغول نماز بود و هنگامی که از نماز فارغ شد،شخصا وارد جنگ شد (۴).

نیروی دشمن با سپاه نفس زکیه قابل قیاس نبود،دشمن بسیار نیرومند بود و سپاه زکیه در برابر آنها بسیار اندک،ولی با همین تعداد اندک آنچنان فداکاری و جانبازی نشان دادند که همه را به شگفت واداشتند،بطوری که در یک حمله بیش از هفتاد نفر از نام آوران

۱- ۱) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۸

۲- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۲۶۸

۳- ۳) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۳۴۱

۴- ۴) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۹

دشـمن را به خاک مذلت انداختند (۱).آنگاه محمـد نفس زکیه،خراسانی ها را مخاطب قرار داده گفت:"ای مردم خراسان.آیا شما نیز درهم و دینار را بر فرزند پیامبر ترجیح دادید؟"به دنبال این بیان گروهی از خراسانی ها از اردوی عیسی جدا شدند که به نفس زکیه بپیوندند،ولی حمید بن قحطبه آنها را برگردانید (۲).

کثیر بن حصـین وارد خندق شده،آنرا عمیقتر کرد تا اصـحاب محمد نتوانند از آن عبور کرده فرار کنند.درنتیجه حفر خندق به ضرر نفس زکیه تمـام شـد،زیرا یارانش در داخل شـهر به محاصـره دشـمن درآمدنـد و هرگونه ارتباط با بیرون قطع شـد؛دیگر کسـی نتوانست به آنها یاری برساند.بیشتر سـپاه نفس زکیه از گرسـنگی تلف شدند و افراد غیرنظامی مدینه نیز در این محاصره از گرسـنگی جان سپردنـد.دیگر کسـی در مـدینه نمانـد که از محمد حمایت کند،همه مردان جنگی از پا درآمدند (۳).محمد نفس زکیه برای جذب نیرو به محله ذباب،بازار،مسـجد خراصـین،و قبیله های فزاره،هذیل و اشجع رفت ولی کسی را نیافت که بتواند او را یاری دهد (۴).وی هنگامی که از کسب قدرت نظامی نومید شد، بقایای مردم مدینه را مخاطب ساخت و گفت:من بیعت خود را از شـما برداشـتم،هرکس قـدرت دارد که خودش را از این مهلکه نجات دهد،اقدام کند و هرکس می خواهد در اینجا مقاومت کند،بماند.به جز تعدادی انگشت شمار کسی پیرامون او نماند (۵).

یعقوبی می نویسـد:یکی از عوامل پراکنـده شدن یاران نفس زکیه این بود که زنی به نام اسـماء دختر عبد اللّه بن عبید اللّه با او دشـمنی داشت،چون کار جنگ بالا گرفت، روسـری سیاهش را به غلامش مجیب عامری داد که آنرا بر مناره مسجدی آویزان کرده در کوچه و بازار مدینه فریاد برآورد که قرار،فرار،سیاهپوشان وارد مدینه شدند (۶)هنگامی که مردم پرچم سیاه را بر فراز مسجد دیدند،سخن او را باور کرده از اطراف نفس زکیه پراکنده شدند (۷).

۱- ۱) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۹

۲- ۲) -البدء و التاریخ ج ۶ ص ۸۵

۳- ۳) -دول الاسلام ذهبی ج ۱ ص ۶۹

۴- ۴) -اصول کافی،ج ۱ ص ۳۶۴

۵- ۵) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۸

۶- *) -پرچم سیاه و جامه سیاه شعار بنی عباس بود و جامه سفید و پرچم سفید شعار زیدیه بود."مترجمان"

۷- ۶) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۳

محمـد نفس زکیه هنگامی که خطر را بصورت جدی و در چند قدمی خود احساس کرد به منزلش رفت و صـندوقی را که در آن لیست اسامی یاران و بیعت کننـدگان و نمایندگان و دعوت کنندگان بود سوزانید تا به دست دشـمن نیفتد و مردم بی گناه به دست آنها هلاک نشوند (۱).

گفته می شود که سبب نامیده شدن محمد به نفس زکیه همین عمل ارزنده او بود که اثری از خود به جای نگذاشت که حتی یکنفر را بتوانند شناسائی کرده،مورد آزار قرار دهند.

با اینکه نفس زکیه به هیچوجه امیـد پیروزی نـداشت ولی با تلاش پیگیر جنگ را ادامه می داد و چون شـیری ژیان می غرید و به دشـمن حمله می کرد و آنهـا را روانه دوزخ می ساخت (۲)و در ضـمن رجزهای خود می گفت:"شـیر هرگز از پشه ها نمی هراسد (۳)."

محمـد اعتمادش را از مردم مـدینه قطع کرده بود ولی هنوز از خراسان و عراق امیدش قطع نشده بود زیرا خراسان پر از شـیعیان اهـل بیت بود و برادرش ابراهیم در عراق بود و برای جلب کمک به او تلاش می کرد.از شام نیز امیـدهایی در دل داشت چون مردم شام نیز با بنی عباس مخالفت می ورزیدند.

ابن کـثیر می نویسـد که محمـد نفس زکیه،روزی به پیروان خود گفت:"مردم شـام، عراق و خراسـان جـامه هـای سـیاه خود را درآورده (۴)جامه سفید به تن کرده اند (۵)."

خنـدق میـان او و کمکهـای خارج از مـدینه فاصـله انـداخت،یاوران مـدینه اش همه از پا درآمدنـد و آخرین یار با وفایش ابن خضیر هم به قتل رسید،آنگاه او ناچار شد یکتنه در برابر چهار هزار جنگجو بایستد و چون نتیجه این جنگ نابرابر مشخص بود به خـانه مروان رفته،غسـل شـهادت کرد و به میـدان بازگشت،و شـجاعت فوق العاده ای از خود نشان داد و تعـداد زیادی را به خاک ذلت انداخت و سرانجام تاب مقاومت را از دست داده با اصابت نیزه ای به سینه اش از پای درآمد.

۱- ۱) -الوافی بالوفیات ج ۳ ص ۲۹۸

۲- ۲) -عمده الطالب ص ۹۱

۳- *) - لا عارفی العلو علی الغلاب و اللیت لا یخشی من الذباب

۴- **) -جامه سیاه شعار بنی عباس و جامه سفید شعار زیدی ها بود."مترجمان"

۵- ۳) -البدایه و النهایه،ج ۱۰ ص ۸۸

حمید بن قحطبه بانگ برآورد که"او را نکشید،او را نکشید (۱)"این سخن حمید شاید به دلیل میل باطنی او به نفس زکیه بوده،که احتمالا از روی ناچاری تن به این جنگ داده بود و در باطن هوادار اهل بیت پیامبر(ص)بوده (۲)است.

این فاجعه دلخراش و حادثه جانگداز در روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سال ۱۴۵ هجری در کنار سنگهای روغنی،معروف به احجار الزیت اتفاق افتاد (۳).آورده اند که حمید بن قحطبه شخصا به زندگی نفس زکیه پایان داد،آنگاه سرش را از تنش جدا کرده به پیش منصور فرستاد (۴).هنگامی که سر بریده نفس زکیه را در برابر منصور بر زمین نهادند، به اشعاری متمثل شد که مفادش چنین است:"هوس تکیه بر سریر خلافت در سر پروردی و ندانستی که هوس خلافت سر انسان را به باد می دهد ".(۵)

منصور دستور داد که سر نفس زکیه را در طبقی قرار داده،در شهرها و آبادی ها بگردانند.سپس به تعقیب هواداران نفس زکیه پرداخت (۶).

نفس زکیه در سال ۱۰۰ هجری دیده به جهان گشود و به هنگام کشته شدن ۴۵ سال داشت.

جنازه نفس زکیه در مدینه،در قبرستان بقیع دفن گردید.

هنگامی که خبر کشته شدن نفس زکیه،در بصره به برادرش ابراهیم رسید، ابراهیم به منبر رفت و خبر کشته شدن برادرش را اعلام کرد و با تمثل به اشعار ذیل چنین گفت:

"ای بهترین چابکسواران،در این جهان پرحوادث،هرکس به مصیبت برادری چون تو دچار شود،مصیبت بزرگی را تحمل کرده است.""خدا می داند که من از آنها

ص:۱۳۴

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۲۷۰

۲- *) -و شاید برای این بود که قتل نفس زکیه به دست خود او انجام پذیرد تا بتواند جایزه کشتن او را خودش دریافت کند.چنانچه قراین بیشماری در منابع تاریخی بر این مدعا موجود است."مترجمان"

۳- ۲) -سر السلسله العلویه ص ۷ و البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۹

۴- ۳) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۹۵

۵- ۴) -الوافی بالوفیات ج ۳ ص ۲۹۸ متن شعر: طمعت بلیلی ان تریع و انما یقطع اعناق الرجال المطامع

۶- ۵) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۹۰ (۶)-سر السلسله العلویه ص ۷ (۷)-العیون و الحدائق ج ۳ ص ۳۴۵ (۸)-مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۷ (۹)-المختصر فی اخبار البشر ج ۲ ص ۶

نترسیدم و هرگز واهمه ای را از آن قوم دغلباز به دل راه ندادم.""او را نکشتند مگر پس از مسافرت من،من هرگز او را تنها نمی گذاشتم و از او جدا نمی شدم تا به همراه او کشته شوم و یا با او زنده بمانم (۱)."

عیسی بن موسی ولیعهد منصور،پس از ریشه کن ساختن هواداران نفس زکیه،چند روزی در مدینه اقامت کرد و در اواخر ماه رمضان به قصد عمره رهسپار مکه گردید و کثیر بن حصین عبدی را بر مدینه گماشت تا اگر کسی از هواداران نفس زکیه زنده مانده باشد به قتل برساند.کثیر پس از انجام مأموریت خود به سوی عراق رفت.آنگاه عبد اللّه بن ربیع از طرف منصور به فرمانداری مدینه منصوب شد.

برادران و برادرزاده های نفس زکیه در شهرها پراکنده شدند و پسرش علی رهسپار مصر شد و در آنجا به قتل رسید.فرزند دیگرش عبد اللّه اشتر به خراسان رفت و در کابل کشته شد.فرزند دیگرش حسن به یمن رفت و در آنجا زندانی شد و در زندان درگذشت،و بنا به روایتی در فخ کشته شد (۲).برادرش موسی به جزیره فراتیه رفت و دیگر برادرش یحیی به ری گریخت و از آنجا به دیلم رفت و برادر سومش ادریس به مغرب(مراکش)رفت و جمع کثیری را به دور خود گرد آورد؛و در همانجا به وسیله یکی از فرستادگان منصور مسموم شد (۳).

از بررسی جنبش نفس زکیه به این نتیجه می رسیم که حرکت او براساس مبارزه با طاغوت زمان و جنگ مسلحانه در برابر ظلم و ستم بود و چون از اولاد فاطمه و از تبار امیر مؤمنان(ع)و مردی سراپا زهد و تقوی و آراسته به فضل و دانش بود،از نظر زیدیه همه شرایط امامت در او جمع بود و پس از زید و یحیی،سومین امام زیدی ها می باشد.

۱- *) -متن اشعار: ابا المنازل یا خیر الفوارس من یفجع بمثلك فی الدنیا فقد فجعا اللّه یعلم انی لوخشیتهم و اوجس القلب من خوف لهم فزعا لم یقتلوه و لم اسلم اخی لهم حتی نموت جمیعا او نعیش معا (۱)-تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۳ (۲)-تاریخ طبری ج ص ۶۰۹

۲- ۳) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۸

۳- ۴) -مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۸

آنچه مسلم است اینستکه نفس زکیه برای حکومت و خلافت و به انگیزه حب ریاست قیام نکرده بود،بلکه برای برچیدن بساط ظلم و ستم،و احیای قرآن و سنت پیامبر(ص) و جلوگیری از انحراف آیین مقدس اسلام به این نبرد نابرابر اقدام نموده بود (۱).

مبانی و معیارهای زیدیه،پایه همه جنبشهای زیدی را تشکیل می داد.

۱- *) -درمورد نفس زکیه دو ابهام وجود دارد که باید توسط پژوهشگران مورد تحقیق قرار گیرد: یکی مسئله ادعای مهدویت و دیگر تایید نشدن حرکت او از طرف امام صادق(ع)و تعرض هواداارانش نسبت به امام صادق است."مترجمان"

حرکت ابراهیم در بصره

ابراهیم بن عبد اللّه،برادر محمد نفس زکیه،در مدینه اقامت داشت.ابراهیم نیز همچون برادرش محمد،به شهامت و شجاعت معروف بود.وی به هنگام ابراز دعوت از سوی برادرش،با او بیعت کرده،دعوتش را پذیرفت.تلاش پیگیر ابراهیم موجب شد که محمد به او اعتماد کرده،او را شریک دعوت خود قرار دهد.محمد برادرش ابراهیم را به بصره فرستاد تا در آنجا به نام او بیعت بگیرد و زمینه دعوت را فراهم نماید تا هردو در یک روز خروج کنند.

انتخاب بصره شاید به این سبب باشد که اولا آنجا مرکز شیعیان بود،ثانیا نسبت به مدینه،به خراسان نزدیکتر بود و می توانست پل ارتباطی محمد و شیعیان خراسان باشد و ثالثا وقتی محمد از مدینه و ابراهیم از بصره خروج می کردند،می توانستند،مرکز خلافت را به محاصره خود درآورده،منصور را از دو طرف بیچاره کنند.بنابراین هرگاه منصور می خواست با آنها مقابله کند ناچار می بایست نیروهای خود را در دو جبهه متفاوت بکار بگیرد و این موجب تقسیم و تضعیف نیروهای منصور می شد.به دلیل همین شیوه نظامی لازم بود که ابراهیم به طرف بصره حرکت کند.

ابراهیم (۱)با رعایت کامل استتار از شهری به شهری حرکت کرده سرانجام وارد بصره شد (۲)و تماسهای حضوری و مکاتبات و مراسلات را با شیعیان آن سامان شروع کرده،و به نام برادرش دعوت را آغاز کرد (۳).بدین ترتیب گروه زیادی از شیعیان به او پیوستند،زیرا از منصور ناراضی بودند و آرزو می کردند کسی قیام کرده آنها را از شر منصور نجات دهد.

ناراضی بودن توده مردم از منصور بیشتر معلول چهار علت بود.

الف-استبداد منصور

ب-بخل منصور

ص:۱۳۷

۱- *) -خروج ابراهیم،قرار بود که همراه برادرش محمد در یک زمان و همگام آغاز شود،ولی بعلت فراهم شدن شرایط در مدینه و اصرار طرفداران نفس زکیه،محمد قیام خود را عجولانه،زودتر از موعد معین آغاز کرد.برای تفصیل به صفحات ۶-۱۴۵ مراجعه شود."مترجمان"

۲- ۱) -تاریخ یعقوبی،ج ۲ ص ۴۵۲

۳- ۲) -المختصر فی اخبار البشر ج ۲ ص ۷

پ-مجبورکردن مردم به پوشیدن لباس سیاه

ت-حبس و تبعید و شکنجه و قتل مخالفان رژیم (۱)

به همین علل هنگامی که محمد دعوت خود را علنی کرد تعداد زیادی از دانشمندان و اندیشمندان از او استقبال کردند و در مدت کوتاهی شماره افرادی که در دیوان او نامشان درج شده بود به چهار هزار نفر رسید و از همین جا می توان به میزان نفوذ او در دلها پی برد (۲).

هنگامی که ابراهیم از خروج برادرش پیش از موعد مقرر آگاه شد،ناگزیر دعوت خود را علنی کرد.او طبعا نمی خواست پیش از فرارسیدن وقت تعیین شده خروج کند.ولی از یکسو برادرش به او دستور خروج داد و از سوی دیگر،اندیشید اگر خروج نکند ممکن است منصور به مدینه لشکرکشی کرده برادرش را از بین ببرد (۳).

ابراهیم در خانه ابی فروه مخفی بود و از آنجا به خانه ابی مروان انتقال یافت (۴).

در این زمان منصور با تعداد اندکی از سپاهیان خود در کوفه به سر می برد (۵).

مطابق نوشته یعقوبی آغاز حرکت ابراهیم در روز دوم رمضان ۱۴۵ هجری بود (۶).

ابراهیم لشکر خود را بیاراست و به دارالاماره بصره که تحت فرمانداری سفیان بن معاویه بن یزید بن مهلب بود،تاخت و دارالاماره را به محاصره خود درآورد.هنگامی که منصور از خروج ابراهیم باخبر شد یک سپاه هزار نفری به فرماندهی ابو حماد ابرص روانه بصره کرد (۷).ابراهیم در کنار مسجد انصار منزل کرد و نماز را با جماعت ادا کرد و در حروریه (۸)اردو زد.از بصره سپاه کوچکی به سرداری ابراهیم مضاء برای مقابله با سپاه ابراهیم آمد که در نخستین رویارویی شکست خورد (۹).ابراهیم،مغیره بن فزع را فرستاد که درب زندان را باز کرده،زندانیها را آزاد کند.فرماندار بصره از ابراهیم امان خواست،

۱- ۱) -تاریخ الاسلام ذهبی ج ۶ ص ۲۲

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۲۸ و الکامل ج ۵ ص ۲۰۹

۳- ۳) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۹۱ و العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۵۰

۴- ۴) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۹۱

۵- ۵) -کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۲۰۹

۶- ۶) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴

۷- ۷) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۵

۸- *) -حروریه،محلی در عراق که واقعه خوارج در آنجا رخ داده است."مترجمان"

۹- ۸) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۵۰

ابراهیم نیز به او امان داد،ولی بعدا برای پیشگیری از توطئه های او،او را زندانی کرد سپس وارد دارالاماره و سربازخانه شد (۱).وقتی ابراهیم وارد دارالاماره شد،باد شدیدی وزیدن گرفت و حصیر دارالاماره را زیرورو کرد.برخی از حاضران آنرا به فال بد گرفتند.

ابراهیم گفت:ما هرگز فال بد نمی زنیم،سپس روی حصیر وارونه شده نشست (۲).هنگامی که ابراهیم دارالاماره را تصرف کرد،یک سپاه ۶۰۰ نفری از طرفداران منصور به طرف دارالاماره حرکت کردند که از ابراهیم شکست خوردند و پراکنده شدند و در خندقی خود را پنهان کردند (۳).

بدینگونه ابراهیم حرکتهای مخالف را سرکوب کرد و بصره را تحت تصرف خود درآورد و به تنظیم امور اداری شهر پرداخت.عباس بن منصور را به عنوان قاضی شهر و سفیان ابن ابی واصل را به ریاست بیت المال برگزید (۴).

می گویند هنگامی که ابراهیم به حساب بیت المال رسیدگی می کرد در آن یک میلیون (۵)درهم یافت که آنرا در میان سپاهیانش تقسیم کرد که به هریک نفر ۵۰ درهم رسید. (۶)

در آن ایام فرماندار منصور در اهواز محمد بن حصین بود که ابراهیم شخصی را به نام حسین بن بولا به اهواز فرستاد تا مردم خوزستان را به بیعت نفس زکیه دعوت کند.

آنگاه مغیره بن فزع را با ۵۰ نفر به اهواز فرستاد.با ورود مغیره به اهواز،فرماندار اهواز فرار کرد و دارالاماره به تصرف وی درآمد.سپس عمرو بن شداد را به فارس فرستاد تا فرمانداری فارس را به عهده بگیرد.فرستاده ابراهیم وارد رامهرمز شد.با فرار بخشدار رامهرمز،ابراهیم راه خود را ادامه داد تا وارد فارس شد (۷).در آن زمان اسماعیل بن عبد اللّه از طرف منصور والی فارس بود که به مجرد ورود فرماندار جدید از طرف ابراهیم،

۱- ۱) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۵۰

۲- ۲) -المختصر فی اخبار البشر ج ۲ ص ۷

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۵

۴- ۴) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴

۵- *) -عدد برمبنای تخمین و احتمال است بهمین جهت به عبارت "میگویند"بیان شده است."مترجمان"

۶- ۵) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۷۵

۷- ۶) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۶

در خانه ای متحصن شد و استان فارس بدون کوچکترین مقاومتی تسلیم شد و بدین سان سه استان مهم فارس،خوزستان و بصره تحت فرمان ابراهیم قرار گرفت (۱).

هنگامی که ابراهیم بر این مناطق مسلط شد،شاعر معروف سدیف بن میمون درباره اش چنین گفت (۲):

"همای سعادت امروز بر سر شما نشسته،دل دوستان شما را که همواره اندوهگین بودند از غم و اندوه بشسته"."امیدوارم که دیگر آتش فتنه فرونشیند و دیگر از جنگ و ستیز و دشمنی و کینه خبری نباشد".

"امیدوارم دولتی که قوانین رهبرانش همچون قوانین بت پرستان است،سپری شود و پایان بیابد.""شما براساس بیعت خود قیام کنید و ما به وظیفه اطاعت خود قیام می کنیم که خلافت از آن شما اولاد امام حسن است.""قبیله نزار در روز سختی ترا تنها گذاشت،برای چنین قومی شرف و آبرویی نیست.""مگر نه اینست که تو شریفترین مردم هستی از نظر نسب،و پاکترین آنها هستی از نظر عمل (۳).

هنگامی که منصور این اشعار را شنید برآشفت و به عبد الصمد نوشت که سدیف را بگیرد و زنده به گور کند او نیز به فرمان منصور عمل کرد.

در برابر فتوحاتی که نصیب ابراهیم می شد منصور نمی توانست واکنشی نشان دهد زیرا قسمت اعظم نیروی خود را به مدینه گسیل داشته،و دیگر نیرویی نداشت که به سوی ابراهیم بفرستد.

ابراهیم همچنین به تدبیر امور مناطق آزاده شده پرداخته بود و به اطراف نیرو

۱- ۱) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۶

۳- ۳) -العقد الفرید ج ۵ ص ۸۷ متن اشعار: ان الحمامه یوم الشعب من خضن هاجت فواد محب دائم الحزن انا لنامل ان ترتد الفتنا بعد التباعد و الشحناء و الاحن و تفضی دوله احکام مادتها فیها کاحکام قوم عابدی وثن فانهض ببیعتکم تنهض بطاعتنا ان الخلافه فیکم یا بنی حسن لاغر رکن نزار عند نائبد ان اسلموك و لا رکن لدی یمن الست اکرفهم یوما اذا انتسیوا عودا و اتفاهم ثوبا من الدرن

می فرستاد شهرهای جدیدی را فتح کرده فرماندار اعزام می کرد تا به روز ۱۷ رمضان (۱)خبر کشته شدن برادرش نفس زکیه را دریافت کرد.

می گویند پس از دریافت خبر قتل او،ابراز جزع و فزع نکرد تا مبادا سپاهیانش دچار شک و تردید شده به پیشروی خود ادامه ندهند.ابن کثیر معتقد است که نفس زکیه خود کسی را مأمور ساخته بود که اخبار او را به برادرش ابراهیم برساند (۲).قاصد،شب وارد بصره شد و به محل استراحت ابراهیم رفت.هنگامی که ابراهیم صدای در را شنید گفت:

خدایا من به تو پناه می برم از شر حوادث ناگوار روزگار.خدا کند که نوید خیر باشد.آنگاه حادثه جانگداز نفس زکیه را شنید و نتوانست خودش را کنترل کند،شب را تا به سحر با گریه و ناله سپری کرد ولی برای رعایت حال مردم،کوشید که اندوه خود را بروز ندهد تا اینکه در خطبه نماز عید فطر خبر کشته شدن برادر را اعلام کرد،نبرد بی امان خود را علیه طاغوت زمان ادامه داد.

در این جهاد مقدس شیعیان زیدی با تمام قدرت از او حمایت کردند و از بزرگان اهل سنت،فقیه معروف ابو حنیفه نیز با کمکهای مادی او را یاری می کرد (۳).

ابراهیم لشکری به واسط (۴)فرستاد تا آنجا را فتح کرده،راه را برای فتح کوفه هموار نماید.فرمانده این لشکر هارون بن سعد عجلی بود که در حومه کوفه استقرار یافت و برده بن لبید یشکری را فرستاد که منطقه کسکر (۵)را از اشغالگران عباسی آزاد سازد (۶)و او موفق شد جنوب کوفه و منطقه کسکر را به اطاعت ابراهیم درآورد (۷).

یعقوبی می نویسد:منصور وقتی که از عزیمت ابراهیم به سوی کوفه آگاه شد به جانب کوفه شتافت و شخصیتهای مهم کشوری و لشکری را برای حراست بغداد به آنجا

۱- *) -شهادت نفس زکیه در ۱۴ رمضان ۱۴۵ اتفاق افتاده و لذا طبیعی است که اخبار آن در ۲۷ رمضان همان سال بگوش برادرش برسد."مترجمان"

۲- ۱) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۷

۳- ۲) -اعلام زرکلی ج ۱ ص ۴۱

۴- **) -واسط،شهری میان کوفه و بغداد بود."مترجمان"

۵- ***) -کسکر،اسم منطقه وسیعی بین بصره و کوفه است که واسط شهر مرکزی این استان است."مترجمان"

۶- ۳) -قاموس الاعلام،ج ۵ ص ۳۸۶

۷- ۴) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴

فرستاد و خود در کوفه ماند تا شخصا جنگ را رهبری کند (۱).ابراهیم نیز با سپاهی انبوه رهسپار کوفه شد تا کوفه را آزاد سازد.فرمانده کل نیروهای نظامی،عیسی بن زید بود که پس از کشته شدن محمد،از مدینه گریخته به ابراهیم پیوسته بود (۲).ابراهیم به هنگام ترک بصره نمیله بن مره اسدی را به جای خود انتخاب کرد تا بصره را حراست نماید.نمیله نخستین کسی بود که در بصره به ابراهیم دست بیعت داده بود (۳).ابراهیم با گرد آوردن سپاهی انبوه از شیعیان و هواداران اهل بیت،پسر خود حسن را نیز با خود برد (۴).

وقتی که منصور از وسعت برنامه ابراهیم و سنگینی سپاه او آگاه شد،دچار وحشت و اضطراب شد و به پسر عموهای خود گفت:به خدا سوگند،نمی دانم چه کنم؟همه سپاهیان را پراکنده ساخته ام.اکنون به جز دو هزار سپاهی کسی را ندارم (۵).وی دستور داد، هرکس که متهم به هواداری ابراهیم باشد خونش به گردن است.آنگاه همه آنهائی را که به ابراهیم پول و یا سلام رسانیده بودند،سر بریده و سر بریده شان را در کوچه های کوفه آویختند تا به این وسیله جلو کمک رسانی گرفته شود (۶).آنگاه نامه ای به عیسی بن موسی نوشت که:درهرحالی هستی به مجرد رسیدن نامه ام به سوی کوفه حرکت کن و هرکاری داشتی بگذار و راه بیفت (۷).از طرفی به پسرش مهدی نوشت که:فرمانده سپاهش را با چهار هزار اسب سوار رهسپار اهواز نماید.او نیز بدون فوت وقت فرمان را انجام داد.سپاه مهدی به فرماندهی خازم بن خزیمه وارد اهواز شد و بدین ترتیب فرماندار ابراهیم از آنجا فرار کرد.خازم مدت سه شبانه روز جان و مال مردم اهواز را به جرم ترک طاعت منصور، مباح اعلام کرد (۸).سپس سپاهش را به دهات و قصباتی که بیعت منصور را شکسته بودند فرستاد تا آنها را به بیعت بازگرداند.

آنگاه منصور،سلم بن قتیبه،فرمانده سپاه ری را به کوفه فراخواند تا به پسرعمویش جعفر بن سلیمان بپیوندند (۹).منصور خودش را آماده مقابله با سپاه ابراهیم می کرد که

۱- ۱) -تاریخ الاسلام ذهبی،ج ۶ ص ۲۲

۲- ۲) -مطلع البدور ج ۳ برگ ۲۱

۳- ۳) -تاریخ یعقوبی،ج ۲ ص ۴۵۴

۴- ۴) -مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۸

۵- ۵) -تاریخ طبری،ج ۷ ص ۶۳۸

۶- ۶) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۹۲

۷- ۷) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۹۲

۸- ۸) -تاریخ الاسلام ذهبی ج ۶ ص ۲۳

۹- ۹) -تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۹

ابراهیم نیز وارد کسکر شد تا از آنجا به بسوی کوفه حرکت کند.منصور وقتی با مشاوران خود درمورد رودررویی با ابراهیم مشورت می کرد به او گفتند که مردم کوفه به ابراهیم دل بسته اند (۱).در حقیقت هم ابو حنیفه طی نامه ای از ابراهیم خواست که به سوی کوفه حرکت کند و به او وعده داد که مردم کوفه او را یاری خواهند نمود (۲).

ابراهیم سپاه خود را که بیش از ۱۰۰ هزار نفر بودند (۳)به ترتیب سپاهیان صدر اسلام بیاراست:عیسی بن زید را بر میمنه لشکر (۴)و برده بن لبید یشکری را بر میسره لشکر (۵)قرار داد و خود در قلب لشکر قرار گرفت (۶)؛همه فقیهان،محدثان و دانشمندان نیز در قلب لشکر قرار گرفته بودند به این ترتیب جنگ سختی درگرفت،از هرطرف صدها نفر بر روی زمین می غلتیدند،گروهی از سپاه ابراهیم پا به فرار نهادند.هنگامی که ابراهیم فرارکردن سپاهیان را دید و آثار وخیم آنرا در برابر دیدگانش مجسم کرد،برای پیشگیری از حوادث ناگواری که ممکن بود بعد از شکست سپاه پیش آید،همسرش را سوار کجاوه ای نموده از لشکرگاه بیرون فرستاد (۷).

گروهی که در میمنه لشکر و به سرداری و فرماندهی عیسی می جنگیدند همچنان پایداری و استقامت کردند و حتی هنگامی که تعدادشان به صد نفر یا کمتر رسیده بود گامی به عقب ننهادند و مردانه جنگیدند و پیش تاختند و هرگز سستی و زبونی از خود نشان ندادند.ابراهیم نیز با شجاعت و دلاوری خاصی که از پدرانش به ارث برده بود مردانه می جنگید و چون شیر می غرید و سپاه را به مقاومت و پایداری دعوت می کرد.آورده اند که در اثنای جنگ در منطقه باخمرا بین کوفه و واسط (۸)،ابراهیم یکی از سپاهیانش را در حین رجز خواندن دید که می گوید:"من جوان حدادی هستم"،ابراهیم گفت:چرا می گویی من جوان حدادی هستم.بگو:"من جوان علوی هستم".آگاه باش که ابراهیم می گوید:

۱- ۱) -همان مدرک ص ۶۳۰

۲- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۳۶۶

۳- ۳) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۹۳

۴- ۴) -مقاتل الطالبین ص ۳۴۳

۵- ۵) -العیون الحدائق ج ۳ ص ۲۵۳

۶- ۶) -الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۷۶

۷- ۷) -همان مدرک

۸- ۸) -معجم البلدان ص ۴۵۸

"هرکس از من پیروی کند از منست.شما از ما،و ما از شما هستیم،هرنیکی به شما برسد به ما رسیده،و هرمکروهی به شما برسد به ما رسیده است (۱).

جنگ به شدت ادامه داشت،سرهای بیشماری از تن جدا شده در فضا پرتاب می شد و جسدهای فراوانی در زیر سم اسبها پایمال می شد.اما نتیجه ای برای طرفین حاصل نمی شد.اگر چه حمید بن قحطبه با سپاهیانش از میدان نبرد فرار کرد و نشانه های پیروزی در سپاه ابراهیم نمودار گردید ولی به سرعت وضع دگرگون شد،حمید بن قحطبه با سپاه سازمان یافته دیگری به میدان بازگشت و نبرد را با شدت بیشتری ادامه داد (۲).

این جنگ یکی از مهمترین جنگهای دوران خلافت عباسی بود که از هرطرف هزاران نفر کشته شدند.در ابتدا پیروزی ابراهیم پیش بینی می شد ولی در پایان،جنگ به نفع او خاتمه نیافت،چنانکه در جنگها چنین دگرگونی ها زیاد اتفاق می افتد بطوری که شکست خوردگان پیروز می شوند و پیروزمردان شکست می خورند.

یکی از علل شکست ابراهیم،حیله ای بود که مسلم بن قتیبه انجام داد و از منطقه ای که گمان حمله نمی رفت،با گروهی از سپاهیان به لشکر ابراهیم تاخت.لشکر ابراهیم به تصور اینکه در آن قسمت سپاه فراوانی کمین کرده است پا به فرار نهادند و موجب شکست جناح راست سپاه شدند.عیسی بن زید که فرمانده جناح راست بود آنها را دنبال کرد تا آنها را بازگرداند و سپاه را سازمان دهد.ولی ابراهیم در قلب سپاه با پایمردی خاصی جنگ را رهبری می کرد.اما متأسفانه با کمبود نیروی انسانی مواجه شده،بیش از چهارصد تن با او نماند (۳).

جناح چپ سپاه نیز با جوانمردی و دلاوری خاصی مشغول نبرد بود که در این میان تیری بر پیشانی ابراهیم اصابت کرد و آنرا تا فرق سر شکافت.

ابراهیم بر گردن اسب آویخت و از اسب پیاده شد.شیعیان او را به روی دست گرفته از خط مقدم به پشت جبهه انتقال دادند و درحالی که دست و پای او را می بوسیدند او را به خیمه بشیر رحال یکی از یاران وفادارش بردند و او می گفت:آنچه خدا بخواهد همان می شود،از تقدیر الهی نتوان گریخت،تقدیر بر تدبیر پیشی می گیرد.

۱- ۱) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۷۶

۲- ۲) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۹۴

۳- ۳) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۵

ابراهیم در میان اشک و اندوه فراوان شیعیان و پیروانش جان به جان آفرین تسلیم کرد و این حادثه جانگداز در روز پنجم ذیقعده الحرام ۱۴۵ هجری اتفاق افتاد (۱)و عمر شریفش در آن روز ۴۲ سال بود.

پس از کشته شدن ابراهیم،عیسی بن زید تلاش فراوان کرد که سپاه را سروسامان دهد و انتقام ابراهیم را از منصور بگیرد ولی بیش از ۴۰۰ نفر نتوانست گردآورد که آنها نیز در اندک مدتی از پای درآمدند و حرکت ابراهیم پیش از آنکه نتیجه مطلوب را به دست آورد،پایان یافت (۲).

سپاه خون آشام منصور،سر ابراهیم را از تنش جدا کرده در طبقی پیش منصور نهادند.منصور دستور داد که مردم را برای تماشای سر بریده ابراهیم دعوت کنند.در میان حاضران برخی از دیدن آن منظره متأثر شدند و برخی از آنها تأثر خود را ابراز نمودند که یکی از آنها حسن بن زید پسرعموی ابراهیم بود.سپس سر ابراهیم را در زندان به پیش پدرش عبد اللّه بردند که شدیدا متأثر شد و اشک ریخت و آنگاه به مصر فرستادند تا در آنجا هواداران اهل بیت ببینند و عبرت بگیرند و درصدد مخالفت با منصور برنیایند.

آنگاه منصور،شبیه بن عقال را به مکه فرستاد تا در ضمن مراسم حج خبر پیروزی منصور را بر ابراهیم و برادرش نفس زکیه برای حجاج بیت اللّه تشریح کند و به او دستور داد که به هرمناسبتی از فرزندان علی(ع)نکوهش کرده،نام آنها را جز به تعبیرهای ناشایست نبرد (۳).

از بررسی تاریخ معلوم می شود که عملکرد بنی امیه و بنی عباس با زیدیه یکسان بوده است.هروقت یکی از آنها در برابر ستمگری قیام می کرد،پیروان فراوانی می یافت.اگر چه مردم با جان و دل به آنها عشق می ورزیدند،ولی هنگامی که شکست می خوردند با بدترین وضع به قتل می رسیدند؛سرها از تنشان جدا می شد،و ستمگران اموی و عباسی درباره آنها از هیچ جنایتی دریغ نمی کردند و با کشتن آنها آتش درونشان خاموش نمی شد و حتی پیکر بی جانشان نیز مورد تحقیر قرار می گرفت.

ابراهیم چون برادرش نفس زکیه در فقه اسلامی بسیار عمیق و در اجرای احکام دین بسیار دقیق بود و در شجاعت و دلاوری،و عدالت و دادگری زبانزد خاص و عام بود.

۱- ۱) -تاریخ طبری،ج ۷ ص ۶۴۶

۲- ۲) -مروج الذهب،ج ۳ ص ۳۰۸

۳- ۳) -الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۷۸

ابراهیم به حسن تـدبیر و بینش عمیق سیاسـی و اجتمـاعی نیز معروف بود.وی خطیبی توانـا بود که به هنگام ایراد خطابه با بیانی رسا و تعبیراتی شیوا سخن می گفت و توجه همگان را به سوی خود جلب می کرد.آورده اند که روزی بر فراز منبر از جنایات منصور سـخن می گفت، خونریزیهای ناحق و تجاوزات ظالمانه اش را به جان و مال مردم شـرح داد و همه حاضران را به گریه انداخت.گروهی از فقهای معروف از جمله نعمان بن ثابت ابو حنیفه(پیشوای حنفی ها) با او بیعت کردند.عباد بن عوام،یزید بن هارون،هیثم بن بشـیر و شـعبه بن حجاج از دیگر فقیهان معروفی بودنـد که با او بیعت کرده بودنـد.ابراهیم خود فقیهی عالیقـدر بود و همه زندگی اش با فقه و فقیهان سپری شده بود و زندگی او بیش از آنکه زندگی انقلابی باشد،زندگی فقهی بود.

از ابراهیم فقـط یـک پسـر به نـام حسن به جـای مانـد که به مکه گریخت و در آنجا با مهـدی پسـر منصور ملاقات کرد و امان خواست و مهدی در سال ۱۵۸ ه.از پدرش برای او امان نامه گرفت و مورد محبت قرار داد (۱).

۱- ۱) -ابناء الزمن،برگ ۱۹(نسخه خطی)

جنبش زیدیه بعد از ابراهیم

زیدی ها بعد از کشته شدن ابراهیم در اطراف عیسی پسر زید شهید گرد آمدند و به او دست بیعت دادند.عیسی بن زید دوشادوش محمد و ابراهیم در نبردهای خونین مدینه شرکت داشت و یکی از وفاداران آیین زیدی بود که پس از کشته شدن ابراهیم در باخمرا (۱)خودش را مخفی کرد (۲).

گفته می شود که پس از کشته شدن نفس زکیه،عیسی به عراق رفت و مدعی شد که نفس زکیه او را به جانشینی خود برگزیده است و بدین ترتیب زیدی ها را به سوی خود دعوت کرد،برخی از آنها به او گرویدند ولی زیدیهای بصره از بیعت با او امتناع کردند و به ابراهیم مراجعه نموده،از او درخواست کردند که عیسی را از بصره بیرون کند،چیزی نمانده بود که حوادث ناگواری روی دهد و صفهای فشرده زیدیه از هم پاشیده شود که دانایان قوم چاره اندیشی کردند و اختلاف را فیصله دادند و گفتند که:فعلاـ همه ما پیرو ابراهیم هستیم،اگر روزی خداوند دشمنان ما را زبون و نابود کرد و قدرت به دست ما افتاد،آنروز در مسئله رهبری خود بحث می کنیم.بر این مسئله همه زیدیان توافق کردند و همگی با ابراهیم بیعت نمودند تا آنکه او کشته شد (۳).

می گویند:نفس زکیه در آخرین ساعات حیات خود جمعی از زیدیهای مدینه را گردآورد و آنها را گواه گرفت بر اینکه اگر حادثه ای برای او روی دهد برادرش ابراهیم مراجعه کرده،از او فرمان بگیرند و اگر برای برادرش حادثه ای روی دهد به عیسی بن زید مراجعه نمایند (۴).

عیسی در جنگ معروف نفس زکیه شرکت داشت و فرمانده میمنه سپاه او بود، چنانکه در جنگ عمویش ابراهیم نیز فرمانده میمنه سپاه او بود.وی به قدری شجاع و دلیر بود که به موتم الاشبال(کشنده شیران و یتیم کننده شیرزادگان)لقب یافت (۵).

۱- ※) -باخمرا،محلی در شانزده فرسخی کوفه،انساب الاشراف ص ۲۹۵

۲- ۱) -زهره المقول ص ۷۷

۳- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۳۷۰

۴- ۳) -همان مدارک ص ۴۰۸

۵- ۴) -تاج العروس،ج ۷ ص ۳۸۷

در سبب نامیده شدن او به این لقب،آورده اند که در جنگ باخمرا،شیری ژیان با بچه های شکاری اش به سوی سپاه ابراهیم آمد و در سر راه آنها ایستاد.عیسی شمشیر برگرفت و به سوی شیر حمله برد.پس از مدتی دست و پنجه نرم کردن،شیر را بکشت و بچه هایش را گریزاند (۱)،یکی از سپاهیان گفت:سرور من،شیربچه ها را یتیم ساختی، عیسی خندید و گفت:آری،یتیم کننده شیرزاده ها.از آن پس به"موتم الاشبال"لقب یافت (۲).بعد از کشته شدن ابراهیم در باخمرا،زیدی ها با عیسی بن زید بیعت کردند و او را به امامت برگزیدند و بعد از او امامت را در فرزندان او ادامه دادند (۳).

عیسی در خانواده خود از نظر علم و فضیلت،زهد و تقوی از همه برتر بود و بخصوص در فقه،فقیه ترین عالم زیدی بود.

آورده اند که در برخی از مسائل فقهی بین او و ابراهیم اختلاف نظر بود و گاهی به مباحثه و مشاجره می کشید.روزی ابراهیم بر جنازه ای با چهار تکبیر نماز خواند، در صورتیکه در فقه زیدی چون فقه شیعه اثناعشری،نماز میت با پنج تکبیر انجام می گیرد، عیسی بر او اعتراض کرد و گفت:چرا یک تکبیر کم کردی؟تو خود می دانی که در مذهب اهل بیت نماز میت با پنج تکبیر است.ابراهیم گفت:چهار تکبیر مورد اتفاق فقهای اهل سنت و جماعت است و ما به جماعت آنها نیاز داریم.انشاء اللّه کم شدن یک تکبیر ضرری نمی رساند (۴).

عیسی از نظر سن از ابراهیم بزرگتر بود و می خواست که از فقه خود او را نیز برخوردار سازد.

گفته می شود که بعد از این گفتگو مدتی از او دوری گزید و چون منصور از دوری کردن او آگاه شد هدایای فراوانی برای او فرستاد شاید به وسیله او زیدی ها را پراکنده سازد.ولی عیسی از ترفند او آگاه شد و حیله اش را نقش بر آب ساخت و با پیوستن به ابراهیم صفهای زیدیه را فشرده تر کرد.آنچه مسلم است عیسی تا آخرین لحظه زندگی ابراهیم همراه او بود،از او حمایت می کرد و با سپاه منصور می جنگید.تصور ما براینست که

۱- *) -مسئله رودررو شدن ابراهیم با شیر و بچه های آن به افسانه شبیه تر است تا به حقیقت به همین دلیل با عبارت(آورده اند)نقل شده است.

۲- ۱) -مطلع البدور،ج ۳ برگ ۲۱۸

۳- ۲) -مقدمه ابن خلدون ص ۳۵۵

۴- ۳) -مقاتل الطالبین ص ۴۰۶

داستان جدا شدن او از ابراهیم دور از حقیقت باشد.اگر چه دشمن همواره تلاش می کند که در صفهای فشرده اختلاف بیندازد.

بعد از کشته شدن ابراهیم،عیسی در خانه علی بن صالح بن حی،پنهان شد.

علی بن صالح پدرزن عیسی و برادر فقیه معروف حسن بن صالح بود.عیسی از دختر او صاحب فرزندی شد که در کودکی درگذشت.با درگذشت فرزند عیسی،خویشاوندی علی بن صالح با پسر زید مخفی نگاه داشته شد.زیرا علی بن صالح این پیوند را ابراز نمی کرد تا از طرف منصور آسیبی به او نرسد.

بعد از کشته شدن ابراهیم،به خلیفه گفته شد که عیسی را دستگیر کند تا درصدد خروج برنیاید.ولی منصور گفت که من پس از محمد و ابراهیم دیگر از کسی باکی ندارم و آنها کشته شدند.

عیسی تا پایان عمر در کوفه به صورت مخفی زندگی کرد و سرانجام در حال اختفاء درگذشت.سن او به هنگام فوت ۴۶ سال بود (۱).

عیسی از همسری دیگر پسری به نام احمد به جای گذاشت که راه پدر را ادامه داد و پیروان خود را"زیدی"نام نهاد (۲).

صاحب الزنج (۳)در بصره،زنجی ها را گرد خود جمع کرد و خود را علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید،خواند،وی خود را به"احمد"پسر عیسی،نسبت می داد و خود را نوه او قلمداد می کرد (۴).در صورتیکه او علی بن محمد عبد الرحیم بود (۵)و هدف او از این انتساب گردآوردن زیدی ها به دور خود بود که پیش از توفیق چنین کاری،به دست بنی عباس به قتل رسید.

هنگامی که تاریخ را ورق می زنیم،می بینیم که زیدی ها علیرغم همه مشکلاتی که در پیش داشتند،لحظه ای از پیکار نایستادند و به نبرد بی امان خود در برابر ستمگران زمان و طاغوتهای دوران ادامه دادند.

۱- ۱) -زهره المقول ص ۷۷

۲- ۲) -همان مدرک ص ۹۰

۳- *) -صاحب الزنج علی بن محمد رهبر"زنگیان است که در قرن سوم هجری در بحرین قیام کرده است.به کتاب قیام زنگیان"یعقوب آژند"،مراجعه شود."مترجمان"

۴- ۳) -مقدمه ابن خلدون ص ۳۵۵

۵- ۴) -المختصر فی اخبار البشر ج ۳ ص ۵۹

بعـد از کشـته شـدن محمـد و ابراهیم نیز جنبشـهای زیـدی در سراسـر کشورهـای اسـلامی به منظور اعلام موجودیت و دفاع از حقوق خویش و بازگردانیـدن حقوق غصب شده و از دست رفته شان،بصورت حرکتها و جنبشـهای اصـیل ادامه داشت.خلفای عباسـی عمق این جنبشها را دریافتند و خود را از ریشه کن ساختن آن ناتوان دیدند،ازاین رو سیاست خود را عوض کردند و با آنها از در دوستی درآمدنـد؛بخصوص مهـدی عباسـی که بعـد از منصور به روی کار آمـد و همه زندانیهای زیدی را از زندان آزاد ساخت (۱)و حتی یکی از هواداران زیدیه را به وزارت برگزید.او یعقوب بن داود بن طهمان بود که پدرش داود رسما از نفس زکیه طرفـداری می کرد و پسـرش نیز در شـهرها می گشت و برای نفس زکیه بیعت می گرفت.پس از کشـته شدن نفس زکیه،یعقوب با برادرش علی بن داود،مخفی شد و پس از یکسال اختفاء سرانجام هردو برادر از طرف منصور دستگیر و زندانی شدند.هنگامی که مهدی بر تخت خلافت نشست آنها را آزاد کرد و یعقوب را به وزارت برگزید (۲).

طبری می نویسد که پس از جلوس مهدی برخلاف و آزادکردن یعقوب بن داود، مدتی کوشـید که مخفیگاه عیسـی بن زید و حسن بن ابراهیم را به دست آورد و با آنها از در آشتی وارد شود،ولی موفق نشد روزی به یکی از دوستانش گفت:آیا شخص برجسته ای را می شناسی که شناخت کامل از سادات حسنی و علویان زیدی داشته باشد و با فقه آنها نیز آشنا باشد تا من او را به خود نزدیک کنم و او را رابط خود و اولاد حسن و فرزندان زید قرار دهم؟او یعقوب بن داود را معرفی کرد (۳).

از این عبـارت اسـتفاده می شـود که مهـدی بر اشـتباهات پـدرش منصور واقف شـده بود و درصـدد اصـلاح آنهـا برآمـده بود (۴).هنگامی که یعقوب بر پست وزارت نشـست،اشخاص برجسته زیدی را بر سر کار آورد و در شئون مملکتی از آنها استفاده کرد.وی،حسن بن ابراهیم را در مکه به حضور مهدی عباسی آورد و مهدی او را احترام کرد و هدایا داد (۵)و

۱- ۱) -العصر العباسی الاول ص ۱۰۸

۲- ۲) -الوزراء و الکتاب ص ۱۵۵

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۵۵

۴- *) -این بـدان معنا بود که تاکتیک مبارزه عوض شده بود.او می خواست با آوردن زیدی ها بر سـرکار جلو شورش آنها را بگیرد و مبانی عقیدتی آنها را از بین ببرد."مترجمان"

۵- ۴) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۷۲

در کوفه احمد بن عیسی بن زید را با برادرش زید بن عیسی به نزد مهدی آورد مهدی بر آنها مستمری تعیین کرد.آنگاه احمد در کوفه ماند و زید به مدینه رفت و در آنجا درگذشت (۱).

پرواضح است که این سیاست سازشکارانه مهدی به دلیل عمق نفوذ زیدیه در دل مردم بود وگرنه او پلیدتر از آن بود که براساس انسان دوستی چنین سیاسی را پیشه خود سازد.

روش خصمانه و ناجوانمردانه عیسی بن موسی(ولیعهد منصور)با زیدی ها،آنها را بیش از حد،از رژیم عباسی متنفر ساخته بود و از هرراهی درصدد انتقامجویی بودند.

لذا مهدی در برابر جنایات عیسی بن موسی،روش معتدلی را در پیش گرفت تا بتواند زیدی ها را به خود جلب کند تا اولا از شر آنها در امان باشد،ثانیا به دست آنها پایه های حکومتش را محکم کند.

نتیجه سیاست سازشکارانه مهدی این بود که تا پایان عمر خود آسوده زیست و جنبشی در عهد او اتفاق نیفتاد ولی بعد از به هلاکت رسیدن مهدی،هنگامی که هادی بر تخت نشست،حرکتهایی در گوشه و کنار آغاز شد.

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۴۲۴

تاثیر قیام"نفس زکیه"در زیدیان مدینه

خروج صاحب فخ

دعوت نفس زکیه در گسترش نهضت زیدیه(بر ضد رژیم عباسی)نه تنها در مدینه،بلکه دیگر مناطق اسلامی نیز اثر داشت،بعد از کشته شدن او،یاران وفادارش،در انتظار فرصتهای مناسبی بودند که بر ضد رژیم عباسی قیام کنند و مبارزات محمد نفس زکیه را ادامه دهند.در مقابل،رژیم جلاد عباسی(برخلاف همه وعده و وعیدهای قبلی)از همه روشها و ترفندهای ضد بشری بر علیه علویان استفاده می کردند؛این اختناق و سخت گیری اراده علویان را در مقاومت،مبارزه و در نهایت پایان بخشیدن به جور و ستم رژیم استوارتر می ساخت.این مبارزه،مقاومت و صلابت(علویان)ناشی از عقیده(تشیع)و رهبریت مذهبی حضرت زید بود که همواره بر حمل بسلاح و نبرد با ظالم تاکید داشته،آن را از وظائف دینی و شرط رهبری و امامت می دانستند.هنگامی که از زید درباره شرایط امام پرسیدند،در پاسخ فرمود:لیس الامام منا من ارخی ستره و ثبط عن الجهاد (۱):

"از امامان ما نیست کسی که سستی پیشه کند و از جهاد بازنشیند"و باین ترتیب می بینیم که تمامی مبارزات زیدیان در راه تحقق آرمانهای اسلامی بوده است.آنان راه تشیع سرخ را در پیش گرفته و با صلابت و مقاومتی وصف ناپذیر در راه عقاید خود فداکاری می کردند و تلاش داشتند که حق غصب شده(امامت)خود را بازگردانند.

در زمان بنی امیه قیام حسین(ع)و زید بن علی(ع)نمونه بارز و بسیار شکوهمند این مبارزات و در عهد بنی عباس حرکت نفس زکیه و برادرش ابراهیم از جنبشهای پرارج تاریخ بشری بود.

۱- ۱) -الکلینی،اصول الکافی ج ۱ ص ۳۵۰

برای شیعه رژیم بنی عباس ادامه رژیم بنی امیه به شمار می رفت،زیرا همان قتلها و شکنجه ها و زندانها و تبعیدها ادامه داشت.

شیعیان اگر چه در عهد بنی امیه بسیار صدمه دیدند و بهترین مردان خود را چون امام حسین(ع)از دست دادند ولی توانستند با خون شهیدان،موجودیت خود را اعلام کنند و عقاید خود را در سراسر دنیای پهناور اسلامی منتشر کنند (۱).

بنی عباس که دعوت خود را به نام اهل بیت شروع کرده بود،با تلاش و فداکاری و جانبازی علویها روی کار آمدند و پایه حکومت خود را بر شانه آنها نهاده،آنگاه به قلع و قمع آنها پرداختند.بنی عباس در این چنگ و دندان نشان دادن،هدفی جز حب ریاست نداشتند.آنها می خواستند در ریاست و فرمانروایی رقیب نداشته باشند و در اعماق دل کسی،آرزوی پست و مقام نباشد و از دل کسی هوس خلافت خطور نکند.

اولین اقدام بنی عباس در برابر علویها مطالبه بیعت بود و چون آنها از بیعت امتناع کردند به شدیدترین وضعی آنها را مورد آزار و شکنجه قرار دادند.ولی در این کار موفق نشدند زیرا شیعیان در هررژیم فاسدی هرقدر هم خودشانرا مطیع و فرمانبر نشان دهند همواره مترصد فرصتی می شوند که دمار از روزگار زمامدار ستمگر برآورند.

این جامعه شناسی شیعیان با حرکتهای علوی و از جمله حرکت صاحب فخ،به ثبوت رسید.

حسین بن علی بن حسن بن حسن،مشهور به صاحب فخ در خروج نفس زکیه، دوشادوش نفس زکیه می جنگید و بعد از کشته شدن او،به دست دژخیمان بنی عباس دستگیر و زندانی شد.وی همه مدت خلافت منصور را در زندان به سر برد (۲)و در زمان مهدی از زندان آزاد شد و به مدینه رفت.چون مهدی روش سازشکارانه ای داشت در زمان او دست به حرکتی نزد.بعد از مهدی،هنگامی،که هادی بر تخت نشست،طولی نکشید که سیاست پدرش را ترک کرد و به آزار و شکنجه علویها پرداخت (۳).

سیاست غلط و غیرانسانی هادی سبب شد که شیعیان هرمنطقه ای درصدد قیام علیه رژیم خون آشام او برآیند.این نارضایتی ها اوج گرفت و بصورت خروج حسین بن علی شکوفا شد.

۱- ۱) -السیاده العربیه،فان فلوتن ص ۷۲

۲- ۲) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۷۹

۳- ۳) -العصر العباسی الاول ص ۱۲۷

حسین بن علی که بعدها به صاحب فخ مشهور شد در دانش و فضیلت،عبادت و تقوی شجاعت و سخاوت مشهور آفاق بود و بخصوص در بذل و بخشش زبانزد خاص و عام بود.طبری می نویسد:در عهد مهدی عباسی،حسین بن علی با او ملاقات کرد.مهدی مبلغ چهل هزار دینار به او بخشید.حسین همه اش را در میان شیعیان کوفه و بغداد تقسیم کرد (۱).

حرکت حسین بن علی هرگز برای هدف مادی و یا ریاست دنیوی نبود،بلکه صرفا برای رهایی یافتن از چنگال دژخیمان عباسی بود.اگر حرکتهای علویان را در طول تاریخ مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که هرحرکت علوی در اثر جنایت و خیانت و تجاوزی که بر آنها واقع شد صورت گرفت و یا لااقل در اثر تحقیر و اهانتی بود که بر آنها روا می شد (۲).

حرکت حسین بن علی در مدینه به همین دلیلها مستند بود (۳).

یعقوبی می نویسد:هادی عباسی اولاد ابو طالب را بسیار آزار کرد و آنها را هراسان ساخت و عطایایی را که پدرش تعیین کرده بود قطع کرد و به همه استانداران و فرمانداران نوشت که هرکجا آنها را بیابند بگیرند و مورد اذیت و آزار قرار دهند.با اوج گرفتن ضرب و شتم و شکنجه،شیعیان از هرطرف به حسین بن علی روی آوردند و از او خواستند که علیه رژیم خروج کند (۴).

طبری می نویسد:هادی عباسی برای مدینه فرمانداری به نام عمر بن عبد العزیز (۵)(نوه عمر بن خطاب خلیفه دوم)تعیین کرد که با اهل بیت دشمنی آشکار داشته،آنها را آزار می کرد.روزی سه نفر به نام حسن بن محمد،مسلم بن جندب و عمر بن سلام را به اتهام مشروب خواری پیش عمر بن عبد العزیز آوردند.وی دستور داد تا هرسه را تازیانه زده، سپس ریسمانی به گردنشان بسته در کوچه های مدینه بگردانند.حسن بن علی پیش فرماندار رفته،درمورد آنها گفتگو کرد و گفت:اگر آنها مشروب خورده اند فقط حق داری

۱- ۱) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۰۰
۲- ۲) -المختصر فی اخبار الخلفاء ص ۳۵
۳- ۳) -المعارف ابن قتیبه ص ۳۸۰
۴- ۴) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۸۸
۵- *) -این شخص هیچ ارتباطی با"عمر بن عبد العزیز"خلیفه اموی ندارد.او از اولاد خلیفه دوم و فرماندار خلفای عباسی می باشد."مترجمان"

که تازیانه بزنی،دیگر حق این حقارتها را نداری.عمر دستور داد آنها را برگردانیدند و به زندان افکندند.روز دیگر حسن بن علی به نزد او رفت و گفت:تو حق زندان کردن آنها را نداری.عمر آنها را به شرط کفالت آزاد کرد (۱).

فرماندار مدینه در آزار علویها از هیچ فرصتی غفلت نکرد،حتی برای هریک از آنها یکی از خویشاوندانش را ضامن گرفت و از آنها خواست که هرروز یکبار به کاخ فرمانداری آمده،دفتر را امضاء کنند.درواقع همه علویها در خانه خود تحت نظر قرار گرفتند.

از این مسائل و مطالبی نظیر اینها معلوم می شود که حرکت حسین بن علی به دلیل شکنجه ها و آزارهای فرمانداران بنی عباس بود که از شکنجه اهل بیت لذت می بردند و برای خوش رقصی و کسب رضایت خلیفه،در حضور مردم آنها را تحقیر می کردند.

عمر بن عبد العزیز(والی مدینه)بیش از هرفرماندار دیگر از آزار اهل بیت لذت می برد؛به گردن آنها ریسمان انداخته در کوچه های مدینه می گردانید و از آنها ضامن می گرفت که از مدینه نگریزند.حسن بن محمد نفس زکیه،از جمله علویهایی بود که تحت کفالت بود و هرروز به فرمانداری رفته،دفتر را امضاء می کرد.اما چند روزی برای امضای دفتر نرفت (۲).

فرماندار دستور داد حسین بن علی و یحیی بن عبد اللّه را که که کفیل حسن بن محمد بودند جلب کنند.هنگامی که آنها وارد فرمانداری شدند عمر بن عبد العزیز پرسید:

حسن بن محمد کجاست،چه شده که سه روز پیش ما نیامده است؟حسین و یحیی گفتند:

به خدا سوگند،ما اطلاعی نداریم.آخرین بار که ما او را دیدیم روز چهارشنبه بود و روز پنجشنبه شنیدیم که مریض است و امروز که جمعه است خیال می کردیم که حضور و غیاب نیست.

عمر سخنان درشتی زد و آنها را مورد نکوهش قرار داد.یحیی گفت:به خدا سوگند یاد می کنم که نخوابم تا او را پیدا کنم و در خانه ات را بکوبم و بر تو عرضه کنم.

هنگامی که از فرمانداری خارج شدند حسین بن علی به او گفت:چطور شد که این سوگند را خوردی؛چگونه می توانی او را پیدا کنی،و چگونه می توانی به او تحویل بدهی؟ گفت:به سوگند خود عمل می کنم و حسن را به او نشان می دهم ولی شمشیر را نیز به او

۱- ۱) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۹۲

۲- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۴۴۴

نشان می دهم.حسین گفت:اگر این کار را بکنی خروج ما نقش برآب می شود.گفت:

چاره ای نیست (۱).حسین بن علی از جنایات عمر بن العزیز و سخنان درشت و نامربوط او آزرده خاطر شد و بیش از آن تاب تحمل و تحقیر و اهانت نسبت به اولاد ابیطالب را از طرف رژیم نداشت،خود را آماده خروج کرده،قیامش را رسما اعلام کرد (۲).

گروه کثیری از شیعیان مدینه به او پیوستند و جمعی از شخصیتهای علوی،چون:

ادریس،یحیی و سلیمان(برادران نفس زکیه)و حسن(پسر نفس زکیه)علی و عبد اللّه افطس،و اسماعیل بن طباطبا نیز به حسین بن علی پیوستند (۳).

حسین بن علی سپاهش را سازمان داده به سوی دارالاماره حرکت کرد.فرماندار مدینه از مدینه گریخت (۴)و حسین بدون هیچ مقاومتی وارد دارالاماره شد.سپس در زندانها را باز کرده زندانیها را آزاد ساخت (۵)،و مدینه را تحت سیطره خود درآورد.

هواداران خلیفه به مسجد حمله بردند اما حمله شان از طرف زیدیه دفع شد.

آنگاه مبارک ترکی که از فرماندهان و امیر الحاج بنی عباس بود وارد مدینه شد.با ورود او چشم هواداران بنی عباس روشن شد ولی طولی نکشید که او هم فرار رابرقرار ترجیح داد و از مدینه گریخت.

دیگر مدینه یکسره تحت سیطره درآمد و صدای اعتراضی برنیامد.حسین بن علی وارد مسجد النبی شد و به رسم زیدی ها جامه سپید پوشید (۶).سپس شمشیر به گردنش آویخته بر فراز منبر رفت و چنین گفت:

"من پسر پیامبرم.این شهر،شهر پیامبر است.این مسجد،مسجد پیامبر است و این منبر،منبر پیامبر است.من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر و رهبر برگزیده از آل محمد(ص)دعوت می کنم.اگر به وعده های خود وفا نکنم،بیعتی در گردن شما ندارم (۷).

۱- ۱) -تاریخ طبری،ج ۸ ص ۱۹۳

۲- ۲) -الفخری ص ۱۴۱

۳- ۳) -العبر ج ۴ ص ۷ و مروج الذهب ج ۳ ص ۳۳۶

۴- ۴) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۹۹

۵- ۵) -الفخری ص ۱۴۱

۶- ۶) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۱۵۷

۷- ۷) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۰۱

هنگامی که خطبه اش به پایان رسید،گذشته از مردم مدینه،گروه کثیری از حجاج که به مناسبت فرارسیدن موسم حج به مکه و مدینه رفته بودند با او بیعت کردند (۱).

رژیم خون آشام بنی عباس،خالد بربری را که فرمانده نیروهای مسلح مدینه بود، مأمور مقابله با حسین بن علی کرد.که او نیز در اولین رودررویی طعمه شمشیر یحیی(برادر نفس زکیه)شد.دیگر در مدینه کسی نماند که برای زیدیه خطری ایجاد کند.آنگاه تصمیم گرفتند که به مکه رفته،آنجا را تحت سیطره درآورند.حسین بن علی دینار خزاعی را بر مدینه گماشت و خود با ۳۰۰ نفر رهسپار مکه شد (۲).

فرماندار موقت مکه در موسم حج سلیمان بن ابی جعفر بود که جریان عزیمت زیدیه به مکه را به اطلاع هادی عباسی رسانید.هادی در موصل بود که این خبر را دریافت کرد و با شتابی تمام به بغداد بازگشت و محمد بن سلیمان را که پسر عموی حسین بن علی بود مأمور جنگ با آنها کرد. (۳)

محمد بن سلیمان که در مکه به سر می برد سپاهی متشکل از ۴۰۰۰ جنگجو آماده کرد،از مکه خارج شد (۴)،و عبد اللّه بن قاسم را به جای خود در مکه نصب کرد تا وظائف او را انجام دهد (۵).

لشکر محمد بن سلیمان در سرزمین فخ در ۶ کیلومتری مکه با حسین بن علی روبرو شدند.جنگ سختی در روز ترویه(هشتم ذیحجه)میان آنها درگرفت.

محمد بن سلیمان لشکرش را طوری تنظیم کرده بود که تعدادشان بیش از آنچه موجود بود به نظر می رسید.پس از آرایش نظامی،خود بر میمنه و موسی بن عیسی را بر میسره و عباس بن ابی جعفر را در پشت لشکر قرار داد.حسین بن علی که از نیروی بنی عباس اطلاع نداشت با همان تعداد اندک با این سپاه غرق در سلاح روبرو شد،و به جنگ نابرابر ناگزیر شد.زیدی ها شعارهای زیادی دادند تا شاید بتوانند در سپاه بنی عباس نفوذ کنند و آنها را به طرف خود جلب کنند.بطوری که حسین بن علی لشکر بنی عباس را مخاطب قرار داد و گفت:

"ای مردم هوادار بنی عباس،اینک حسین،پسر پیامبر و پسر عموی پیامبر است

۱- ۱) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۸۸
۲- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۴۴۹
۳- ۳) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۳۸۴
۴- ۴) -مروج الذهب ج ۳ ص ۳۳۶
۵- ۵) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۹۹

که شما را به قرآن و سنت پیامبر دعوت می کند (۱).عباس بن محمد جلو آمد و گفت:شما را امان می دهم از جنگ صرف نظر کنید.آنگاه عباسی ها بانگ برآوردند:ای حسین بن علی تو در امانی،تو در امانی (۲)ولی این امان دادنها کاری را از پیش نبرد و جنگ نابرابر بین حسین بن علی و محمد بن سلیمان آغاز گردید و گروه کثیری از یاران حسین کشته شدند و گروهی که شکست حسین را قطعی می دیدند از معرکه کناره گرفتند.هنگامی که حسین بن علی کناره گیری یارانش را دید اشعاری سرود که مضمونش چنین است.

"من در آشکار و نهان جز نیکی نمی خواهم،همواره به معروف امر کرده،از منکر بازمی دارم.""من از مرد کریمی که دست بخشنده و سینه ای فراخ دارد و هنگامی که به کار خیر دعوت می شود کمر همت به میان می بندد،"وه چه مرد بزرگواری است آنکه بر کار نیک یاری کند و هرکجا کار زشتی ببیند تا آنرا از بین نبرده از پای ننشیند (۳).

حسین بن علی در سرزمین فخ با شجاعتی که مخصوص فرزندان علی(ع)است جنگید و دهها نفر از دشمنان اهل بیت را به خاک ذلت انداخت و سرانجام شاهد شهادت را در آغوش کشید.گویند:تیری که بر پیشانی حسین اصابت کرد و او را از اسب به زمین انداخت به دست موسی بن عیسی پرتاب شد.سه روز جنازه حسین بن علی و یارانش برروی زمین ماند تا اینکه طعمه پرندگان شد. (۴)آنگاه سر بریده حسین بن علی را یکی از لشکریان به نام یقطین بن موسی به نزد هادی عباسی برد.هادی وقتی که سر بریده حسین را دید ناراحت شد زیرا او نمی خواست که حسین کشته شود بلکه می خواست با او مقابله کند و او را از تصرف مکه منصرف سازد تا خود درباره او تصمیم بگیرد.از این رهگذر به یقطین رو کرده گفت:خیال می کنی سر یکی از ستمگران را پیش من آورده ای؟کمترین چیزی که شما را با آن کیفر خواهم داد اینست که جایزه ای به شما نخواهم داد (۵).اما عمر بن عبد العزیز، فرماندار معزول مدینه،هنگامی که از کشته شدن حسین بن علی آگاه شد به خانه حسین حمله

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۴۴۹

۲- ۲) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۸۳

۳- ۳) -و انی لانوی الخیر سرا و جهره یعین علی الامر الجمیل و ان یری و اعرف معروفا و انکر منکرا و یعجبنی المرء نجاده فواحش لا یصبر علیها و غیرا و من حسین ادعوه الی الخیر سمرا."مترجمان"

۴- ۴) -مروج الذهب ج ۳ ص ۳۳۶

۵- ۵) -الفخری ص ۱۴۱

کرد و آنرا خراب نمود و تمام اموالش را مصادره کرد و پیروان حسین بن علی از ترس کیفرهای خصمانه بنی عباس از حجاز فرار کردند (۱).ادریس برادر نفس زکیه به مغرب(مراکش) گریخت و سرانجام دولت ادارسه را تشکیل داد (۲).برادر دیگرش یحیی به کوههای دیلم گریخت که بعدا وصف او خواهد آمد.

از آغاز خروج حسین بن علی تا روز کشته شدنش ۹ ماه و ۱۸ روز طول کشید (۳)و سنش در آن روز ۴۱ سال بود (۴).یکی از شاعران اهل بیت در سوگ حسین بن علی اشعاری گفته که ترجمه اش چنین است:"بر حسین بن علی(صاحب فخ)و حسین بن محمد(پسر نفس زکیه)اشک می ریزم."

و بر فرزند عاتکه(مادر آنان)که هرسه بر روی زمین ماندند و بدون کفن،دفن شدند.""جنازه این بزرگان در"فخ"بر روی زمینی که سایبانی نداشت،انداخته شد." "بزرگوارانی بودند که هرگز سودای فساد در سر نداشتند و از دشمن خون آشام ترسی به دل راه ندادند"."با نبرد بی امان خود ننگ تسلیم را از خود بشستند،آن چنان که آلودگی را از جامه می شویند (۵)."

"مردم به وسیله جد ایشان،پیامبر اکرم هدایت یافتند و منت آنان بر گردن همگان مسلم است (۶).

وقتی که هادی عباسی آگاه شد که مبارک ترکی در مدینه نخواسته با او درگیر شود، بر او خشمگین شد و اموالش را مصادره کرد.غذافیر صیرفی و علی بن سابق قلاس از اسیران بودند که دستور داد هردو را گردن زدند و جنازه شانرا در کنار پل بغداد به دار زدند (۷).

۱- ۱) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۸۴

۲- ۲) -البدء و التاریخ ج ۶ ص ۱۰۰

۳- ۳) -البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۱۵۷

۴- ۴) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۸۴

۵- *) -متن اشعار: فلابکین علی الحسین یعوله و علی الحسن و علی بن عاتکه الذی آتروه لیس له کفن ترکوه بفخ عدوه فی غیر منزله الوطن کانوا کراما قتلوا لا طائشین و لا جبن غسلوا المذله عنهم غسل الثیاب من الدرن هدی العباد بجدهم فلهم علی الناس المئن

۶- ۵) -مروج الذهب،ج ۳ ص ۳۳۷

۷- ۶) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۰۰

بعـد از حسـین بن علی،زیـدی ها عبـد اللّه بن الحسن را که در فخ"همراه حسـین می جنگید به رهبری انتخاب کردند.برخی از زیـدیه معتقدنـد که حسـین بن علی برای رهبری عبـد اللّه وصـیت کرده بود.عبـد اللّه بن حسن را هارون الرشـید دسـتگیر کرده همراه وزیرش جعفر بن یحیی برمکی زندانی کرد.جعفر در زندان عبد اللّه را سر برید و سر بریده اش را به نزد هارون فرستاد و گفت:می دانسـتم که برای هیچ هدیه ای این چنین خوشـحال نمی شدی و اینک سـر دشـمن تو و دشـمن نیاکان تو را پیش تو فرستادم (۱).و بدین سان جنبش زیدیه در مدینه پایان یافت.

از بررسـی پیشوایان زیدی به این نتیجه می رسیم که زیدی ها هرگز در امامت به وراثت معتقد نیستند بلکه برترین کسی را که اولاد فاطمه شمشـیر بکشـد به امامت برمی گزیننـد و جالب است که بـدانیم در میان امامان زیدی هیچکدام به پسـرش وصـیت نکرده است،در حـالیکه در امـامیه اثناعشـری کاملاـ برعکس است و به جز امـام حسن مجتـبی(ع) بقیه امامـان به ترتیب بوده و هرفرزندی بعد از پدر خود به امامت رسیده است (۲).

۱- ۱) -سر السلسله العلویه ص ۷۹

۲- *) -البته نه به این معنی که امـامت وراثتی است،بلکه به این دلیـل که در شـیعه اثناعشـری امامت به نص پیامبر(ص)است و پیـامبر اکرم(ص)پیش از ولاـدت امامـان بـه اسم و لقب و نسب،اسـامی دوازده امـام را صـریحا اعلاـم و بر امامتشـان نص کرده است."مترجمان"

آثار و نتایج حادثه فخ

از آثار و نتایج واقعی،حادثه فخ،قیام و تأسیس دولت ادریسیان(ادارسه)در مغرب بود.بعد از کشته شدن حسین بن علی،عمویش ادریس(برادر نفس زکیه)به مصر گریخت،و پس از مدتی اقامت در مصر،به مغرب رفت (۱).

واضح بن منصور استاندار مصر،از هواداران علویها بود و بدین لحاظ از ادریس حمایت کرد و او را در سال ۱۷۲ ه.به همراهی خادمش راشد به مغرب فرستاد (۲).استاندار مغرب اسحق بن محمد بود که"واضح"به او پیغام داد که از ادریس حمایت کرده،مقدمش را گرامی بدارد (۳).هنگامی که از ادریس بر اسحاق وارد شد،مقدم او را گرامی داشت و به او پناه داد (۴).

ادریس دعوت خود را در مغرب آغاز کرد و جمعی او را تأیید کردند و او توانست دعوت خود را در فاس،طنجه و تلمسا (۵)نشر کرده،گروه کثیری را که همگی بربر بودند به دعوت خود جلب نماید.ادریس آنها را به شکستن بیعت بنی عباس دعوت کرد و آنها را به شکستن بنی عباس دعوت کرد و آنها پذیرفتند و به او دست بیعت دادند (۶).تأسیس دولت ادارسه در مغرب در عهد هادی عباسی بود که پس از آن،واضح را از مصر فراخواند و گردن زد،زیرا در فرار ادریس،او را یاری کرده بود.ولی به دلیل دور بودن مغرب نتوانست لشکرکشی کرده با ادریس بجنگد.بنابراین ادریس توانست مغرب(مراکش)را تحت سیطره خود درآورده،آهنگ بلاد اندلس(اسپانیا)کند و آنجا را نیز تحت تسلط خود درآورد (۷).

اساس دعوت او براساس جهاد در راه خدا و پیروی از سنت پیامبر اکرم(ص) استوار بود.

ص:۱۶۱

۱- ۱) -العبر،ج ۴ ص ۷

۲- ۲) -سر السلسله العلویه ص ۱۲

۳- ۳) -العیون و الحدائق ج ۳ ص ۳۸۵

۴- ۴) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۹۸

۵- *) -امروزه این شهرها همگی در شمال آفریقا واقع شده و در کشور مراکش"مغرب"واقع است."مترجمان"

۶- ۵) -الاعلام زرکلی،ج ص ۲۶۷

۷- ۶) -معارف ابن قتیبه ص ۳۱۳ و مقاتل الطالبین ص ۴

متن ترجمه دعوتی که ادریس به دست خود نوشته عرضه می کرد،چنین است:

"به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر.سپاس و ستایش مر خداوندی را سزاست که پیروزی را برای اطاعت پیشگان و سوءعاقبت را برای گمراهان قرار داده است جز او خداوندی نیست،که یگانه و یکتاست و با شگفتیهای حکمت و لطافت تدبیرش عظمت و یکتایی اش اثبات کرده است.او را جز آنچنانکه خود بیان کرده نتوان شناخت.او منزه و بیزار است از ستم بندگان و از کار زشت و پست که ستمگران مرتکب می شوند کسی همانند او نیست،او شنوا و بیناست (۱).

بعد از هادی عباسی،هارون الرشید بر تخت خلافت نشست و وجود دولت ادارسه را خطری برای خلافت خود احساس کرد و با تنظیم حیله ای او را بکشت.ولی کیفیت کشتن او در تاریخ به گونه های مختلف نوشته شده است:

(بخاری می نویسد:هارون الرشید یکی از زیدی ها به نام سلیمان بن جریر رقی را فراخواند و او را با انواع حیله ها به نزد ادریس فرستاد.وی با جامه های سفید و دیگر شعارهای زیدی به نزد ادریس رفت.ادریس از دیدن او با آن شعائر زیدی مسرور شد.

بدین ترتیب او موفق شد که با ادریس خلوت کرده او را مسموم سازد،سپس درصدد فرار برآمد که راشد غلام ادریس او را دنبال کرده،ضربه ای کاری بر او وارد کرد،ولی ادریس با همان سم درگذشت (۲).)طبری می نویسد:هارون،غلام خود شماخ یمامی را برای اجرای این نقشه برگزید و نامه ای به استاندار آفریقا ابراهیم بن اغلب نوشت و در آن نامه او را پزشک معالج خود معرفی کرد و او نیز به طبابت رجال مملکتی پرداخت.هنگامی که به نزد ادریس رفت.ادریس به او اعتماد کرد و از او خواست که دندانهایش را معالجه کند و او با قرار دادن سم در دندانهای ادریس،او را مسموم کرد (۳)و گفته شده که یک نفر در لباس یهودی به او سم داده است (۴).

---

۱ - ۱) - "بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد لله الذی جعل النصر لمن اطاعه،و عاقبه السوء لمن حيّد عنه،و لا اله الا اللّه المنفرد بالواحدانیه،الدال علی ذلک بما اظهر من عجیب حکمته و لطیف تدبیره،الذی لا یدرک الا با علامه و تبیانه،سبحانه منزه عن ظلم العباد،و عن السوء و الفحشاء،و لیس کمثله شیء،و هو السمیع البصیر".الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۹۹

۲- ۲) -سر السلسله العلویه ص ۱۲

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۹۸

۴- ۴) -الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۲۰۰

آنچه مسلم است اینست که ادریس با حیله هارون به وسیله سم از دنیا رفت.

رحلت ادریس در سال ۲۱۴ هجری اتفاق افتاد.

قوم بربر که به او بیعت کرده بودند،بعد از فوت او نیز به او وفادار ماندند و بر کنیزی که از وی حامله بود تاج نهادند و بدینوسیله به او اعلام وفاداری کردند.

طولی نکشید که کنیز ادریس زائید که برای جاوید ماندن نام پدر او را نیز ادریس نام نهادند.وی پس از بزرگ شدن به جای پدر نشست و همه مغرب را تحت سیطره خود درآورد و دولت ادریسیان(ادارسه)را بنیاد نهاد که نامش در تاریخ(اسلام،در مغرب) به عظمت و اهمیت یاد شده است.

ص:۱۶۳

جنبش زیدیه در دیلم

سیاست خلیفه عباسی هادی در برابر علویها بسیار خشن و خضمانه بود و موجب بروز حوادثی همچون واقعه فخ گردید.بعد از هادی هنگامی که هارون الرشید بر سریر خلافت نشست تصمیم گرفت که با علویها سیاست نرمی اتخاذ کند تا شاید مقداری از آثار نامطلوب سیاست غلط هادی را جبران کند.ولی جنایات هادی به قدری در دل شیعیان اثر سوء گذاشته بود که شیوه به ظاهر فریبنده سیاست هارونی در آنها اثر نکرد و آنرا حیله ای بیش نپنداشتند.ازاین رو در هرمنطقه ای حرکتی آغاز شد و از مهمترین آنها خروج یحیی بن عبد اللّه در دیلم می باشد.

یحیی بن عبد اللّه،برادر نفس زکیه و عموی حسین بن علی(صاحب فخ)بود که در سال ۱۷۶ هجری در دیلم خروج کرد و به سوی خود دعوت نمود (۱).یحیی بعد از کشته شدن برادرش نفس زکیه توسط دژخیمان منصور دستگیر و زندانی شد و به دست مهدی عباسی آزاد گردید.آنگاه در نهضت حسین بن علی شرکت نمود و مردم را بسوی او دعوت کرد و در فخ از خود فداکاری و جانبازی شایان تقدیری نشان داد و از ناحیه دست به شدت مجروح شد.بعد از کشته شدن حسین بن علی،از فخ فرار کرد،از شهری به شهری گریخت تا شاید پناهگاهی بیابد و در آن مخفی شود (۲).یحیی همچنان از شهری به شهری گریخت تا سرانجام به شهر صنعا رسید،خواست در آنجا مقیم شود ولی نظر به اینکه یمن در سیطره بنی عباس بود بر جان خود بیمناک شد و به حبشه گریخت و از آنجا رهسپار ترکستان گردید.

در ترکستان با خاقان پادشاه ترکستان ملاقات کرد (۳).خاقان مقدم او را گرامی داشت و به دست او به شرف اسلام مشرف شد (۴).یحیی مدتی در آنجا اقامت کرد تا در سال ۱۷۰ ه.

هادی عباسی از دنیا رفت و هارون الرشید به جای او بر تخت نشست.یحیی از سیاست ملایم هارون استفاده کرده،درصدد نشر دعوت برآمد.او عده ای را به مناطق مختلف فرستاد تا به سوی او دعوت کنند،گروهی دعوت او را پذیرفتند و بیش از هزار نفر به دور او گرد آمدند.

۱- ۱) -نهایه الارب،ج ۲۱ برگ ۴۳

۲- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۴۶۵

۳- ۳) -الاعلام زرکلی،ج ۹ ص ۱۹۰

۴- ۴) -الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۸۵

هنگامی که یحیی تصمیم گرفت که دعوت خود را علنی کند،خاقان او را از این کار بازداشت و آنرا مصلحت ندید.بنابراین از آنجا بیرون رفت و رهسپار خراسان شد.وی از خراسان به سرزمین دیلم رفت (۱)و به پادشاه آنجا پناهنده شد (۲).پادشاه دیلم او را پناه داد و مقدمش را گرامی داشت.یحیی مدتی در پیش جستان پادشاه دیلم اقامت کرد و به تنظیم برنامه و تدبیر امور قیام پرداخت تا وقتی که شوکت و عزت او اوج گرفت و جمع کثیری از فقها با او بیعت کردند.از دانشمندان معروفی که با او بیعت کردند،محمد بن ادریس شافعی،سلیمان بن جریر،عبدربه بن علقمه،عبد العزیز بن یحیی کنانی،بشیر بن محمد، یونس بلخی و سعید بن خیثم قابل ذکر هستند.

یحیی چون دیگر پیشوایان زیدی از نظر علم و فضیلت،تقوی و عبادت،مقامی بس رفیع داشت و از این جهت در میان پیروانش بسیار محبوب بود.هنگامی که کثرت پیروان او به گوش هارون الرشید رسید اندوهگین شد و وزیر خود،فضل بن یحیی را دستور داد که در رأس لشکری آماده نبرد با او شود و او پذیرفت (۳).فضل بن یحیی با ۵۰ هزار سرباز جنگجو،که همه را از نیرومندترین جنگجویان لشکر برگزیده بود،برای سرکوبی حرکت یحیی رهسپار سرزمین دیلم شد.هارون اختیارات تامی به فضل داده بود و به فرمانداران همه شهرهای بین راه دستور داده بود که با تمام قدرت با فضل همکاری کنند.فضل از طریق ری،گرگان،مازندران،راه دیلم را در پیش گرفت و بر همه ایالتهایی که بر سر راه او بودند،از افراد خود استاندار و فرماندار گماشت.فضل اموال بی شماری با خود حمل می کرد تا در میان مردم تقسیم کند و همکاری آنها را برای دستگیری یحیی جلب کند.وی در مسیر خود استاندارهای ری و طالقان را به اطاعت خود درآورد،مثنی بن حجاج بن قتیبه بن مسلم را به استانداری مازندران(طبرستان)انتخاب کرد و علی بن حجاج خزامی را به استانداری گرگان برگزید و چون به سرزمین دیلم نزدیک شد در میان دو رودخانه اردو زد و خود از محلی به نام اشب حرکتهای یحیی را دنبال کرد.فضل از اردوگاه خود با پادشاه دیلم مکاتبه می کرد و از او می خواست که یحیی را به او تسلیم کند و پادشاه دیلم زیر بار نمی رفت و فضل را تطمیع و تهدید می کرد.اگر چه پادشاه دیلم زیر بار تهدیدهای فضل نرفت ولی فضل یک میلیون درهم با هدایای گرانبها به نزد او فرستاد تا راه را برای

۱- ۱) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۹۲

۲- ۲) -مروج الذهب ج ۳ ص ۳۵۳

۳- ۳) -تاریخ طبری،ج ۸ ص ۲۴۲

دستگیر شدن یحیی فراهم سازد.

مسعودی معتقد است که فضل او را به صد هزار درهم از پادشاه دیلم خرید (۱).

هنگامی که یحیی متوجه شد که پادشاه دیلم با مشکل روبرو شده است،برای اینکه او را از مشکل برهاند،به فضل پیام فرستاد که او را امان دهد و باید امان نامه به خط هارون باشد (۲).

هارون الرشید از طلب امان نامه بسیار خوشوقت شد زیرا اولا می خواست او را نکشد تا علویها بر ضد او شورش نکنند و ثانیا می خواست خطر او را بدون جنگ و خونریزی دفع کند تا مرزهای کشور پهناور اسلامی در صلح و بی خطر باشد.

بعضی از مورخین معتقدند که یحیی امان نامه درخواست نکرد بلکه هارون خواست به این وسیله او را بدون خونریزی دستگیر کند.آنگاه فقهای بنی هاشم را جمع کرد و گفت:

یحیی از من امان خواسته است،نظر شما دراین باره چیست؟آنها همگی نظر موافق دادند.

آورده اند که ابو البحتری یکی از قضات هارون به نزد هارون رفت و گفت:ای خلیفه چاره ای اندیشیده ام و آن اینکه اعیان و اشراف ری،قزوین و آذربایجان را جمع کرده بگویی یحیی برده منست و ما شهادت می دهیم.هنگامی که او متهم به بردگی شد،دیگر نمی تواند ادعای امامت کند (۳).بهرحال یحیی بدون خونریزی و با هرحیله ای بود تسلیم شد و همراه فضل به بغداد رفت.هنگامی که یحیی به مجلس هارون رسید،هارون مقدم او را گرامی داشت و با کمال احترام با او روبرو شد (۴)و بدین ترتیب از خطر او نجات یافت.هنگامی که یحیی دیده از جهان فروبست شاعران زیادی فضل را مدح کردند که یکی از آنها مروان بن ابی خفصه است که تلاشهای فضل را مورد از بین بردن خطر یحیی ستود (۵).

۱- ۱) -مروج الذهب ج ۳ ص ۳۵۳

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۴۲

۳- ۳) -الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۹۱

۴- ۴) -الفخری ص ۱۴۴

۵- ۵) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۴۳ متن اشعار: ظفرت فلاشلت یدیو مکیه وتقت بها الفتق الذی بین هاشم علی حین اعیا الراتقین التشامه فکفوا و قالوا لیس با متلائم فاصبحت قد فازت بذلک بخطه من المجد باق ذکرها فی المواسم و ما زال قدح الملک نحیرج فائزا لکم کلما ختمت قداح المساهم

هارون با آن همه احترامی که برای یحیی ابراز کرد و اموال زیادی که به او هدیه داد تا خشنودی علویها را فراهم آورد،از خطر نفوذ او خود را آسوده ندید و او را در خانه اش زندانی نمود (۱)و فضل را برای این موفقیت جایزه های فراوان داد.

هارون برای اینکه زندانی بودن یحیی اثر نامطلوب نگذارد،به او اجازه داد که برای انجام مراسم حج به مکه،و برای ادای قرضهای حسین بن علی صاحب فخ به مدینه برود.یحیی به حجاز رفت و آنجا یاورانی نیافت،مگر عده اندکی که برای اجرای نقشه های هارون دور او جمع شدند و به هارون گزارش دادند که یحیی به سوی خود دعوت می کند و از اطاعت هارون خارج شده است (۲).فرماندار مدینه در آن روزها بکار بن عبد اللّٰه بود که با اهل بیت پیامبر(ص)دشمنی مخصوصی داشت و همواره می کوشید که اخبار خلاف واقعی به هارون گزارش دهد و نظر او را علیه علویها برانگیزد (۳).هارون براساس گزارش بکار یحیی را به بغداد جلب کرده،در منزل خادمش مسرور زندانی کرد،هارون در فاصله های کوتاه او را به مجلس خود فرامی خواند و پس از گفتگو به زندان بازمی گردانید.تا در زندان جان به جانان تسلیم کرد.

یعقوبی درمورد کیفیت درگذشت یحیی،از زبان یکی از بنی هاشم نقل می کند که:

من هم در خانه ای زندانی بودم که یحیی نیز در آن زندانی بود.بین من و او یک دیوار کوتاه فاصله بود که گاهی از پشت دیوار باهم گفتگو می کردیم.یک روز از پشت دیوار به من گفت:امروز ۹ روز است که به من غذا نداده اند.روز بعد مأموران هارون به زندان آمدند و پس از تفتیش محل یحیی همه لباسهایش را از بدنش بیرون آوردند.سپس او را در زیر ضربات لگد کشتند (۴).گفته اند که مدت زندان او دو ماه طول کشید که در آنجا از گرسنگی و شکنجه بیمار شد و جان سپرد (۵).در برخی از کتب تاریخ آمده است که او را زنده زنده درپی دیواری قرار دادند و سنگها را روی بدن او نهاده دیوار را بنا کردند.

با کشته شدن ادریس در مغرب،و یحیی در بغداد،هارون از خطر دو رقیب بزرگ که یکی در مغرب و دیگری در دیلم دعوت به فرد برگزیده ال محمد می کردند،نجات یافت و بدینگونه دعوت زیدیه در عهد هارون از نظر سیاسی پایان یافت ولی از نظر فکری

ص:۱۶۷

۱- ۱) -همان مدرک ص ۲۴۹

۲- ۲) -مروج الذهب ج ۳ ص ۳۵۱

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۴۴

۴- ۴) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۹۳

۵- ۵) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۴۷

و عقیدتی ادامه داشت،تا بعد از هارون نیز افرادی برخاسته به رضای آل محمد دعوت کردند.

از بررسی تاریخ زیدیه به این نتیجه می رسیم که نهضت زیدیه،یک جنبش مستمر، همچون حلقه های زنجیر می باشد که در عهد هرستمگری،به وسیله یک یا چند تن از آنها تداوم داشته است.آنها برای درهم کوبیدن سلطنت حکام ستمگر و جایگزین کردن حکومت علوی قیام کرده و شمشیر کشیدند و از هیچ تلاشی فروگذاری نکردند.این حرکتها و جنبشها یکی از دیگری طلوع و غروب کرد و در طول دو قرن دوم و سوم هرگز روی زمین از یک علوی جانباز که به رضای آل محمد دعوت کند خالی نشد.

ص:۱۶۸

بخش سوم

فصل چهارم

اشاره

گسترش جنبش های زیدیه

بیعت شیعیان زیدی با ابن طباطبا

علیرغم همه نهضتهای زیدی و قیام یحیی بن عبد اللّه در دیلم برادرش ادریس در مغرب،دوره هارون الرشید از نقطه نظر سیاسی و رفتار با سادات علوی،نسبتا دوره ای آرام و ملایم بود.درواقع سیاست و زیرکی هارون و بینش وزرا و یاران او نسبت به رفتار با سادات علوی و شیعیان انقلابی زیدی،که به شدت با خلفای عباسی مبارزه می کردند، تندروی شیعیان را در برابر هارون کاهش داده بود.اما با مرگ هارون و بروز آتش جنگ و اختلاف میان امین و مأمون بر سر خلافت و جانشینی پدر،و سرانجام کشته شدن امین به دست برادرش،اوضاع سیاسی به نفع انقلابیون شیعه تغییر یافت و زمینه را برای از سرگرفتن یک انقلاب وسیع،آنهم بیشتر به رهبری شیعیان زیدی،آماده ساخت (۱).

مطابق تاریخ اسلامی،رهبری انقلابهای علویان را،بیشتر شیعیان زیدی برعهده داشتند،زیرا در برابر دستگاههای ظلم و ستم،معتقد به تقیه نبوده و مسلحانه با خلفای ستمگر به مبارزه می پرداختند.اگر چه دیگر گروههای شیعی از لحاظ عقاید با زیدیان،جزئی اختلاف داشته اند اما از نظر ماهیت قیام و انقلاب که همواره بر ضد ظلم و برای اقامه دولت عدل،صورت می گرفت،از مبارزات حق طلبانه علویان زیدی حمایت می کردند و از تلاشها و مجاهدتهای آنها پشتیبانی می نمودند.

قیام و انقلاب محمد بن ابراهیم زیدی معروف به ابن طباطبا در کوفه،به پشتیبانی شیعیان آن شهر در عهد حکومت مأمون،یکی از انقلابهای بارز این دوره از تاریخ

۱- ۱) -تاریخ ادبیات عرب از نیلکسن ص ۲۵۹

اسلامی است (۱).ابن طباطبا،نخست با علویان زیدی،در حجاز ساکن بود،سپس به جهت تغییر اوضاع سیاسی و تشویق برخی از شیعیان کوفه،به عراق آمده،کوفه را مرکز مبارزات خود قرار داد.

در آن زمان کوفه،مرکز توطئه های ضد عباسیان بود و قاطبه مردم آن سرزمین به علویان متمایل بودند؛به همین جهت است که می بینیم ابی السرایا فرمانده ارتش عباسیان و هرثمه بن اعین در کوفه بر ضد عباسیان قیام کردند (۲).گویند سبب خروج ابی السرایا آن بود که او را از حقوق و مزایا محروم ساختند و او از این پیش آمد ناراحت شده،ترک دیار کرد و برضد عباسیان اعلام جنگ نمود (۳).در این میان مورخان نظر دیگری داشته،می گویند انگیزه خروج او روش سیاسی مأمون الرشید بوده است.باین ترتیب که مأمون سیاست نژادی را در پیش گرفت و نژاد فارس و عجم را بر تیره تازی و عرب مقدم داشته،پایتخت کشور اسلامی را از بغداد به مرو،انتقال داد و فضل بن سهل ذوالریاستین.

را که از فارسها بود به نخست وزیری برگزید.

طبیعی است که این روش سیاسی با مذاق عرب و نژاد عربی،سازگار نبود،بخصوص اینکه ابو السرایا خود،یک عرب اصیل و از تیره بنی شیبان است که دشمنی این قبیله با عجم و فارس،زبانزد خاص و عام بود.

تمایل مأمون الرشید به ایرانیها و دادن امتیازات بیشتر به آنها خود کافی بود که ابو السرایا را بشوراند و او را به جنگ،برضد عباسیان وادارد.

گویند وقتی که ابو السرایا از کوفه بیرون رفت ابتدا بسوی شهر انبار هجوم برد، فرماندار شهر را کشت،سپس با حیرت و سرگردانی،به طرف شهرهای دیگر،روانه شد و نمی دانست که چه کار کند و یا به چه کسی پناه آورد.تا آنکه با ابن طباطبا ملاقات کرده و با او بیعت نمود. (۴)

۱- ۱) -طباطبا،لقبی است که به پدر محمد بن ابراهیم،اطلاق می شد.سبب آن بود که روزی برای او پیراهنی دوختند و او را در انتخاب پیراهن و قبا،آزاد گذاشتند،او قبا را انتخاب کرد و گفت:طباطبا یعنی قباقبا،از آن پس به آن اسم طباطبا ملقب گردید. ضمنا در لهجه نبطی ها،طباطبا به سید السادات گفته می شود.(سر السلسله العلویه ص ۱۹)"مؤلف"

۲- ۲) -تاریخ الشعوب الاسلامیه ج ۲ ص ۳۴ و تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۳۹ و المعارف ابن قتیبه صفحه ۳۸۷ و کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۱۰۳

۳- ۳) -المعارف ابن قتیبه ص ۳۸۷

۴- ۴) -المعارف ابن قتیبه ص ۳۸۷

قیام ابن طباطبا

محمد بن ابراهیم،به تشویق بعضی از علویان از حجاز عازم کوفه شد تا در آن شهر به دعوت خود برضد عباسیان اقدام کند.

از سوی دیگر نصر بن شبیب طائی که یکی از دوستداران مأمون و از سرلشگران او، در جزیره العرب بود پس از بروز جنگ میان دو برادر بر سر خلافت،از دگرگونی اوضاع و هرج ومرج،استفاده کرد و سر از اطاعت عباسیان باز زد.

به دنبال شورش نصر بن شبیب،مأمون الرشید،سردار ارشد خود طاهر بن الحسن را فرماندار جزیره العرب نمود و به جای طاهر بن الحسین،حسین بن سهل را بسال ۱۹۸ هجری والی عراق گردانید.انتصاب حسن بن سهل،بجای طاهر بن الحسین،بر طاهر سخت گران آمد،و آنرا اهانتی بزرگ از جانب مأمون دانست.او که سالها به مأمون خدمت کرده و در جنگ برضد امین و شکست او،شجاعتها و رشادتها،از خود نشان داده بود جابجایی خود و سپس عزلش را نشان بی وفائی مأمون انگاشت،و سخت آزرده دل گشت.

این نقل و انتقالها از جانب مأمون،در حقیقت به سبب نفوذ فراوان فضل بن سهل را به خاطر رضایت و خوشنودی برادرش فضل انجام داد.به دنبال آن،فضل، علی بن ابی سعید را به عراق فرستاد تا طاهر بن الحسن را از فرمانداری و هرثمه را از فرماندهی ارتش عزل کند،و سپس برادرش حسن بن سهل را بجای وی به فرمانداری و حمید بن عبد الحمید را با بسیاری از سران ارتش به فرماندهی ارتش منصوب نمود.طاهر بن الحسین،پس از عزل خود به طرف شهر رقه (۱)روانه شد تا بسوی خراسان بشتابد و با خلیفه مأمون الرشید مبارزه نماید (۲).

عراقیان از قصد مأمون الرشید،مبنی بر روی گردانی خود از ایشان و نیز اعتمادش بر فضل بن سهل که تسلط فراوانی بر وی داشت،سخت آزرده شدند.حتی شایع شد که فضل بر خلیفه مسلط شده،او را زندانی کرده و ارتشیان و اهل مدینه را از دیدار با او باز نموده است (۳).

ص:۱۷۱

۱- *) -رقه،شهری در ساحل فرات در شمال عراق واقع است که امروزه در استان موصل قرار گرفته.سرزمینهای خلافت شرقی،ص ۹۳."مترجمان"

۲- ۱) -المعارف ابن قتیبه ص ۳۸۷

۳- ۲) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۴۸

همین شایعات سبب شد که فتنه ها بپاخیزد و سرپیچی از اطاعت خلیفه بخصوص در میان علویان که عداوت خاصی با او داشتند و او را غاصب حق شرعی خود می دانستند، علنی گردد.این آشوبها،سبب گردید که علویان نقش خود را در روند سیاسی دولت عباسی آشکار سازند و مخالفت خود را با خلافت آغاز نمایند.حال آنکه از زمان نهضت ابراهیم بن عبد اللّه در بصره،در آغاز خلافت عباسی،فرمان خلیفه را می شنیدند و اطاعت او را قبول داشتند.بنابراین،آنها اجتماعی تشکیل دادند و دلائل خود را برای نهضت و انقلاب بیان کرده،مسئله تسلط فضل بن سهل را بر خلیفه دستاویز نمودند و اوضاع عراق و بخصوص کوفه را به نفع انقلاب خود تغییر دادند (۱).

شورش نصر بن شبیب

معروف است که نصر رهبری جنبشی را که هدفش برانداختن حکومت عباسیان بود،به عهده داشت.او که یکی از رؤسای قبایل جزیره العرب و یکی از سرداران نامی مأمون بود،تصمیم گرفت که شورش کند (۲).مأمون،طاهر بن الحسین را برای مقابل با نصر برگزید.نصر دید که یارای مقاومت در برابر ارتش بزرگ عباسیان را ندارد،درنتیجه فکر کرد که باید خود را به پناهگاهی رسانده و از آنجا با عباسیان مبارزه نماید،بااین جهت راه حجاز را در پیش گرفت تا به علویان بپیوندد و به اتفاق،برای نابودی خلافت عباسی قیام نمایند.ابو الفرج اصفهانی مورخ معروف می گوید:نصر در باطن شیعه بود،از این جهت علاقه علویان را به خود جلب کرد و توانست آنها را با خود همراه سازد (۳).

در حجاز،محمد بن ابراهیم ابن طباطبا،یکی از علویان زیدی که سر شورش داشت بسال ۱۹۶ هجری از مدینه مقر اصلی خود به مکه آمد.وی در آن سال مخفیانه با حجاج تماس گرفت تا از آنها بیعت بگیرد،ولی از ترس عباسیان،خود را پنهان کرد تا دعوت او،علنی نشود.

در این هنگام،نصر بن شبیب تصمیم خود مبنی بر قیام علیه عباسیان را با

۱- ۱) -روضه الصفا ص ۴۵۳

۲- ۲) -قیام سادات علوی ص ۶۸

۳- ۳) -مقاتل الطالبین ص ۵۱۹

ابن طباطبا در میان گذاشت و نظر او را جلب کرد.از طرفی ابن طباطبا هم در فکر بود که یکی از سرداران مأمون را برای تنظیم ارتش خود،همراه سازد تا بتواند بر عباسیان چیره شود.اینجا بود که با فکر تصر بن شبیب،توافق کرد و از تصمیم او،استقبال نمود (۱).

طرح عملیاتی نصر

طرح و نقشه نصر این بود که با ابن طباطبا به جزیره العرب رفته،در آنجا نقشه قیام و طرح شورش برضد عباسیان را بریزند (۲).

از این جهت ابن طباطبا با اطرافیان خود برای ملاقات با نصر بن شبیب بسوی جزیره شتافت،اما افسوس که در آنجا با نقض پیمان و خلف وعده نصر روبرو گردید.

داستان نقض پیمان نصر از این قرار است که نصر پس از جدا گشتن از ابن طباطبا،برای خداحافظی به خانه بازگشت و در آنجا فکر خود را مبنی بر همکاری با ابن طباطبا،برعلیه عباسیان،با خانواده و خویشاوندان خود درمیان گذاشت؛اینجا بود که با مخالفت شدید خانواده اش روبرو گشت تا آنجا که یک پسرعمویش با دلائلی او را از اقدام باین کار بزرگ نهی نمود و ضمن اشعاری به نصر گفت:ای نصر،هرگز به رأی خود از راه نخوت قوم گرایی (ناسیونالیستی)مغرور مباش زیرا که آرزوهای دراز در شأن مردان بزرگ نیست.همواره خود را در لغزش و اشتباه تصور کن و نیز خوبیها و بدیهای آن را در جلوی چشمت مجسم کن تا از آن محفوظ بمانی،هرگز به چیزی که زوال آن هرلحظه در حال وقوع است اعتماد نکن،زیرا که هرگز نمی توان به اهداف حکومت رسید.

با این همه،نصر برای اقناع ابن طباطبا خواست که سلاح و پولی به مقدار ۵۰ هزار دینار،در اختیار او بگذارد،اما ابن طباطبا از قبول آن سر باز زد و گفت:

ما بحمد اللّه با عصبه (۳)و گروه خود از تو دفاع کردیم تا همه در راه حق،به کمک داعی (۴)بشتابند،ما ابتدا به تو گمان نیک داشتیم ولی تو در برابر آن کوتاهی کردی و بدین جهت عاقلان سرزنشت کنند،اما راستگویان،رستگار می شوند.

۱- ۱) -الاعلام زرکلی ج ص ۱۸۲

۲- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۵۱۹

۳- *) -عصبه،خویشاوندان پدری شخص؛فرهنگ معین.

۴- **) -داعی،آنکه مردم را به دین خود دعوت کند؛فرهنگ معین.

ملاقات ابن طباطبا و ابو السرایا

ابن طباطبا پس از یأس و نومیدی از نصر بن شبیب،در خود تأملی کرد و با پشیمانی بسوی حجاز بازگشت.می گویند،او فهمیده بود که نمی تواند به تنهایی با عباسیان مصاف کند اما شرایط و اوضاع و تقدیر او را بر آن داشت که بار دوم برگردد و تلاش و هدفش را تعقیب کند،ولی این بار قبل از برگشتنش بطور تصادفی با ابو السرایا که سودای شورش در سر داشت و به دنبال کمک می گشت برخورد نمود.

ظاهرا ابو السرایا خود می خواست که با علویان ملاقات کند چرا که می دانست علویان با دستگاه خلافت خصومتی آشتی ناپذیر دارند.وی،چون از ماجرای ابن طباطبا آگاه گشت،مصمم شد تا در جزیره العرب با او ملاقات کرده تصمیم خود،مبنی بر شورش بر ضد عباسیان را با او در میان بگذارد تا هردو به اتفاق،در کوفه برضد مأمون قیام نموده عراق را بر ضد او بشورانند و بالاخره این ابو السرایا بود که نقشه خروج و مبارزه را با ابن طباطبا مطرح نمود و او را به قیام واداشت.

ابو السرایا به او گفت:تو روانه فرات شو تا من همه کوفه را به پشتیبانی تو بسیج کنم (۱).

ابن پیمان،بطور پنهانی منعقد گشت و بدین ترتیب ابن طباطبا راهی فرات شد و سپس راه کوفه را در پیش گرفت و از اوضاع علویان کوفه و بیت آنها می پرسید تا برضد عباسیان قیام کنند.

اما ابو السرایا از راه کربلا-خود را به کوفه رسانید و در کربلا-با علویان زیدی اجتماع کرد،و اخبار آنها را به ابن طباطبا در کوفه رسانید.

مع الاسف ابو السرایا از آن موعد مقرری که میان او و ابن طباطبا،معین شده بود، کمی دیرتر رسید،از این جهت شکی در دل ابن طباطبا وسوسه کرد که نکند ابو السرایا نیز همانند نصر بن شبیب،می خواهد پشت پا به وعده خود بزند و برگردد.اما شک و وسوسه برطرف شد،و بزودی ابو السرایا،به او پیوست و آمادگی خود را با تمام قوا،برای قیام اعلام کرد.این بود که با ابن طباطبا به سازمان دهی و تدارک قوا پرداخت (۲).

۱- ۱) -مقالات الاسلامیین ص ۸۱

۲- ۲) -تاریخ طبری،ج ۸ ص ۵۲۸ و مروج الذهب ج ۴ ص ۲۷

ابو السرایا متعهد شد که در این قیام بنام ابن طباطبا و رضای آل محمد دعوت کند، این بود که در رجب سال ۱۹۹ هجری بر کوفه غلبه کرد،مردم را امان داد و آنان را به رضای آل محمد و عمل به کتاب و سنت (۱)دعوت کرد (۲).

بسیاری از مردم،با وی بیعت نمودند و فقهای بزرگ کوفه مانند یحیی بن آدم، به مردم پیوسته و بیعت نمودند.محمد بن محمد بن زید،محمد بن جعفر،علی بن عبد اللّه که همه از خویشاوندان وی بودند،به او پیوستند و شهرتش میان مردم پیچید و به لقب امیر المؤمنین ملقب گردید (۳).

مورخ معروف،مقدسی می گوید:ابن طباطبا،آیه ای زرین نقش انگشترش بود،بر روی درهم ها نقش زد (۴).

"إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ" (سوره صف،آیه ۴):

همانا خداوند دوست می دارد کسانی را که در راه او چون سد فولادین پیکار کنند.

ابن طباطبا فقیهی عالم،عابدی زهدپرور و شاعری خوش قریحه بود.از اشعار وی این ابیات به یادگار مانده است:ترجمه

حسود بیمار دلی که غم و اندوه خود را پنهان می کند همواره غمین می شود،ولی در من اثر نمی گذارد.مرا خدمت می کند(حسد)که من در به دست آوردن دانش تلاش می کنم درحالی که من سخنهای نو و کلام نغز را دارا هستم و از سرچشمه های دانش بهره ها دارم.او فکر می کند که دانش،غنا و ثروت را جذب نمی کند و خود را با جهل و ناآگاهی خوشنود ساخته و مشغول می دارد.ای آنکه مرا ملامت می نمایی،بگذار که من بر ارزش خود مباهات کنم زیرا ارزش هرکسی به اندازه دانش اوست (۵).

۱- ۱) -مقدمه ابن خلدون ج ۴ ص ۸

۲- ۲) -سر السلسله العلویه ص ۱۶ و نهایه الادب ج ۲۳ صفحه ۳۰ و مقاتل الطالبین ص ۵۲۳

۳- ۳) -عمده الطالب ص ۱۶۱

۴- ۴) -البدء و التاریخ ج ۶ ص ۱۹

۵- ۵) -متن اشعار: حسود مریض القلب تجفی انیز و نصبحی کئب لیس عندی حزینه یلوم علی ان حشافی العلم طالبا اجمع من عند الرجال فتونه فاملك ابکار الکلام و عونه واحفظ مما استفینه عونه و یزعم ان العلم لا بجلب الفتی و یحسن بالجهل الذمیم ظنونه فیالائمی،دعنی اغالی بقیمتی فقیمته کل الناس ما یحسنونه

اشعار زیر نیز در ذم عباسیان،از او نقل شده است:

من در کار خود(مبارزه با عباسیان)جدی بودم،اما آنچه را که از ظلم و جور عباسیان دیدم،مرا در امر مبارزه مصمم تر ساخت.آیا شایسته است که بیت المال را در راه باطل و برخلاف حق مصرف نمایند و با اهل حق و طرفداران آن با ظلم و ستم معامله کنند؟به خدا قسم،همینکه این ظلم و ستم عباسیان را دیدم،در امر مبارزه با آنها تأخیر نکردم.این ظلم و ستم ستمگران کافی است که مورد عبرت بینندگان قرار گیرد و خدا و قضا و حکم خود را حتمی ساخته که عاقلان روی آن حساب می کنند (۱)و نیز این دو بیت:

آیا سزاوار است که حق ما با وجود قرابت و نزدیکی با رسول خدا،پایمال بشود و آنرا بیگانگان و دوردستان بگیرند.ای کاش این نزدیکی و قرابت،دور می شد و هیچوقت در نسب ما،نیاهای مشترکی نبود (۲).

آغاز حکومت ابن طباطبا

(هنگامی که ابن طباطبا و زیدیه بر کوفه تسلط یافتند آوازه شان در شهرها پیچید و علویان در مکه و مدینه و یمن از این فرصت استفاده کرده بپاخاستند و آن شهرها را گرفتند و مردم را به بیعت برای ابن طباطبا دعوت کردند (۳).

۱- ۱) -الوافی بالوفیات ج ۱ ص ۳۳۹،متن اشعار: وکتت علی جد من امری فزادنی الی الجد جدا ما رایت من الظلم ایذهب مال اللّه فی غیر حقه و تنزل اهل الحق فی جابر الحکم لعمرک ما ابصرتها فسألتها و جاورتها الا لا مضنی فی عزم کفی عبره و اللّه یقضی قضاوه بها عظه من ربنا لذوی الحکیم

۲- ۲) -همان مدارک ص ۳۳۹،متن اشعار: اینقض حقنا فی کل وقت علی قرب و یأخذه البعد قیالیت التقرب کان بعدا و لم تجمع مناسبنا الجدود

۳- ۳) -المعارف ابن قتیبه ص ۳۸۷

از جمله کسانی که در مدینه مردم را به بیعت ابن طباطبا فرامی خواند،محمد بن سلیمان(بن داود بن الحسن بن الحسن)بود (۱).

در مصـر،برادرش قـاسم بـن ابراهیـم،و در یمـن ابراهیـم بـن موسـی بـن جعفر (۲)،و بـاین ترتیـب حکـومت او در خـارج از عراق،گسترش یافت.

دعوت ابن طباطبـا،یکی از گسترده ترین نهضـتهای زیـدیه می باشـد،چرا که در بیشتر شـهرهای کشور پهنـاور اسـلامی،گسترش یافت.

ابن طباطبا دعوت خود را به کوفه منحصـر نساخت،بلکه مبلغانی برای دعوت شـیعیان،به خارج عراق گسـیل داشت،حتی بعضی از عباسیان به دعوت او لبیک گفتند.

ابو الفرج اصـفهانی می گویـد:ابن طباطبـا کسـی را به پیش فضـل بن عباس بن عیسـی بن موسـی فرسـتاد که او را به بیعت وی دعوت کنـد و از او بخواهـد که برای او سـلاح گرد آورد و او را یاری نمایـد (۳).اما دیدنـد که فضل بن عباس از شـهر خارج شده است و دور خانه اش را خندق کنده است و خود سـلاح در دست گرفته آماده جنگ است.فرسـتاده ابن طباطبا،این خبر را به ابی السـرایا رسانیـد.ابو السـرایا،آنهـا را به آرامش دعوت کرد و از آنهـا خواست که به ابن طباطبـا بپیوندنـد،امـا آنهـا گوش نکردنـد و از پشت حصارهـا، ابـو السـرایا را بـا تیرهـای خود،نشـان گرفتنـد.آنگاه فضـل،به حسن بن سـهل پیوست و از جریـان مطلعش ساخت و حسن نیز فضل را وعده کمک داد.)

آغاز جنگ عباسیان

روزی که ابن طباطبا وارد کوفه شد،سلیمان بن ابی جعفر منصور نیز از طرف حسن بن سهل به فرمانداری کوفه منصوب شد.از آنجا که سلیمان اخبار کوفه و تسلط ابن طباطبا را به حسن بن سهل گزارش نداده بود،لذا وی بر فرماندار کوفه سخت برآشفت و خود را برای جنـگ بـا علویـان آمـاده ساخت تا کوفه را بازپس گیرد و حکومت و خلافت را در آنجا تثبیت کنـد؛چرا که او انقلاب کوفه و جریان قیام ابن طباطبا و علویان را از فضل بن عباس یکی از خدمتگذاران خود شنیده بود (۴).

۱- ۱) -مروج الذهب ج ۴ ص ۲۶

۲- ۲) -مقالات الاسلامین ص ۸۳

۳- ۳) -مقاتل الطالبین ص ۵۲۵

۴- ۴) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۲۹

ازاین رو به یکی از فرماندهانش زهیر بن مسیب دستور داد که خود را برای جنگ آماده ساخته به همراه ۱۰ هزار ارتش پیاده و سواره برای جنگ با ابن طباطبا،به کوفه روانه شود.

ابن طباطبا و ابو السرایا،وقتی که از نیروی نظامی عباسیان آگاه شدند از کوفه، بیرون نرفتند زیرا می خواستند وضع نظامی و جنگی عباسیان را ارزیابی کنند.

ارتش عباسی،در نزدیکی کوفه در محلی بنام،شامی منزل کردند.این بود که ابو السرایا و ابن طباطبا،نیروهای خود را به طرف آنها گسیل داشتند.

دو ارتش در نزدیکی پل فرات بهم رسیدند و جنگی سخت درگرفت (۱).

حسن بن هذیل،یکی از پیروان زیدی،مردم را به جنگ با دشمن ترغیب می کرد و می گفت:

"ای گروه زیدیه!ای طرفداران زید بن علی!این مقام،مقامی است که پای انسان را می لرزاند و می لغزاند و اراده را از انسان می رباید.خوشبخت کسی که دین خود را از وسوسه اهریمنان حفظ کند،و دلیر کسی که به عهد خود در پیشگاه الهی وفا کند و حرمت پیامبر(ص)را در اهل بیت او نگهدارد (۲).

سپس شعری خواند که ترجمه آن چنین است:

"بدانید که اجلها معین و عمرها محدود است،هرکه از مرگ بگریزد مرگ او را درمی گیرد." "هرکه در جوانی با شهامت و مردانگی نمیرد،در پیری می میرد،زیرا که مرگ کاسه آبی است که همه از آن خواهند چشید.

ابن طباطبا و ابو السرایا،با شجاعت کامل به زهیر بن مسیب یورش بردند،او را مغلوب ساخته و آنچه از اموال و ثروت و سلاح بود،گرفتند (۳).روز اول جنگ سپری شد،اما در روز دوم به ناگاه ابن طباطبا مرد.مورخان در سبب مرگ او،اختلاف دارند:

ابو الفرج اصفهانی،معتقد است که ابن طباطبا،مریض بوده و به علت مرضی که داشت،از پای درآمد (۴).ولی دیگر مورخان می نویسند که ابو السرایا،او را مسموم ساخت، زیرا او بود که زهیر بن مسیب را مغلوب کرده بود.از طرفی هم می دید که مردم پیروش هستند و او می تواند بدون ابن طباطبا،ارتش را رهبری کند.این بود که او را مسموم کرد و همه اموال و ثروت را از او گرفت.

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۵۲۶

۲- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۵۲۷

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۲۹ و تجارب الاهم ج ۶ ص ۴۲۰

۴- ۴) -مقاتل الطالبین،ص ۵۳۵

ولی این دو نظریه،درباره علت وفات ابن طباطبا باهم سازگاری ندارد.زیرا اگر فرض شود که ابن طباطبا،مریض بوده،پس او چگونه توانسته است که آن راه طولانی، از حجاز به عراق را که قطعا به صحت و سلامتی نیاز داشته است،طی کند.از طرف دیگر درست نمی نماید که ابو السرایا،با این خیالات واهی رفیق و هم پیمان علوی خود را مسموم کرده باشد،زیرا برای هردو یک خطر مشترک،کشته شدن در جنگ وجود داشته است.لذا دلیلی ندارد که در این اوضاع آشفته،هم پیمان خود را مسموم کند.

بنظر می رسد که ابن طباطبا به اجل الهی وفات کرده و مرگ او طبیعی بوده است.

این واقعه(جنگ)در سی ام جمادی الاخری سال ۱۹۹ اتفاق افتاد (۱).وی به هنگام وفات ۵۳ سال داشت (۲).

بیعت با محمد بن محمد بن زید

بعد از وفات ابن طباطبا،ابو السرایا،محمد بن محمد بن زید را به جانشینی وی معین و همه زیدیان را برای بیعت با او به خاطر ادامه مبارزه،دعوت نمود.محمد،هنگام شروع جنگ کم سن و سال بود،اما از شجاعت و بلاغت زبان،بهره ای وافر داشت.

بلاذری مورخ معروف می گوید:هنگامی که ابو السرایا با محمد بن محمد بن زید در سن کودکی بیعت کرد،محمد با استقبال فراوان،دعوت وی را پذیرفت و چنین آغاز کرد:

گروهی می گویند که بنی عباس در حجاز یک مشت آدمهای جاهل و احمق هستند و راه حکومت را نمیدانند و با مردم بدرفتاری می کنند.عبد العزیز بن عیسی بن موسی،یکی از حاضران و شیعیان علوی،پس از شنیدن سخنان محمد،از گفتار وی ستایش کرد و گفت:

مرحبا ای بنده خدا،منهم در فکر همین سخن بودم که خداوند آنرا بر زبان تو جاری ساخت. (۳)

به دنبال بیعت ابو السرایا،همه علویان از او پشتیبانی کردند و باهم جبهه مشترکی را برضد عباسیان تشکیل دادند.نفوذ محمد،بیشتر مذهبی بود تا سیاسی بنابراین همه کارهای جنگی را به عهده ابو السرایا نهاد.بعد از آن ابو السرایا به کوفه

۱- ۱) -کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۱۰۲ و تاریخ ابو الفداء ج ۲ ص ۲۹

۲- ۲) -سر السلسله العلویه ص ۱۶

۳- ۳) -انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۷

برگشت تا سپاه خود را برای مبارزه با عباسیان بسیج کند.وی پس از آمادگی کامل، به همراهی محمد به شهر واسط آمده و آن شهر را از تسلط خلافت خارج کردند (۱).

بعد از فتح واسط،علویان با تصمیمی استوار و با اعتماد به ارتش مجهز خود، راه پیروزی را در پیش گرفتند.یکی از شعرای طرفدار علویان،در تعریف این فتح و پیروزی چنین سروده است.

آیا نمی بینی که چطور خداوند دین خود را یاری کرد و بنی العباس را دنبال فرزندان علی انداخت (۲).

در خلال این جنگها است که شجاعت ابو السرایا،آشکار می شود.او فرماندهی ارتش را با نام علویان به عهده گرفت و با وجود اعتراف و اقرار به رهبری محمد بن محمد بن زید،خود فرماندهی حقیقیی ارتش را انجام می داد (۳).

از متون تاریخی چنین استنباط می شود که پست فرماندهی به جهت کوچکی سن محمد بوده است.

هنگامی که گزارش شکست زهیر و ارتشیانش به حسن بن سهل والی بغداد رسید و فهمید که ابو السرایا با ارتشی مجهز به سراغ او می آید،از سردار خود عبدوس بن ابی خالد المروزی،درخواست کرد که خود را برای مقابله با ابو السرایا آماده کند (۴)

عبدوس در ۱۳ رجب ۲۰۰ هجری در مسجد جامع کوفه به ابو السرایا رسید ابو السرایا او را کشت و برادرش هارون را اسیر کرد و آنچه از اموال و سلاح و ثروت داشت.

همه را تصرف کرد (۵)،و از لشکریان عبدوس،تنها کسانی نجات یافتند که فرار کرده بودند.

بازگشت زهیر بن مسیب

اما زهیر بن مسیب سردار اول که در آغاز جنگ،از معرکه فرار کرده بود،دوباره بازگشت تا مجددا با ابو السرایا به جنگ بپردازد.او به قصر ابن هبیره که میان کوفه و بغداد قرار داشت پناه برد تا آنجا را پناهگاه و ستاد عملیاتی خود قرار دهد و جنگ را آغاز نماید.

۱- ۱) -دول الاسلام ۱ ص ۹۱

۲- ۲) -الوافی بالوفیات ج ۱ ص ۳۳۸،متن شعر: الم تر ان اللّه اظهر دینه وحلت بنی العباس خلف ابن علی(ع)

۳- ۳) -العصر العباس الاول ص ۲۰۶

۴- ۴) -انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۱۷

۵- ۵) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۰

پس از پیروزی در جنگ اول،سادات علوی،این فرصت را غنیمت شمردند و مبلغان خود را برای دعوت به رضا آل محمد به شهرها فرستادند (۱).با اعزام عباس بن محمد بن محمد بن زید آماده شد و به دنبال آن علویان زیدی،ارتشی مجهز به شهر واسط فرستادند و والی آن عبد اللّه بن سعید الحوشی نماینده حسن بن شهل را ساقط کرده، محمد بن حسن معروف به سیلق را به فرمانداری آن شهر منصوب کردند (۲).آنگاه ابراهیم بن موسی بن جعفر نماینده قبلی ابن طباطبا،یمن،و حجاز را به تصرف خود درآوردند.

تصمیم نهایی حسن بن سهل

وقتی حسن بن سهل،قتل عبدوس و فرار زهیر بن مسیب را شنید،با جمعی از یاران خود، از جمله منصور بن المهدی به مشورت نشست تا هرثمه بن اعین را که در راه خراسان بود و از وی قهر کرده و از خشم و عناد،راه خراسان را در پیش گرفته بود،بهره گرفته،مبارزه و قتال با ابو السرایا را به وسیله او از سر بگیرد.

هرثمه ابن اعین،دعوت حسن بن سهل را هنگامی که در حلوان(مرز عراق)بود رد کرد اما پس از الحاح و اصرار فراوان حسن بن سهل،سرانجام تسلیم شد و از راه برگشت والی بغداد،سردار خود موسی بن یحیی بن خالد برمکی را با وی همراه ساخت که دسته جمعی به مبارزه با ابو السرایا بپردازند (۳).از طرف دیگر،حسن بن سهل،به یکی دیگر از فرماندهان خود(علی بن ابی سعید)دستور داد که با سپاه خود به طرف مداین،واسط و بصره رفته و این سه شهر را از تسلط طرفداران علویان و ابو السرایا بیرون آورد.علی با لشکریان خود،جانب مداین را در پیش گرفت و پس از جنگ شدیدی با طرفداران ابو السرایا آن را فتح کرد،سپس روی به واسط نهاد،شهر را فتح کرد و نماینده ابن طباطبا،محمد سیلق را بیرون راند (۴).

این پیروزی برای عباسیان طلیعه ای برای فتح و تصرف شهرهای دیگر بود.ازاین رو هرثمه راه کوفه را در پیش گرفت و بسوی رودخانه صرصر(رودخانه فرعی فرات)که در آنجا ابو السرایا اردو زده بود،روانه گشت.هرثمه روی رودخانه پلی ساخت و آن را با زنجیرهایی

۱- ۱) -تجارب الامم ج ۶ ص ۴۲۱

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۰

۳- ۳) -انساب الاشراف ج ۳ ورقه ۱۸

۴- ۴) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۰

محکم ساخت (۱)تا بتواند بدینوسیله خود را به ابو السرایا برساند،ابو السرایا که از هیبت و عظمت ارتش هرثمه به وحشت افتاده بود،نتوانست خود را نگه دارد،بنابراین ارتش خود را برداشت و به قصر ابن هبیره پناه برد.هرثمه وی را دنبال کرده و در نزدیکی قصر ابن هبیره به وی رسید جنگ شدیدی آغاز گشت،ابو السرایا و محمد بن زید،به کوفه فرار کردند و به یاران زیدی خود پیوستند (۲).مردم،هنگامی که شکست ابو السرایا را فهمیدند، ریختند و خانه های بنی عباس را در کوفه غارت کردند(۲۰۰ ه).اما ارتش عباسی همچنان به پیشرفت و پیروزی خود ادامه داده،وارد کوفه شدند و بیشتر طرفداران زیدی را قتل عام کردند و به دیگر مردم کوفه امان دادند.هرثمه،پس از پیروزی مدتی در کوفه ماند تا اوضاع کوفه را آرام کرده،امور آن را منظم نماید.

فرار ابو السرایا

پس از شکست ارتش علویان،ابو السرایا همراه محمد بن محمد بن زید و عده ای از سادات علوی فرار کرد،و به شهر قادسیه رفت (۳)و از آنجا به طرف واسط حرکت کرد،اما وارد شهر نشد و به جهت طرفداران خود بسوی بصره روانه شد.ولی چندان توقفی نکرد،زیرا علی بن ابی سعید ارتش مجهزی به دنبال آنها فرستاد تا آنها را دستگیر کند.قشون وارد بصره شد عامل علوی زید بن موسی به مدینه فرار کرد و مجددا شهر به تصرف عباسیان درآمد.

زیدیان در راه خود به خراسان،وارد شوش شدند تا طرفداران خود را جمع کرده و دوباره آماده قتال شوند (۴).عباسیان وقتی فهمیدند که سادات علوی همچنان می خواهند به مبارزه خود ادامه دهند،خواستند که از راههای سیاسی مسئله را پایان دهند.این بود که حسن بن علی معروف به بادغیس پیش مأمون رفت و پیشنهاد داد که علویان را امان دهد که هرکجا که می خواهند بروند و به ایشان گفت:من هرگز به جنگ با شما نیاز ندارم،هرگاه از قلمرو حکومت من برون روید،من شما را تعقیب نخواهم کرد (۵).

۱- ۱) -انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۸

۲- ۲) -قیام سادات علوی ج ۱ ص ۶۸

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۴

۴- ۴) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۴

۵- *) -لا حاجه لی فی قتالکم و اذا خرجتم من عملی،فلست اتیعکم.

اما ابو السرایا این بار نیز،سر باز زد و خواستار جنگ شد،دو ارتش باهم مصاف دادند این بار نیز عباسیان پیروز شدند.مأمون خون طرفداران وی را مباح اعلام کرد.

ابو السرایا در خلال جنگ مجروح شد و مریض گشت،سپس همه رهبران شورش محمد بن زید،ابو الشوک و خود وی از جنگ فرار کرده و به خانقین رسیدند (۱).در خانقین کسی آنها را پنهان ساخت،سپس پیش حماد کند وغوشی یکی از سرداران عباسی آمد و ماجرا را تعریف کرد.او نیز کسی را دنبال شان فرستاد تا آنها را بگیرند (۲).

پایان کار ابو السرایا

آن سه نفر وقتی که فهمیدند افراد حماد به دنبال آنها می گردند فرار کرده به کوهستانی، پناه بردند.اما همین که حماد از جایگاه ایشان باخبر گشت،همگی را دستگیر کرد و به نهروان پیش حسن بن سهل فرستاد.حسن درمورد ابو السرایا دستور داد که سر از تنش جدا کنند.این کار با مشورت هارون بن ابی خالد که قبلا اسیر ابو السرایا بود،انجام گرفت.

آنگاه بدنش را به بغداد فرستاد،و آن را دو نیم کرده هرنیمی را بیک طرف جز بغداد، آویزان ساختند (۳).

مدت قیام از آغاز تا پایان کار،ده ماه طول کشید و ابو السرایا داعی نهضت علویان به شهادت رسید (۴).

فرجام کار محمد بن زید

اما محمد بن محمد بن زید رهبر کم سن علوی،پیش حسن بن سهل آمد و از وی امان خواست و خواستار محبت وی شد.حسن به خاطر جوانی و کمی سنش،به او محبت کرد و او را به خود نزدیک ساخت و گفت"خداوند کسی را که تو را گول زد لعنت کند (۵)."سپس او را پیش مأمون به خراسان فرستاد تا در آنجا زندگی عادی خود را ادامه دهد.حسن بن سهل،پس از پیروزی پیش از آنکه از عراق بیرون آید،خالد بن یزید بن زید را فرماندار کوفه ساخت و

۱- ۱) -انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۸

۲- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۵۴۸

۳- ۳) -انساب اشراف ج ۳ ص ۱۸

۴- ۴) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۴۳

۵- ۵) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۴۳

خود با محمـد بن محمـد بن زید،از راه مداین به مرو،پیش مأمون آمد.مأمون پس از دیدن محمد،از کمی سن و فصاحت زبان او در شگفت شد.بخاری می گوید:مأمون از او پرسید:

چگونه کار و توفیق خدایی را همراه پسر عمت(منظور خودش هست)دریافتی؟در اشعاری جواب داد:

امین خدا(مأمون)را در حلم و صـفا دیدم و فهمیدم که بزرگترین جرمها،پیش او به آسانی بخشوده می شود.آنگاه از نادانی من درگذشت و کمبودهای مرا آنچنان برطرف کرد که کوچکترین اثر جرمی نماند (۱).

مأمون دستور داد که منزل مجهزی در اختیارش بگذارند تا زیرنظر قوای دولتی زندگی کند.گویند که بیش از چهل روز نماند و دار فانی را وداع گفت.

این حوادث در سال ۲۰۳ هجری اتفاق افتاد و محمـد بن زید هنوز به سن ۲۰ سالگی نرسیده بود (۲).گفته می شود که مأمون وی را مسموم کرد و بدین ترتیب وی از دنیا رفت.

دوست او،ابو الشوک نیز بطور ناگهانی از دنیا رفت و درنتیجه عراق بعـد از نیم قرن اشـغال علویان دوبار به تصـرف بنی عباس درآمـد و خطر زیـدیها و طرفـداران شان به مدت زیادی از بین رفت،تا اینکه دوباره بسال ۲۵۰ ه.یحیی بن عمر در کوفه سـر به شورش نهاد.

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۵۴۹،متن اشـعار: رایت امین اللّه فی الصفو و الحلم و کان بسیر عنده اعظم الجرم فاعرض عن جهلی و داوی شعامه بعفو خلی عن هفوه الجرم و القسم

۲- ۲) -سر السلسله العلویه ص ۶۷

فصل پنجم

اشاره

نتایج و آثار نهضت ابن طباطبا

گرچه حرکت علویان و ابن طباطبا شکست خورد،اما مبلغان و پیروان سادات علوی مبارزه و نهضتهای آنان را ادامه دادند تا دولت جابر بنی عباس را براندازند و این از آثار و نتایج قیام ابن طباطبا بوده است.

زندیان پس از آن که از وفات محمد بن ابراهیم طباطبا،آگاه شدند،مردم را به بیعت خود دعوت کردند،و تنها هدف آنها از این تلاشها برانداختن دولت ظالم و جابر بنی عباس بوده است.زیدیان از اوضاع آشفته داخلی در عراق،بخصوص پس از بدگویی فضل از هرثمه،پیش مأمون و دستگیری و کشته شدن هرثمه،از این اوضاع آشفته به نفع خود،استفاده کردند و برضد دولت بنی عباس قیام کردند.

از طرف دیگر دوری خلیفه عباسی سبب شد در بعضی منطقه های دیگر نیز علنا زیدیان برضد بنی عباس قیام نمایند (1)که اینک به مهمترین آن اشاره می کنیم:

الف-مصر

به هنگام قیام ابن طباطبا برادرش قاسم الرسی در مصر،بسر می برد.این بود که او فرصت را برای بیعت با برادرش ابن طباطبا،غنیمت شمرد پس از مرگ برادرش،به جهت موصوف بودن به فقه علم و شجاعت که از شرایط اصلی امامت به نظر فرقه زیدی است خود را امام خواند (2).قاسم الرسی،یکی از عابدان زهدپیشه و عالمان علم کلام بود که از وی کتابها و مؤلفات زیادی بیادگار مانده است،همچنانکه به مبارزه با ظالمان و برانداختن دولت غاصب معروف بود (3).سپس مبلغان خود را برای دعوت به رضای آل محمد (4)به اطراف فرستاد و بدین ترتیب بسیاری از مردم مکه و مدینه و کوفه،با وی بیعت کردند،احمد بن عیسی فقیه آل الرسول (5)،مردم کوفه را برای بیعت با قاسم الرسی،تشویق می کرد،چنانچه مردم ری،قزوین،طبرستان و دیلم نیز باو پیوستند و او را برای خروج برضد ظلم و فساد تشویق کردند.

۱- ۱) -روضه الصفا ص ۴۵۷

۲- ۲) -عمده الاکیاس ص ۶۶۹

۳- ۳) -الحدائق الوردیه ج ۲ ص ۲۱۸

۴- ۴) -الحدائق الوردیه ج ۲ ص ۲۱۷

۵- ۵) -المجدی فی النسب ص ۱۲۰

در وجه تسمیه قاسم بن رس چنین آمده است که وی قبل از آنکه به مصر برود در کوه رس (۱)در حجاز(اطراف مدینه)ساکن بوده است.سپس از آنجا به سبب ترس از بنی عباس به سودان و مصر سفر کرده است.وی در مدت خلافت مأمون،در مصر بود و خلیفه با اینکه همیشه او را بوسیله فرماندار مصر،عبد اله بن طاهر،تعقیب می کرد اما نتوانست به او دست یابد.قاسم در این مدت،پنهانی فعالیت می کرد و مبلغان خود را برای بیعت گرفتن به اطراف می فرستاد.او پسرعموهای خود را به بلخ،طالقان و گرگان فرستاد تا بیعت آنها را جلب کند که مردم هم بیعت کردند (۲).

پس از مرگ مأمون،معتصم زمام خلافت را به دست گرفت.قاسم خود را آماده ساخت تا خروج کند.عبد اله بن طاهر برای دستگیری وی قشونی فرستاد که وی را تعقیب کنند.زمانی که قاسم از این نقشه آگاه شد،هیچ ترسی به خود راه نداد و راه خود را ادامه داد.قشون عبد اله وی را امان دادند که خود را تسلیم کند،قاسم جواب داد،من چرا باید بترسم!اگر مرا با قیچی قطعه قطعه کنند و بدانم که رضایت حضرت رسول را در دفاع از اولاد آن حضرت به دست آورده ام،این افتخار برای من بس است (۳).باوجوداین قاسم هرگز علنی قیام نکرد بلکه مدت ۱۰ سال پنهانی به فعالیت پرداخت ولی پس از آن دیگر تاخیر نکرد و به حجاز به مسقط الرأس خود"رس"برگشت در وطن خود زمینی خرید و ساختمانی بنا کرد و تا هنگام وفاتش با پسرش در آنجا می زیست که سرانجام دار فانی را وداع گفت و در مسقط الرأس خود"رس"در سال ۲۴۶ ه مدفون گردید (۴).

حقیقت اینست که قاسم هرگز سلاح برنداشت زیرا که وی یکی از عالمان بزرگ زیدی بوده و همواره به فقه و علم می پرداخت از وی کتابهایی چند که اکثرا درباره فقه و کلام است.بیادگار مانده است.مشهورترین آن کتابها عبارتند از:

اصول العدل و التوحید.الاساس فی علم الکلام،که در عقاید زیدیه به رشته تحریر درآورده است.

ص:۱۸۶

۱- ۱) -غایه الاختصار ص ۲۷

۲- ۲) -عمده الاکراس ص ۲۱۹

۳- ۳) -الحدائق الوردیه ج ۲ ص ۲۱۹

۴- ۴) -الحدائق الوردیه ج ۲ ص ۲۱۹

ب—مکه

مکه مکرمه یکی از ولایاتی بود که دولت عباسی از بغداد برای آن حاکم تعیین می کرد و در عهد مأمون،داود بن عیسی بن موسی،از جانب وی استاندار مکه شد (۱).

معروف است که مکه و مدینه،پایگاه بیشتر سادات علوی بود و از آنجا حرکتهای علویان،آغاز می شد.همچنان که در جریان محمد نفس زکیه و حسین بن علی صاحب فخ، قضیه چنین بوده است.

وقتیکه مردم کوفه با ابن طباطبا،بیعت کردند،آوازه این بیعت به سرزمین حجاز رسید و همه مردم حجاز و در رأس آنها علویان و از جمله حسین بن حسن الافطس، بطور مخفیانه با ابن طباطبا بیعت کردند و خود در مدینه،تبلیغ ابن طباطبا را به عهده گرفت.پس از آنکه در سال ۱۹۹ ه ابن طباطبا وفات یافت،ابو السرایا زمام امور و رهبری ارتش را به عهده گرفت و حسین بن حسن را بسوی مکه فرستاد که بنام او مردم را برای بیعت با او دعوت کند و پایه های حکومت زیدی را مستحکم سازد.بنا به روایتی ابو السرایا قبل از او محمد بن سلیمان بن داود پسرعموی خود را به مدینه فرستاد و او مدینه را بدون مقاومت فتح کرد.از این پیروزی،ابن الافطس به جرأت آمده با ارتش خود راه مکه را در پیش گرفت و شایع کرد که می خواهد امارت حج را بجای داود بن عیسی انجام دهد (۲).

داود هنگامی که از قدوم ابن الافطس،مطلع شد،از مکه فرار کرد و به بغداد رفت.

ابن الافطس از این فرصت استفاده کرد،وارد مکه شد که با مردم حج بگزارد.او بدینوسیله می خواست،عواطف مردم را به خود جلب کند و پایه های حکومت خود را محکم سازد.

از این جهت بود که امامت مردم را در مراسم حج به عهده گرفت و عده بسیاری از مردم، بخصوص آنها که با عباسیان عداوت داشتند او را یاری کردند (۳).ابن الافطس زمانی که وارد مکه شد،با اطرافیان خود،دور کعبه طواف کرد و سه روز در منی اقامت گزید و هرروز با حجاج تماس می گرفت و دستور داد که پرده کعبه تعویض شود و بجای پرده کهنه با دو خز نازک که ابو السرایا برای وی فرستاده بود کعبه را روپوش دهند و در آن پرده ها

۱- ۱) -تاریخ طبری،ج ۸ ص ۵۳۱

۲- ۲) -تاریخ طبری،ج ۸ ص ۵۳۲

۳- ۳) -تاریخ طبری،ج ۸ ص ۵۳۳

چنین نوشته شده بود:

ابو السـرایا مبلغ آل محمـد دسـتور داد که پرده بیت اله الحرام تعویض شود و پرده ظالمـان بنی العبـاس برداشـته شود و از لوث پرده ی آنها پاک گردد (۱).

پس از آنکه ابن الافطس،پرده قدیمی کعبه را برداشت،آن را میان پیروان خود برای تبرک قطعه قطعه،و تقسـیم کرد و هرشـئی و امانتی که از عباسـیان بود در خانه خود جمع کرد و متصرف شد (۲)و به نفع علویان مصادره کرد.باین ترتیب مکه ساقط شد و حکومت عباسیان در آنجا بسال ۱۹۹ ه با روی کار آمدن ابن الافطس پایان یافت.

محمد دیباج

در سال ۲۰۰ ه پس از قتل ابو السرایا،ابن الافطس با اطرافیان خود،در اطراف محمد بن جعفر گرد آمدند (۳)و مردم را به بیعت با وی فراخواندند.

محمـد،پیرمردی زاهـد و عابـد بود و از بصـره به مکه فرار کرده بود.او،در بصـره زیـد بن موسـی ملقب به زیدالنار (۴)را که از داعیـان بود بجـای خود گـذاشت تـا به دعوت ابن طاطبـا بپردازد.هنگـامی که از محمـد خواسـتند که بیعت علویـان و مردم را بپـذیرد، ابتـدا بجهت اشـتغال به علم و فقه و عبـادت بشـدت رد کرد،سـپس بـا اصـرار فراوان او را به قبول امـامت زیـدیه،وادار ساختنـد.او بیعت را پـذیرفت و بـدین ترتیب امیر المؤمنین خوانـده شد.آنگاه مردم و در رأس آنها پسـرانش علی و حسـین با او بیعت کردند (۵).

آغاز کار محمد دیباج

محمد دیباج(بجهت زیبا روئیش به دیباج معروف شده)پیرو مذهب زیدیه و معتقد به خروج با شمشیر بود.همه علویان و زیدیه از جمله فرقه جارودیه که یکی از فرقه های

---

۱ – ۱) -تاریـخ طبری ج ۸ ص ۵۳۶،امرالاصـفر بن الاصـفر ابـو السـرایا داعیه آل محمـد یکسوه بیت اللّه الحرام و ان یطرح منه کسوه الظلمه من ولد العباس لتطهر من کسوتهم.

۲– ۲) -تجارب الامم ج ۶ ص ۶۲۵

۳– ۳) -تاریخ طبری ج ۸۸ ص ۵۴۷

۴– *) -مسـعودی می نویسد:زید بن موسـی را زید النار از آن جهت گفتند که او،خانه های بنی عباس را در کوفه آتش زد از این جهت او را"زید النار"لقب دادند.

۵– ۴) -مروج الذهب مسعودی ج ۴ ص ۲۷

زیدیه می باشد با او بیعت کردند؛او با پیروانش همگی به نماز می آمدند درحالی که همه لباس پشم به تن می کردند (۱).

کار محمد هرروز بالا می گرفت و بر تعداد پیروان او افزوده می شد تا اینکه دولت عباسی خطر قیام او را درک کرد به همین سبب بود که به سرکردگی اسحق بن موسی بن عیسی عباسی از یمن لشکری برای مقابله با او اعزام داشت.اصحاب محمد پیشنهاد کردند که جهاد اعلام کند و اطراف مکه را خندق بکند (۲).اسحق سردار عباسی خود را آماده جنگ کرد و جنگ سختی درگرفت ولی او بعد از جنگ پشیمان شد و معرکه را ترک گفت،اما تصادفا در راه با یکی از سرداران عباسی و رقا بن جمیل و عده ای دیگر از پیروان حکومت مرکزی، مصادف شد که او را به برگشتن و از سرگرفتن جنگ تشویق کردند.اسحق برگشت و میان دو ارتش(زیدی و عباسی)در کنار چاه میمون جنگ سختی درگرفت که درنتیجه لشکر محمد شکست خورد.محمد پس از شکست به ناچار از قاضی مکه امان درخواست کرد.اسحق آنرا پذیرفت و از وی خواست که برای سه روز از مکه بیرون برود تا اوضاع شهر آرام شود.

پس از شکست محمد،زیدیان اطراف مکه پراکنده شدند بجز محمد دیباج که به دستور مأمون همراه عیسی جلودی به بغداد رفت ۲.سپس مأمون،برادرش معتصم را فرستاد که با وی حج بگزارد و بعدا او را با خود به مرو بیاورد.از آنجا که مأمون علم و زهد و تقوای محمد را می دانست و به وی احترام می گذاشت او را به خراسان آورد و آنگاه به شهر گرگان فرستاد.محمد در گرگان به سن ۵۹ سالگی بدرود حیات گفت و در آن شهر به سال ۲۰۰ هجری مدفون گردید.دعوت محمد درست یک سال طول کشید (۳).

ج-یمن

ولایت یمن در آغاز خلافت عباسی تابع حکومت مرکزی بغداد بود و از همان جا برای اداره یمن،حاکم تعیین می گردید،و هیچگونه شورش و دعوتی در آنجا تا عهد مأمون عباسی اتفاق نیفتاده بود.

سادات علوی براساس ادعای برحق خود،همچنان در اطراف حجاز پراکنده بودند و از حکومت عباسی انتقاد می کردند،تا آنکه محمد بن ابن طباطبا در کوفه

۱- ۱) -سر السلسله العلویه ج ۱ ص ۴۵ و مقالات الاسلامیین ص ۸۳
۲- ۲) -مقالات الاسلامین ص ۸۳
۳- ۳) -سر السلسله العلویه ص ۳۷

به سال ۱۹۹ ه دعوت خود را علنی ساخت.از آن پس اکثر علویان با وی بیعت کردند و از جمله آنها ابراهیم بن موسی بن جعفر بود که بعدها به عنوان یکی از امامان زیدی شناخته و با او بیعت شد (۱).

پس از مرگ ابن طباطبا،ابو السرایا مردم را به بیعت محمد بن محمد بن زید دعوت کرد.از آنجا که ابراهیم بیعت محمد بن زید را تبلیغ می کرد محمد وی را برای تبلیغ به رضای آل محمد به یمن فرستاد (۲).تمامی مردم یمن بیعت محمد را گردن نهاده و همگی لباس سفید را که سمبل زیدیه بود،پوشیدند.ابراهیم مردی سخی،شریف و شجاع بود.هنگامی که وی عازم یمن شد،اسحق بن موسی از ناحیه مأمون فرمانداری یمن را به عهده داشت (۳).

اسحق همین که از ورود ابراهیم و زیدیه آگاهی یافت،راضی نشد که با آنها به جنگ بپردازد.این بود که خود از یمن بیرون رفت و امور آن را برعهده ابراهیم گذاشت.ابراهیم مدتی به تنظیم امور یمن پرداخت و ارتش مجهزی را به سرکردگی،یکی از اولاد عقیل بن ابیطالب،سازمان داد و به مکه فرستاد (۴)تا با مردم حج بگزارد،اما او به جهت مشکلات جنگی نتوانست به مکه وارد شود (۵).

هنگامی که مأمون از فکر ابراهیم مطلع شد،برای مقابله با او،لشکری را به سرداری حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان را مامور کرد تا با او به نبرد برخیزد؛آنگاه یزید بن محمد را در مکه بجای حنظله مخزومی تعیین کرد (۶).بدنبال این جریان،ابراهیم از یمن بیرون آمد تا در مکه به عقیلی بپیوندد و به اتفاق با سپاه عباسیان مصاف دهند،ولی هنگامی به مکه رسید که دور مکه را خندق کنده بودند و سپاه عباسی را فرستاده بودند که ابراهیم را دستگیر کند.ابراهیم با سپاه عباسی مصاف داد و بر یزید بن محمد عامل مامون پیروز شد و وارد مکه گشت.یزید فرار کرد،اما بعضی از اصحاب ابراهیم،او را پیدا کردند و کشتند،آنگاه مانع برطرف شد و ابراهیم توانست به آسانی وارد مکه شود.

حمدویه سردار عباسی،هنگامی که به یمن رسید از جانب اهالی شهر مقاومتی ندید و به آرامی وارد شهر شد،ولی خود طمع ورزید که رشته بنی عباس را از گردن بازنهد

۱- ۱) -سر السلسله العلویه ص ۳۷

۲- ۲) -دائره المعارف بستانی ج ۲ ص ۱۴۲ و الفصول المهمه ص ۲۲۸

۳- ۳) -منتهی الامال ج ۲ ص ۱۴۹

۴- ۴) -مقالات الاسلامین ص ۸۳

۵- ۵) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۴

۶- ۶) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۴۴

هنگامی که مأمون داستان حمدویه را شنید،ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع)را بجای حمدویه منصوب کرد (۱).گویند مأمون این کار را از آن جهت انجام داد که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام،در خراسان بود و می خواست که رضایت علویان یعنی حضرت رضا(ع) را بدست آورد.این بود که برادر آن حضرت،ابراهیم بن موسی را به حکومت یمن منصوب کرد و این خود سیاست دولت عباسی بود.

از طرف دیگر،مأمون به سردارش عیسی الجلودی که حاکم مکه بود،دستور داد که با سپاه خود مسئله حمدویه را تعقیب کرده و او را مجازات سختی دهد و یمن را دوباره به قلمرو حکومت عباسی بازگرداند.

درواقع،انتصاب ابراهیم با سیاست مأمون هماهنگی داشت،زیرا ابراهیم به جانب یمن حرکت کرد تا آن را تصرف کند و لذا او با حمدویه جنگید و اصحابش را کشت و به شهر صنعاء مسلط گشت،اما حمدویه دوباره بازگشت و با ابراهیم مصاف داد تا آن که بر وی پیروز شد و ابراهیم به مکه گریخت و دیگربار یمن به تصرف حمدویه درآمد.

عیسی الجلودی سردار عباسی که از جانب مأمون حاکم یمن شده بود با حمدویه مصاف داد و بر حمدویه پیروز گشت و وارد صنعاء شد.گویند حمدویه در لباس یکی از کنیزان خود فرار کرد که او را گرفته و کشتند،و درنتیجه یمن دوباره به قلمرو حکومت عباسی درآمد (۲).

ابراهیم تصمیم داشت که از مکه به یمن بازگردد و مردم را به رضای آل محمد فرا بخواند.ابراهیم به مکه آمد،خواست که دوباره ارتش خود را مجهز کرده به یمن برگردد اما دیگر نتوانست،ظاهر قضیه اینست که وفات ابو السرایا و پراکنده شدن اتباع وی،سبب شد که ابراهیم از تصمیم خود منصرف شود.این بود که مأمون درخواست امان کرد و مأمون او را امان داد (۳).

روایتی دیگر اینست که برادرش حضرت رضا(ع)از وی پیش مأمون وساطت کرد و مأمون درخواست حضرتش را پذیرفت (۴)(۵).ابراهیم سپس به بغداد آمد،و تا سال ۲۱۰ ه

ص:۱۹۱

۱- ۱) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۵۴

۲- ۲) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۵۴

۳- ۳) -مقالات الاسلامین ص ۸۲

۴- *) -ظاهر قضیه اینست که ابراهیم قصد خروج برعلیه مأمون را داشته است و از این جهت امام رضا(ع)از مأمون درخواست امان کرده است."مترجمان"

۵- ۴) -تحفه الازهار ج ۳ ص ۴۵

زنده بود که در آن سال مسموم شده،از دنیا رحلت فرمود (۱).

از این جریانات روشن می شود که عباسیان در برابر نهضتهای زیدیان آرام نبودند و همیشه موضع قاطعی می گرفتند یا نهضت را به کلی سرکوب و یا خاموش می کردند.

۱- ۱) -دائره المعارف،فواد البستانی ج ۲ ص ۱۴۲

نهضت زیدی ها در طالقان

در زمان معتصم عباسی،به سال ۲۱۹ ه.محمد بن قاسم،یکی از امامان زیدی،دعوت خود را در طالقان آغاز کرد (۱).

هنگامی که خلافت عباسی به حکومت ابراهیم بن موسی در یمن پایان داد، زیدیان نهضت خود را،چه پنهان و چه آشکار،ادامه می دادند تا بتوانند نهضتشان را میان مردم گسترش دهند.

اساسا خلافت عباسی،خطر زیدیه را درست فهمیده بودند،و درنتیجه به انواع وسایل از جمله کشتار و تبعید،می خواستند مانع روند نهضت و دعوت زیدیه شوند.آنها نه تنها زیدیه بلکه همه علویان را بدون استثنا سرکوب می کردند.

در این میان تنها مأمون بود که طبق سیاست منافقانه خود،به علویان در رأس آنها حضرت رضا(ع)احترام می گذاشت و در مقابل رفتارش نسبت به زیدیان صد چندان دژخیمانه بود.مأمون سیاست مسالمت آمیزی را با علویان شروع کرد،چرا که پایتخت خلافت را از بغداد به خراسان مرکز علویان آن روز در شهر مرو،انتقال داد،و لباس سبز پوشید که رسم هاشمیان و علویان بود،و لباس سیاه را که همیشه عباسیان به تن می کردند درآورد و از همه مهمتر حضرت علی بن موسی الرضا را که از امامان شیعه اثناعشری بود، به ولایتعهدی خویش برگزید که کسی قبل از او جرأت این کار را نداشته است،و با این کار مأمون خواست با علویان و شیعیان آنها،کنار بیاید.با اینهمه خود از فرقه های شیعه بودند،باین سیاست منافقانه مأمون اعتماد نکردند و همواره نهضتهای خود را در کوفه مصر،حجاز و یمن ادامه دادند.

ظاهرا،زیدیان سیاست مأمون را در رفتار با علویان باور نداشتند و همواره درباره مأمون بدگمان بودند.از طرف دیگر خلع حضرت رضا از ولایتعهدی شاهد زنده ای بر بدگمانی ایشان بود که سرانجام منجر به مسموم شدن آن حضرت به دست مأمون شد.

پس از آنکه مأمون از دنیا رفت و زمام خلافت را برادرش معتصم به دست گرفت، زیدیان فرصت را از دست نداده به رهبری محمد بن القاسم،شورش خود را در طالقان بر ضد خلافت عباسی آغاز کردند.محمد قبل از اینکه به طالقان بیاید،در کوفه زندگی می کرد.وی به زهد،تقوی،علم و فقه معروف بود و همیشه پشم سفید می پوشید و لذا به

۱- ۱) -سر السلسله العلویه ص ۵۵

محمد صوفی شهرت یافته بود،و به عدل و توحید (۱)که از مبادی عقاید زیدیه و بخصوص فرقه جارودیه است،اعتقاد داشت.او مخفیانه در کوفه مردم را به رضای آل محمـد(شـعار زیدیان)دعوت می کرد و با اینکه پیروان زیادی گرد او جمع بودند هرگز دعوت خود را بجهت ترس از معتصم علنی نساخت.

از آنجا که محمد کوفه را بخاطر نزدیکی به مرکز خلافت عباسـی برای دعوت خود مناسب ندید،با پیروان خود به خراسان که دور از مرکز خلافت و نیز مرکز شـیعیان،و آماده انقلاب برضـد خلافت عباسـی بود،روی آورد،محمـد در ولایت خراسان،در یک شهر اقامت نمی کرد،بلکه از شهری به شهر دیگر می رفت:مرو،سرخس،طالقان و نسا.

گوینـد وی در عراق نیز همیـن روش را در پیش داشـت و از شـهری به شـهر دیگر،می رفت و دعـوت خـود را میـان شـیعیان و زیدیان مخفیانه،تبلیغ می کرد.مدتی در شـهر رقه شـهرکی در کنار فرات،مسـکن قوم مصـر و چند ماهی در روز شهرکی دیگر ماند،سپس از آنجا به مرو آمد و توانست ۴۰ هزار از شیعیان را گرد خمع آورد.

پس از جمع آوری قشون ۴۰ هزار نفری،محمد،از مرو به طالقان(۴۰ فرسخی مرو)آمد تا دعوت خود را علنی سازد.وی در سال ۲۱۹ هجری شورش خود را از طالقان برضد خلافت عباسی آغاز کرد (۲).

هنگامی که معتصم از قیام محمد در طالقان آگاه شد والی خراسان عبد اللّه بن طاهر را برای سرکوبی او،مأمور ساخت.عبد اللّه بن طاهر از زمان مأمون بخاطر خوش خدمتی حاکم خراسان بود،این پست در خانواده او نسل بعد از نسل وجود داشت.تا آنکه سامانیان بر آنها مستولی شدند.عبـد اللّه،پس از دریافت پیام از جانب معتصم،برای سـرکوبی محمـد بن القاسم،حسـین بن نوح رئیس شـــهربانی خـــود را در رأس ارتش برای مقـــابله بـــا محمـــد اعزام کرد (۳).دو قشـون بـه مقـابله پرداختنـد که درنتیجه،زیـدیان،عباسـیان را آنچنان شـکست دادنـد که این شـکست بر عبـد اله بن طاهر سـخت گران آمد.لذا او ارتش مجهز دیگری به سرداری نوح بن حیان بن جیله ه را برای مقابله فرستاد و این دفعه نیز محمد بن القاسم

۱- *) -در فصل عقاید زیدیه،به تفصیل درباره این دو اصل سخن گفته شده است.

۲- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۵۷۹

۳- ۲) -تاریخ ادبیات از اوارد براون ص ۱۹

پیروز شـد.این رشادتها نشان می دهـد که محمـد چه مقـدار در مواجهه با ارتش عباسـیان آمادگی داشـته است.اما این پیروزی چنـدان طـولی نکشـید و عباسـیان برای سـرکوبی پیروان محمـد بـن القـاسم سـخت تلاـش می کردنـد کـه سـرانجام نیز پیروز شدنـد.ازاین رو محمد، نتوانست بیش از ۴ ماه در طالقان بماند (۱)و همینطور از شـهری به شهر دیگر می گریخت تا اینکه در شهر "نسا"مخفی شد.مدتی در آن شهر مخفی ماند تا آنکه فرماندار شهر از وجود محمد باخبر گشت.

طبری می گوید که پدر یکی از اصـحابش با گرفتن ۱۰ هزار درهم فرمانـدار را به مخفیگاه او،هدایت کرده بود (۲).نخست او را به نیشاپور بردند و سه روز نگه داشـتند (۳)، سـپس به سامرا پیش معتصم عباسـی فرستادند.معتصم دستور داد او را به زندان ببرند.

ابو الفرج اصـفهانی می گوید:معتصم دستور داد که او را بدون عمامه به حضورش بیاورند سپس او را به دسته ای سپرد که زیر نظرش بگیرند و نگذارند آرام باشد.تا اینکه محمد از دنیا رفت (۴).

گوینـد که معتصم او را مسـموم سـاخت و در بعضـی روایات آمـده است که شـیعیان وی در طالقان در روز عیـد فطر که مردم مشغول نماز بودند،به جایگاه او آمدند و او را فراری دادند.

درمورد مرگ او روایات مختلفی وجود دارد.عـده ای می گوینـد که این زجرها و شـکنجه ها آنچنان در مردم اثر گذاشت که عده ای در اثر غلو و بزرگ کردن رهبر نهضـتها که اثر طبیعی هررهبریت است به امامت محمد بن القاسم را سال ۳۳۲ ه.معتقد شدند (۵).

دسـته ای دیگر معتقـد بودند که او زنده است و روزی که زمین مملو از ظلم و جور بشود، خواهد آمد و آن را پر از عدل وداد خواهد کرد و او را همان مهدی موعود می پندارند (۶).

او شخصی عالم و زاهد بود و به هنگام وفات ۵۳ سال داشت.محمد،از خود، پسری بنام محمد باقی گذاشت که بعدها یکی از امامان زیدیه محسوب شد.سبب شکست محمد بن القاسم را مورخان،بی انضباطی قشون وی دانسته اند (۷).

ص:۱۹۵

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۵۸۱

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۸

۳- ۳) -مقاتل الطالبین،ص ۵۸۳

۴- ۴) -مقاتل الطالبین ص ۵۸۵

۵- ۵) -مروج الذهب ص ۵۲ ج ۴

۶- ۶) -مقالات الاسلامیین ص ۸۲ و مروج الذهب ج ۴ ص ۵۲

۷- ۷) -العصر العباسی الاول ص ۲۴۷

وضع سیاسی کوفه در سال ۲۵۰ هجری

این شکستها و هزیمتهای گاه وبیگاه علویان،هرگز موجب ضعف اراده آنها نگردید بلکه همیشه این قهرمانان مبارز،مبارزات سیاسی خود را بر ضد خلفای عباسی و به جهت استمرار عدل اسلامی و برچیدن ظلم و جور از طبقه مستضعف،مطابق عقاید و مبادی مذهب خود، ادامه می دادند.هرگاه نهضتهای زیدیان را در تاریخ دنبال کنیم پی می بریم که ستاد عملیاتی این حرکتها،شهر کوفه بوده است.این بدان جهت است که از دوره خلافت علی(ع)بیشتر ساکنان این شهر از شیعیان و دوستداران اهل بیت بوده اند.اینست که ما در تاریخ،در آغاز نیمه دوم قرن سوم،با یک نهضت سیاسی بزرگ،به رهبری یحیی بن عمر،از امامان زیدی که مردم را به رضای آل محمد دعوت می کرد،مواجه می شویم.

مورخان اسلامی،اتفاق نظر دارند که سبب قیام یحیی بن عمر،از یک طرف اهانت عباسیان بود که او را مورد تمسخر قرار می دادند و از طرف دیگر ظلمها و ستمهائی بود که عباسیان بر مردم مسلمان روا می داشتند.باید توجه داشت که آل علی(ع)از روز نخست مدافعان عدل و مبارزان بر علیه ظلم و جور بوده اند.

یحیی در دوره معتصم عباسی،قبل از آنکه به کوفه بیاید،با عده ای از پیروان علوی خود سکونت داشت و خلافت بخصوص زیدیان،فضیلت و تقوای یحیی را مورد بحث قرار می دادند.اما پس از مرگ معتصم و آغاز حکومت متوکل عباسی،یحیی خواست که از خراسان به سامرا بیاید و در محیطی آرام در جوار شیعیان زندگی کند.او از این سفر هیچگونه قصد قیام نداشت،اما یک حادثه اسفبار سبب گردید که تصمیم بر قیام بگیرد.

طبری جریان را این چنین توصیف می کند.در ایام متوکل،یحیی بن عمر را قرضی بس گران سنگینی می کرد،از عمر بن جعفر متولی امور سادات علوی،درخواست کرد که قرض وی را پرداخت نماید.عمر با وی خشونت کرد و این اهانت بر یحیی گران آمد و او را در همان مجلس دشنام داد (۱).

عمر نیز دستور داد که او را محبوس کنند؛پس از مدت درازی خویشان یحیی، قرض وی را تکفل کردند و یحیی از زندان آزاد شد.آنگاه او را به مدینه السّلام بغداد آوردند و در آنجا بود که با وضع اسفناکی زندگی می کرد.پس از مدتی دوباره به سامرا

۱- ۱) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۶۶

برگشت و با شخصی بنام وصف از مأموران دولتی،ملاقات نمود که باز هم مورد توهین قرار گرفته،با خشونت با وی رفتار شد.

طبیعی است که محرومیت غالبا سبب می شود که شخص محروم سر به طغیان بکشد.

ابو الفرج اصفهانی معتقد است که یحیی بن عمر در ایام متوکل به خراسان آمد، عبد اللّه بن طاهر حاکم خراسان او را رد کرد،لذا متوکل دستور داد که او را به عمر بن المفرج الرجحی،تحویل دهند (۱).عمر،ضمن گفتگوئی به یحیی توهین کرد،یحیی فحشهای او را به خودش بازگردانید؛عمر شکایت پیش متوکل برد این بود که متوکل دستور داد او را محبوس کرده کتک بزنند.یحیی مدتی در زندان ماند سپس آزاد شد ولی در بغداد پنهان گردید،تا آنکه در سال ۲۵۰ هجری در کوفه قیام کرد.

از متون تاریخی،چنین معلوم می شود که اهانت و توهینی که عامل متوکل به او کرده است،سبب گردید تا او تصمیم بر خروج بگیرد.اینست که از بغداد به کوفه رفت و در آنجا پنهان شد تا آنکه متوکل از دنیا رفت و المستعین بالله به خلافت نشست.

یحیی اطرافیان خود را گرد آورد و راه کربلا-را در پیش گرفت.آنگاه به خانه ابن صوفی طالبی وارد شد.ابن صوفی غذائی آورد که تناول فرماید و یحیی نخورد و گفت:

ان عشنا اکلنا یعنی اگر باقی ماندیم خواهیم خورد (۲).این آغاز قیام وی بوده است که شبانه از آنجا به کوفه آمد و بیعت خود را علنی ساخت و مردم را به رضای آل محمد دعوت کرد.

آغاز قیام یحیی بن عمر

فرماندار کوفه در آن وقت ایوب بن الحسن(بن موسی بن جعفر بن سلیمان)بود،یحیی در راه کوفه در قصبه فلوجه (۳)وی را دید و سپس به قصبه دیگری در نزدیکی کوفه بنام عمد وارد شد.رئیس پست قصبه،از آمدن یحیی باخبر شد،گزارش آن را به فرماندار منطقه عبد اله بن محمد سرخسی داد (۴).فرماندار محل نیز ماجرا را به والی کوفه نوشت و او را از قدوم یحیی بن عمر آگاه ساخت که آماده شود.

۱- ۱) -مقاتل الطالبین ص ۶۳۹

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۶۶ و تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۶۷

۳- *) -فلوجه،قصبه ای در غرب فرات به کوفه،البلدان یعقوبی ص ۸۷

۴- ۳) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۶۷

یحیی سیدی باتقوی و متدین و بسیار مهربان بود (۱).این بود که تصمیم بر خروج گرفت و با پیروان خود که بالغ بر دهها هزار نفر می شوند،به کوفه آمد و مردم کوفه نیز از قدوم وی استقبال کردند.هنگامی که رقم پیروانش به یک رقم معتنابه رسید،خروج کرد و زندان کوفه را تصرف نمود و زندانیان را آزاد کرد (۲).سپس والی کوفه را گرفت و از شهر بیرون کرد و حکومت خود را اعلام نمود.یحیی با پیروانش به بیت المال آمد و همه بیت المال را که بالغ بر ۷۰ هزار درهم و هزار دینار می شد،گرفت،سپس روی به صرافان آورد و همه اموال دولتی را تصاحب کرد (۳).

وقتی که خبر خروج یحیی به خلیفه رسید و از انتقام وی آگاه شد عبد اللّه بن محمود را با ارتشی مجهز به تعقیب یحیی فرستاد.اما یحیی با شجاعتی تمام بر او پیروز گشت و آنچه اموال دولتی بود از او گرفت و این سبب شد که حکومتش در کوفه محکمتر گردد.سپس او سپاهی را به اطراف کوفه فرستاد که مردم را به بیعت او فراخوانند.عده ای از زیدیان و دسته ای از اهل کربلا و مسیب و واسط (۴)به او پیوستند و در مکانی بنام بستان (۵)رحل اقامت افکندند.مردم از اطراف دور او جمع شدند و هرروز بر شکوهش افزوده می شد.

یحیی از نفرت مردم نسبت به خلیفه عباسی،بویژه پس از تسلط ترک ها بر خلافت و ضعف المستعین بالله به نفع خود بهره برداری کرد،و بدین ترتیب از آل عباس انتقام گرفت.وقتی که خبر قیام یحیی به بغداد رسید،والی بغداد عبد اله بن طاهر (۶)،یکی از نزدیکان خود،حسین بن اسماعیل را همراه یک ارتش مجهز که عده ای از رزم آوران شاخص امثال خالد بن عمران و عبد الرحمن بن الخطاب،معروف به فلس،را با دسته ای از خراسانیان برای سرکوبی یحیی گسیل داشت (۷).حسین بن اسماعیل در نزدیکی قریه ای بنام سور با اطرافیان یحیی مصادف شدند قشون عباسی هرکه را با یحیی بیعت کرده بود،اسیر و آنگاه کشت.هنگامی که خبر قشون به یحیی رسید با هواداران خود به کوفه آمد و با عبد الرحمن بن الخطاب روبرو شد و جنگ آغاز گردید،عبد الرحمن شکست خورد و به طرف

۱- ۱) -مروج الذهب ج ۴ ص ۱۴۹

۲- ۲) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۶۰۸

۳- ۳) -تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۶۷ و کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۰

۴- ۴) -مقاتل الطالبین ص ۶۴۰

۵- *) -بستان ابن معمر،محل پیوستن دو وادی یمانی و شامی هستند و مردم به غلط میگویند بستان ابن عامر(مراصد الاطلاع)البلدان ص ۹۱"مترجمان"

۶- ۵) -آلاداب السلطانیه ص ۱۶۵

۷- ۶) -یعقوبی ج ۲ ص ۶۰۸ و تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۶۷

شاهی نزدیکی کوفه عقب نشینی کرد و در آنجا اردو زد که بعدا حسین بن اسماعیل به او پیوست و مشغول سازماندهی لشکر شدند.

یحیی قبل از آنکه با حسین بن اسماعیل سردار عباسی جنگ آغاز کند عبد الرحمن را پیشوا کرد و این کار در کوفه پیچید و این بود که زیدیان از اطراف جمع شدند و به وی پیوستند و دوباره صدای خود را به رضای آل محمد بلند کردند،همه به او پیوستند و از خواص شیعه و آنهائی که در تشیع خود صاحب بصیرت بودند (۱)سر به بیعت نهادند،حتی جماعت بغداد نیز از روی ترس بیعت کردند.یحیی سخت به عقیده خود پایبند بود و به فقرا و محرومین محبت می کرد و قوم خود را همیشه بر خود مقدم می داشت (۲)یحیی همچنان در کوفه ماند و کارهای خود را مرتب کرد و خود را برای خطرها و حمله های بعدی عباسیان آماده ساخت،تا آنکه دوباره حسن بن اسماعیل و عبد الرحمن بن خطاب خود را برای جنگ با یحیی آماده کردند.و از طرف المستعین بالله یکی از سرداران ترک خود بنام کلکك لتکین (۳)را همراه عده ای به کمك حسین فرستاد و این چنین هرروز بر تعداد قشون عباسی افزوده می شد.زمانی اطرافیان یحیی،آنهائی که چندان اطلاعی از فنون جنگی نداشتند از آمدن قشون خلیفه آگاه شدند،به یحیی اصرار کردند که به جنگ حسین بن اسماعیل اقدام کند تا اینکه جلوی خطرهای بعدی را بگیرد.

آغاز جنگ

در شامگاه ۱۳ رجب ۲۵۰ هجری در کوفه،یحیی با عده ای از یاران کوفی خود که پیشاپیش آنها،هیظم بن علا بن جمهور عجلی از دلاوران بنی اسد قرار داشت،جنگ را آغاز کرد.

جنگ شب شروع شد و تا صبح ادامه داشت،از دو طرف تعداد زیادی کشته شدند ولی از طرف علویان کشته ها زیادتر بود.این بود که زیدیان ضعف خود را در برابر عباسیان احساس کردند و سلاحهای خود را انداختند و از میدان جنگ فرار کردند و فرمانده سپاه هیظم بن علاء اسیر شد،در معرکه بجز یحیی و عده ای از زیدیان کسی نمانده بود تا آنکه یحیی نیز شهید شد.عجیب اینکه مردم ابتدا از شهادت یحیی بی خبر بودند طبری مورخ معروف نقل می کند:پسر خالد بن عمران که خیر نامیده می شد اول یحیی را نشناخت و گمان

۱- ۱) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۰۰

۲- ۲) -مروج الذهب ج ۴ ص ۱۴۹

۳- ۳) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۶۰۸

کرد که او یکی از اهالی خراسان است سپس معلوم گشت که او یحیی بوده است (۱).سعد الضبایی جنازه یحیی را پیش حسن بن اسماعیل آورد در حالیکه صورت او با چند ضربه شمشیر زخمی شده بود (۲).بعد یکی از دشمنانش بنام حسن بن المنتاب سرش را جدا کرد و آن را برای والی بغداد عبد اللّه بن طاهر تحفه فرستاد و او دستور داد که آنرا به سامرا مرکز خلافت ببرند و بر دروازه شهر آویزان کنند.این کار خشم مردم را که محبت یحیی را به دل داشتند برانگیخت و می رفت که شورشی بپاخیزد (۳)،این بود که دوباره آنرا به بغداد برگرداندند و به مدت کوتاهی مقابل پل بغداد آویزان کردند.اما این کار نیز خشم دوستان یحیی را در بغداد برانگیخت،و بخصوص اینکه وی در بغداد و بصره،پیروان زیادی داشت.ناگزیر سر را پائین آوردند و درون صندوقی در انبار اسلحه گذاشتند.پس از شهادت یحیی حسین بن اسماعیل سر آنهایی را که به شهادت رسیده بودند به بغداد فرستاد که در قصر باب الذهب مدفون ساخته شد.سپس محمد بن عبد اللّه از والی کوفه درخواست کرد که باقیمانده یاران یحیی را ببخشد و شاید این بدان جهت بود که می خواستند رضایت آنها را جلب کنند.مردم دسته دسته می آمدند و قتل یحیی بن عمر را به عبد اللّه بن طاهر تبریک می گفتند (۴).در همین مجلس عده ای از اولاد جعفر بن ابیطالب حضور داشتند و سخت از این واقعه متأثر شدند.از میان آنها داود بن الهیثم الجعفری (۵)بود که نتوانست نگه دارد و بلند شد و گفت تو در مرگ کسی تهنیت می گویی که اگر رسول اللّه حاضر بود، می بایست بوی تسلیت گفت (۶)سپس از مجلس بیرون آمده و گریه کنان این اشعار را می خواند:

ای فرزندان طاهر بخورید گوشت کسی را که دردآور است خوردن او زیرا که گوشت فرزندان رسول،گوارا نخواهد بود.مسلما خونی که خوانخواه آن خدا باشد حقی است که نتیجه آن خواری و زبونی خواهد بود (۷).

ص:۲۰۰

۱- ۱) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۶۹

۲- ۲) -مقاتل الطالبین ص ۶۴۳

۳- ۳) -تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۶۹

۴- ۴) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۶۰۸

۵- ۵) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۱

۶- ۶) -تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۶۰۸ یا بنی طاهر کلوه دبیا ان لحم البنی غیر مری ان وترا یکون طالبه اللّه هر لوتر بخاصه بالحری

۷- ۷) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۰ و کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۱

یحیی بخاطر دیانت و معاشرت خود در دل بسیاری جای داشت و این بود که پس از شهادتش خیلی ها اندوهگین شده و در شهادتش شعرها سرودند (۱).

یکی از شعرا در مرثیه یحیی چنین گفته است (۲):

در شهادت یحیی،اسبان(تیزرو در میدان جهاد)گریستند و شمشیر تیز و بران بر مرگ وی اشک ریخت.سرزمین عراق در سوگ یحیی گریه کرد.به علاوه قرآن و منزل نیز در غم او به گریه درآمد.او آنچنان محبوب بود که اماکن مقدس در سوگ او به عزا نشستند.

چگونه آسمان و طبیعت بر او گریه نکند و بلا بر ما نازل نشود،آن روزی که گفتند ابو الحسن شهید شده است.با مرگ او خاندان رسول و دختران پیامبر گریانند و سیل اشک در فقدان وی جاری است.صورت زیبای او را شمشیر دشمن بریده است فدای صورت زیبایی گردم که خاطره او همواره در دل من باقی است و همیشه مرا رنج می دهد.مرگ او قتل حسن را بخاطر می آورد زیرا که هردو شهیدند پس سلام و رحمت خدا بر او باد.

ص:۲۰۱

۱- ۱) -مروج الذهب مسعودی ج ۴ ص ۱۴۹

۲- ۲) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۱ و مروج الذهب مسعودی ج ۴ ص ۱۴۹ متن اشعار: بکت الخیل شجوها بعد یحیی و بکاه المنهند المصقول و بکته العراق شرقا و غربا و بکاه الکتاب و التنزیل و المصلی و البیت و الرکن و الحجر جمعا لهم علیه عوبل کیفلم تسقط المساء علینا یوم قالو ابو الحسین قتیل، و بنات النبی ینـد بن شجوا موجعات دموعهن تسیل قطعت وجهه سیوف الاعادی بابی وجهه الوسیم الجمیل ان یحیی ابقی بقلبی عیلا سوف یودی بالجسم ذلک القتیل قتله مذکر لقتل علی و حسین یوم اودی الرسول فصلاه الاله وقفا علیهم ما بکی موجع وحن ثکول

حتی ابن الرومی شاعر عباسیان نیز در مرثیه وی چنین سرود:

بنگر که کدام راه را انتخاب کرده ای زیرا که بیش از دو راه،راه دیگری نیست خط راست و خط انحرافی.درود و رحمت و برکت خداوندی بر تو باد که همواره در راه او مبارزه کردی.آن سرزمینی که در آن مدفون گشته ای،همچنان مورد رحمت خداوند باد و همواره الطاف خداوندی شامل حال تو باشد (۱).

همچنان که علی بن محمد بن جعفر علوی،متولی امور سادات(نقیب السادات)و شاعر اهلبیت در مرثیه یحیی بن عمر چنین سرود (۲).

ای باقیمانده نیاکان صالح و نتیجه سرمایه های اصیل(بنی هاشم)ما در طول زمان همیشه مقتول و یا مجروح شده ایم،چه زیانبار است این روزگار غدار و چه سیماهای نیک و شایسته ای را زیر زمین دفن کرده است.

آه از روز شهادت تو ای یحیی که چقدر بر دل های جریحه دار شیفتگان خود رنج آور است.

۱- ۱) -الاداب السلطانیه ابن طقطقی ص ۱۸۰

۲- ۲) -مروج الذهب مسعودی ج ۴ ص ۱۵۰ متن اشعار: یا بقایا السلف الصالح و التجر الرمبح سخن الایام من بین قتل و جریح خاب وجه الارض کم غیب من وجه صبح آه من یومک ما او داء للقلب القریح

فصل ششم

اشاره

تاریخ علویان در طبرستان

فتح طبرستان

طبرستان(گرگان و مازندران امروز)منطقه ای کوهستانی است که در کناره دریای خزر قرار گرفته است که از شرق به گرگان و قومس و از غرب به دیلم و از جنوب به ری(تهران امروز) محدود می باشد (۱).طبرستان دارای شهرهای متعددی است که از جمله دیلم یکی از آنها است.مهمترین شهرهای طبرستان عبارتند از:آمل،ساری،ترنجه و استرآباد (۲).سرزمین طبرستان منطقه ای کوهستانی است که به سبب زیباییش آن را مازندران گویند (۳).این منطقه بجهت کوهستانی بودن،از دیگر مناطق ایران جدا شده است.که سرزمین مازندران را سرزمین اسپهبد به معنی شاهنشاه می گویند (۴).

مذهب مردم طبرستان

مذهب مردم طبرستان قرنها زردشتی بوده است و اسلام تا مدتها بعد به آن سرزمین راه نیافته بود.

هنگامی که منصور دوانیقی بسال ۱۴۴ ه به خلافت رسید،تصمیم گرفت که آن سرزمین را فتح کند (۵).وی سردار خود،ابو الخصیب را فرستاد تا طبرستان را از دست فرماندار زرتشتی آن خورشید بن دادمهر بگیرد (۶).حمزه اصفهانی می گوید:وقتی که منصور دوانیقی پس از ماجرای ابو مسلم خراسانی،از مرو برمی گشت در راه خود به محلی میان سمنان و اجرین رسید و چشمش به کوههای سر به فلک کشیده قومس و طبرستان افتاد و لحظاتی شگفت زده به آن کوهها نگاه کرد.راوی می گوید:گفتم چه شده است که امیر این چنین مبهوت شده است.گفت:این کوههای بلند جلب توجهم کرد.گفتم آیا امیر (خلیفه)می داند که هنوز پشت این کوهها به تصرف دولت عباسی نیامده است و هنوز به دست مجوسی ها اداره می شود.از این جهت منصور تصمیم گرفت که طبرستان را فتح کند اما پس از فتح،بجهت دوری منطقه و دشواری راه و مواصلات و سرد بودن هوای منطقه چندان اهمیتی در حفظ آن نشان نداد.

۱- ۱) -تاریخ سنی الارض و الانبیاء ص ۱۷۳

۲- ۲) -الاعلاق النفیسه ج ۷ ص ۱۴۹

۳- ۳) -لطائف المعارف ص ۱۸۶

۴- ۴) -تاریخ البلدان ص ۲۷۶

۵- ۵) -تاریخ طبرستان،اسفندیار مرعش ج ۱ ص ۱۷۸

۶- ۶) -همان مدرک ۱۷۸

هنگامی که مأمون الرشید به خراسان آمد و مرو را پایتخت خود قرار داد،دوباره طبرستان را فتح کرد و مازیار را(که مسلمان شده بود و بنام محمد نامیده می شد)والی آن منطقه قرار داد (۱).پس از مرگ مأمون،برادرش معتصم به خلافت نشست و مازیار را در حکومت مازندران تثبیت کرد.اما مازیار برضد معتصم قیام نمود،لذا معتصم عبد اللّه بن طاهر والی خراسان را همراه عمویش حسن بن الحسن برای سرکوبی مازیار(اسپهبد)مأمور ساخت.از طرف دیگر برادر مازیار،فوهیار پسر قارون،به یاری برادرش شتافت و برضد دولت عباسی قیام کرد.عبد اللّه بن طاهر ذو الریاستین ابتدا خواستند که به وی امان دهند اما او فرار کرد و اطاعت نکرد،لذا او را گرفتند و به سامرا فرستادند(۲۲۵ ه).آنها مازیار و بابک خرمدین را تازیانه زدند،اما فوهیار را گرفته و کشتند.این بود که طبرستان بدست عباسیان افتاد و عبد اله بن طاهر والی آن گردید و بعدا پسرش طاهر بن عبد اله را جانشین خود ساخت و طبرستان به مدت ۱۲۶ سال به دست عباسیان بود (۲)تا اینکه در سال ۲۵۰ هجری حسن بن زید علوی حکومت بنی عباس را برچید.

تأسیس حکومت علویان در مازندران

تاریخ دولت علویان به مؤسس آن،حسن بن زید (۳)(حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی)که داعی کبیرش خوانند بازمی گردد که به سال ۲۵۰ هجری حکومت علویان را بنیان گذاری کرد.

داعی در اصطلاح فرقه زیدیه به یکی از شخصیتهای بزرگ که غیر از امامان زیدی باشد و مردم را به رضای آل محمد دعوت کند،اطلاق می شود.زیرا امام در فرقه زیدیه همانند شیعه امامیه نیست که به نص تعیین شود،بلکه به اختیار و تعیین اصحاب حل و عقد از میان فضلای اهل بیت و از نسل فاطمه،با شرایط خاصی تعیین می شود.بنابراین فرقه زیدیه در شرایطی خاص دعاتی را به رهبری خود انتخاب کرده اند که دارای صفات ویژه ای بوده اند و این دعات پیش زیدیه از احترام فراوانی برخوردار بوده اند.شرایط داعی همانند امام داشتن علم،تقوی،شجاعت و حسن سابقه است. (۴)به همین دلیل است که

۱- ۱) -فتوح البلدان،البلاذری ج ۲ ص ۴۱۶

۲- ۲) -تاریخ سنی الارضا و الانبیاء ص ۱۷۴

۳- ۳) -فهرست ابن الندیم ص ۲۷۴

۴- ۴) -دائره المعارف الاسلامیه ماده(داعی)

فرقه زیـدیه به واسـطه دعات توانسـته انـد که بدورترین نقاط آن روز از جمله طبرسـتان نفوذ نمایند و مذهب تشیيع و از جمله مذهب زیدی را رواج دهند.از مهمترین دعات زیدی در طبرستان،علاوه بر حسن بن زید و برادرش محمد،ناصر الاطروش بوده است که دولت علویان را در طبرستان و بلاد دیلم تأسیس کرد (۱).

قدوم حسن بن زید به طبرستان

حسن بن زید،نخست همراه یحیی بن عمر در دوره مسـتعین خلیفه عباسـی در کوفه می زیست پس از آن که یحیی به شـهادت رسـید از جمله کسانی که فرار کردند،حسن بن زید بود که به ری آمد و از آنجا به دیلم پناهنده شد.حسن مدتی در آنجا ماند تا آن که شـرایط اقتضا کرد که به طبرستان رفته حکومت علویان را پی ریزی کند.ضرورت این اقدام بدان جهت بود که،عامل طبرسـتان در آن روز سـلیمان بن عبـد اله بن طاهر نماینـده محمد بن طاهر والی خراسان و دیلم بود.محمد بن اوس بلخی نیز از جانب المسـتعین بالله مأموریت داشت تا در کنار سـلیمان به مامور طبرستان رسیدگی نماید.محمد نمایندگان خود را به اطراف طبرسـتان می فرسـتاد که حکومت بنی عباس را محکم کنند و از جمله پسـرانش را والی شـهرهای بزرگ طبرستان قرار داد.در این میان دو شهر کلار و چالوس از شهرهای طبرستان تحت حکومت محمد و جعفر پسران رستم اداره می شد (۲).

هنگامی که المستعین بالله به نهضت یحیی بن عمر خاتمه داد،تمامی اراضی کلار و چالوس و مقدار زیادی از زمینهای اطراف را که ملـک اهـل آن منطقه بود و به آزادی احشام و مواشـی خود را در آن چرا می دادنـد،غصب کرده آنگاه همه را به عامل خود محمد بخشید.

محمد کاتب نصـرانی خود بشـیر بن هارون و برادرش جابر بن هارون را فرسـتاد که این اراضی را تصرف نمایند (۳).زمانی که نماینـدگان محمـد آمدنـد که زمینهای کلار و چالوس را تصـرف کننـد،زمینهای موات اطراف را نیز که چراگاه دامهای اهالی منطقه و ملـک آنهـا بود به زور تصـرف کرده و به متصـرفات خود ملحق کردنـد.این کـار اهالی منطقه را تحریک کرد و چون چراگاه خود را از دست داده بودند کینه اینکار را در دل گرفتند و منتظر فرصتی

ص:۲۰۵

۱- ۱) -مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۱

۳- ۳) -تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۷۱

بودنـد تـا انتقام خود را از عامل محمـد بن اوس بگیرنـد.از طرف دیگر پسـران محمـد که حکمران بلاد طبرسـتان و افرادی کم سن،بی تجربه و احمق بودند سبب رنجش ساکنان محل شده،آنها را به عصیان وا می داشتند (۱).همچنین خود محمد بن اوس نیز دست به کشتار و اسارت و اذیت مردم دیلم که مردمانی سالم بودند،می زد اینها،عواملی بود که شرایط را برای یک شورش همگانی آماده ساخت تا مردم طبرستان انتقام خود را از حکام عباسی بگیرند.

از بررسـی تاریخ روشن می شود که مردم طبرسـتان،ابتدا از قدرت چندانی برخوردار نبودند که بتوانند با حکام عباسـی مقابله کننـد.اما بـا تشویق محمـد و جعفر حکمرانـان کلار و چالوس و پسـران رسـتم دیلمی که به شـجاعت و سـخاوت و حسن اراده معروف بودند تشجیع می شدند که قیام کنند؛بویژه هنگامی که محمد و جعفر از تصرف عدوانی جابر بن هارون نصرانی مطلع شدنـد،برضـد عامل محمـد بن اوس شوریدنـد و او را مجبور به فرار کردنـد.فرار فرماندار به مردم این جسارت را داد تا همگی قیام کرده،انتقام خود را از ظالمان بنی عباس بگیرنـد (۲).در اثر ظلم حکمرانان بنی عباس،مردم دیلم و طبرسـتان به فکر افتادند که برای انتقام گرفتن از این سـتمگران تاریخ به پیروزی از دشـمنان آل عباس یعنی علویان برخیزنـد.همینکه محمـد و جعفر و پسـران رسـتم دیلمی،محمـد بن ابراهیم یکی از سـادات علوی را که مقیم طبرسـتان بود برای رهـبری نـامزد کردنـد مردم چون تشنگان حقیقت،گرد شمع وجودش جمع شدند تا دسته جمعی برضد عباسیان شورش کنند.محمد بن ابراهیم،مردی عابد،زاهد و مسن بود و از این جهت مردم طبرسـتان،به اصـرار از وی می خواسـتند که قیـام کرده و آنهـا را از ظلم بنی عباس نجات دهد (۳).

واقع قضیه چنین است که علویان همواره بطور متفرق در طبرستان پراکنده بودند و مردم می دانستند که اینها با عباسیان دشمنی دیرینه دارند و نیز عدالت و حسن رفتار زهد و تقوای علویان پیوسـته مشـهور و زبانزد بود.اینست که مردم طبرسـتان با اصرار از آنها می خواسـتند که قیام کرده و عـدالت را گسترش دهنـد.با اینحال اجتماع مردم دیلم محمـد بن ابراهیم را قانع نساخت و به آنها اظهار داشت:من سزاوار این نهضت نیستم،

۱- ۱) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۱

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۳

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۳ و سر السلسله العلویه ص ۲۰

اما داماد شجاعی دارم که بخوبی می تواند از عهده این کار برآید،اگر در ادعای خود صادق هستید بدنبال او بروید (۱).از این جهت مردم دیلم،نصیحت و مشورت وی را پذیرفتند و بدنبال حسن بن زید که از سادات شجاع و مدبر بود رفتند و به رهبری وی راضی شدند تا شاید با قیام و رهبری این سید علوی مردم از ظلم و ستم عباسیان رها شوند (۲).

بیعت حسن بن زید

حسن بن زید،در مدینه بدنیا آمد؛بعد از بلوغ،راهی عراق شد و در نهضت یحیی بن عمر شرکت کرد.وی پس از شکست یحیی،به ایران فرار کرد و در شهر ری اقامت گزید.

حسن از ابتدا مردی بلندهمت،و صاحب اراده ای بسیار قوی بود،از این جهت مردم به وی اعتماد کردند و هنگامی که مردم دیلم و طبرستان از محمد بن ابراهیم درخواست کردند که از حسن بن زید بخواهد که به طبرستان برود و برضد عباسیان قیام کند به سرعت دعوت مردم را پذیرفت و آماده قیام گشت.به علاوه،حسن از آنجا که از ظلم و جور عباسیان رنج می برد،می خواست همانند اسلاف خود قیام کند.بااین حال حسن مخفیانه در ری زندگی می کرد و هرگز امر خود را آشکار نمی ساخت تا آنکه شرایط مقتضی شد که نهضت خود را آغاز کند.از این جهت وقتی که این خبر به دیلم و طبرستان رسید،مردم دسته دسته با وی بیعت کردند و این نخستین بار بود که مذهب زیدی در دیار طبرستان انتشار می یافت.

درنتیجه همه شهرهای طبرستان.کلاردشت،چالوس،و همه اطراف دیلم،با حسن بن زید بیعت نمودند (۳).علاوه بر مردم،محمد و جعفر دو پسر رستم که حکمرانان کلاردشت و چالوس بودند،متحد شدند که با بیعت و رهبری حسن،با سلیمان بن عبد اللّه عامل عباسیان به نبرد بپردازند (۴).زمانی که سلیمان و محمد بن اوس در ساری خود را برای جنگ با حسن بن زید آماده می کردند،فرمانداران سلیمان از مناطق خود فرار کردند و شهرها در اختیار حسن و اتباع او قرار دادند.این جریان اوضاع را به نفع حسن تغییر داد و طبرستان بدون جنگ تسلیم گشت و حسن بن زید بدون خونریزی بر همه طبرستان مستولی گشت و همه اهالی آن بجز ساکنان کوه فریم که همچنان بر اسپهبد،قارون بن اسفندیار حکمران کوه فریم وفادار ماندند،با وی بیعت کردند (۵).

۱- ۱) -تاریخ طبرستان و مازندران تالیف مرعش ص ۲۰۱

۲- ۲) -تاریخ مازندران مرعش ص ۲۰۲

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۳۴

۴- ۴) -البدایه و النهایه ۱۱۰ ص ۶

۵- ۵) -تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۷۳

گویند وقتی که محمد بن اوس بلخی شنید که حسن بن زید بطبرستان آمده و می خواهد برضد عباسیان قیام کند،کسی را پیش عبد اللّه بن سعید و محمد بن عبد الکریم که از مشاهیر قلعه کلارستان بودند،فرستاد که بیایند و در برابر هجوم حسن آماده قتال شوند.اما این آرزوی محمد بن اوس برآورد نشد،زیرا آندو قبل از این قضیه فرار کرده و ترک طاعت آل عباس گفته بودند.این بود که حسن بن زید با فراغ خاطر وارد کلاردشت شد و آن دو شخصیت در سعدآباد بسال ۲۵۰ ه با وی بیعت کردند.

شرایط بیعت با حسن بن زید

در تاریخ آمده است که مردم طبرستان بیعت خود را با شرائط:عمل به کتاب و سنت و امر به معروف و نهی از منکر انجام دادند.ازاین رو قیام حسن بن زید براساس اجرای احکام قرآن و سنت و اصلاح جامعه از راه امر به معروف و نهی از منکر استوار بود.

حسن مدتی در سعدآباد پیش عبد اللّه بن سعید ماند،سپس از آنجا به شهری(کوشیده نامی) در ساحل دریا آمد که دعوت خود را به مردم برساند.

علی بن اوس،خبر ورود حسن بن زید را به برادرش محمد بن اوس گزارش داد.

حسن راه خود را به شهر کجور که محمد بن ابراهیم پدرزنش در آنجا زندگی می کرد،ادامه داد (۱).محمد بن ابراهیم،از ورود دامادش حسن بن زید همراه شیفتگان حکومت آل محمد در ۲۷ رمضان سال ۲۵۰ هجری استقبال گرمی به عمل آورد.حسن بن زید مشغول تنظیم امور ارتش خود شد و داعیان خود را برای تبلیغ و اخذ بیعت به چالوس و اطراف فرستاد و خودش بسوی آبادی تاتل و بایدشت که دو قصبه در نزدیکی شهر آمل بود،رفت (۲).در پیشاپیش قشون حسن بن زید محمد و جعفر پسران رستم قرار داشتند.آنها همین که به حوالی آمل رسیدند محمد بن اوس ارتش خود را به فرماندهی محمد اخشید به جنگ قشون زیدی فرستاد؛دو ارتش باهم مصاف دادند و جنگ سختی درگرفت و درنتیجه محمد اخشید سردار عباسی کشته شده سرش را بریدند و برای حسن بن زید داعی زیدی هدیه فرستادند.بهمین ترتیب آمل فتح شد و قشون علوی به شهر وارد شدند و ارتش عباسی پراکنده گشته و محمد بن اوس به جعفر بن شهریار پناهنده شد.

۱- ۱) -تاریخ مازندران تالیف مرعش ص ۲۰۵

۲- ۲) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۱

اما حسن بن زید مدتی در بایدشت توقف کرد و از سردار خود محمد بن حمزه درخواست کرد که از دیالمه کمک بطلبد.آنها نیز به کمک حسن شتافتند و ۶۰۰ نفر از آنها به وی پیوستند سپس دسته جمعی به شهر آمل آمدند.از جمله عواملی که سبب پیروزی حسن بن زید شد این بود که بعضی از فرمانروایان بومی مازندران همچون:بادسبیان مصمعان و خورشید پسر جستان و ویکن به او پیوسته و اعلام وفاداری کردند.او،بعد از این پیروزی سریع،سردار خود محمد بن حمزه را با ۲۰ سواره و ۲۰۰ پیاده به آمل فرستاد و خودش نیز بعد به آنها پیوست که در آنجا با قشون عباسی روبرو شود.دو ارتش در نزدیکی آمل باهم به نبرد پرداختند؛جنگ آنچنان شدت یافت که بعضی از یاران حسن بن زید از ناگهانی بودن جنگ با وی به مخالفت پرداختند و از وی جدا گشتند.او به تنهائی جنگ را ادامه داد تا آنکه پیروز شد و شهر آمل را فتح نمود (۱).حسن با پیروزی وارد شهر شد و عده ای از مخالفان را کشت سپس وارد مسجد شده مردم را به بیعت خود دعوت کرد،و عموم مردم آمل بیعت کردند،سپس او به تنظیم امور شهر پرداخت.پس از آن حسن بن زید فرماندارانی برای شهرها معین کرد و از جمله محمد بن عبد العزیز را حاکم رویان جعفر بن رستم را حاکم کلاردشت و محمد بن ابی العباس را برای چالوس تعیین کرد (۲).

ورود محمد بن ابراهیم

از آنجا که مردم آمل جهت زهد،تقوی،و کهولت محمد بن ابراهیم،به او علاقه داشتند از وی تقاضا کردند که به آمل تشریف بیاورد.حسن با احترام فراوان آمل را به محمد بن ابراهیم واگذار کرد و خود به ساری که هنوز در دست عباسیان بود رفت (۳).او به شهر توجی در نزدیکی ساری وارد شد و از آنجا به قصبه جمنو رفت.در این شهر بود که از قارون بن شهریار حکمران جبال نامه ای دریافت کرد که در آن بیعت خود را اعلام می داشت و از وی اطاعت می کرد.اما این خدعه ای بیش نبود زیرا که وی بعدا زیر پیمان خود زد و از اطاعت حسن بن زید خارج شد (۴).

۱- ۱) -البدایه و النهایه ج ۱۱ ص ۶

۲- ۲) -تاریخ طبرستان و مازندران تالیف مرعش ص ۲۰۴ ۵

۳- ۳) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۴

۴- ۴) -تاریخ مازندران مرعش ص ۲۰۴

هنگامی که سلیمان بن عبد اللّه از لشکرکشی حسن بن زید اطلاع یافت برای مقابله با وی ارتشی به سرداری اسد بن جندان فرستاد تا با وی به مصاف بپردازد.سلیمان در شهر توچی از توابع ساری با حسن بن زید روبرو شد.در ابتدا سلیمان از میدان جنگ فرار کرد اما بعدا ارتش او برگشت و جنگ را ادامه داد.جنگ بشدت میان دو ارتش درگرفت تا جائی که بعضی از اصحاب حسن،به مخالفت برخاستند.بااین حال جنگ به نفع حسن تمام شد و اصحاب وی پیروزمندانه وارد ساری شدند و سلیمان از شهر فرار کرد (1)و پس از آن که فهمید همه مردم دماوند،اسپهبد،بادوسبیان،از شهرهای طبرستان با حسن بیعت کرده اند تصمیمش به جنگ با حسن بن زید سست گردید و ناچار شد که به استرآباد پناهنده شود.بدنبال این پیروزی بزرگ مردم لاریجان و قصدان از توابع طبرستان بیعت نمودند.

حسن بن زید پس از فتح ساری و دیگر توابع آن،از هواداران خود درخواست کرد که به آمل برگردند زیرا که دیلمیان در جنگ با عباسیان به غنایم بزرگی دست یافته بودند و لازم بود که سهم خود را از آنها بگیرند (2).

شکست پس از پیروزی

سلیمان بن عبد اللّه،بعد از پیروزی بزرگ ارتش حسن بن زید(داعی)به ساری برگشت تا خود را برای جنگ آماده سازد.از طرفی به شهر جمنو رفت تا از اقدامات سلیمان آگاه شود.

این دو در چمنو بهم رسیدند و جنگ سختی درگرفت و بسیاری از طرفداران حسن کشته شدند این بود که داعی فرار کرده،به آمل رفت.اما بدنبال آن سپهبد قارن بن شهریار با سلیمان بن عبد اللّه متحد شده برای دستیابی به حسن به آمل آمدند تا او را دستگیر نمایند ولی داعی از آنجا نیز فرار کرده و به چالوس پناهنده شد و درنتیجه عباسیان دوباره به شهر آمل هجوم آورده و آن را به تصرف خود درآوردند.

محمد بن طاهر حکمران عباسی،خبر این پیروزی را در نامه ای به المستعین باللّه در بغداد نوشت و او را از شکست ارتش حسن بن زید و استرداد آمل مطلع ساخت.مردم شهر از کار خود پشیمان گشتند و دوباره بیعت خود را با حسن تجدید نمودند.

۱- ۱) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۷۴

۲- ۲) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۱

ارسال کمک

از طرف دیگر مردم دیلم و گیلان پس از شنیدن گزارشات جنگی به کمک داعی شتافتند و با اعزام قشونی سلیمان و سپهبد را که در شهر بایدشت پناهنده بودند تعقیب کردند.دو قشون دوباره به جنگ پرداختند و جنگ سختی درگرفت در این جنگ علویان پیروز شدند و قشون عباسی شکست خورد و جعفر بن شهریار و عده ای از یارانش کشته شدند این پیروزی جرأت بیشتری به حسن و اطرافیانش داد که دوباره به شهر آمل برگردند.حسن مدتی در آمل ماند و از آنجا نمایندگان خود را به اطراف گسیل داشت.

توطئه سلیمان

سلیمان بن عبد اللّه پس از آنکه فرار کرد،خود را به خراسان رساند و با جمع آوری قشونی خود را برای مقابله با داعی آماده ساخت.

حسن غافل از اینکه سلیمان در فکر توطئه دیگری است قشون خود را دستور استراحت داد تا کمی از خستگی جنگ آرام گیرند.درنتیجه این دستور همه دیلمیان با اطمینان خاطر به شهرهای خود برگشتند.بنابراین طبیعی بود که حسن عده کافی برای جنگ در اختیار نداشت.ناگهان سلیمان از طرف ساری به قشون حسن هجوم برد این بود که داعی ناچار شد که آمل را ترک گوید و به چالوس بیاید و در چالوس شنید که رئیس دیلمیان وفات یافته است.بااین حال از اتباع وی ۴۰۰ نفر دوباره با داعی بیعت کرده و همگی از راه دریا به چمنو آمدند که با سلیمان به جنگ بپردازند.جنگ دوباره شروع شد سلیمان فرار کرد و همه اموال خانواده اش را باقی گذاشت.

حسن با پیروزی به ساری برگشت و زن سلیمان را با عدالت اخلاقی که از صفات بارز وی بود سوار مرکبی کرد و به شهر گرگان فرستاد تا به شوهرش بپیوندد اما اموال و ثروت سلیمان را میان افراد قشون تقسیم کرد (۱).طبری مورخ معروف می نویسد که سلیمان بن عبد اللّه خودبخود شکست خورد زیرا احساس کرد که طاهریان(محمد بن طاهر)تشیع را پذیرفته اند (۲).

۱- ۱) -تاریخ طبرستان و مازندران تألیف مرعش ۲۰۵

۲- ۲) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۵

به همین دلیل،هنگامی که حسن به طبرستان آمد سلیمان از کرده خود پشیمان شد و تشیع خود را اظهار نمود و در مدحش این اشعار را سرود:

شنیده ام که سربازان حسن بن زید روی بسوی ما می آورند و می خواهند که کارهای ما را اصلاح کنند.ای گروه طاهریان اگر گفته ها و اخبار رسیده راست باشد پس وای بر من و بر همه طاهریان با که چگونه بدبخت شدیم اما من در میان شیعیان هنگامی که سرگذشت خود را مطالعه می کنم من در سردسته این شیفتگان قرار گرفته ام.

آیا عذر و معذرت در پیش رسول خدا پذیرفته است؟هنگامی که خونهای خاندان فاطمه برعلیه ما شهادت دهند (۱)؟

بدنبال این پیروزی بزرگ سپهبد فارون بن شهریار،با دوسبیان را واسطه قرار داد تا حسن بن زید داعی از تقصیر او درگذرد و او را عفو کند.حسن نیز همچون دیگر بزرگواران آل محمد(ص)او را بخشید و باین ترتیب همه مخالفان حکومت علوی نابود شدند و طبرستان جملگی زیر نفوذ حکومت علویان درآمد.حسن از این بلاد فتح شده نمایندگان خود را برای بیعت گرفتن به رضای آل محمد اعزام نمود.

متن بیعت نامه حکومت علوی

متن ذکر شده در ذیل،پیمان نامه ای است که حسن بن زید براساس آن مردم شهرستانها را به بیعت فرامی خواند و این خود سند بسیار ارزنده و زیبائی است که بر حکومت عدل علوی گویا می باشد.

ما صلاح دیدیم که عمل کردن تو را برای عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و آنچه از امیر مؤمنان و مولای متقیان علی بن ابیطالب درباره اصول دین و فروع آن نقل شده

۱- ۱) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۲

است،بازیابیم،و این که برتری علی(ع)را برهمه امت اظهار کنیم و آنها را از قول به جبر و تشبیه و مکابره و عناد با موحدین که قائل به توحید و عدل می باشند،نهی نمائیم و آنها را دستور دهیم که بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفته و در نماز صبح،قنوت بگیرند و با پنج تکبیر به مرده مسلمان،نماز گزارند و مسح کردن به خفین(کفشها)را ترک گفته و جمله حی علی خیر العمل را در اذان و اقامه اضافه نمایند (۱)هرکس از دستور ما سرپیچی نماید،از ما نبوده و هرکه ما را تهدید نماید،خود،عذر ما را در مبارزه پذیرفته است (۲).

فتوحات دیگر حسن بن زید

حسن بن زید،پس از تسلط بر طبرستان و اخراج حاکم عباسی آن(سلیمان)خواست که ری را بجهت اهمیت و موقعیت آن فتح کند (۳).لذا با یک حرکت شجاعانه،ری را فتح کرد و فرماندارش محمد بن علی بن طاهر (۴)را اخراج و یکی از خویشاوندان محمد بن جعفر را که از سادات علوی بود به حکومت آنجا گماشت (۵).

۱- *) -آوردن جمله "حی علی خیر العمل "در اذان و اقامه علاوه بر شیعه،از طریق خود برادران اهل سنت نیز وارد شده است.از ابن عمرو ابی امامه بن سهل بن حنیف،نقل شده است که آنها بعد از جمله "حی علی الفلاح "جمله "حی علی خیر العمل را می گویند". برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به سیره حلبی و الحلی ابن حزم به نقل از المختصر النافع " ص ۵۲"مترجمان"

۲- ۱) -تاریخ طبرستان و مازندران تالیف مرعش ص ۲۰۵

۳- ۲) -تاریخ طبرستان،مازندران ص ۲۰۵

۴- ۳) -البدائه و النهایه ج ۱۱ ص ۶

۵- ۴) -مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳ و تاریخ سنی الارض ص ۱۷۰

المستعین بالله خلیفه عباسی پس از شنیدن سقوط ری سردارش وصیف ترکی را همراه مشاور خود،اسماعیل بن فراشه با جمعی به همدان فرستاد تا در آنجا اقامت گزینند و ناظر به اعمال حسن بن زید باشند.محمد بن جعفر نماینده زیدی پس از ورودش به ری کارهای خلاف اخلاقی،مرتکب شد که نفرت مردم را برانگیخت.محمد بن طاهر حکمران خراسان، از وضع ری اطلاع یافت و درنتیجه از فرصت استفاده کرده،قشونی را به سرداری محمد بن میکال برادر شاه بن میکال (۱)فرستاد تا بر حکومت محمد بن جعفر پایان دهد.ارتش عباسی در نزدیکی ری با محمد بن جعفر،به جنگ پرداختند که درنتیجه محمد بن جعفر اسیر شد و ری سقوط کرد (۲).حسن بن زید همینکه از سقوط ری آگاه شد قشونی را به سرکردگی شخصی بنام واجن از اهالی لاز (۳)به مصاف عباسیان فرستاد.دو قشون به جنگ پرداختند و محمد بن میکال به قتل رسید و دوباره ری به تصرف حسن بن زید درآمد.اما این دفعه حسن یکی از علویان را همراه ادریس بن موسی بن عبد اللّه(یکی از خویشان خود)حکمران ری ساخت که به دعوت آل محمد بپردازد.

این سید علوی.با محمد بن طاهر به جنگ پرداخت و او را مجبور به فرار کرد.

محمد بن طاهر وارد قزوین و از آنجا به بغداد رفت.بدین ترتیب سید علوی دوباره به ری آمد تا به تنظیم امور بپردازد.اما محمد بن طاهر ارتش خود را دوباره مجهز ساخت و با علویان جنگ را ادامه داد و درنتیجه علوی و ادریس و چهل نفر دیگر اسیر شدند و محمد بن طاهر این پیروزی را به خلیفه تبریک گفت.

خروج حسین بن محمد در کوفه

در عهد حسن بن زید،سال ۲۵۱ هجری حسین بن محمد(ابن حمزه بن عبد اله بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب)در کوفه برضد عباسیان قیام کرد.این بود که المستعین بالله به والی بغداد دستور داد که قشونی را به فرماندهی مزاحم بن خاقان (۴)ترتیب دهد تا با زیدیان بجنگد،زیرا که سید علوی قبلا فرماندار کوفه احمد بن نصر خزاعی

۱- ۱) -تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۷۴

۲- ۲) -مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳

۳- *) -لاز از قصبات قهستان است در نزدیکی خراسان واقع بود.سرزمینهای خلافت شرقی.ص ۳۹۳

۴- ۴) -مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۴

را از کوفه بیرون کرده و عده ای از اصحاب وی را نیز کشته بود.مزاحم بن خاقان به کوفه آمد و با سید علوی در نزدیکی کوفه جنگ را آغاز کرد و پیروزمندانه وارد کوفه شد.اما مردم کوفه او را سنگباران کردند و با وی به مخالفت پرداختند.مزاحم برای انتقام گرفتن از مردم کوفه،بازار آن را آتش زد و به خانه سید علوی هجوم برد.علوی از کوفه فرار کرد ولی هشام بن ابی دلف عجلی او را دنبال کرد.سردار عباسی پیروزی خود را در کوفه به خلیفه المعتز نوشت اما خلیفه به او دستور داد که به وی ملحق شود (۱).

سید علوی دوباره در کربلا دعوت خود را علنی ساخت.وی دسته ای از اصحاب یحیی بن عمر را که متواری بودند به دور خود جمع کرد و قیام نمود.هشام بن ابی دلف به مقابله با علوی پرداخت و عده ای از اصحاب وی را کشت.علوی دوباره به کوفه فرار کرد،اما این دفعه مردم کوفه به وی اعتنایی نکردند زیرا که قبلا با معتز خلیفه عباسی بیعت کرده بودند.این بود که دیگر خاموش شد و نهضت وی پایان پذیرفت.هشام بدنبال این پیروزی به بغداد بازگشت و در جستجوی خانه های زیدیان،کتابهای زیادی از حسن بن زید را پیدا کرد.معتز دستور داد که همه این کتابها را با خود به سامراء انتقال دهند (۲).

این جریانها بیانگر این واقعیت است که همه قیامهای زیدیان در طول آن سالها،الهام گرفته از قیام حسن بن زید در طبرستان بود.

شورش در طبرستان

شگفت آور است که پس از پیروزی حسن بن زید در طبرستان و تشکیل دولت علوی در آن ولایات،خود او نیز با طغیان و شورش هواداران قبلی خود روبرو شد.زیرا هنگامی که حسن بن زید می خواست،حکومت اسلامی را در طبرستان گسترش دهد،با شورش یکی از سادات علوی حسین بن احمد کوکبی مواجه شد.این شخص با نیروهای هوادار خود به قزوین،ابهر و زنجان مسلط شد و به همراه یکی دیگر از سادات علوی،ابراهیم بن محمد برضد هردو حکومت یعنی عباسی و علوی قیام کردند و درنتیجه طاهر بن عبد اللّٰه حاکم خراسان به جنگ این سادات برخاست که درنتیجه ابراهیم در قزوین کشته و حسن بن احمد کوکبی به طبرستان فرار کرد و در آنجا به جنگ حسن بن زید افتاد و کشته شد و

۱- ۱) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۵۳

۲- ۲) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۵۷

باین ترتیب حکومت علوی از شر وی خلاص شد (۱).

ویژگیهای حسن بن زید

حسن بن زید در میان سادات علوی به شجاعت و تواضع و گذشت معروف بود و از این جهت است که شاعران،اشعار زیادی در مدح وی سروده اند:

روزی شاعری نابینائی وی را با قصیده ای که مطلعش با این مصراع آغاز می شد مدح گفت:

اللّه فرد و ابن زید فرد.خدا تنها و ابن زید نیز تنها است.حسن از این جمله مبالغه آمیز و در حد شرک غضبناک گردید و معترضانه پاسخ داد که چرا چنین نگفتی:

اللّه فرد و ابن زید عبد:خدا تنها است و ابن زید بنده اوست (۲).آنگاه دستور داد که شاعر را از مجلس بیرون کنند،اما شاعر دوباره برگشت و اشعاری در عذرخواهی سرود و گفت:

من کسی هستم که زبان او در شعرش عصیان می کند،و ای بسا که زبان عاقلی او را از طغیانش نجات داده باشد.باوجوداین عذرخواهی،حسن بن زید او را بخشید ولی از وی اعراض کرد.جالب است که بدانیم خود حسن بن زید از قریحه شاعری برخوردار بود.روزی شاعری او را چنین توصیف کرد:

لا نقل بشری و لکن بشریان عزه الداعی و سوم المهرجان

حسن بن زید فورا به او اعتراض کرد و چنین پاسخ داد:

غره الداعی و یوم المهرجان لا نقل بشری و لیکن بشریان

فتوحات دیگر حسن بن زید از آنجا آغاز می شود که وی بعد از پیروزی در طبرستان،قشون مجهزی را برای تصرف شهر گرگان روانه کرد و آنها پس از یک جنگ طولانی آن شهر را

۱- ۱) -سر السلسله العلویه ص ۵۱

۲- ۲) -تاریخ طبرستان و مازندران ص ۲۰۷ متن اشعار: انا ما عصاه لسانه فی بیته ولر بما ضر اللبیت لسانه همبنی کفرت اما رائیتم کافرا یتجاه من طغیانه ایمانه

به تصرف خود درآوردند (۱).بـاین ترتیب دامنه حکومت حسن بن زیـد از حـدود طبرسـتان فراتر رفت ناصـر اطروش یکی از امامـان زیـدی در مـدح حسن بن زیـد دراین بـاره چنین سـرود است:زمـانی که ابن زیـد با همراهان خود راه می رود انگار که آسـمانها دور سـتاره درخشانی می چرخند.وای بر حال قومی که حق او را پایمال کرده اند و خوشا بحال آنهائی که او در میان آنها می درخشد.

خلافت معتز

تا اواخر خلافت المعتز بالله هنوز حکومت طبرسـتان به دست حسن بن زید باقی بود.معتز در همان سال،مفلح سـردار خود را به طبرستان فرستاد تا با حسن بجنگند.مفلح با حسن جنگید و بروی غلبه کرد و خانه حسن را آتش زد و موسی بن بغا را با سپاهی از مردم در طبرسـتان بـاقی گـذاشت و خود بـازگشت(۲۵۵ هجری).در همین زمـان المعتز بـالله بـدرود حیـات گفت و پسـرش المهتـدی بجـای پـدر نشـست.به امر خلیفـه،مفلـح سـردار عباسـی بـه ری و موسـی بـن بغـا از طبرسـتان به طرف سـامرا حرکت کردند.حسن بن زید از این حرکت استفاده کرده،دوباره به طبرستان برگشت و دیگربار حکومت علوی را برقرار کرد.او علاوه بر طبرسـتان به دامغـان رفت و آنجا را ضـمیمه قلمرو خود ساخت و تا سال ۲۵۷ در آن سامـان باقی بود و خلاصه،بجز خراسان همه ولایات طبرستان تحت حکومت علوی بودند (۲)

حکومت صفاریان

در سال ۶۰-۲۵۹ یعقوب صـفاری با آرمان ناسیونالیستی و حفظ اسم خلیفه برای خود، حکومت خراسان را به دست گرفت.در ابتدا،اگر چه المهتدی او را برای سرکوبی انقلاب علوی (۳)اعزام کرده بود،اما هنگامی که از قدرت و نفوذ یعقوب لیث اطلاع یافت از تصـمیم خود نادم گردید.یعقوب صفاری وقتی که حکومت خود را در خراسان محکم ساخت برای جنگ با حسن بن زید آماده شد زیرا وی مدعی بود که حسن بن زید،عبد اله سجری

۱- ۱) -مروج الـذهب ج ۴ ص ۱۵۳ و العبر و البتـداء و الخبر ج ۴ ص ۱۰ متن اشـعار: کان ابن زیـد حین یحـذو بقومه یدور السماء حول انجم ازهر فیابوس قوم صبحتهم خیوله و یا نعم قوم نالهم جوده الغمر

۲- ۲) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۸۲

۳- ۳) -دائره المعارف الاسلامته"(ماده حسن بن زید)

را که بـا یعقـوب لیث بجهت حکـومت بر سجسـتان (۱)رقـابت شدیـدی داشت و به زیـد ملحق شـده بـود)به او تسـلیم نکرده است.این بود که یعقوب اصـرار داشت که باید حسن بن زید، عبد اله سـجری را تحویل دهد و حسن از این درخواست سـر باز می زد (۲).چنین می نمایـد که این درخـواست یعقوب بجهت خـارج سـاختن طبرسـتان از حیطه نفوذ طاهریـان صورت گرفته باشد.این بهانه سبب گردید تا یعقوب سپاه مجهزی را بسوی ساری به حرکت درآورد.

در همین زمان حسن العقیقی،یکی از پسـرعموهای حسن بن زید که حاکم ساری بود از آنجا فرار کرده به شهر آمل که حسن در آنجـا زنـدگی می کرد،وارد شـد.درنتیجه یعقوب برای تعقیب حسن به آمـل آمـد تـا حسن را دسـتگیر کنـد،و لیکن ریزش بارانهـای شدیـد او را از دسترسـی به هـدف خـود بـازداشت و از این جهت نتوانست که به او دست یابـد (۳)و پشـیمان به شهر کیجور بازگشت.

یعقوب،دو سال مالیات شـهر را گرفت و ابراهیم بن مسـلم خراسانی را حکمران چالوس و رویان قرار داد.اما مردم شهر واکنش نشـان دادنـد و او را کشـتند.این عمـل حسن انتقـام جویی یعقوب را برانگیخت تـا به مردم حمله برده خـانه هـای آنها را ویران سازد.

آنگاه به شهر ناتل آمد و شهر را آتش زد (۴)

در سال ۲۶۱ هجری حسن بن زیـد و برادرش محمد بن زید مردم کلاردشت و عده ای از اهالی دیلم را جمع کردند و یعقوب را از آنجا بیرون رانـدنـد و خود در آمل مسـتقر شـد.اما بعد دیلمیان پیمان خود را شکسـتند و از دور او پراکنده شدند.ازاین رو ابتـدا حسن آنـان را نصـیحت کرد اما وقتی بی تفاوتشان دیـد،آنان را تنبیه کرد.در سال ۲۶۶ ه-حسن بن زیـد با حسن العقیقی حکمران سـابق ساری جنگیـد زیرا برضـد او طغیان کرده و مردم را به بیعت خود فراخوانـده ادعا می کرد که حسن بن زیـد را اسیر کرده است.عـده ای از مردم نیز سـخن او را بـاور و بـا وی بیعت کردنـد.حسن در برابر این طغیان سـکوت نکرد و با یک بسیج عمومی او را کشت و در قبرستان یهودیان ساری دفن نمود (۵).

ص:۲۱۸

۱- (* -

۲- ۱) -تاریخ طبری ج ۹ ص ۵۰۸

۳- ۲) -همان مدرک

۴- ۳) -سر السلسله"العلویه ص ۲۷ و تاریخ طبری ج ۹ ص ۵۵۲

۵- ۴) -فهرست ابن الندیم ص ۲۷۴

بدنبال این پیروزی اوضاع سیاسی آرام شد و حسن در آمل استقرار یافت و برادرش را نیز به حکومت گرگان فرستاد اما بعد از مدتی به علت یک مرض ناگهانی در روز شنبه ۳۰ رجب سال ۲۷۰ ه از دنیا رفت.

مدت حکومت وی ۲۰ سال بود و با اینکه مردی شجاع بود اما زیدیه به امامت وی معتقد نبودند زیرا که حائز شرایط امامت(علم و زهد،سیاست)نبود.وی صاحب مؤلفات چندی است که از آن جمله است.

کتاب الجامع در فقه و کتاب الحجه در امامت (۱).

ص:۲۱۹

۱- ۱) -فهرست ابن الندیم ص ۲۷۴

حکومت داعی صغیر(محمد بن زید)در طبرستان

داعی کبیر حسن بن زید پسری نداشت که بعد از وفات پدر جانشین وی شود بلکه چند دختر داشت که بعد از مرگ پدر با عموی خود،محمد بن زید حاکم گرگان،بیعت نمودند.در این هنگام یکی از علویان بنام ابو الحسن احمد بن محمد داماد حسن بن زید از مرگ داعی کبیر استفاده کرد و سر به شورش نهاد.او مردم را به بیعت خود دعوت کرد و درنتیجه عده ای از جمله اسپهبد طبرستان که از وی طرفداری می کرد (۱)دور او جمع شدند و بدین ترتیب وی بر طبرستان تسلط یافت و اموال داعی و خزانه وی را تصرف نمود هنگامی که محمد بن زید از ماجرای احمد بن محمد اطلاع یافت،از راه آمل به ساری آمد و با ابو الحسن و طرفدارانش به ستیز پرداخت که درنتیجه ابو الحسن فرار کرد و به چالوس رفت.ازاین رو داعی صغیر دوباره آمل را به قلمرو حکومت زیدیه برگردانید.محمد رقیب خود،ابو الحسن را تعقیب کرد و او را در ساری گرفت و همه اموالی را که از شخص خود و مردم به غارت رفته بود از او بازگرفت و او را به شهر خوجک و از آنجا به آمل تبعید کرده سپس به علمای شهر و دگر مردم ابلاغ کرد که بیایند و اموال غارت شده خود را بازستانند.

وی پس از آن که همه اموال مردم را بازگردانید،طبرستان را دوباره به حکومت خود ملحق کرد.داعی صغیر محمد بن زید،شخصی فاضل و شجاع بود که در ادب،شعر و تاریخ شهرت داشت (۲).اما در این میان اوضاع سیاسی طبرستان هنوز آرام نبود زیرا مردی بنام اذکوتکین قائم مقام قزوین،به سال ۲۷۱ هجری با چهار هزار سوار،عازم ری شد و قصد داشت که با داعی صغیر مصاف دهد.محمد وقتی که خبر وی را شنید آماده جنگ شد و با عده زیادی از دیلمیان و مردم طبرستان و دسته ای از خراسانیان به مقابله با دشمن پرداخت و درنتیجه قشون وی پراکنده شده و اذکونکین پیروز گردید و وارد ری شد و نمایندگان خود را به اطراف فرستاد (۳).از طرفی عباسیان که از هرفرصتی برای براندازی و ریشه کنی حکومت علویان استفاده می کردند،یکی از طاهریان بنام رافع بن هرثمه را در خراسان با قشون مجهز آماده ساختند تا برای همیشه به حکومت علویان پایان دهند.

ص:۲۲۰

۱- ۱) -تاریخ طبرستان و مازندران ص ۲۱۰

۲- ۲) -الاعلام زرکلی ج ۶ ص ۳۶۶

۳- ۳) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۳۹

هنگامی که داعی صغیر از قصد عباسیان آگاه شد،آمل را ترک کرد و به شهر کیجور پناه برد (۱).از آنجائی که محمد بن زید از نیرویی قوی برای مقابله با عباسیان برخوردار نبود به دیلم فرار کرد تا نیروئی فراهم کرده به مبارزه با عباسیان بپردازد.ازاین رو اهالی کلاردشت را به کمک خود طلبید؛زیرا آنان با محمد بن زید از پیش آشنائی داشتند و بدین ترتیب محمد همراه یاران خود به چالوس آمد و نماینده رافع بن هرثمه را به قتل رساند.در تاریخ چنین آمده است که ابتدا اسپهبد رستم و سپهبد با دوسبیان که هردو از یاران محمد بودند با وی اختلاف پیدا کرده او را از راه دریا محاصره نمودند،از این جهت محمد مجبور شد که به کوه واژ فرار کرده مخفی شود در همین هنگام جستان حکمران دیلم پسر رهسوان (۲)به رافع وعده داده بود که درهرحال محمد بن زید را مساعدت نکند.آنگاه رافع هجوم آورد و اموال آن دیار را غارت کرد و به طالقان رفت.رافع برای مقابله با داعی صغیر از طالقان به قزوین و از آنجا راهی چالوس شد.اما سپهبد رستم و محمد بن هارون که از طرف رافع برای جنگ با داعی صغیر ماموریت داشتند او را از این کار منع کردند و درنتیجه رافع به شهر ناتل و از آنجا وارد آمل شد.

خلافت معتضد

در این موقع،معتضد بجای الموفق به خلافت نشست و رافع بن هرثمه را عزل کرد و بجایش عمرو بن لیث را تعیین نمود (۳).اما این فعل و انفعال باعث گردید تا رافع سر به طغیان بردارد و بنابراین خلیفه برای سرکوبی او قشونی را به فرماندهی بکر بن عبد العزیز بن دلف به مقابله با رافع فرستاد که درنتیجه رافع شکست خورده به خراسان گریخت.از این جهت بکر با داعی صغیر متحد شد،تا رافع را از پای درآوردند و او را به چالوس و رویان (۴)فرستادند.

رافع با اراده ای محکم و سرسختانه در برابر دولت عباسی ایستاد و از سپهبد رستم که در طبرستان حکمروایی می کرد کمک طلبید.او اکنون در میان دو نیروی قوی،قرار گرفته بود (۵)از یک طرف محمد بن زید با همه اطرافیان خود و از طرف دیگر عمرو بن لیث با پشتیبانی

۱- ۱) -تاریخ ادبیات ادوارد براون ص ۱۹

۲- ۲) -تاریخ طبرستان تالیف مرعش ص ۲۱۰

۳- ۳) -البدایته و النهایه"ابن کثیر ج ۱۱ ص ۶۶

۴- *) -رویان نام شهری در نزدیکی کلار و کجور در طبرستان می باشد.سرزمینهای خلافت شرقی تشریح ص ۳۹۹)

۵- ۴) -مروج الذهب ج ۴۶ ص ۱۵۳

حکومت مرکزی؛همین که رافع از سرسختی و دشمنی عباسیان اطلاع یافت،چاره را در آن دید که به سادات علوی بپیوندد.از این جهت اعلام پشیمانی کرد و با محمد بن زید بیعت نمود و ارتشی آماده ساخت که نیشابور را از دست عمر بن لیث درآورد.او با یک حمله شهر را تصرف کرد و بنام محمد بن زید خطبه خواند.

پس از این پیروزی،رافع بن هرثمه از محمد بن زید خواست که وی را حاکم گرگان نماید مشروط بر اینکه هرگز متعرض داعی صغیر نشود،داعی نیز با این تقاضا موافقت کرد (۱).

پس از مدتی رافع شنید که حاکم ری وفات کرده است این بود که عازم آن شهر گردید و آنرا تصرف نمود و بعد از چندی دوباره به گرگان بازگشت.بدنبال این کار داعی وی را عتاب کرده و دوباره باهم درافتادند.رافع از آنجا به ساری رفته از اسپهبد رستم طلب کمک کرد تا با داعی صغیر بجنگد.اما نزول بارانهای شدید مانع او شد و درنتیجه جنگ را واگذاشته اعلام وفاداری کرد.آنگاه رافع به استرآباد رفت و تدبیری اندیشید که با حیله ای سپهبد رستم را از پای درآورد.لذا به او اطلاع داد که پس از این دیگر میان او و داعی صغیر هیچگونه پیمانی وجود ندارد و او می تواند همانند سابق با او همکاری کرده با داعی صغیر جنگ نمایند.سپهبد رستم از این فکر استقبال کرد و او را به گرمی در استرآباد استقبال نمود.اما همه این کارها خدعه ای بیش نبود چرا که رافع دستور داد که سپهبد رستم را بگیرند و به کوهستان تبعیدش کنند.سپس همه اموال او را مصادره کرد و حکومت استرآباد را به یکی از پیروان خود،ابو نصر طبری واگذار کرد.این ترفند رافع بدان سبب بود که جلوی هرگونه اتحاد و اتفاق میان عمرولیث و سپهبد را بگیرد.(۲۸۲ هجری)داعی صغیر از این اقدام رافع خوشش آمد و لذا همه مخارج و نفقه قشون را مشروط بر اینکه اولا رافع پرچم سفید زیدیه را برافراشته کند و از مردم گرگان و کوهستان برای او بیعت بگیرد، ثانیا سهم او را از اموال مصادره شده سپهبد رستم بفرستند،پرداخت کند.پس از پیروزی داعی صغیر همراه محمد بن وهسوان و علی بن سرخاب به آمل برگشت (۲).اما پس از برگشتن میان او و علی بن سرخاب اختلافی که ناشی از زمانهای دور بود،بروز کرد.این اختلاف سبب شد که آن دو به جنگ بپردازند.نتیجه جنگ پراکنده شدن طرفداران هردو رهبر

۱- ۱) -مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳

۲- ۳) -تاریخ طبرستان ص ۲۱۳

و بخصوص اطرافیان علی بن سرخاب بود.ازاین رو علی بن سرخاب مجبور شد که به آمل رفته و از آنجا به شهر تالیکورجان پناهنده شود.آنگاه در میان مردم شایع گردید که علی بن سرخاب سر از اطاعت محمد بن زید،بیرون برده است.اما او این شایعه را تکذیب کرده ولی از همکاری با داعی صغیر خودداری کرد،سپس به ساری آمده و آن شهر را تصرف کرد.

از طرف دیگر رافع بن هرثمه از داعی صغیر استدعا کرد که وی را در مصاف با عمرو بن لیث یاری کند.داعی نیز درخواست را پذیرفت و برای یاری رافع به گرگان رفت.

اما همین که او از طبرستان بیرون رفت مردم به عمرولیث تمایل و بیعت کردند و این نشان می دهد که قدرت داعی در طبرستان رو به ضعف بوده است.

پایان کار رافع

هنگامی که رافع از حرکت عمرو باخبر شد روی به خوارزم نهاد ولی متاسفانه اهالی خوارزم او را گرفته به قتل رساندند و سرش را پیش عمرولیث فرستادند،او هم آنرا پیش خلیفه فرستاد تا رضایت وی را جلب نماید (۱).

با وجود اینکه به ظاهر طبرستان از دست داعی صغیر بیرون رفته بود اما هنوز مردم طبرستان و گیلان از داعی صغیر بیعت می کردند.از طرف دیگر استقلال دولت سامانی و بروز جنگ میان اسماعیل سامانی و عمرولیث و سرانجام سقوط صفاریان و اسارت عمرو سبب گردید که داعی از دست یکی از دشمنان خود خلاصی یابد و با فراغ خاطر به تبلیغ و دعوت خود بپردازد و موافقت روسا و حکمرانان شهرها را جلب نماید.ازاین رو محمد بن زید قشونی را برای تصرف خراسان گسیل داشت که از آنجا به ماوراءالنهر برود،بدان گمان که اسماعیل سامانی مانع ورود او به سجستان نخواهد شد (۲).

اما بزودی معلوم شد که اسماعیل سامانی طمع حکومت خراسان را دارد و لذا از داعی درخواست کرد که به طبرستان برگردد و خراسان را به او که از طرف خلیفه نمایندگی دارد واگذار نماید.اما داعی از این خواهش سر باز زد،لذا اسماعیل قشونی را به سرکردگی محمد بن هارون برای سرکوبی داعی صغیر فرستاد (۳).

۱- ۱) -تاریخ طبرستان و مازندران ص ۲۱۳

۲- ۲) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۶۶

۳- ۳) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۶

از بررسی تاریخ چنین معلوم می شود که خود اسماعیل سامانی،فکر تصرف طبرستان و پایان دادن به حکومت زیدیه را در دل داشت.بنابراین برای مقابله با داعی صغیر قشونی را آماده ساخت.این دو در دروازه گرگان بهم رسیدند (۱).داعی صغیر در این جنگ شکست خورد و قشونش پراکنده شدند و خود در اثر ضربات شدیدی که به او رسیده بود کشته شد.او به سال ۲۸۷ هجری پس از ۱۷ سال حکومت بر طبرستان کشته شد اما اسماعیل سامانی پسرش را احترام کرده آزاد ساخت که به بخارا رفته زندگی خود را ادامه دهد (۲).قشون سامانی سرش را بریده همراه پسرش ابی الحسین زید بن محمد به مرو پیش اسماعیل سامانی فرستاد.جسد شریف ابن سید علوی بزرگوار در گرگان نزد قبر محمد دیباج(محمد بن جعفر صادق(ع))مدفون است و باین ترتیب حکومت علویان پایان یافت.محمد بن زید سیدی فاضل،ادیب،شجاع و شاعر بود (۳).و با مردم با اخلاق و حسن معاشرت رفتار میکرد.گویند که روزی دو نفر متخاصم که نام یکی معاویه و دیگری علی بود،برای رفع خصومت پیش وی آمدند.محمد(داعی صغیر)گفت.حکم میان شما خیلی روشن است.معاویه گفت ای امیر،اسم ما شما را مشتبه نسازد زیرا که پدر من از شیعیان بود،مرا معاویه نامیده که با هموطنان سنتی خود مدارا کرده باشد و پدر او(متخاصم دیگر)یکی از نواصب و دشمنان اهل بیت بود و اسم پسرش را علی نهاد که از خصومت شما در امان باشد.محمد خندید و بهردوی آنها نیکی کرد (۴).

محمد مردی سخی،کریم،خیرخواه بود و در میان مردم محبوبیتی عجیب داشت اما شرایط سیاسی و جو تبلیغاتی سبب گردید که طبرستان از دست آنها رفته حکومت علویان پایان یابد.بعد از آن طبرستان به قلمرو حکومت سامانیان درآمد.تا آنکه دوباره یکی از امامان زیدی ناصر الاطروش آنرا از دست آنها بازگرفت.

نتیجه خضوع مردم طبرستان بر زیدیه این بوده که حکومت علویان،نخستین حکومت علوی را در آن منطقه تشکیل دهد.حکومتی که مبانی اسلام و تعالیم آئین حنیف آن را که همان عمل به قرآن و سنت پیامبر و امر به معروف و نهی از منکر می باشد در آن سرزمین پیاده کرده و طبرستان را مرکز حکومت اسلامی قرار دهد.

ص:۲۲۴

۱- ۱) -الوافی بالوفیات ج ۳ ص ۸۱ و الاعلام ج ۶ ص ۳۶۶
۲- ۲) -الوافی بالوفیات ج ۳ ص ۸۱
۳- ۳) -کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۶۶
۴- ۴) -البدایه و النهایه ج ۱۱ ص ۸۳

فرمانروایان زیـدی با مردم طبرسـتان با عدل و انصاف رفتار می کردند و از هرگونه ظلم و جور و سـتم پرهیز می نمودند و این امتیازی بود که آنها را از سـتمگران عباسـی جدا می ساخت.این بود که مردم طبرسـتان به راحتی همراه با میل و رغبت،اطاعت حکومت علوی را پذیرفتند.از تاریخ درخشان حکومت علوی می توان دو نتیجه سیاسی و مذهبی گرفت:

الف-زیدیه توانست با سیاست عادلانه خود،علیرغم حکومت عباسیان،دعوت زیدی را در طبرستان بسط دهد.

ب-مردم طبرسـتان راحتی زنـدگی و آسـایش و نیز رهـایی از بیـدادگری سـتم عباسـیان را در پرتو دادگری حکومت علویـان دریابند.

ص:۲۲۵

فصل هفتم

اشاره

تشکیل حکومت علوی در یمن

یمن در دوره خلافت عباسی

کشور یمن از نخستین روزها،دارای تمدنی درخشان و تاریخی طولانی بوده است.

در این سرزمین باستانی ترین دولتهای عرب همچون:معینی ها و سبائیها و حمیریها شکل یافته است و این موضوع بیانگر آن است که این سرزمین،مهد تمدنهای درخشان بوده؛ تمدنی که در شکل گیری سایر سرزمینهای جزیره العرب و خارج آن تأثیر بسزائی داشته است.موقعیت جغرافیائی و طبیعی یمن که در کنار دریای احمر قرار گرفته، در ظهور تمدن درخشان این سرزمین و آمیخته شدن آن با دیگر تمدنهای وارداتی،عاملی موثر بوده است.این کشور از نظر کشاورزی و بعضی صنایع دستی و حرفه ای،از ابتدا معروف می باشد.جاحظ می گوید:"از ویژگیهای یمن ساختن شمشیر و یافتن برد یمانی و داشتن میمون و زرافه است (۱).در مثل معروف است که گویند:اگر شمشیر از سرب هندی با ساخت و صیقل و جلای یمنی همراه باشد،از بهترین شمشیرهای دنیا است (۲).

مردم یمن پس از ظهور اسلام بزودی اسلام را پذیرفتند،و در طول دو قرن اول و دوم از طرف خلفا اداره می شد (۳).در عهد خلفای راشدین عده زیادی از اصحاب و در راس آنها معاذین جبل بر یمن حکومت کردند.همچنین تعداد فرمانروایان یمن در دوره بنی امیه به دو حاکم رسیده است (۴).سسفاح اولین خلیفه عباسی،عموی خود داود بن علی(ابن عبد اله بن العباس)را حاکم ولایت مکه و یمن ساخت (۵).داود بن علی نیز شخصی بنام عمر بن عبد الحمید را فرماندار یمن کرد.او کارهای زیادی در یمن انجام داد و از جمله مسجد

۱- ۱) -لطائف المعارف ثعالبی ص ۱۶۶

۲- ۲) -همان مدارک

۳- ۳) -الیمن و حضاره العربیه ص ۸۸

۴- ۴) -الیمن و حضاره العربیه ص ۹۲

۵- ۵) -انباء الزمن ص ۱۸

جامع صنعاء را تعمیر کرد و برای آن درب گذاشت،زیرا قبلا درب نداشت (۱).پس از آن، خلیفه شخص دیگری بنام محمد بن عبد اله را حاکم یمن کرد که آل مجذوم را آتش زد (۲).

پس از سفاح،ابو جعفر منصور(۱۴۴ ه)،عبد اله بن ربیع حارثی سپس معن بن زائده شیبانی را حاکم یمن کرد (۳).معن مردی شایسته نبود،از این جهت دست به کارهای زشتی زد،و از جمله اینکه دستور داد که شهر معافر را خراب کرده،مردم آن را که تقریبا ۲۰۰۰ نفر بودند به قتل برسانند.همچنین دستور داد که همه طبق رسوم بنی عباس سیاه بپوشند تا به این وسیله بیعت مردم یمن تضمین شود.سپس به عراق رفته پسرش زائده بن معن را بجای خود گذاشت.خلفای بنی عباس همانند خلفای بنی امیه عادت داشتند که با حکومت خلیفه جدید،همه عمال خلیفه قدیم را تعویض کنند تا بدین وسیله حکومت خود را تثبیت نمایند.از این جهت وقتی که مهدی عباسی به خلافت رسید منصور بن یزید بن منصور بن یزید بن منصور را حکمران یمن قرار داد،اما او باین انتصاب راضی نشد،لذا خلیفه وی را عزل کرد و بجایش عبد اله بن سلیمان ربعی را تعیین نمود (۴).گاهی اتفاق می افتاد که خلیفه،عمال خود را سریع عوض می کرد تا مبادا حاکمی در منطقه نفوذ کند.

این بود که هارون الرشید ابتدا مصعب بن ثابت بن زبیر را حاکم یمن قرار داد اما هنگامی که نفوذ بر مکیان فزونی یافت وی را عزل کرده محمد بن برمک را حاکم یمن نمود.این حاکم جدید،یمن را آباد ساخته به مردم آن خدمت کرد.او در صنعا پلی ساخت که بنام پل برمکی معروف است،باوجود این نتوانست تهامه را نگه دارد،زیرا که از اطاعت وی خارج شده بود.ازاین جهت هارون،او را عزل کرد و بجایش حماد بربری را نصب کرد.

حماد برخلاف محمد بن برمک با یمنیان بد رفتاری کرد و عده زیادی از مردم را کشت تا بدینوسیله بتواند آنها را ترسانده،مطیع خود کند.مردم از دست وی به هارون الرشید شکایت بردند ولی او به خواست آنها توجهی نکرد.بدنبال این اختناق،هیصم بن عبد المجید با کمک عده ای از مردم یمن برضد حماد قیام کرد؛حماد از هارون کمک خواست تا حرکت را متوقف کند،هارون درخواست او را با فرستادن ده هزار سردار جنگی از عراق و خراسان اجابت کرد و درنتیجه ابراهیم برادر هیصم از حماد حاکم یمن امان خواست

۱- ۱) -بلوغ الرام فی شرح مسک الختام ص ۱۶

۲- ۲) -همان مدرک ص ۱۷(عبده ای از بومان یمن)

۳- ۳) -انباء الزمن ص ۱۷

۴- ۴) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۶۳

و حماد وی را امان داد.هیصم از تهامه فرار کرد اما حماد وی را گرفته و پیش هارون فرستاد هارون دستور داد که وی را بکشند و طرفدارانش را زندانی کنند (۱).آنها همچنان در زندان بودند تا آنکه هارون از دنیا رفت و امین بجای وی نشست و حماد را که قبلا برکنار شده بود مجددا به حکومت یمن برگزید.

مامون وقتی که بر برادرش امین پیروز شد،حماد را از یمن فراخواند و یزید بن جریر(بن زید بن خالد بن عبد اله القسری)را بجای او نشاند،اما بعد بجهت بی لیاقتی عزل شده،عمر بن ابراهیم(بن واقد بن محمد بن زید بن عبد اله بن عمر بن الخطاب) به جای وی منصوب شد.عمر بن ابراهیم،حاکم قبلی را گرفته و زندانی ساخت و خود به عراق آمد و قاسم بن اسماعیل را به جای خود نشانید.مامون نیز همانند اجداد خود، همان سیاست تغییر عمال را دنبال کرد،آنچنانکه این امر باعث شد که هرج ومرج و سستی در کارها پدید آید (۲).

در این دوره از حکومت مامون،کوفه مرکز انقلاب زیدی ها بود و محمد بن ابراهیم طباطبا مبلغان خود را به اطراف جهان می فرستاد و از جمله ابراهیم بن موسی را روانه یمن کرد.او در یمن مدتی حکومت کرد،تا آنکه ابن طباطبا از دنیا رفت.هرروز شوکت زیدیه بیشتر شکوفا می شد تا آنجا که حکومت آنها خطری بزرگ برای حکومت مامون بشمار می آمد و لذا مامون ناچار شد قشونی برای تصرف یمن بفرستد.در این جنگ ابراهیم فرار کرد و مامون دوباره بر یمن تسلط یافت (۳)و حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان را حاکم یمن ساخت (۴).اما حمدویه خواست که خود حاکم مطلق یمن گردیده حکومت آنجا را از دست بنی عباس بیرون آورد ناگزیر مامون برای سرکوبی وی قشونی بسرکردگی عیسی بن یزید جلودی (۵)را روانه یمن کرد.در این جنگ،ابن ماهان که از پشتیبانی ۱۰ هزار جنگجو برخوردار بود شکست خورده و زندانی گشت.پس از این پیروزی جلودی به عراق رفت و حصن بن نهال را نماینده خود در یمن قرار داد.

۱- ۱) -بلوغ الرام برگ ۱۸

۲- ۲) -قره العیون برگ ۲۴

۳- ۳) -العبر،ابن خلدون ص ۱۳۴

۴- ۴) -تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۵

۵- ۵) -بلوغ الرام برگ ۱۹

در سال ۲۰۲ هجری محمد بن زیاد(از نواده های ابن زیاد)با گروهی از مردم یمن پیش مامون رفتند و نظر وی را جلب کردند تـا حکومت را به محمد بن زیاد واگذار کند و در مقابل او هم یمن را از تسلط علویان در امان بدارد.مامون این پیشنهاد را پذیرفت و کار عمده یمن را به عهده محمد بن زیاد سپرد.این مرد ابتدا تهامه را فتح کرد و شهر زبید را بنا کرد و غلام خود،جعفر را والی آن شهر نمود.او حضرموت (۱)را به دست آورد و دیار کنده (۲)را تصرف کرد و آنچنان پیشرفت نمود که مردم او را یکی از تبابعه(پادشاهان قدیمی یمن)به حساب آوردند (۳).

یمن همچنان در دست بنی عباس بود تا آنکه در سال ۲۷۰ ه.قرامطه بر یمن تسلط یافتند و در اثر فتنه آنها مردم یمن به چند دسته و مذهب تقسیم شدند:کوههای یمن در دست شیعیان و دیگر شهرهای آن تحت تسلط سنی ها درآمد.در سال ۲۸۲ ه دوباره قرامطه ظهور کرده امنیت یمن و مغرب و حجاز را به خطر انداختند (۴).از آن سال به بعد علی بن الحسین معروف به خفتم حاکم صنعا شد،و هم او بود که نظام بنی عباس را بهم زد،استقلال یمن را تامین کرد.

از متون تاریخی چنین استنباط می شود که آشفتگی اوضاع سیاسی و اقتصادی یمن که در اثر تعویض مکرر حکام و عدم استقرار امنیت بود سبب گردید تا مردم به سادات علوی و زیدیان پناه آورند و یمن سالیان دراز در تسلط علویان بماند.

آغاز حکومت زیدی در یمن

در فصل پیش اشاره شد که یمن تابع خلافت عباسی بود تا آنکه بعضی از والیان یمن مخالفت خود را با مرکز خلافت آشکار کردند و دم از استقلال زدند و این سبب شد که کشور اسلامی تجزیه گردیده،به کشورهای کوچکی تبدیل گردد (۵)و بدنبال این جریانات و آشوبها و حوادث در یمن شروع شد،تا آنجا که بعضی از قبایل با بعضی دیگر به جنگ پرداختند و

۱- *) -حضرموت،یکی از شهرهای معروف یمن می باشد و شهر"سباء"در آن دیار واقع شده است.الاعلاق النفیسه،ص ۱۱۰"مترجمان"

۲- **) -دیار کنده،قسمتی از سرزمین یمن است که قبیله معروف کنده در آن دیار سکنی داشتند الاعلاق النفیسه ص ۲۶۳"مترجمان"

۳- ۱) -ابن خلدون،العبر ص ۱۳۴

۴- ۲) -انباء الزمن ص ۲۴

۵- ۳) -الیمن و حضاره العرب ص ۹۴

مردم مجبور شدند که برای تأمین امنیت و عدالت از یحیی بن الحسین یکی از امامان زیدی(۲۸۰ ه)دعوت نمایند که به یمن آمده حکومت علوی را پی ریزی کند.

یحیی بن الحسین،یکی از ائمه زیدی و نوه قاسم بن ابراهیم طباطبا است.او در مصر به نفع برادرش محمد بن ابراهیم طباطبا دعوت می کرد و درنتیجه توانست بیعت مردم حجاز و یمن را برای او بگیرد.پس از قتل ابن طباطبا،محمد بن القاسم که به زهد و علم معروف بود به سند (۱)فرار کرده (۲)و در آنجا مستقر شد تا آن که در سال ۲۴۵ هجری بدرود حیات گفت و از او پسری بنام حسین که همچون پدر عالم و زاهد بود،به جای ماند.

در سال ۲۴۵ ه پسر حسین بدنیا آمد و در حضانت پدر و عموهایش در حجاز تربیت یافت و از آنجا که جد و پدرش عالم و فقیه بودند از علم و تقوی و فضیلت همراه با شجاعت و مردانگی برخوردار شد (۳).یحیی که از کثرت زهد لباس پشمی(صوف)به تن می کرد،خود رهبری جهاد را به عهده گرفت (۴).او در ایام المعتضد به سال ۲۸۰ هجری در صعده یمن خروج کرد.در آن سالها یمن در اثر هرج ومرج و آشوبهای داخلی که نتیجه جنگ قبیلگی مردم یمن بود،به رهبری شجاع نیاز داشت تا بتواند اوضاع را آرام کرده، امنیت و عدالت را بازگرداند.از این جهت بود که ابو العتاهیه مدحجی همدانی از یحیی بن الحسین دعوت کرد که به یمن تشریف آورده،زمام امور را به دست گیرد.یحیی از این دعوت استقبال کرد و از مدینه رهسپار یمن شد (۵).

بروکلمان)tnamkoreB(در تاریخ ملتهای اسلامی(ج ۱ ص ۱۷۱)چنین می نویسد:یحیی ابتدا خیال داشت که به طبرستان رفته،دعوت زیدیه را دنبال کند،اما پس از آنکه دید محمد بن زید در طبرستان نفوذ دارد و با وجود او نمی تواند کاری از پیش ببرد تصمیم گرفت که به شهرهای جنوبی جزیره العرب رهسپار شود و به هرج ومرج و آشوب پایان دهد.

۱- *) -قسمتهای شرقی ایران و پاکستان را"سند"گویند.الاعلاق النفیسه ص ۱۱۱"مترجمان"

۲- ۱) -ابن خلدون العبر ص ۱۳۵

۳- ۲) -الاعلام،زرکلی ج ۹ ص ۱۷۱

۴- ۳) -عمده الطالب ص ۱۶۶

۵- ۴) -زرکلی الاعلام ج ۹ ص ۱۷۱

به روایت دیگر،یحیی قبل از آنکه به یمن برود عازم طبرستان گشت و در شهر آمل مقیم شد و خواست که از شیعیان آنجا کمک گرفته و قیام کند،ولی حسن بن هشام وزیر محمد بن زید به وی نوشت که فعالیت های شما در طبرستان باعث می شود که روابط شما با پسرعمویتان تیره شود.این بود که به یمن آمده حکومت زیدی را گسترش داد (۱).

تثبیت حکومت الهادی در یمن

یحیی الهادی حکومت خود را به سال ۲۸۰ هجری تشکیل داد،زیدیان چنین روایت می کنند که پیامبر اسلام از ظهور وی خبر داده است.پیامبر(ص)درحالی که با دستش به یمن اشاره می کرد،فرمود:در این ناحیه از یمن مردی از فرزندان من به اسم یحیی ظهور خواهد کرد که امر به معروف و نهی از منکر می کند و خداوند به دست او دین حق را احیا و باطل را نابود خواهد کرد (۲).

الهادی،نخستین داعی مذهب زیدی در یمن است.با اینکه در اثر دعوت علویان،مذهب زیدی (۳)در مناطق کوهستانی انتشار یافت،ولی در دیگر مناطق یمن،مردم پیرو مذهب شافعی بودند.

انتشار مذهب زیدی در یمن

الهادی پس از آنکه در صعده یمن استقرار یافت،عمال خود را برای تبلیغ مذهب زیدی به اطراف گسیل داشت و در اندک مدتی مناطق صعده و صنعا و همه اطراف آنها را تصرف کرد و دعوت زیدی را انتشار داد.

در صنعا مرکز یمن،بنی یعفر که از طرف بنی عباس نمایندگی داشتند،حکومت را به دست گرفتند و در ایام اسعد بن یعفر بود که قرامطه بر یمن تسلط یافتند (۴).با ورود الهادی به صنعا حکومت از دست اسعد بن یعفر خارج شد اما مردم یمن از الهادی

۱- ۱) -سر السلسله العلویه ص ۱۷ و عمده الطالب ص ۱۶۶

۲- ۲) -عمده الاکیاس برگ ۶۷

۳- ۳) -الحور العین ص ۱۹۶

۴- ۴) -قره العیون برگ ۲۹

شهر صعده بیاید (۱).و از آنجا به حجاز و بعد موطن اصلی خود،رس وارد شود (۲).پس از خروج الهادی،یمن دوباره دچار آشوب شد و هرج ومرج و اضطراب بر آنجا حاکم گشت.به سال ۲۸۳ هجری میان قبایل دو شهر"صعده"و خولان"فتنه عظیمی درگرفت که در اثر آن عده ای نابود شدند و اموالی به غارت رفت.این بود که مردم،پشیمان شده و از الهادی درخواست کردند که دوباره بسوی آنها،بازگردد.چنین می نماید که نیاز مردم به آرامش و پایان دادن به هرج ومرج سبب گردید تا مجددا از الهادی دعوت نمایند.ازاین رو وقتی که الهادی به یمن بازگشت،از وی استقبال عظیمی کردند تا آنجا که او مردم را به جهاد دعوت کرد و مردم بی چون وچرا دعوت او را پذیرفتند.لذا او توانست عده ای از قبایل خولان را گرد خود جمع آورد و به نجران برود (۳).او به آرامی وارد نجران شد و مردم را دستور داد که فتنه و عداوت را ترک گویند و دستورات شریعت را گردن نهند و از منکرات آن بپرهیزند.از این جهت گروه زیادی از مردم با وی بیعت کردند و او به قریه هجر آمد و در آنجا چند روزی اقامت گزید سپس به صعده برگشت و با نصارای نجران طبق قواعد اسلامی،حکم جزیه را مقرر کرد (۴).

الهادی در سال ۲۸۵ هجری به شهر"برط"یکی از شهرهای یمن لشکر کشید و با مردم آنجا مصاف داده،تا آنکه بیعت کردند.پس از سه روز اقامت از آنجا بازگشت و از جانب خود عبد العزیز بن مروان(یکی از مردم نجران)را به نمایندگی خود برگزید.

الهادی،به عدل و فقه و علم معروف بود (۵).او خودش مستقیما به امور مردم رسیدگی می کرد.مدت ۳ سال در مکه خطبه بنام وی خوانده شد و سکه بنامش مضروب گشت.

الهادی به گذشت و عفو و تسامح معروف بود (۶).

کارهای مهم الهادی در یمن

الهادی پس از آنکه پایه های حکومت خود را مستحکم ساخت،صنعا را مرکز حکومت خود قرار داد و به دعوت مذهب زیدی پرداخت.با این حال حکومت وی همیشه مورد تهدید

۱- ۱) -صعده،شهرکی در نزدیکی صنعا است(البلدان یعقوبی ص ۳۱۷)

۲- ۲) -ابن خلدون العبر ص ۱۳۵

۳- ۳) -الحدائق الوردیه ج ۲ برگ ۲۳۱

۴- ۴) -انباء الزمن ص ۲۵

۵- ۵) -الحدائق الوردیه ص ج ۲ برگ ۲۳۷

۶- ۶) -تاریخ الیمن ص ۲۱

قرار می گرفت تـا آنجا کـه علی بـن فضـل قرمطی (۱)رهـبر فرقـه ای از شـیعه اسـماعیلی بـاطنی،بر بعضـی از شـهرهای یمن مدیخره(قلعه ای محکم در اطراف عدن)تسلط یافته صنعا را تهدید می کرد.الهادی با قرامطه به جنگ پرداخت اما بر اثر کثرت دشمن شکست خورد و شهر صنعا را از دست داد.

پس از پیروزی قرامطه،الهـادی قشونی را بسر کردگی پسـرش قـاسم برای جنـگ بـا قرامطه فرسـتاد.قاسم با سـپاه علی بن فضـل قرمطی جنگیـده،آنها را در سال ۲۹۷ هجری از صـنعا بیرون کرد.پس از این شـکست دوباره،قرامطه،با پسـر الهادی،مرتضی در شهر صـفار جنگ کرده و آن شـهر را به تصرف درآوردند.مرتضی به پدرش که در صنعا اقامت داشت پناه برد و از مردم شهر خواست که وی را یاری دهند تا فتنه قرامطه را دفع کند؛ اما مردم او را کمک نکردند و درنتیجه مجبور شد که به شـهر صـعده پناهنده شود.

اسعد بن یعفر که قبلا از طرف بنی عباس بر صعده حکومت می کرد از این فرصت (جنگ میان قرامطه و زیدیه)استفاده کرد و دوباره به صعده بازگشت و حکومت را از سر گرفت (۲).

حمیری می گویـد:در این فرصت احمـد بن عبد اللّه بن محمد بن عباد به عراق آمد تا از معتضد خلیفه عباسـی برضد یحیی بن الحسـین علوی قشون طلب کنـد.اما بـا حسـرت خـاطر دریـافت که المعتضـد از دنیا رفته و مردم به المکتفی باللّه بیعت کرده اند (۳)،درنتیجه، قصـد خود را با وی در میان گـذاشت و المکتفی قشونی را برای سـرکوبی یحیی بن الحسـین با او فرسـتاد.در این میان از ابن مزاحم والی حرمین(مکه و مدینه)نامه ای رسـید یعنی بر اینکه یحیی بن الحسین علوی از صنعا خارج شده حکومت را ترک گفته است.این بود که خلیفه از تصمیم خود منصرف شده مرد یمنی را با حسرت و پشیمانی بازگردانید.

پایان حکومت الهادی

الهادی پس از شکست پسرش مرتضی از صنعا خارج شد و به صعده آمد و ترک حکومت گفت.

چندان مدتی در آن شهر نمانده بود که مریض شده،(۱۱ ذی الحجه)سال ۲۹۸ هجری،

۱- ۱) -الحدائق الوردیه ج ۲ برگ ۲۳۵

۲- ۲) -قره العیون برگ ۳۸

۳- ۳) -الحور العین ص ۱۹۶

بسن ۷۸ سالگی از دنیا رفت (۱)و در مسجد جامع شهر مدفون گشت.

بعد از مرگ یحیی بن الحسین،فرزندان وی کار پدر را دنبال کرده دعوت زیدی را گسترش دادند (۲).

روایت شده است،هنگامی که ناصر الاطروش از امامان زیدی خبر وفات یحیی بن الحسین را در کوه شنید بشدت گریست.فرمود امروز رکن اسلام نابود شد.گویند که الهادی شاعر (۳)بوده و قصیده ای سروده است:

عزت و کرامت(مرد)نیست جز استقامت کردن در میدان جنگ هنگامی که شمشیرهای درخشان در آنجا،برق زند.و آیا ملک و سلطنت جز عزت و امر و غنای طبع چیز دیگری است؟و بهترین شما کسی است که خوبیها و سرشتهای پاک او را مهذب کند و کسیکه هنوز زنده است و یکمرتبه انتقام می گیرد و آنکه در حالات مختلف بیدار و آگاه است و در صحنه زندگی"افکار"خود را آشکارا گفته و هنگام فرصتها دنبال هدفهای خود می رود.

یحیی علاوه بر شعر و ادب،در فقه و حدیث و زهد و عبادت نیز معروف بوده و صاحب تالیفاتی بوده است،از جمله:

۱-کتاب جامع الفقه و الاحکام

۲-المنتخب و الثاقب

۳-حسن المعرفه

۴-الفنون فی الفقه

۵-کتاب التوجیه و المسترشد.

ص:۲۳۴

۱- ۱) -سر السلسله العلویه البخاری ص ۱۷ و عمده الطالب ص ۱۶۶

۲- ۲) -تاریخ الشعوب ص ۱۶۶

۳- ۳) -المجدی فی النسب،برگ ۲۰ متن اشعار: فما الغز الا الصبر فی ماحوته الوغی اذا برقت فیها السیوف اللوامع هل الملک الا العز و الامر و الغناء و افضلکم من هذبته الطبایع و من لم یزل یحیی و ینقم تاره و من هوفی الحالات یقظان هاجع یقلب بطن الرای منه لظهره و یعضی اذا ما امکنته المقاطع

۶-الرد علی اهل الزیغ

۷-الرد علی الحنفیه

۸-اصول الدین و آلافاق

۹-اثبات النبوه

۱۰-اثبات الوصیه (۱)

وی همانطور که در فقه صاحب تالیف است،در حدیث نیز صاحب مشی خاصی بوده که به الهادیه معروف می باشد (۲).

الهادی وقتی که ۱۹ساله بود،چندین جلد کتاب در حدیث تالیف کرد.ابو بکر بن یعقوب عالم ری می گوید:وقتی که در زندان یحیی بن الحسین را ملاقات کردم چنان تصور کردم که کسی را مثل این مرد(یحیی بن الحسین)که جامع اصول اصحاب باشد سراغ ندارم و اکنون اصرار دارم که با او در فقه مباحثه و مجادله کنم (۳).

حکومت فرزند یحیی

پس از مرگ یحیی،حکومت را پسرش ابو القاسم محمد مرتضی که همراه پدرش به یمن آمده بود به عهده گرفت،اما حکومت وی چندان طولی نکشید و معزول گردید و بسال ۳۲۰ هجری وفات کرد (۴).

بعد از او برادرش امام احمد الناصر الدین اللّه به حکومت نشست.وی بسال ۳۰۱ هجری امامت زیدیه را به عهده گرفت.او همراه پدرش یحیی در جنگ با قرامطه شرکت داشت و شجاعت وی در آن جهاد بر همگان روشن شده بود.او مانند پدرش دعوت زیدیه را در یمن گسترش داد و قشونی آماده ساخت و در عدن با قرامطه جنگید.

امام احمد مانند اجداد خود،صاحب فضائل نفسانی و علم و تقوی بود و مدت ۴ سال در یمن حکومت کرد و به سال ۳۲۴ هجری از دنیا رحلت فرمود.بعد از وفات

۱- ۱) -فهرست ابن ندیم ص ۲۷۴

۲- ۲) -ارشاد الادیب ج ۵ ص ۱۷۷

۳- ۳) -الحدائق الوردیه ج ۲ برگ ۲۲۸

۴- ۴) -عمده الطالب ص ۱۶۶

امام احمد،حکومت به دست فرزندان او افتاد و آنها بمدت ۱۳۰ سال در یمن حکومت کردند.

بعد از آنها حکومت یمن همچنان به دست امامان زیدی بود تا اینکه در سال ۱۹۶۰ میلادی با کودتائی که به وسیله عبد الرحمن آلاریانی و به تحریک جمال عبد الناصر علیه امام یحیی انجام گرفته بود به حکومت زیدی پایان داده شد.

ص:۲۳۶

بخش چهارم

فصل هشتم

اشاره

اصول عقاید و فرقه های شیعه زیدی

نام گذاری شیعه زیدی

فرقه زیدی،یکی از فرقه های متعدد مذهب شیعه مانند اثناعشری ها،اسماعیلی ها و کیسانی ها می باشد.شیعیان در آغاز اسلام وحدت نظر داشتند و هیچگونه اختلافی وجود نداشت و همه به رهبری و امامت علی معتقد بودند و به شایستگی علی(ع)بر پست خلافت اسلامی بعد از رسول خدا،بجهت سابقه اسلامی و مجاهدت در راه پیشرفت آن و علم و تقوای زاید الوصف او که از ویژگیهای رهبری و امامت می باشد،سخت اعتقاد داشته و معتقدند که هرگز انشعاب و تجزیه و تفرقه ای میان طوایف متعدد این مذهب،حتی بعد از مرگ حضرت علی(ع)و بیعت امام حسن و اختلاف آن حضرت با معاویه و صلح با او و کناره گیری ظاهری امام،بوجود نیامده است.شیعه بدین عقیده سخت پای بند است.

تنها بعد از شهادت حسین(ع)بود که طوایف شیعه در شرایط امامت و رهبری اسلام باهم اختلاف پیدا کردند.بطوری که هرگروه استدلالاتی بر صحت ادعای خود اظهار داشت که درنتیجه به انشعاب،تفرقه وحدانی آنها منجر گردید.همین مشکل سبب شد که شیعیان به فرقه های متعددی تقسیم شود.

دسته ای معتقد شدند که امامت تنها از راه نص صریح مشخص می شود و بنابراین امامت عهدی است که خداوند برعهده هرشخصی نمی گذارد بلکه امانتی است که تنها بوسیله اشخاص معین و مشخص به مقصد می رسد،چرا که این امانت و وصایت بوسیله خود رسول گرامی اسلام بطور صریح تعیین گردیده و در نسل علی(ع)از اولاد فاطمه(س)دختر رسول خدا(ص)تا ۱۲ فرزند از امامان معصوم باقی می ماند و نام آخرین آنها،وصی،امام برحق حضرت مهدی موعود علیه السّلام می باشد.این گروه را شیعه اثناعشری یا امامیه می نامند.

در ارتباط با این موضوع،طایفه دیگری از شیعه معتقدند که امامت با نص و انتصاب نبوده است بلکه با انتخاب و گزینش انجام می گیرد.بنابراین ضرورت دارد که امام منحصرا از میان اولاد علی(ع)از نسل فاطمه دختر پیامبر و از سلسله امام حسن و یا

امام حسین انتخاب شود مشروط بر آنکه امام برگزیده با ظلم و جور مبارزه کرده و برضد سلاطین جابر قیام کند.طرفداران این فرقه را زیدیه می نامند که منسوبند به زید بن علی بن الحسین بن علی،علیهم السّلام،نخستین امامی که برضد هشام بن عبد الملک اموی قیام کرده است (۱).

این فرقه از شیعه در عصر بنی امیه که عصر ظلمت و تاریکی بشمار می رود،بوجود آمده است.عصری که در آن خلفای بنی امیه در محو احکام و آثار اسلام با یکدیگر به مسابقه برخاسته بودند.آن زمان حضرت زید بن علی برای اصلاح امت اسلامی قیام کرد و جماعت مسلمین برای احیای شریعت که امر مقدسی است به او روی آوردند و از نظریات و افکار زید پشتیبانی کردند و به امامت وی معتقد شدند که بعدها در تاریخ فرق و مذاهب به شیعه زیدی معروف شدند (۲).این فرقه در تاریخ اسلام فعالیتهای سیاسی زیادی داشته است و چندین امام پشت سرهم به طریق حضرت زید قیام کرده اند.جز اینکه این فرقه امامت را همانند شیعه اثنی عشری بطریق وراثت که از پدر به پسر انتقال می یابد،نمی دانند بلکه امامت را مشروط به فضل و علم و قیام برضد ظلم می دانند (۳).

به دلایل ذکر شده در نظر شیعه زیدی،امامت،بعد از شهادت حضرت حسین بطور مساوی میان اولاد امام حسن و حضرت حسین انتقال یافته است و بدین ترتیب امامت در نسل فاطمه دختر پیامبر باقی مانده است.علاوه بر این زیدیه هیچوقت وجود یک امام را در یک عصر ضروری نمی دانند،بلکه معتقد هستند که مانعی ندارد که دو امام در یک عصر در دو مکان مجزا رهبری امات اسلام را به عهده گیرند.همچنانکه این مسئله(وجود دو امام)در قیام ناصر اطروش در طبرستان و درمورد یحیی بن الحسین علوم و الهادی در یمن تحقق پذیرفت آنهام به علت دوری شهرها و مسافتی که در میان قلمرو حکومتی این دو امام وجود داشته است.

۱- ۱) -الزینه برگ ۲۴۵ و مروج الذهب ج ۳ ص ۲۳۰ و البصر فی الدین ص ۳۳

۲- ۲) -دائره المعارف الاسلامه ماده زیدیه

۳- ۳) -ناگفته نماند که نویسنده محترم عقیده شیعه اثنی عشری را در باب امامت بدرستی بررسی نکرده است و انتخاب آن را براساس وراثت می داند.حال آنکه به عکس امامت در نظر شیعه اثناعشری،همان عهد الهی است(لاٰ یَنٰالُ عَهْدِی الظّٰالِمِینَ)که بدستور خود حضرت حق بوسیله رسول اکرم ابلاغ شده است.باید توجه داشت که امام حسن و امام حسین برادر هستند که از نظر شیعه اثناعشری هردو امام می باشند و هیچگونه وراثتی در کار نیست و از طرفی امام موسی کاظم،پسر کوچکتر حضرت صادق است نه پسر بزرگ و یا پسر متوسط ایشان.برای اطلاع بیشتر به مجلدات عبقات الانوار میر حامد حسین هندی مراجعه شود."مترجمان"

گویند که ناصر اطروش درباره یحیی بن الحسین،چنین گفته است:

کسی که در منطقه ما بسر می برد باید از ما تبعیت نماید (۱).

بعضی از بزرگان می گویند که علیرغم بعد مسافت میان قلمرو حکومتی آنها میان(ناصر اطروش و یحیی بن الحسین)و،آرای آن دو هماهنگی واضحی آشکار است،ناصر اطروش به فضل و علم و اجتهاد یحیی بن الحسین اعتراف کرده،و از بعضی نظریات وی متأثر شده است.

علاوه بر این هریک از آن دو برای تبلیغ دعوت زیدی فعالیت می کرده اند.

بهرحال فرقه زیدی،یکی از فرقه های شیعه است که طرفدار و دوستدار اهل بیت پیامبر اکرم می باشد و معتقد است که خلافت بعد از پیامبر اسلام حق مسلم علی بن ابیطالب بوده است.

باید توجه داشت که این فرقه چندان افراطی نبوده و موضع گیری خصمانه ای در برابر صحابه نگرفته اند.زیدیه با اینکه خلافت را حق مسلم حضرت علی(ع)می داند،اما هرگز از صحابه پیامبر،ابو بکر و عمر تبری نمی کنند (۲)بلکه خلافت خلیفه اول را نیز پذیرفته اند (۳).

لذا می توان آنها را شیعه معتدل و غیرافراطی به حساب آورد.

در هر صورت شیعه زیدی طایفه ای معتبر است اما با فرقه اثناعشری درمورد چند مسئله اعتقادی اختلاف نظر دارد.از جمله اینکه.زیدیه معتقد است بعد از امام زین العابدین،پسرش زید بن علی امام است درحالی که امامیه عقیده دارند که بعد از حضرت زین العابدین پسر بزرگوارش حضرت محمد باقر(ع)امام می باشد و هرگز زید در قیام و خروج خود ادعای امامت و رهبری نکرده است و همواره مردم را تحت عنوان الرضا من آل محمد بطرف حکومت عدل علوی که یک عنوان عمومی است فراخوانده است و این حقیقتی است که خود ائمه اطهار نیز از قبیل حضرت صادق(ع)و امام رضا(ع) بدان تصریح فرموده اند (۴).

۱- ۱) -من کان فی ناحیته فلیجب دعوته و من کان فی ناحیتنا فلیلبی دعوتنا المقالات و الفلاق ص ۷۱ و وسائل شیخ مفید ص ۲ و الملل و النحل شرستانی ج ۱ و فهرست ابن ندیم ص ۲۵۳

۲- ۲) -الفرق المغترفه ص ۲۰

۳- ۳) -الملل و النحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۰۸

۴- *) -به کتاب تشیع یا اسلام راستین مراجعه شود."مترجمان"

در روایتی از حضرت صادق(ع)چنین می خوانیم که فرمود:

هرگز نگوئید که زید خروج کرده است زیرا او عالمی راستگو بوده که هیچوقت شما را به ریاست خود دعوت نکرده است،بلکه آنچه او ادعا کرده عبارت از دعوت به رضای آل محمد بود و اگر پیروز می شد به آنچه وعده داده بود،حتما عمل می کرد (۱).همچنین از پسرش یحیی بن زید نقل شده است که به بعضی از شیعیان امامی،چنین فرمود:

پدرم زید عاقلتر از آنست که حقی را ادعا نماید که از آن او نیست آنچه او مردم را بدان فرامی خواند رضای آل محمد بود و پسرعمویش جعفر صادق را در نظر گرفته بود (۲). (۳)

همچنین زیدیه در مسئله نص بر امامت و تفسیر آن با اثناعشری ها اختلاف دارد.آنان می گویند:درمورد امامت هرگز نص نبوده است،بلکه باید آنرا اهل حل و عقد(عقلا و بزرگان جامعه)انتخاب نمایند.باوجوداین آنها به امامت علی(ع)معتقد هستند زیرا فاضلتر از علی(ع)را در زمان رسول خدا سراغ ندارند.علاوه بر این آنها معتقدند که از همه اصحاب عالمتر و زاهدتر بوده و همه از او سئوالاتشان را می پرسیدند و او همیشه در مسائل اسلامی فتوی می داده و هرگز از احدی سئوال نمی کرد (۴).

ص:۲۴۰

۱- ۱) -الشیعه بین الاشاعره و المعتزله ص ۷۷ ان ابی اعقل من ان یدعی ما لیس له بحق انما قال ادعوکم الی الرضا من ال محمد و عنی بذلک ابن عمه جعفرا

۲- ۲) -همان مدرک

۳- *) -اینجا باید پسر برادرش گفته شود مگر اینکه گوینده خود یحیی نباشد بلکه پسر او باشد."مترجمان"

۴- ۳) -سه رساله جاحظ ص ۲۴۲

جاحظ دانشمند معروف معتزلی،زهد علی(ع)را چنین توصیف می کند:

علی زاهدترین صحابه بوده زیرا او در خشنی لباس و غذا و قانع شدن به کم و اندک بها دادن به دنیا و نگه داشتن نفس خود از هوی وهوسها با اصحاب پیامبر شریک بلکه مقدم بوده است و از این جهت است که او را بعد از پیامبر افضل اصحاب و شایسته ترین افراد برای خلافت دانسته اند.چنانچه او را بخاطر زهد،علم و تقوایش از ابو بکر و عمر مقدم دانسته اند (۱).

زیدیه با وجود اینکه به شایستگی علی(ع)بر خلافت اذعان دارند اما به خلافت ابو بکر و عمر نیز معتقد هستند و می گویند که امامت مغضول جایز است (۲)و باز می گویند:پیامبر خلیفه بعد از خود را نه با اسم بلکه با بیان اوصاف و شرایط معرفی کرده،علی نیز به عنوان شخص جامع الشرایط و الاوصاف معرفی شده نه آنکه او را بطور معین انتخاب کرده باشند (۳)آنها در این عقیده درست نقطه مقابل شیعه اثنا عشری قرار گرفته اند که خلافت علی(ع)را به نص و تعیین شخص حضرت محمد(ص)می دانند (۴).

۱- ۱) -و کان علی ازهدهم لانه شارکهم فی خشونه"الملبس و خشونه":الماکل و الرضا بالیسرو التبلیغ بالحقیر و ظلف النفس عن الفضول و مخالفه الشهوات فعدوّه افضل الناس بعد الرسول و احقهم بامره کما عدوه افضل من ابی بکر و عمر و لذا قالوا بانه بعد بعد النبی محمد لزهده و علمه و فقهه".سه رساله جاحظ ص ۲۴۲

۲- ۲) -الملل و النحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱۸

۳- ۳) -البصیر فی الدین ص ۳۲

۴- *) -شیعیان اثناعشری معتقدند که پیامبر اکرم(ص)در سرزمین غدیرخم در برابر دهها هزار نفر علی ابن ابیطالب(ع)را به جانشینی خود نصب کرد.مرحوم علامه امینی از صدها کتاب معتبر اهل سنت،احادیث مربوط به غدیر را در کتاب پرارج الغدیر نقل فرموده است.برای آگاهی بیشتر به کتابهای عبقات،و الغدیر،النص و الاجتهاد مراجعه شود.برخی می پندارند که در نهج البلاغه به مسئله نص اشاره ای نشده و تنها به مسئله صلاحیت و شایستگی اشاره شده است.این تصور صحیح نیست زیرا اولا در خطبه ۲ نهج البلاغه چنین می خوانیم:-

بهرحال هردو فرقه زیدی و اثناعشری،با کمی اختلاف،به امامت و شایستگی علی اعتراف داشته،می گویند:لازم بود که بعد از رسول خدا،امت دست از دامان اهل بیت برنمی داشت،از طرفی پیامبر خدا دو امانت بزرگ قرآن و عترت را در میان امت به ودیعت گذاشت (۱).

همچنین هردو معتقدند که امامت بعد از رسول خدا حق علی(ع)و بعد از او حق امام حسن و امام حسین و بعد از آنها حق مسلم اولاد فاطمه می باشد (۲).درنتیجه امروز کلمه شیعه به فرقه های زیدی اثناعشری و اسماعیلیه اطلاق می شود،فرقه هایی که در پهنای جهان اسلام پراکنده شده اند و در کشورهای ایران،پاکستان،هند،عراق،یمن،لبنان،ترکیه افغانستان،تانزانیا،و اوگاندا و قسمتی نیز در مغرب زندگی می کنند (۳).

ص:۲۴۲

۱- ۱) -اکمال الدین شیخ صدوق ج ۱ ص ۱۷

۲- ۲) -رسائل شیخ مفید ص ۲

۳- ۳) -دراین باره به دائره المعارف الاسلامیه الشیعه تألیف حسن الامین ماده شیعه مراجعه شود.

فرقه های شیعه زیدی

فرقه های زیدی،چندان اختلاف اساسی با همدیگر ندارند زیرا آنها در اصول عقاید، همچون:اولویت خلافت علی(ع)بعد از رسول خدا،مبارزه با ظلم به رهبری سادات علوی و نشر عدالت در میان امت مسلمان وحدت عقیده دارند.با اینحال میان فرقه های مختلف زیدی درباره مسائل شرعی و بخصوص درمورد خلافت صحابه اختلاف نظر وجود دارد.چرا که عده ای از زیدیان خلافت ابو بکر را پذیرفته و دسته ای دیگر منکر آن گردیده اند؛همچنانکه بعضی از آنها امامت عمر بن الخطاب را بعد از ابو بکر قبول دارند (۱).

همچنین است درمورد خلافت عثمان عده زیادی از آنها منکر خلافت وی گردیده اند.با وجود این اختلاف نظرها،آنها از طریق طرح اجتهاد آزاد اختلافات را حل کرده اند زیرا زیدیه نیز مانند فرق دیگر به باب اجتهاد معتقد هستند (۲).

علمای تاریخ ادیان فرقه های زیدی را به چند دسته تقسیم کرده اند،مثلا نوبختی در کتاب فرق الشیعه آنها را به چهار دسته تقسیم می کند:

الف-اصحاب ابی الجارود و ابی خالد الکابلی

ب-اصحاب هارون بن سعید العجلی

ج-بسریه اصحاب حسن بن صالح بن حی

د-حسینیه (۳).

اما مورخان دیگر مانند ملطی در کتاب التنبیه و الرد علی اهل الاهواء ص ۳۲ و اسفرائینی در کتاب التبصیر فی الدین ص ۳۲ و شهرستانی در ملل و نحل ج ۱ ص ۳۱۲ آنها را به سه فرقه تقسیم کرده اند.تنها در این میان مسعودی است که در کتاب مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۰ آنها را هشت فرقه می داند.

۱-جارودیه

اصحاب ابی الجارود زیاد الاعجمی ملقب به ابی النجم (۴)که یک کوفی تابعی است.

ص:۲۴۳

۱- ۱) -الخطط مقریزی ج ۲ ص ۳۵۱

۲- ۲) -الامام زید تالیف محمد ابو زهره ص ۳۲۱

۳- ۳) -فرق الشیعه نوبختی ص ۷۷

۴- ۴) -فهرست ابن الندیم ص ۲۵۳

این فرقه را سرجوبیه نیز می نامند زیرا که ابی الجارود شخصی کور بوده و حضرت باقر وی را سرجوب لقب داده است (۱).ابی الجارود یکی از دانشمندان و علمای زیدیه بوده و شیخ طوسی گفته است که او از اصحاب حضرت صادق بوده و از وی روایت نقل کرده است (۲).

نجاشی گفته است که ابو الجارود از اصحاب حضرت صادق بوده و از آن حضرت روایت نقل می کرده،اما زمانیکه زید خروج کرد،تغییر عقیده داد،و به زید پیوست (۳).او از کوفه به خراسان آمد و مردم را به ولایت جعفر بن محمد باقر دعوت می کرد (۴).

هنگامی که با زید ملاقات کرد،افکارش با نظریات زید موافق آمد و از اتباع وی گردید.او می گوید:علی(ع)افضل اصحاب بعد از رسول خدا(ص)است به خلافت از همه اصحاب پیامبر شایسته تر است و هرکسی با وی به مخالفت پردازد و دیگری را بروی مقدم بدارد،کافر است (۵).او به امانت زید معتقد بوده و هنگام خروج وی در کوفه با او همکاری می کرد و شعار وی را تبلیغ می کرد (۶).ابو الجارود که همراه زید با بنی امیه می جنگید از کسانی بود که به خروج مهدی عقیده داشت (۷)و بدین ترتیب فرقه جارودیه زیدی پیدا شدند.آنها معتقدند که پیامبر خدا خلافت بلافصل علی ابن ابیطالب را نه با اسم که با وصف و تعریف اوصاف او بیان داشته،منتها این اوصاف تنها در علی ابن ابیطالب جمع بود (۸).جارودیه علی را از همه صحابه برتر می دانند و احدی را هم شأن او به حساب نمی آورند.همچنین معتقدند که هرکسی علی را از این مقام بالاتر بداند کافر است و امت اسلامی با ترک بیعت علی(ع)گمراه شده و کفر ورزیدند (۹)و مردم از وظیفه خود درباره جستجوی شخص معرفی شده و جامع الشرایط خلافت،کوتاهی کرده و ابو بکر را با سوء تعبیر برگزیدند و در آن انتخاب به خطا رفتند (۱۰).

۱- ۱) -رجال کشی ص ۱۹۹

۲- ۲) -فهرست شیخ ص ۹۸

۳- ۳) -رجال نجاشی ص ۱۲۹

۴- ۴) -دلائل الامامه ص ۱۳۰

۵- ۵) -الزینه ص ۲۴۵

۶- ۶) -مقاتل الطالبین ص ۱۲۹

۷- ۷) -

۸- ۸) -مقالات الاسلامین،الاشعری ص ۶۷ و ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱۲

۹- ۹) -المقالات و الفرق ابو الحسن اشعری قمی ص ۱۸

۱۰- ۱۰) -ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱۳

جارودیه بدنبال افراط در عقیده خود،آنچنان تندروی کردند که مسلمانان را به مناسبت انتخاب ابی بکر و ترک بیعت علی(ع)تکفیر کردند (۱)و آنها را مستحق نفرین دانستند (۲).جارودیه معتقد است که امامت بعد از علی ابن ابیطالب به دو فرزندش حسن و حسین اختصاص دارد آنهم بجهت شرایطی که این دو بزرگوار حائز آن بودند.این شرایط عبارتست از:علم،تقوی،بصیرت در امور دین و سیاست اجتماعی.و بنابراین فرزندان دیگر علی(ع)فاقد این شرایط می باشند (۳).و باز معتقدند که امامت بعد از شهادت حسین به فرزندان آن حضرت انتقال یافته است و هرکدام از آنها،اگر قیام کند،همانند علی ابن ابیطالب،امام واجب الاطاعه است و امامت وی تنها بر اهل بیت خود واجب است نه بر دیگر مردم (۴).

۲-بتریه و صالحیه

اینها اصحاب و یاران حسن بن صالح بن حی همدانی،انقلابی معروف کوفی هستند (۵)که به ابی عبد اله معروف می باشد و از آنجا که مغیره بن سعید به لقب ابتر مشهور بوده بدین جهت پیروان او را بتریه نامیده اند.اشتروت مان در دائره المعارف اسلامی در زیدیه چنین می گوید:اینها از آن جهت به تبریه معروف شدند که در نماز در میان دو سوره(فاتحه و سوره دیگر)از بلند گفتن بسم الله ابا داشتند و آن را مخفی می گفتند.از طرف دیگر بعضی از مخالفان آنها چنین می گویند:نسبت بتریه به یاران صالح بن حی از آن جهت است که روزی جماعتی از یاران وی در محضر امام باقر که زید شهید نیز در آن حضور داشت به حضرت باقر چنین عرض کردند:ما خلیفه اول و دوم و علی را دوست داریم و از دشمنان آنها بیزاری می کنیم؛در این هنگام زیدیه به آنها روی کرده و گفت:آیا از فاطمه دختر پیامبر بیزاری می کنید؟در این صورت شما با کار خود کار ما را دم بریده کردید (۶).از این جهت این فرقه را بتریه نامیدند.این فرقه میانه روترین

۱- ۱) -الفصل فی الاهواء الملل و النحل ج ۴ ص ۹۲

۲- ۲) -الفرق بین الفرق بغدادی ص ۳۰

۳- ۳) -رسائل شیخ مفید ص ۳۴

۴- ۴) -فرق الشیعه نوبختی ص ۷۴

۵- ۵) -تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۲۸۵

۶- ۶) -رجال کشی ص ۲۰۵

فرقه های زیدیه هستند که خلافت ابی بکر و عمر را پذیرفته اند و لیکن درمورد عثمان توقف و سکوت را انتخاب کرده اند،نه او را سرزنش می کند و نه وی را می ستایند (۱).

شهرستانی سبب سکوت آنها را درمورد عثمان چنین توضیح می دهد:وقتی که اخباری را درمورد عثمان روایت شده و او را یکی از اصحاب دهگانه بهشتی می شمارند،گمان می کنیم که او باید مسلمان باشد و کارش دال بر صحت نموده او را از اصحاب بهشتی بدانیم (۲).ولی هنگامی که کارهای او را درمورد مسلطکردن بنی امیه و بنی مروان بر مسلمانان و نیز حیف ومیل بیت المال در جهت هوی وهوس و امیال نفسانیش را می بینیم،معتقد می شویم این کارها با سنت پیامبر و صحابه توافق ندارد،لذا حکم می کنیم که این شخص کافر است و درنتیجه این دو نظریه افراط و تفریط ما راه سوم را انتخاب کرده و در حق وی توقف و سکوت را انتخاب کرده ایم (۳).

حسن بن صالح بن حی،رهبر این فرقه زیدی در سال ۱۰۰ هجری در کوفه متولد شد (۴).وی شخصی عابد و زاهد و دانشمندی مطلع (۵)و معاصر مهدی عباسی بوده است (۶).

شیخ طوسی در کتاب رجال خود(ص ۱۱۳)او را از اصحاب حضرت باقر شمرده است و می گوید که عیسی بن زید هنگام فراری بودنش در بصره پیش او پنهان بوده است.

ابو جعفر منصور،پس از پایان دادن به نهضت ابراهیم بن عبد اللّه(نفس زکیه)به فکر گرفتن عیسی بن زید افتاد،زیرا عیسی پرچمدار ابراهیم بود.پس از منصور،پسرش مهدی به تعقیب عیسی و ابراهیم پرداخت ولی هرگز موفق نگردید زیرا عیسی همچنان در پیش حسن بن صالح پنهان بوده و حسن دخترش را به نکاح ابراهیم درآورده تا آن که بدرود حیات گفت.

۱- ۱) -المقالات و الفرق ص ۷
۲- *) -باید توجه داشت که حدیث "عشره مبشره"ثابت نشده است،در این زمینه به کتاب پر ارج "الشیعه"من السلف"مراجعه شود."مترجمان"
۳- ۲) -الملل و النحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱۶
۴- ۳) -فهرست ابن الندیم ص ۲۵۳
۵- ۴) -طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۲۶۱
۶- ۵) -طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۲۶۱

حسن بن صالح مردی مهربان و دلسوز فقرا بود.ابن سعد در طبقات خود نقل می کند که روزی سائلی پیش وی آمد و اظهار داشت که حاجتمند است،حسن نیز جوراب خود را درآورد به او داد.علاوه بر سخاوت و بزرگواریش،او مردی فقیه و متکلم بود و صاحب چند کتاب می باشد که از جمله:کتاب التوحید در امامت اولاد علی(ع)از نسل فاطمه(س)و کتاب الجامع در فقه می باشد (۱).

قیام برضد ستمگران

حسن همانند دیگر شیعیان زیدی،معتقد به قیام مسلحانه برضد ستمگران و ظالمان بود (۲).

او دانشمندی بزرگ و مورد اعتماد همگان بود.ابو نعیم می گوید:درباره علم حدیث با بیش از ۸۰۰ محدث مکاتبه کردم،کسی را فاضلتر از حسن بن صالح نیافتم (۳)و اضافه می کند،حسن از نظر ورع و تقوی و فقه و حدیث پائین تر از سفیان ثوری نبود (۴).از این جهت بسیاری از جماعت زیدیه و از جمله:سالم بن ابی خفصه،حکم بن عتیبه،سلمه بن کهیل،و ابو القدام ثابت الحداد روی به او آوردند،همچنان که دیگر شیعیان نیز پیروی وی را پذیرفتند (۵).

کشی در رجال خود می گوید:عمر بن ریاح از اصحاب امام باقر(ع)،ابتدا به امامت حضرت باقر معتقد بود اما بعد از عقیده خود عدول کرد و هم رأی فرقه بتریه حسن بن صالح گشت و در سلک پیروان او درآمد.حسن بن صالح از امامان شیعه و همعصر امام جعفر صادق(ع)بود و از حضرتش درمورد بعضی مسائل پرسش می کرد،همچنین بر دوستی خود نسبت به اهل بیت عصمت تاکید می کرد.

ابن شهرآشوب می گوید:روزی حسن بن صالح بر حضرت صادق وارد شد و از حضرتش درمورد آیه أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ سئوال کرد که مراد از آنها (اولو الامر)چه کسانی است؟حضرت پاسخ داد که منظور علما می باشد.وقتی که از اطاق بیرون آمدند،حسن گفت:ما کاری انجام نداده ایم جز اینکه از همین علماء معنی آیه

۱- ۱) -فهرست ابن الندیم ص ۲۵۳

۲- ۲) -نهذیب التهذیب ج ۲ ص ۲۸۸

۳- ۳) -همان مدرک ص ۲۷۸

۴- ۴) -تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۲۸۷

۵- ۵) -رجال کشی ص ۲۰۵

را پرسیدن،سپس مردم از حضرت صادق دوباره پرسیدند که منظور از علما کیست؟ حضرت فرمود که ما امامان اهل بیت هستیم (۱).

برادران حسن بن صالح

حسن،دو برادر داشت علی بن صالح و صالح بن صالح،از فرقه تبریه که هردو به مذهب زیدیه معتقد بودند.هنگامی که عیسی بن زید پس از شش ماه زندگی مخفیانه وفات یافت دست به انتشار عقاید و آراء فقهی خود زد.حسن بن صالح در مدت اختفای عیسی با او بود و بعد از آن خود نزدیک به ۷ سال در مخفیگاه بسر برد و در سال ۱۶۷ هجری (۲)در تبعیدگاه وفات یافت و بنابراین مهدی عباسی هرگز نتوانست به او دست یابد.بعد از وفات حسن،پیروانش در نشر افکار و عقاید فقهی و کلامی وی تلاش پیگیری کردند.

۳-جریریه

این فرقه را سلیمانیه نیز می نامند.این گروه منسوب هستند به سلیمان بن جریر ربی (۳)و در عقاید و آراء فقهی به فرقه تبریه نزدیکند ولی با فرقه جارودیه درمورد تکفیر صحابه اختلاف نظر دارند.اینها می گویند که امام علی(ع)امام به حق بود و بیعت با ابی بکر و عمر خطا و اشتباهی بود که امت اسلامی مرتکب آن شدند،اما این اشتباه آنچنان نبود که موجب فسق و کفر آنها گردد،زیرا آنها بیعت را تاویل کردند و از راه تاویل به خطا افتادند (۴).جریریه معتقدند که امامت یک امر شورایی است و با قرارداد دو نفر از نیکان مسلمان،منعقد می شود (۵).آنها این عقیده خود را چنین توضیح می دهند:

مشورت کردن برای جلوگیری از فساد و فسق که بر امتی اتفاق می افتد امری است ضروری، در این صورت اگر عده ای از اخیار و فضلای امت یا حتی دو نفر از آنها برای این امر مهم یعنی جلوگیری از عدم انسجام امت و فسق و فساد جامعه اقدام کردند و امر رهبری و امامت را به عهده فردی شایسته گذاشتند،بر دیگر اعضای جامعه و امت اسلامی لازم است تا از

۱- ۱) -مناقب آل ابیطالب ج ۴ ص ۲۴۹

۲- ۲) -طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۲۶۱

۳- ۳) -فرق الشیعه نوبختی ص ۳۰

۴- ۴) -همان مدرک

۵- ۵) -مقالات الاسلامین ص ۶۸

او اطاعت نمایند.بنابراین فرقه جریریه امامت و رهبری مفضول را جایز می دانند؛گرچه عقیده دارند علی(ع)از همه اصحاب به امر امامت و خلافت اولی و شایسته تر بود،و شخص فاضل درهرحال برتری دارد؛ولی از آنجا که امت چنین کاری را امضاء کرده بودند پس مصلحت همه نیز در آن وجود داشت (۱).اما درمورد عثمان خلیفه سوم این فرقه از او تبری کرده و او را تکفیر می کنند (۲).سلیمان ابن جریر،علی(ع)را از عثمان برتر می دانست و عثمان را بجهت کارهای خلاف اسلام که در عهد خلافتش انجام داده بود،تکفیر می کرد (۳).

از این جهت اهل سنت نیز سلیمان بن جریر را تکفیر می کردند،همچنان که طلحه،زبیر عایشه و معاویه را تکفیر می کردند.این فرقه همه دشمنان علی(ع)را کافر می دانند و می گویند امام علی(ع)امام عادل و معصومی است که اشتباه نمی کند و هرگز کسی او را به گمراهی و ضلالت گواهی نداده است و همه مسلمانان بر پاکی او شهادت داده اند و این مسئله از طریق روایات و اخبار صحیح به دست ما رسیده است (۴).

فرقه سلیمانیه همانند بتریه گروه جارویه را بخاطر تکفیر ابو بکر و عمر و پیروان آنها تخطئه کرده،تکفیر می کنند (۵).سلیمان بن جریر رهبر گروه جریریه،شخصی دانشمند و فقیه بوده و درباره خدا صاحب عقیده خاصی است.او می گفت:خداوند به همه چیز داناست،او یکتاست و علمش قائم به ذات خود اوست (۶).

از مجموع این مباحث،به این نتیجه می رسیم که زیدیه با فرق مختلفی که دارد در اساس و مبادی عمومی شیعه باهم چندان اختلافی نداشتند.تنها درمورد مشروعیت خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و گاهی درمورد رجعت و امامت باهم اختلافی جزئی داشتند،اگر چه همگی در اصول اعتقادی شیعه زیدی باهم مشترکند که در رأس آنها اعتقاد به امامت زید بن علی قرار دارد.

۱- ۱) -الفرق بین الفرق ص ۳۲

۲- ۲) -فرق الشیعه نوبختی ص ۳۰ و المقالات و الفرق ص ۸

۳- ۳) -اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۵۲

۴- ۴) -المقالات و الفرق ص ۶۸

۵- ۵) -التبصر فی الدین ص ۳۳

۶- ۶) -الحور العین ص ۴۸

فرقه های دیگر زیدی

زیدیه بعدها به فرقه های کوچک دیگری نیز منشعب شدند که اهم آنها به قرار زیر است:

الف-یعقوبیه:اصحاب یعقوب بن علی کوفی که منکر رجعت بوده و از ابو بکر و عمر بیزاری نمی کند (۱).

ب-عجلیه:اصحاب هارون بن سعد عجلی که معتقدند هرکسی که مردم را به حق آل محمد(ص)دعوت کند،واجب الاطاعه و امام می باشد.حضرت علی(ع)در زمان خود نخستین کسی بوده که باین امر قیام کرد و بعد از او پسرش امام حسین(ع)تا اینکه به قتل رسید و بعد از او زید بن علی شهید (۲).

ج-حسینیه:شعبه ای از جارودیه می باشند که معتقدند امام حسن بن قاسم نمرده و زنده است و روزی خواهد آمد که زمین را از عدل و داد پر کند،او همان مهدی منتظر است (۳).

د-نعیمیه:اصحاب نعیم بن مان هستند که معتقدند امامت تنها شایسته علی(ع)بوده و او فاضلتر و شایسته تر از همه اصحاب بود لیکن امت در انتخاب ابو بکر و عمر آنچنان خطائی مرتکب نگشتند که نابخشودنی باشد بلکه خطایی بود قابل گذشت و لغزشی بود،جبران پذیر و آن عبارت از ترک افضل بود،این فرقه از عثمان و دشمنان علی(ع)دوری جسته و آنها را کافر می دانستند (۴).

ه-صباحیه:اصحاب صباح المزنی می باشند که از ابو بکر و عمر بیزاری می جویند و قائل به رجعت می باشند و معتقدند که علی(ع)افضل مردم بود.

این گروه هنگام خروج زید بن علی در کوفه همراه او قیام کردند و به امامت وی معتقد بودند (۵).

ص:۲۵۰

۱- ۱) -المقالات و الفرق ص ۷۱

۲- ۲) -فرق الشیعه نوبختی ص ۷۸

۳- ۳) -الحور العین ص ۱۵۶

۴- ۴) -مقالات الاسلامین ص ۶۹

۵- ۵) -المقالات و الفرق ص ۷۱

و-قاسمیه:اصحاب قاسم بن ابراهیم صاحب سعدیه می باشند.این فرقه را هادویه نیز می گویند (۱).

و باین ترتیب می بینیم که،از آنجا که باب اجتهاد در فقه زیدی باز بوده،هر دانشمندی طبق درک و اجتهاد خود امامت و عقاید اسلامی را نوعی تفسیر کرده است و همین امر سبب گردیده تا هرفرقه ای سر از فرقه ای دیگر درآورد.

۱- ۱) -فهرست ابن الندیم ص ۲۷۴

فصل نهم

اشاره

اصول آرا و معتقدات شیعه زیدی

می دانیم که شیعه زیدی،یکی از مذاهب مهم اسلامی است که دارای آرائی ویژه کلامی اعتقادی و فقهی می باشد که این فرقه را از دیگر فرق اسلامی جدا می سازد.

زیدیها با اینکه در بسیاری از اصول با شیعه اثناعشری هم عقیده هستند اما در بعضی از مسائل اصلی و فرعی نیز با آنها اختلاف دارند.اینک اصول عقاید فرقه زیدیه:

۱-امامت

با اینکه زیدیها با شیعیان اثناعشری،در مسئله امامت مشترک هستند باوجوداین در چگونگی آن باهم اختلافاتی دارند.امامت،در نظر شیعیان زیدی از اهم فرایض اسلامی بشمار می آید و هرگز جایز نیست که این فریضه اسلامی در هیچ زمانی مختل گردد، زیرا هیچ قوم و طایفه ای نیست که از این اصل بی نیاز باشد (۱).لذا در نظر زیدیان،کسی که می خواهد امام مسلمین باشد باید دارای شرایطی باشد و آن از دو راه تحقق میابد.

الف-تعیین:یعنی امام مسلمین باید منحصرا یکی از اهل بیت بوده باشد.

ب-پس از تحقق شرط اول،لازم است که فرد جامع الشرایطی از میان اهل بیت انتخاب گردد،خواه از اولاد امام حسن یا از فرزندان امام حسین باشد.به عقیده زیدیان اگر این فریضه از فرایض اسلامی،لاینحل بماند همه احکام و واجبات و فرایض الهی بهدر رفته است (۲).

ص:۲۵۲

۱- (۱) -

۲- (۲) -الزینه برگ ۲۴۴

این عقیده وجه تمایز زیدیه نسبت به دیگر فرق اسلامی می باشد.و مؤسس این فرقه حضرت زید بن علی(ع)باین اصل معتقد است.

زیدیه به امامت حضرت علی بن ابیطالب معتقد است و در این عقیده با شیعه اثناعشریه مشترک است جز اینکه می گویند:امامت علی(ع)از راه یقین و نص پیامبر نبوده بلکه از این جهت است که هنگامی که علی(ع)ادعای امامت فرموده (۱)همه شرایط و ویژگیهایش در آن حضرت موجود بود (۲).و اینها دلیل برتری علی(ع)بوده است.پس امامت آن حضرت یک فریضه حتمی بوده،آن هم به اقتضای شرایط و اوصافی که در آن حضرت موجود بوده نه اینکه وی را پیامبر باسم تعیین کرده باشد (۳).

اقسام نص

تعیین و نص که معنی بر چیزی دلالت کردن است،سه گونه می باشد:

الف-نص باسم،مانند نص باسم محمد(ص)در آیه محمد رسول اللّه

ب-نص با اشاره،مانند نص و اشاره ای که در حدیث غدیر آمده است که من کنت مولاه فهذا علی مولاه

ج-نص با صفت،همانند نصی که به صفت درمورد علی(ع)موجود است.

و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض،پس علی(ع)از عترت اهل بیت و امامت منحصرا در اهل بیت بوده و به اجماع آنها تحقق می یابد،درنتیجه علی(ع)از دیگر صحابه برتری داشته و این برتری است که او را به مقام امامت شایسته کرده است.

ص:۲۵۳

۱- ۱) -همان مدارک

۲- ۲) -ثلاث رسائل جاحظ ص ۲۴۲

۳- ۳) -الشمس النیره و تنویر البصیره برگ ۸۸

از این جهت زیدیه جنگ با علی(ع)را بسختی محکوم می کنند و معتقدند که علی(ع)در راه حق بوده و طلحه و زبیر و معاویه که با آن حضرت می جنگیدند،همگی باطل بوده و مرتکب خطا شده اند و هرکسی با علی(ع)بجنگد بر دیگر مردم واجب است که با او بجنگ برخیزند (۱).

حمیری نقل می کند که از حضرت زید پرسیدند که آیا علی(ع)امام بود؟در پاسخ گفت پیامبر نبی مرسل بوده و احدی از مردم مانند وی نبوده و هنگامی که او زندگی را بدرود گفت علی(ع)تنها کسی بوده است که به امامت مسلمین شایستگی داشت و امام و رهبر مسلمانان در کارهای حلال و حرام بود (۲).زیدیه معتقدند که امامت فرع رسالت و نبوت است همچنانکه موضع نبوت بایستی مخصوص و شناخته شده مردم باشد،بهمین جهت امامت نیز باید موضع ویژگی مخصوص داشته باشد تا حجت خدا بر مردم تمام شود.بدنبال این،تحلیل آنها برای انحصار امامت در خاندان رسالت،چنین است:از آنجا که خاندان رسالت نزدیکترین افراد به پیامبر می باشند و دارای ویژگیهای شرافت و عدالت و فضیلت هستند لذا شایسته هستند که مقام والای امامت را حایز باشند (۳).

از آنجا که زیدیه امامت را تنها از آن اولاد امام حسن و امام حسین می دانند لذا صحت نماز جمعه و عیدین را در پشت سر غیر اولاد علی از نسل فاطمه،نادرست می دانند (۴).بنابراین شیعه زیدی با شیعه اثناعشری در این عقیده مشترکند که امامت را منحصرا از آن بنی هاشم از نسل و ذریه فاطمه می دانند جز اینکه شیعه زیدی آنرا در نسل امام حسن و امام حسین هردو می دانند شیعه اثناعشری آنرا تنها در حق اولاد امام حسین(ع)منحصر ساخته اند.

لذا زیدیه نص و تعیین را در انتخاب امامت،انکار می کنند و از همین طریق با فرقه معتزله هم قول هستند که امامت را انتخابی می دانند درحالی که شیعیان اثناعشری امامت بعد از سید الشهداء را حق امام سجاد می دانند که با علم،فضل و تقوی معروف بوده است.و معتقدند که با وجود شخص افضل و اعلم انسان دیگری پائین تر از مقام علمی او بنا به دلایل عقلی،منصوب به امامت نمی شود (۵).

ص:۲۵۴

۱- ۱) -فرق الشیعه نوبختی ص ۳۵

۲- ۲) -الحور العین ص ۱۷۸

۳- ۳) -عمده الاکیاس برگ ۵۱۴

۴- ۴) -الفرق المفرقه ص ۳۰

۵- ۵) -ارشاد شیخ مفید ص ۲۵۴

به عقیـده زیـدیه امامت بعد از امام حسن و امام حسـین علیهما السّـلام به زید بن علی(ع) انتقال یافته است آنهم بجهت فضل و کمالا‌تی که در این بزرگوار جمع بوده است آنچنـان که وی را شـهره آفـاق کرده و زبـانزد خـاص و عـام زمـان خود سـاخته بود.علاوه بر زهد و تقوی که دو صفت بارز حضرت زید بوده از علم و تلاوت قرآن حظ وافری داشته است.

آنچنـان که او را حلیف القرآن لقب داده انـد (۱).زیـدیه حتی قدمی بالاتر گذاشـته،برای امامت زید از پیامبر اکرم،روایتی نقل می کنند که حضرتش فرموده:

ای حسـین از نسل تو مردی ظهور می کنـد که او را زید می نامند،او و اصـحابش در روز قیامت با چهره های گشاده و روشـن روی شانه های مردم راه می روند (۲).

بعضـی از مورخـان چنین گزارش می دهنـد که زیـد در عقایـد خود از رهـبر معـتزله واصـل بن عطـا الهـام گرفته و متـأثر شـده است،آنجـا که واصـل درمورد جنگهـایی که امیر المؤمنین علی(ع)بـا طلحه و زبیر و معـاویه داشت و حتما یکی از دو گروه در خطا بوده اند (۳)و در حقانیت علی(ع)تردید داشـته است و لیکن این مسئله شاید چندان صحت نداشته باشد زیرا زید و واصل هردو باهم معاصر بوده اند و آرای فقهی و کلامی خود را بطور متبادل تفاهم می کردند و در بسیاری از مسائل باهم اتفاق نظر داشـتند.البته این بدان معنی نیست که زید تمام عیار دنبال رو واصل بوده است زیرا برادرش حضرت باقر(ع)او را از اخذ عقاید کسانی که درباره امیر المؤمنین انتقاد می کردند برحذر داشـته بود،علاوه براین خود زید،علی(ع)را امام حق می دانست و او را در کارهـای خود محق می شـناخت و لیکن از شـیخین(ابو بکر و عمر)تـبری نمی جست و عقیـده اش چنـان بود که می شود با وجود شـخص فاضـل به شـخص پائین تر از او بیعت کرد(جواز امـامت مفضول بر فاضل (۴))از این جهت از آنجـا که زیـد از صحابه و شیخین تبری نمی کرد اهل سنت مذهب زید را پنجمین مذهب اسلامی دانسته اند (۵).

ص:۲۵۵

۱- ۱) -خطط مقریزی ج ۳ ص ۴۳۷

۲- ۲) -یـا حسـین یخرج من صـلبک رجـل یقـال له زیـد یتخطی هو و اصـحابه رقاب الناس بوم القمه غرا محجلین.ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۰۸

۳- ۳) -عمده الاکیاس برگ ۶۶۵

۴- ۴) -ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۰۸

۵- ۵) -العبر ابن خلدون ج ۲ ص ۱۷۲

اندیشه های زید

زید،معتقد بود که امت اسلامی بخاطر مصالح بزرگ اسلامی و خاموش کردن آتش فتنه در میان مسلمین و به دست آوردن رضایت مردم،ابو بکر را به خلافت اسلامی انتخاب کردند، گرچه او از علی(ع)پایین تر بود و علی(ع)افضل صحابه و اعلم اصحاب بوده است (۱).

او معتقد است که امامت مفضول با وجود شخص فاضل و افضل جایز است و می شود در احکام و قضایای اجتماعی به وی مراجعه کرد (۲).

در مسئله امامت،او خروج و قیام کردن را شرط اساسی می دانست و بر همین اساس با برادرش حضرت باقر مناظره داشته است.امام باقر می گوید:اگر شرط امامت خروج و قیام باشد،در آن صورت پدرشان حضرت سجاد امام نخواهد بود،زیرا که او نه قیامی کرده است و نه به آن ابراز تمایل کرده است (۳).لذا در عقیده زیدیه هرسید فاطمی که عالم و شجاع و زاهد باشد و بر علیه حکومت ستمگر قیام نماید،امام مفترض الطاعه می باشد که اطاعتش بر هرمسلمان واجب است (۴).بیعت با زمامدار مسلمین شرطش قیام با شمشیر و جهاد علیه دشمن اسلام است (۵)در این رابطه وقتی که از حضرت زید بن علی از اصالت این شرط (قیام با شمشیر)در مذهب زیدیه پرسیدند،پاسخ داد:در مذهب ما امام آن کسی نیست که در خانه اش ساکت بنشیند و از جهاد با دشمن امتناع ورزد بلکه کسی است که به وظیفه خود عمل کرده و در راه خدا جهاد نماید و از حقوق مردم محروم و حریم احکام اسلام دفاع نماید (۶).باز از حضرتش نقل شده است که:بر ما اهل بیت واجب است که اگر یکی از فرزندان فاطمه قیام کنند و مردم را به عمل به کتاب و سنت دعوت کند و در راه خدا جهاد و به شهادت برسد،دنباله راه او را گرفته و مردم را به راه خدا دعوت کند و این وظیفه

۱- ۱) -الملل و النحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۰۸

۲- ۲) -شهرستانی ص ۲۰۸

۳- ۳) -مقدمه ابن خلدون ص ۳۵۰

۴- ۴) -ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۲۰۷ و شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۸۹

۵- ۵) -اوائل المقالات مفید ص ۸

۶- ۶) -اصول کافی ج ۱ ص ۳۵۷

باید تا روز قیامت ادامه یابد (۱). (۲)

به عقیده فرقه زیدیه شمشیر کشیدن و امر به معروف و نهی از منکر نمودن واجب است و تاکید می کنند که اگر توانستیم حکومت ستمگران را با شمشیر ساقط کنیم و حکومت عدل و حق را اقامه نمائیم که بهدف خود نائل شده ایم و اگر نتوانستیم،در آن صورت وظیفه خود را در برابر خداوند ادا کرده ایم (۳)زیدیه عقیده دارد که اگر نیروهای پشتیبان اسلام به تعداد نفرات اصحاب بدر(۳۱۳نفر)برسد،بر امام مسلمین واجب است که قیام کند و برضد سلطان ستمگر طغیان کند (۴).و بر این عقیده خود به آیه زیر استدلال می کنند:

فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللّهِ. با فرقه و گروه ستمگر بجنگید تا اینکه به امر خدا(عدل اجتماعی)برگردند.

زیدیه معتقدند که اگر در یک زمان دو امام در دو منطقه جداگانه حایز شرایط امامت باشد بر مسلمانان واجب است که از آنها اطاعت نمایند و هرکه تخلف ورزد،کافر است (۵).از این جهت مورخ معروف بیهقی نقل می کند که زید می گفت:مرا در جنگ با فاسقان یاری دهید و هرکسی با من در راه خدا و ابطال باطل بجنگد،در روز قیامت دست او را گرفته و با خود به بهشت خواهیم برد (۶).

بنا به عقیده زیدیه،لازم است که شخص امام علاوه بر ویژگیهای،زیبائی،تناسب اندام و بی عیب بدون،شرایط و اوصاف زیر را نیز دارا باشد:

الف-از فرزندان حضرت زهرا باشد.

ب-شجاع و بی باک باشد.

ج-عالم به ضرورت قیام و شرایط زمان باشد.

د-عابد و زاهد عامل به کتاب و سنت باشد.

ه-سخی و گشاده دست باشد.

و-در نهایت امر به معروف و نهی از منکر کند.

اینها شرایط و اوصافی است که در عقیده زیدیه،باید امام دارا بوده باشد.

ص:۲۵۷

۱- ۱) -عمده الاکیاس برگ ۵۱۲

۲- *) -حق علینا اهل البیت اذا قام الرجل منایـد عوالی کتاب اللّه و سنه رسول و جاهد علی ذلک فاستشهد و مضی،ان یقوم

آخر تلوه و یـد عوالی ما دعی اللّه حجه اللّه عز و جل علی اهل کل زمان،الی ان تنفضـی الدنیا.به کتاب تشـییع یا اسـلام راستین مراجعه شود.

۳- ۲) -مقالات الاسلامین ص ۴۵۱

۴- ۳) -فرق الشیعه نوبختی ص ۳۵

۵- ۴) -ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۰۷

۶- ۵) -اعینونی علی قتال الفاسـقین و اعینونی علی جهاد من امرتکم بقتاله فر اللّه من یقاتل معی احدا فانی اخذ بیده یوم القیمه حتی ادخلته الجنه.تنبیه الغافلین برگ ۵۴۹

۲-عقیده زیدیه درباره خدا

عقیده شیعه زیدی درباره خدا،توحید،عدل و صفات ذات،تقریبا با عقیده اثناعشریها و معتزله که مجموعا اصحاب عدل و توحید نامیده می شوند،نزدیک است (۱)همه امت اسلامی اجماع دارند که خداوند واحد است،اما زیدیه این وحدت حضرت حق را چنین تفسیر می کند که:مراد از وحدت،نه وحدت عددی است بلکه منظور وحدت ذات مطلق است،زیرا وجود از آن جهت که وجود است،بیش از یکی نمی تواند باشد که در ذات احدیت تحقق یافته و احدی را یارای شرکت با آن هستی مطلق نیست (۲).آنها بر این توحید ذاتی و صفاتی چنین استدلال می کنند که جمله. اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ در سوره فاتحه اشاره به توحید ربوبی دارد که تنها،از آن خداوند یکتاست و لازمه توحید در عبادت که بجز او موجودی شایسته ستایش نیست،معرفت و شناخت احدیت حضرت حق است (۳).

پس دعوت به عبادت ذات خدا و نفی شرک از او(بطور مطلق از ذات اقدسش)را توحید ارادی طلبی می نامند.

زیدیه می گوید:خداوند خود در قرآن کریم،سوره اخلاص به این توحید ذات اشاره فرموده است: قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ، اَللّهُ الصَّمَدُ، لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ " آنها عقیده دارند که خداوند شنوا و بینا است،یکی است و چیزی شبیه او نیست،نه جسم است و نه حد و مرز دارد و بر او جایز نیست از جائی به جائی نقل مکان کرده و از حالی به حالی دیگر تحول یابد (۴).

در این عقیده اثناعشریها،معتزله،مرجئه و خوارج نیز توافق دارند.زیدیه معتقد است که نخستین عبادت شناخت اللّه است که خدای رازق و رحیم است،او نه شبیه دارد و نه ضدی و اساسا توحید او،نفی هرگونه شرک و تشبیه او به مخلوقات است (۵).

ص:۲۵۸

۱- ۱) -ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۵۴

۲- ۲) -الاساس فی علم الکلام برگ ۵۳۹

۳- ۳) -مصباح العلوم ص ۵۹

۴- ۴) -المتزله بین المنزلتین ص ۱۷۷

۵- ۵) -البساط ص ۲ (تمام التوحید نفی الصفات عنه و تشبه بخلقه)

زیـدیه می گوید:توحید یک معنی اصـطلاحی دارد که در علم خداشناسـی به توحید ذات، صـفات،توحید افعال،تعبیر می شود (۱).

زیـدیه در تفسـیر جمله حضـرت علی(ع)درباره توحیـد که فرموده است."التوحید معناه ان لا تتوهمه و العدل ان لا تتهمه"چنین تفسـیر می کنند.توحیـد عبـارتست از اینکه انسـان دربـاره او تصوری نکنـد،زیرا هرچه درباره او تصور شود،مخلوق و محصول ذهن خود انسـان است (۲).آنها می گوینـد:خداونـد واحـد است،وحدت ذاتی یی که نه شـریکی دارد و نه مثلی؛واحد است به وحـدت فعلی،احـدی شـریک او نیست و محال است که دو وجود قدیم ازلی و ابدی،وجود داشـته باشد؛و این همان عقیده ای است که معتزله هم بر آن توافق دارند.پس خداوند نه جسم است نه عرض؛نه جوهر است و نه عنصـر و نه جزء، بلکه خالق همه موجودات است و احدی شبیه او نیست (۳).

تقسیم عبادت

در عقیده زیدیه عبادت بر سه قسم است:

الف-معرفه اللّه(خداشناسی)

ب-شناخت آنچه خدا را راضی می سازد و آنچه او را به غضب وامی دارد.

ج-پیروی از رضایت خدا و اجتناب از غضب وی،و این کمال عبادت است.

۳-عدل

یکی از اصول اساسی مذهب زیدیه که با معتزله و شیعه اثناعشری در آن هم رأی، می باشند،عدل است.

در عقیده زیدیه اصولا اسلام،به دو قسم تقسیم شده است:

الف-معرفت(شـناخت)ب-طاعت(فرمانبری)معرفت و شناخت خدا اصل و طاعت و فرمانبری از او،فرع به حساب می آید.کسی که دربـاره معرفت و توحیـد بحث کنـد اصولی و کسـی که درباره طاعت و شـریعت و احکام گفتگو کنـد فروعی خوانـده می شود،لذا زیدیه معتقد است که خداوند عادل است و احدی را ظلم نکرده و کارهای عبث و بیهوده از

ص:۲۵۹

۱- ۱) -الارشاد الهادی برگ ۳۸

۲- ۲) -شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۸۸۵

۳- ۳) -مروج الذهب ج ۳ ص ۳۳۴

او سر نمی زند،او حکیمی است قادر که کارهای جهانی را از روی حکمت تامه انجام می دهد.

آنها به آیه إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ،یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ. استدلال می کنند و معتقدند خداوند خود در آیات متعددی امر به عدل کرده،از ظلم و جور نهی فرموده است؛خود،سرچشمه عدل و احسان است و ظلم و عصیان از کارهای شیطان و عمل انسان است و خداوند از هرنقصی پاک و منزه می باشد (۱).او هرگز ظلم نمی کند،و کسی را که مرتکب گناهی نشده کیفر نمی دهد؛او فساد را دوست نمی دارد،بندگان خود را آزاد آفریده و هرکسی مسئول کارهای خود می باشد.

خداوند خود فاعل مختار است،یعنی می تواند که عدالت نکند اما هرگز او چنین نمی کند، او می تواند کار قبیح انجام دهد،اما هرگز انجام نمی دهد (۲).

در این عقیده شیعه امامیه و معتزله نیز با آنها هم نظر هستند.زیدیه همانند شیعه و معتزله معتقدند که خداوند هرگز دیده نمی شود چرا که عقل و قرآن و احادیث صحیح که از طریق ائمه هدی وارد شده است،دلالت بر آن دارد (۳).

بطور کلی،عدل عبارت است از تحقق آنچه را که عقل از روی حکمت و مصلحت تمام جایز می داند و در این عقیده معتزله نیز هم رأی زیدیان هستند (۴).

۴-صفات خدا

عقیده زیدیه درباره خدا،همان است که شیعه امامیه نیز بدان معتقدند یعنی صفات او جزء ذات اوست وقتی که گفته می شود،خداوند قادر است یعنی او به ذات خود قادر است و اینکه گفته می شود که قدرت دارد،یعنی اینکه این قدرت غیر از علمش می باشد بنابراین جایز نیست خدا را بجز با اسماء و صفاتی که خودش خود را به آنها در قرآن توصیف کرده و یا در میان ائمه هدی با آن اسماء خوانده می شود،یاد کنیم (۵).

آنها عقیده دارند که کلام خدا(قرآن)حادث است و دراین باره اخبار زیادی از ائمه هدی رسیده است و نیز قرآن مخلوق حضرت حق است که ابتدا نبوده و بعد آفریده شده است.

۱- ۱) -المنزله بین المنزلتین،یحیی الهادی ص ۷۵

۲- ۲) -اوائل المقالات،مفید ص ۲۸

۳- ۳) -اوائل المقالات،مفید ص ۲۳

۴- ۴) -همان مدارک

۵- ۵) -المقالات ص ۱۹

و این عقیده ای است که معتزله و امامیه نیز با آن هم عقیده می باشند (۱).

۵-وعده و وعید

وعـده و وعیـد فعلی از افعال خداوندی است که قابل تخلف نیست.وعد یعنی وعده دادن به ثواب و وعید یعنی تهدیدکردن به عقاب وقتی که خداونـد با قـدرتش درمورد موضوعی وعده می دهد،هرگز خلاف وعد نکرده و تخلف نخواهد کرد. (إِنَّ اللّهَ لاٰ یُخْلِفُ الْمِیعٰادَ) و یا وقتی که می گویـد، وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ و إِنِّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً ثُمَّ اهْتَدیٰ هم وعده به ثواب و رحمت و عمل صالحی است که او تخلف نکرده و نخواهد کرد.

زیـدیه همانند معتزله معتقدند که خداوند مرتکبین گناهان کبیره را با توجه و بازگشت می بخشد و او آنچه را که وعده داده و یا وعید کرده است بطور قطع عمل می کند.

زیدیه ده مسئله از مسائل وعده داده شده را یادآور شده است که قابل ملاحظه است:

الف-خداونـد،هرکه را از مؤمنین به ثواب وعـده داده است،هرگـاه این مؤمن، بـا ایمـان از دنیا نرود،اهل جهنم بوده و در آنجا همیشگی خواهد سوخت.

ب-هرکه را از فاسقان به عذاب،وعیده کرده باشد حتی اگر در حال عشق از دنیا برود اهل جهنم بوده،در آنجا همیشگی است.

پ-مرتکبین گناهان کبیره از امت اسلامی مانند شراب خواران،زناکاران و فاسقین کافر نیستند.

ت-شفاعت پیامبر خدا،در روز قیامت تنها به مؤمنین خواهد رسید.آنها در بهشت از رحمت خداوندی برخوردارند.

ث-بر هرمکلفی امر به معروف و نهی از منکر واجب است و هروقت که بر ابلاغ آنها قـدرت پیدا کرد،ضـرورت دارد که اقدام کند.

ج-امامت بعد از پیامبر،از آن حضرت علی بن ابیطالب است.

چ-بعد از حضرت علی(ع)،امامت از آن حضرت امام حسن است.

ح-و بعد از او به برادرش حضرت حسین(ع)می رسد.

خ-و بالاخره بعد از این دو بزرگوار بهرکسـی که از اولاد امام حسن و حسـین قیام کند مسلحانه و مردم را به حق دعوت نماید و جامع صفات امامت باشد،او امام خواهد بود.

١- ١) -مقالات الاسلامين ص ٥٨٢

۶-مرتکبین گناهان کبیره

اقسام گناهان:می دانیم که گناهان بر دو قسم است:گناهان کبیره و گناهان صغیره گناهان کبیره:گناهانی هستند که آنها به عذاب وعده داده شده است.گناهان صغیره گناهانی هستند که تنها توبیخ دارند،در این مورد تنها فرقه خوارج هستند که معتقدند همه گناهان کبیره می باشند (۱).

زیدیه مرتکبین گناهان کبیره را فاسق می دانند یعنی نه مؤمن و نه مسلم هستند (۲).و بر این عقیده آیه إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ: اگر از ارتکاب آن دسته از گناهان کبیره که نهی گردیده است،اجتناب ورزید،خداوند از گناهان و بدیهای شما می گذرد.اگر کسی در حال ارتکاب گناه کبیره از دنیا برود،فاسق از دنیا رفته و در آتش جهنم ابدی خواهد سوخت،در این مورد،معتزله با زیدیه هم عقیده می باشند (۳)اما جماعت اهل سنت در این موضوع با زیدیه مخالف هستند و می گویند که کفار در آتش جهنم هستند و مؤمنان در بهشت،گرچه مرتکب گناه کبیره شده باشند (۴).درباره اصحاب جمل و صفین،زیدیه معتقدند که ناکثین و قاسطین به علت جنگشان با علی،امیر المؤمنین(ع) کافر و اصحاب جهنم بوده و تا ابد معذب می باشند ولی معتزله در این عقیده هم رأی زیدیه نبوده و تنها عقیده دارند که آنها فاسق بوده و در آتش خواهند بود (۵).

زیدیه اهل کبائر نمازگزار را میان دو پایگاه می دانند(منزله بین المنتزلتین).میان فاسق و فاجر که پایگاهی است میان مؤمنان و کافران (۶).لذا این گروه از مسلمانان فاسق،در جامعه اسلامی وضع خاصی دارند و شهادتشان قبول نیست،ازدواج و توارث و ذبیحه آنها جایز است،تا آنکه توبه کرده و بسوی خدا برگردند و لیکن نمی شود آنها را با اسمهایی نظیر کافر،مشرک و منافق فراخواند (۷).

۱- ۱) -الوعد و الوعد ص ۱۱

۲- ۲) -اوائل المقالات ص ۱۵

۳- ۳) -الفصل فی الاهواء و الملل.ابن خرم ج ۴ ص ۴۴

۴- ۴) -همان مدرک

۵- ۵) -اوائل المقالات ص ۱۰

۶- ۶) -المنزله بین المنزلتن برگ ۷۶

۷- ۷) -عمده"الاکیاس برگ ۵۴۶

۷-جواز امامت مفضول بر فاضل

به عقیده همه شیعیان جهان،چه زیدی و چه امامی،علی بن ابیطالب نخستین امام حقی است که بر همه صحابه فضیلت و برتری دارد و هیچ کسی حق تقدم بر وی را ندارد با اینحال زیدیه در تولیت اصحاب،راه افراط نرفته و آنها را قابل لعن و نفرین نمی داند و بر صحت خلافت آنها رضایت می دهند.

حضرت زید بن علی،اولین کسی بود که این عقیده را اظهار کرد و امامت مفضول را بر شخص فاضل و اعلم جایز شمرد.او گرچه حضرت علی را صحابه ای فاضل و شایسته خلافت می داند اما خلافت ابو بکر را تایید کرده و ولایت وی را امضاء نموده است و از این جهت از طرف شیعیان کوفه مطرود شد و زید آنها را رافضیه لقب داده است؛زیرا آنها معتقد بودند که امام،بعد از پیامبر معین گشته و او کسی جز علی(ع)نبوده است و احدی را حق تقدم بر وی نیست و لذا شیخین را غاصب حق علی(ع)دانسته اند (۱).آنها معتقدند که امامت همیشه از آن قریش است و هرگز از این طایفه بیرون نخواهد رفت.در این عقیده شیعه،معتزله و مرجئه توافق دارند که با وجود شخص فاضل و اعلم،جایز نیست امامت به شخص غیرفاضل برسد؛ولی زیدیه بر این عقیده هستند که با وجود شخص فاضل،امامت غیرفاضل بخاطر مصلحت امت و خاموش کردن آتش فتنه و فساد بلامانع است و یا به عبارتی امامت شخص مفضول را با وجود شخص فاضل جایز دانسته اند و در این عقیده به آیه شریفه زیر استناد می کنند.و از آیه زیر بر عقیده خود،شاهد آورده اند:

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِيسَ أَبى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ: گفتم که ملائکه بر آدم سجده کنند و همگی آنرا بجای آوردند بجز ابلیس که سرباز زده و از کافران گردید.می گویند با اینکه ملائکه از آدم بجهت ملک بودن برتر و افضل بودند،اما خداوند آنها را دستور داده که آدم را سجده نمایند،آنهم شدیدترین خضوع که همان سجده کردن است (۲).

جاحظ یکی از علمای طراز اول معتزله،قول علمای زیدی را در برتری و فضل اشخاص،نقل کرده و آنرا به چهار دسته تقسیم می کند:

الف-تقدم اشخاص،که از راه فهم و اندیشه اسلام را پذیرفته باشند.

ب-زهد در دنیا،زیرا کسی که زاهد است،نسبت به دنیا بی رغبت بوده و

ص:۲۶۳

۱- ۱) -الفصل فی الاهواء و الملل ص ۱۶۳

۲- ۲) -ثلاث رسائل جاحظ ص ۲۴۶

بیشتر به کارهای آخرت علاقمند است و لذا شایسته است که او را بر اموال و نفوس مردم امین بدانیم.

ج-فقیه و آشنا به معارف اسلام باشد.

د-قیام و جهاد مسلحانه در راه خدا و تفسیر دین و نبرد با دشمنان آن.

هر گاه این چهار صفت را در شخصی جمع یافتیم برماست که او را بر دیگران مقدم بداریم (۱).

زیدی ها معتقدند که کسی که در فقه و دیگر رشته های مهم علمی در سطح پائین باشد و یا مشهور به رذایل اخلاقی باشد نمی توان او را امام دانست.امام باید در ردیف دانشمندان بزرگ عصر خود باشد اگر چه داناترین آنها نباشد (۲).

جریریه و بتریه می گوید:امامت مفضول بر فاضل با شرایط بالا جایز است ولی بهرحال امامت فاضل بهتر و برتر است.ظاهرا همه فرقه های زیدیه امامت مفضول را جایز و امامت فاضل را بهتر و مهمتر می دانند.

قسمتی از آراء فقهی زیدیه به قرار زیر است:

الف-۵ تکبیر در نماز

ب-مسح نکردن بر خف که از زید روایت کرده اند:ما فرزندان فاطمه بر خف مسح نمی کنیم (۳).

ج-نخوردن ذبیحه اهل کتاب (۴)و استدلال میکنند به آیه شریفه لاٰ تَأْکُلُوا مِمّٰا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ (۵). آنچه که نام خدا بر آن گفته نشده نخورید.آنها می گویند:یهود و نصاری نام خدا را به هنگام ذبح حیوانات بر زبان جاری نمی کنند و اگر نام ببرند نام کسی را می برند که پسری بنام عزیز و عیسی دارد (۶).

د-از دیگر عقاید آنها تحریم ازدواج با زنان یهودی و نصرانی است که استدلال می کنند به آیه لاٰ تَنْکِحُوا الْمُشْرِکٰاتِ حَتّٰی یُؤْمِنَّ: با زنان مشرک ازدواج نکنید تا وقتی که ایمان بیاورند (۷).

۱- ۱) -ثلاث رسائل جاحظ ص ۲۴۱

۲- ۲) -الحور العین ص ۱۵۱

۳- ۳) -مسند زید ص ۸۲

۴- ۴) -سوره انعام آیه ۱۲۱

۵- ۵) -المنزله بن المنزلتن(خطی)برگ ۸۸

۶- ۶) -سوره بقره آیه ۲۲۱

۷- ۷) -

ه-ازدواج موقت را تجویز نمی کنند (۱).

و-در اذان و اقامه نمازهای یومیه چون شیعیان حی علی خیر العمل می گویند:

اینها قسمتی از آرای،فقهی زیدیه است که زیدی ها به آنها معتقدند و آنها را از تعالیم جناب زید می دانند (۲).

۱- (۱) -

۲- *) -این ترجمه در فرخنده روز ۱۸ ذیحجه الحرام ۱۴۰۲ هجری،سالروز انتصاب امیر مؤمنان(ع)به خلافت و امامت در غدیر خم به دست پیامبر گرامی اسلام(ص)، پایان یافت."مترجمان"

نامنامه

اشخاص

"الف"

ص:۲۶۶

ص:۲۶۷

ص:۲۶۸

ص:۲۶۹

"ب"

ص:۲۷۱

جابر بن عبد اللّه انصاری-ز*۷۹/

جابر بن هارون-۲۰۵/۱۹

جاحظ-/۱۴ده

جارودیه-/۲بیست و دو

جرانفیل،ادوارد-۳۳۰/۸

ص:۲۷۲

"ح"

ص:۲۷۴

"خ"

"د"

"ر"

رسول-پ /۱۳یک

رضا-/۷سه

رقا بن جميل-۱۸۹/۸

رونالدسن-۴/۲

رهسوان-۲۲۱/۹

شیخ محمد ابو زهره-/۲سه

شیخ مفید-۳۱۸/۱۲

"ص"

صاحب الزمانی،ناصر الدین-ز /۳شش

صاحب الزنج-۱۴۹/۱۵

صاحب فخ-۱۵۲/۱

صادق-/۱۸پانزده

"ط"

"ظ"

"ع"

ص:۲۸۲

"غ"

"ف"

"ق"

ص:۲۸۵

ص:۲۸۶

ص:۲۸۷

ص:۲۹۰

"ن"

ص:۲۹۲

"ی"

ص:۲۹۳

جایها

"آ"

"الف"

"ب"

"پ"

"ت"

ص:۲۹۶

خوارزم-۲۲۳/۱۰

خوجک-۲۲۰/۱۱

خوزستان-۱۴۰/۲

خولان-۲۳۲/۳

"د"

"ر"

"ز"

"س"

سرخس-۹۹/۲۱

سعدآباد-۲۰۸/۶

سفیدیج-/۸هشت

سقادم-/۲ده

سلیمانیه-۲۴۸/۹

سمنان-۲۰۳/۱۴

ص:۲۹۸

"ش"

"ص"

"ض"

"ط"

"ع"

"ف"

فارس-۱۳۹/۱۶

فاس-۱۶۱/۱۰

ص:۲۹۹

کناسه-۹۱/۱

کوفه-/۳سه

کیجور-۲۲۱/۱

"گ"

گرگان-/۷نه

گیلان-۲۲۳/۱۴

ناتل-۲۲۱/۱۳

نجران-۲۳۲/۹

نجف اشرف-۳۱۶/۱۴

نسا-۱۹۴/۸

نهروان-۱۸۳/۹

نیشابور-۱۰۲/۲۰

ص:۳۰۱

کتابها

"آ"

"الف"

اسلام راستین-ز*۲۳۹/

اصل الشیعه و اصولها-۳۱۸/۱۹

اصول الدین و الافاق-۲۳۵/۳

اصول العدل و التوحید-۱۸۶/۲۱

اصول کافی-۳۱۸/۲۱

الاخبار الطوال-۳۱۸/۹

ص:۳۰۳

تاریخ ابن عساکر-۳۲۰/۴

تاریخ الادب العربی-۳۳۰/۵

تاریخ الادب فی ایران-۳۳۰/۷

تاریخ الاسلام-۳۲۰/۷

تاریخ البرق ایمانی فی الفتح العثمانی-۳۱۵/۴

تاریخ الخلفا-۳۲۰/۹

ص:۳۰۴

التنبيه و الاشراف-۳۲۱/۱۳

التنبيه و الرد على الهواء و البدع-۳۲۱/۱۵

التنبيه و الرد على اهل الاهواء-۲۴۳/۱۵

تهذيب التهذيب-۳۲۱/۱۷

"ث"

ثلاث رسائل جاحظ-ز ۲۵۳/۲

ص:۳۰۵

"ج"

"ح"

"خ"

"د"

"ر"

رحال طوسی-۳۲۲/۱۰

رجال کشی-۳۲۲/۱۳

رجال نجاشی-۳۲۲/۱۶

الرد علی الحنفیه-۲۳۵/۲

ص:۳۰۶

"ز"

"س"

"ش"

الشیعه و التشیع-۳۲۳/۱۲

الشیعه و الحاکمون-۳۲۳/۱۴

"ص"

الصواعق المحرمه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه-۳۲۳/۱۶

ص:۳۰۷

الغتیبه-۳۲۴/۱۴

الغدیر-ز*۲۴۱/

غیبت شیخ طوسی-ز ۱۸/۱

"ف"

فتوح البلدان-۳۲۴/۲۱

ص:۳۰۸

"ق"

قره العیون-ز ۲۳۳/۲

قره العیون فی تاریخ الیمن و الیمن-۳۱۶/

قیام سادات-ز ۱۸۲/۲

"ک"

کاشف الغطاء-۳۱۶/۱۴

الکامل-۴/۱

الکامل فی التاریخ-۳۲۵/۱۹

ص:۳۰۹

ص:۳۱۰

الوافی بالوفیات-۳۲۷/۲۳

الوعد و الوعد-زا۲۶۲/

وفیات الاعیان-۳۲۸/۱

وقعه صفین-۳۲۷/۴

"ه"

الحادیه-۲۳۵/۷

"ی"

الیاده العربیه و الشیعه و الاسرائیلیات-۳۳۰/۱۳

الیمن البلاد السعیده-۳۲۸/۶

الیمن و حضاره العرب-۳۲۸/۸

ص:۳۱۲

منابع و مآخذ

توضیح

مؤلف در پایان به ذکر شرح کلی همه مصادر و منابع کتاب پرداخته که ما در اینجا فشرده آنرا در اختیار خوانندگان گرامی قرار میدهیم.

همچنین لازم به تذکر است که در متن اصلی،شرح کلیه منابع و مآخذ کتاب براساس نام مؤلفین آورده شده بود که ما به جهت سهولت دست یابی،آنرا براساس حروف الفبائی کتابها،در پنج بخش به ترتیب زیر آورده ایم.

۱-کتب خطی

۲-کتب عربی چاپی

۳-کتب عربی تعریب شده(به عربی ترجمه شده)

۴-کتب فارسی

۵-کتاب آلمانی و انگلیسی

ص:۳۱۳

کتب خطی:

۱-اخبار العباس و فضائله و مناقبه و فضائل ولده و مناقبهم:

که یک نسخه آن در"معهد الدراسات الاسلامیه"بغداد،به شماره ۱۶۷۹ موجود است.

۲-الارشاد الهادی الی منظومه"الهادی فی عقاید الزیدیه،نوشته:

الهادی ابراهیم المفضل بن الوزیر،متوفی ۸۲۲ ه.که نسخه ای از آن در"دار الکتب المصریه"به شماره ۵۸۷ در بخش"عقاید تیمور"موجود است.

۳-الاساس فی علم الکلام عند الزیدیه،نوشته:

قاسم بن ابراهیم الرسی،متوفی ۲۴۶ ه.که نسخه ای از آن در دار الکتب المصریه" به شماره ۳۸۴ در بخش"عقاید تیمور"موجود است.

۴-اصول العدل و التوحید،تالیف:

قاسم بن ابراهیم الرسی،متوفی ۲۴۶ ه که نسخه ای از آن در کتابخانه متوکلیه صنعا موجود است،که نسخه عکسبرداری شده آن در دار الکتب المصریه به شماره ۱۶۷ در بخش"علم الکلام"می باشد.

۵-انباء ابنالزمن فی تاریخ الیمن،نوشته:

اسماعیل بن احمد بن علی علی المتوکلی که نسخه ای از آن در"دار الکتب المصریه" به شماره ۱۳۴۷ در بخش تاریخ موجود است.

۶-انساب الاشراف،نوشته:

احمد بن یحیی بلاذری،متوفی ۲۷۹ ه.که نسخه ای از آن در"معهدا الدراسات الاسلامیه"بغداد به شماره ۱۶۳۶ موجود است.

۷-انساب الطالبین:

که نسخه ای از آن در کتابخانه المتحف العراقی به شماره ۱۵۷۵ موجود است.

۸-البساط،به قلم:

حسن ناصر الحق الاطروش،متوفی ۳۰۴ ه که نسخه ای از آن در دار الکتب المصریه به شماره ۹۶ در بخش علم کلام موجود است.

۹-بلوغ المرام فی شرح مسلک الختام،نوشته:

حسین بن احمد مرعشی متوفی ۱۳۱۸ ه.که نسخه ای از آن در کتابخانه المتحف العراقی تحت شماره ۱۸۰۳ موجود است.

۱۰-تاریخ البرق الیمانی فی الفتح العثمانی،به قلم:

قطب الدین بن علی الدین صنفی که نسخه ای از آن در"دار الکتب المصریه به شماره ۴۸۴ در بخش عقاید تیمور موجود است.

۱۱-تاریخ صنعاء الیمن،به قلم:

احمد بن عبد اللّه بن محمد رازی،متوفی ۴۶۰ ه که نسخه ای از آن در"دار الکتب المصریه به شماره ۵۳۷۸ بخش تاریخ موجود است.

۱۲-تحفه الازهار و زلال الانهار فی تسمیته الائمه الاطهار،تالیف:

السید الضامن بن شدقم،که تا سال ۱۰۸۸ ه زنده بود،و نسخه ای از آن در کتابخانه "المتحف العراقی"به شماره ۱۳۸۲ موجود است.

۱۳-تنبیه الغافلین عن مقاتل الطالبین،به قلم:

ابو سعد حسن بن کرامه جشمی بیهقی،متوفی ۴۹۴ ه.که نسخه ای از آن در"دار الکتب المصریه"به شماره ۲۷۶۲۲ بخش علم کلام موجود است.

۱۴-الحدائق الوردیه فی مناقب الائمه الزیدیه به قلم:

حمد بن احمد یمانی متوفی ۶۵۲ ه.در دو جلد در کتابخانه المتحف العراقی" به شماره ۱۸۶۷ در بخش تاریخ موجود است.

۱۵-رساله فی الفرق الاسلامیه،تالیف:

محی الدین دبس،متوفی ۱۳۱۱ ه که نسخه ای از آن در کتابخانه"دار الکتب المصریه" به شماره ۴۸۴ در بخش عقاید تیمور موجود است.

۱۶-الزینه"،بقلم:

ابو حاتم احمد بن حمدان رازی،متوفی ۳۲۴ ه.که نسخه ای از آن در"معهد الدراسات الاسلامیه"بغداد به شماره ۵۹۹ موجود است.

۱۷-الشمس المنیره"و تنویر البصیره فی اصول الدین،نوشته:مهدی بن هادی

مهدی بن هادی زیدی که نسخه ای از آن در کتابخانه شهرستانی کاظمین به شماره ۵۱ موجود است.

۱۸-عمده الاکیاس،بقلم:

ابن صلاح شرفی،که نسخه ای از آن در"دار الکتب المصریه"به شماره ۱۸۳ در بخش عقاید تیمور موجود است.

ص:۳۱۵

۱۹-عیون اخبار الرضا،نوشته:

ابو جعفر محمد بن حسین بن بابویه،مشهور به شیخ صدوق،متوفی ۳۸۱ ه.که نسخه ای از آن در"دار الکتب المصریه"به شماره ۲۲۱۲ در بخش تاریخ موجود است.

۲۰-الفرق الاسلامیه:

که نسخه ای از آن در"معهد الدراسات الاسلامیّه"در بغداد به شماره ۱۴۶۸ موجود است.

۲۱-قره"العیون فی تاریخ الیمنن،الیمن،به قلم:

عبد الرحمن بن علی بن محمد شیبانی دیبع،که نسخه ای از آن در کتابخانه"المتحف العراقی به شماره ۱۷۵۰ در بخش تاریخ موجود است.

۲۲-ماثر الابرار فی مجملات جواهر الاخبار،نوشته:

نور الدین محمد بن علی بن یونس صمدی،متوفی ۹۱۴ ه.که نسخه ای از آن در "دار الکتب المصریه"به شماره ۱۳۵۴ در بخش تاریخ موجود است.

۲۳-المجدی فی النسب،بقلم:

ابو الحسن عمری،که نسخه ای از آن در کتابخانه آل کاشف الغطاء در نجف اشرف به شماره ۷۸۳ در بخش تراجم و انساب موجود است.

۲۴-مصباح العلوم فی معرفه"الحی القیوم،تالیف:

ابو الحسن احمد بن محمد رضا ص،که نسخه ای از آن در کتابخانه دار الکتب المصریه به شماره ۳۸۴ در بخش مجامع تیمور موجود است.

۲۵-مطلع البدور و مجمع البحور،نوشته:

احمد بن صالح بن ابی الرجال،متوفی ۱۰۹۲ ه.در کتابخانه"آل کاشف الغطاء به شماره ۸۸۵ در بخش ادبیات در نجف اشرف موجود است.

۲۶-المنزله"بین المنزلتین،تالیف:

یحیی بن حسین هادی،متوفی ۲۹۸ ه.که نسخه ای از آن در"دار الکتب المصریه" به شماره ۳۹۲ در بخش مجامع تیمور موجود است.

۲۷-نزهه"الانظار فی ذکر الائمه"الزیدیه الاطهار،نوشته:

یحیی بن حمید که نسخه ای از آن در"دار الکتب المصریه"به شماره ۲۹۰۹۸ در بخش عقاید تیمور موجود است.

۲۸-نهایه الارب فی فنون العرب،به قلم:

شهاب الدین احمد بن عبد الرحمن نویری،متوفی ۷۳۳ ه.که نسخه ای از آن در دار الکتب المصریه،به شماره ۵۹۹ در بخش تاریخ تیمور موجود است.

۲۹-الوعد و الوعید،تالیف:

یحیی بن حسین هادی،متوفی ۲۹۸ ه.که نسخه ای از آن در"دار الکتب المصریه" به شماره **۳۹۲** در بخش مجامع تیمور موجود است.

ص:۳۱۷

کتب عربی چاپی

۳۰-آثار البلاد و اخبار العباد،تالیف:

زکریا بن محمود قزوینی،متوفی ۱۲۸۳ میلادی،چاپ بیروت ۱۳۸۰ ه.

۳۱-احجاج طبرسی،تالیف:

ابو علی،فضل بن حسن طبرسی متوفی ۵۴۸ ه.چاپ ۱۳۸۶ ه.مطبعه مرتضویه نجف اشرف.

۳۲-احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم،تالیف:

شمس الدین،ابو عبد اللّه محمد شافعی مقدسی،معروف به بشاری،متوفی ۳۸۷ ه.

چاپ لیدن ۱۹۰۶ م.

۳۳-الاخبار الطوال،تالیف:

ابو حنیفه،احمد بن داود دینوری متوفی ۲۸۲ ه.چاپ اول قاهره ۱۹۶۰ م.

۳۴-ارشاد مفید،تالیف:

محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید متوفی ۴۱۳ و چاپ ۱۳۸۲ ه.مکتبه حیدریه نجف اشرف.

۳۵-ارشاد الاریب،تالیف:

شهاب الدین،ابو عبد اللّه،یاقوت حموی،متوفی ۶۲۶ ه.چاپ دوم،قاهره ۱۹۲۸ م.به تحقیق مارغلوث.

۳۶-الاصابه فی تمیز الصحابه،تالیف:

احمد بن علی بن محمد بن حجر عسقلانی،متوفی ۸۵۲ ه.چاپ ۱۳۵۸ ه.مصر

۳۷-اصل الشیعه و اصولها،تالیف:

محمد حسن ال کاشف الغطاء متوفی چاپ اول،نجف اشرف

۳۸-اصول کافی،تالیف:

ابو جعفر،محمد بن یعقوب کلینی،متوفی ۳۲۸ ه.چاپ ۱۳۸۱ ه.تهران به تصحیح علی اکبر غفاری.

۳۹-اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین،تالیف:

ابو عبد اللّه محمد بن عمر بن حسین رازی،متوفی ۶۰۹ ه چاپ ۱۳۵۶ ه.قاهره

۴۰-الاعلاق النفیسه،تالیف:

ابو علی احمد عمر بن رسته که تا سال ۲۹۰ ه زنده بود،چای لیدن ۱۸۹۱ م.

۴۱-الاعلام زرکلی،تالیف:

خیر الدین زرکلی از علمای معاصر چاپ دوم ۱۰ جلدی

۴۲-اعیان الشیعه،تالیف:

سید محسن عاملی،متوفی ۱۹۵۲ م.

۴۳-الاغانی،تالیف:ابو الفرج،علی بن حسین

ابو الفرج،علی بن حسین بن محمد بن احمد اصفهانی متوفی ۳۵۶ ه.جلد هیجدهم چاپ بیروت مطبعه دار النصر.

۴۴-اکمال الدین و اتمام النعمه،تالیف:

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابوبه قمی،مشهور به شیخ صدوق،متوفی ۳۸۱ ه چاپ بیروت مطبعه دار النصر

۴۵-الامام زید،تالیف:

محمد ابو زهره،از علمای معاصر چاپ اول قاهره

۴۶-الامامه و السیاسته،تالیف:

ابو محمد عبد اللّه بن مسلم بن قتیبه متوفی ۲۷۶ ه.چاپ دوم،۱۳۷۷ ه.مصر.

۴۷-انساب الاشراف،تالیف:

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری،متوفی ۳۷۹ ه.جلد اول به تحقیق محمد حمید اللّه جلد چهارم چاپ ۱۹۳۶ مصر،جلد پنجم چاپ ۱۹۳۸ مطبقه القدس.

۴۸-اوائل المقالات،تالیف:

محمد بن محمد بن نعمان،مشهور بن شیخ مفید متوفی ۴۱۳ ه.چاپ ۱۳۷۱ ه.تبریز

۴۹-بحار الانوار،تالیف:

محمد باقر بن محمد تقی مجلسی،متوفی ۱۱۱۱ ه چاپ سنگی تهران ۱۳۰۷ ه.

۵۰-البدء و التاریخ،تالیف:

مطهر بن طاهر مقدسی،متوفی ۳۵۵ ه.چاپ پاریس ۱۹۱۶ ه.

۵۱-البدایه و النهایه،تالیف:

عماد الدین،اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی ج ۱۰ و ۱۱ چاپ قاهره مطبعه سعادت.

ص:۳۱۹

۵۲-البلدان.

احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب یعقوبی،صاحب تاریخ یعقوبی،معروف به ابن واضح اخباری که در ضمن الاعلاق النفیسه،این رسته چاپ لیدن ۱۸۹۱ م.

۵۳-تاریخ ابن عساکر،تالیف:

ابو القاسم علی بن حسن هبه اللّه بن عبد اللّه بن حسین بن عساکر شافعی،متوفی ۵۷۱ ه.جلد چهارم،به تصحیح عبد القادر افندی.

۵۴-تاریخ الاسلام،تالیف:

شمس الدین ابو عبد اللّه محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی،متوفی ۷۴۸ ه.

چاپ ۱۹۶۰ م مکتبته القدس.

۵۵-تاریخ الخلفاء،تالیف:

جلال الدین بن عبد الرحمن سیوطی متوفی ۹۱۱ ه.بتحقیق محمد محی الدین عبد اللّه چاپ ۱۹۵۹ م-مطبعه سعادت قاهره.

۵۶-تاریخ الرسل و الملوک تالیف:

ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری،متوفی ۳۱۰ ه.چاپ دار المعارف مصر در ۱۰ جلد به تحقیق ابو الفضل ابراهیم.

۵۷-تاریخ سنی الارض و الانبیاء،تالیف:

حمزه بن حسن اصفهانی متوفی پیش از ۳۶۰ هجری،چاپ بیروت ۱۹۶۰ م.مکتبه- الحیاه

۵۸-تاریخ المذاهب الاسلامیه،تالیف:

محمد ابو زهره،از علمای معاصر،چاپ اول قاهره.

۵۹-تاریخ یعقوبی،

احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب معروف به ابن واضح اخباری،متوفی ۲۸۲ ه.

چاپ لیدن ۱۸۸۳ م.

۶۰-تاریخ الیمن،که اسم کامل آن "فرجه العموم فی حوادث و تاریخ الیمن می باشد تالیف:

عبد الواسع بن یحیی الیمانی الواسعی چاپ ۱۳۴۶ ه-مطبعه سلیفه قاهره

۶۱-تاریخ الیمن،تالیف:

نجم الدین عمارة بن ابی الحسن یمنی،متوفی ۵۶۹ ه.چاپ ۱۹۵۷ م.دار الثناء للطباعه،مصر.

ص:۳۲۰

۶۲-التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرقه الهالکه"،تالیف:

ابو المظفر شاپور بن طاهر بن محمد اسفراینی متوفی ۴۷۱ ه.چاپ ۱۹۵۵ م.مکتبه خانچی مصر.

۶۳-تجارب الامم،تالیف:

ابو علی احمد بن محمد مسکویه متوفی ۴۲۰ ه.که در ضمن العیون و الحدائق چاپ شده است.

۶۴-التفکیر الفلسفی فی الاسلام،تالیف:

عبد الحلیم محمود،از دانشمندان معاصر،چاپ ۱۹۵۵ م.قاهره

۶۵-تکوین الیمن الحدیث،تالیف:

مصطفی سالم،چاپ ۱۹۶۲ م.قاهره

۶۶-تلخیص الشافی،تالیف:

ابو جعفر بن الحسن،مشهور به شیخ طوسی متوفی ۴۶۰ ه.چاپ نجف مکتبه العلمین به تحقیق حسن بحر العلوم.

۶۷-التنبه و الاشراف،تالیف:

ابو الحسن علی بن الحسن مسعودی،متوفی ۳۴۶ ه چاپ ۱۹۶۵ م.بیروت،مکتبه الخیاط

۶۸-التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع،تالیف:

ابو الحسن محمد بن احمد بن عبد الرحمن ملطی،متوفی ۳۷۷ ه.چاپ ۱۳۸۸ ه بغداد

۶۹-تهذیب التهذیب،

احمد بن علی بن محمد بن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ ه.چاپ ۱۳۲۵ ه.حیدرآباد دکن-هند.

۷۰-حلیته الاولیاء و طبقات الاصفیاء تالیف:

حافظ ابو نعیم احمد بن عبد اللّه اصفهانی،متوفی ۴۳۰ ه.چاپ ۱۹۳۳ م.مطبعه سعادت مصر.

۷۱-الحور العین،تالیف:

ابو سعید،نشوان بن سعید حمیری،متوفی ۵۷۳ ه.چاپ اول ۱۳۶۷ ه.مکتبه خانچی

۷۲-خلاصه"الذهب المسبوک،تالیف:

عبد الرحمن بن سنبطه قنتوربلی،چاپ ۱۸۸۵ م.چاپخانه قدیس حاور جیوس ایتالیا

ص:۳۲۱

۷۳-دائره المعارف الاسلامیه،تالیف.

پطرس بستانی متوفی ۱۸۸۳ م،چاپ ۱۸۸۷ م.بیروت

۷۴-دائره المعارف،تالیف:

فئواد افرام بستانی،چاپ ۱۹۵۸ م-بیروت.

۷۵-دلائل الامامه"تالیف:

محمد بن جریر طبری،از علمای قرن چهارم،چاپ ۱۹۴۹ م.نجف اشرف.

۷۶-دول الاسلام،تالیف:

شمس الدین،ابو عبد اللّه،محمد بن احمد بن عثمان ذهبی قایماز،متوفی ۷۴۸ ه.

چاپ دوم ۱۳۶۴ ه-حیدرآباد دکن-هند.

۷۷-رجال طوسی،تالیف:

ابو جعفر بن حسن طوسی،متوفی ۴۶۰ ه.چاپ اول ۱۳۸۱ ه.نجف اشرف به تحقیق محمد صادق آل بحر العلوم.

۷۸-رجال کشی،تالیف:

ابو عمرو،محمد بن عبد العزیز کشی از علمای قرن چهارم چاپ اعلمی،کربلا.

۷۹-رجال نجاشی،تالیف:

احمد بن علی بن عباس نجاشی،متوفی ۴۵۰ ه.چاپ مصطفوی،ایران.

۸۰-رسائل جاحظ،سه رساله از:

ابو عثمان جاحظ بن بحر متوفی ۲۵۵ ه.چاپ ۱۹۳۳ م.قاهره.گردآوری حسن سندوبی.

۸۱-رسائل مفید،چند رساله از:

محمد بن محمد بن نعمان،مشهور به شیخ مفید،متوفی ۴۱۳ ه.چاپ اول نجف اشرف

۸۲-روضه کافی،تالیف:

محمد بن یعقوب کلینی،متوفی ۳۲۸ ه.چاپ ۱۳۸۵ ه.نجف اشرف.

۸۳-زهره"المقول فی نسب ثانی فرعی الرسول،تالیف:

علی بن حسن بن شدقم متوفی ۱۰۳۳ ه.چاپ اول ۱۳۸۰ ه نجف اشرف.

۸۴-سر السلسله العلویه،تالیف:

ابو نصر سهل بن عبد اللّه بن داود بن سلیمان نجاری از علمای قرن چهارم که تا سال ۳۴۱ هجری زنده بود.چاپ ۱۳۸۲ ه نجف اشرف.

ص:۳۲۲

۸۵-السقیفه،تالیف:

سلیم بن قیس کوفی،از اصحاب امیر مؤمنان و متوفی ۹۰ هجری.چاپ نجف اشرف مطبعه حیدریه.این کتاب اخیرا بنام اسرار آل محمد(ص)به فارسی ترجمه شده و در اختیار دوستان اهل بیت قرار گرفته است.

۸۶-شرح نهج البلاغه،تالیف:

عز الدین،ابو حامد،عبد الحمد بن هبه اللّه مداینی مشهور به ابن ابی الحدید، متوفی ۶۵۶ ه.چاپ ۱۹۶۴ م.بیروت مکتبته الحیاه

۸۷-الشیعه،تالیف:

محمد صادق صدر،از علمای معاصر،چاپ ۱۳۵۲ ه.بغداد.

۸۸-الشیعه بین الاشاعره"و المعتزله"،تالیف:

هاشم معروف حسنی،از علمای معاصر،چاپ اول ۱۹۶۴ م.

۸۹-الشیعه و التشیع،تالیف:

محمد جواد مغنیه،متوفی ۱۴۰۱ ه.چاپ بیروت

۹۰-الشیعه و الحاکمون،تالیف:

محمد جواد مغنیه،متوفی ۱۴۰۱ ه.چاپ اول ۱۹۶۱ م.بیروت

۹۱-الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه،تالیف:

ابن حجر هیثمی مکی،متوفی ۹۷۴ ه.چاپخانه محمدیه قاهره

۹۲-طبقات ابن سعد،تالیف:

محمد بن سعد کاتب واقدی،متوفی ۲۳۰ ه به تحقیق ادوارد ساخائو،چاپ لیدن ۱۳۲۲ ه.

۹۳-العبر و دیوان المبتداء و الخیر،تالیف:

عبد الرحمن بن محمد،مشهور به ابن خلدون متوفی ۸۰۸ ه.چاپ ابولاق.

۹۴-العصر العباسی الاول،تالیف:

عبد العزیز دوری،چاپ ۱۹۴۴ م.بغداد

۹۵-عقاید الامامیه،تالیف:

محمد رضا المظفر،متوفی ۱۳۸۲ ه.چاپ ۱۹۶۲ م.دار النعمان نجف اشرف.

۹۶-عقاید الشیعه،تالیف:

محمد رضا المظفر،متوفی ۱۳۸۲ ه.چاپ ۱۳۷۳ ه.مطبعه حیدریه نجف اشرف.

۹۷-العقد الفرید،تالیف:

ابو عمر،احمد بن محمد اندلسی مشهور به ابن عبدربه،متوفی ۳۲۸ ه.چاپ ۱۳۶۳ ۱۳۷۵ ه.قاهره.

۹۸-علی و بنوه(الفتنه الکبری)تالیف:

طه حسین،از علمای معاصر،چاپ ۱۹۵۳ م.دار المعارف مصر.

۹۹-عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب،تالیف:

جمال الدین احمد بن علی بن حسین بن علی بن مهنا بن عنبه داودی،متوفی ۸۲۸ ه چاپ ۱۳۲۷ ه.نجف اشرف

۱۰۰-العیون و الحدائق فی اخبار الحقایق،

که مؤلفین شناخته نشده،چاپ ۱۸۶۱ م.لیدن.

۱۰۱-غایه الاختصار فی اخبار البیوتات العلویه،تالیف:

تاج الدین بن محمد بن حمزه بن زهره که تا سال ۷۵۳ ه.زنده بود.چاپ اول ۱۳۱۰ بولاق.

۱۰۲-الغتیبه،تالیف:

ابو جعفر،مشهور به شیخ طوسی،متوفی ۴۶۰ ه.چاپ دوم ۱۳۸۵ ه.نجف اشرف

۱۰۳-فجر الاسلام،تالیف:

احمد امین،چاپ هفتم ۱۹۵۵ م.قاهره

۱۰۴-الفخری فی الاداب السلطانیه و الدول الاسلامیه،تالیف:

محمد بن علی بن طباطبا،مشهور به ابن طقطقی،متوفی ۷۰۹ ه.چاپ ۱۹۲۷ م.

مطبعه رحمانیه

۱۰۵-فتوح البلدان،تالیف:

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری،متوفی ۳۷۹ ه چاپ قاهره به تحقیق صلاح الدین المنجد.

۱۰۶-الفرق بین الفرق،تالیف:

عبد القاهر بن طاهر بن محمد بغدادی،متوفی ۴۲۹ ه.چاپ قاهره،مطبعه مدنی به تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید.

۱۰۷-فرق الشیعه،تالیف:

ابو محمد حسن بن موسی نوبختی،متوفی ۳۱۰ ه چاپ نجف اشرف،با حواشی محمد صادق بحر العلوم.

ص:۳۲۴

۱۰۸-الفرق المفترقه بین اهل الزیغ و الزندقه،تالیف:

ابو محمد،عثمان بن عبد اللّه بن حسن حنفی عراقی،متوفی ۵۰۰ ه.چاپ ۱۹۶۱ م ه آنکارا.

۱۰۹-الفصل فی الملل و النحل،تالیف:

ابو محمد بن علی بن حزم اندلسی متوفی ۴۵۶ ه.جلد اول چاپ ۱۳۱۷ ه.مصر جلد دوم چاپ ۱۳۲۰ ه.مصر.

۱۱۰-الفصول المختاره،تالیف:

شیخ مفید،محمد بن محمد بن نعمان متوفی ۴۱۳ ه.چاپ دوم نجف اشرف.

۱۱۱-الفصول المهمه فی معرقه احوال الائمه،تالیف:

علی بن محمد بن احمد بن صباغ مالکی مکی،متوفی ۸۵۵ ه.چاپ ۱۳۸۱ ه.نجف اشرف.

۱۱۲-الفکر الشیعی و الترعه الصوفیه،تالیف:

کامل مصطفی شبیبی،چاپ اول ۱۳۸۶ ه.بغداد

۱۱۳-فهرست ابن ندیم،تالیف:

محمد بن اسحاق بن محمد بن اسحاق بن ندیم متوفی ۳۸۷ ه.چاپ ۱۳۴۸ ه.قاهره

۱۱۴-فهرست شیخ طوسی،تالیف:

ابو جعفر حسن طوسی متوفی ۴۶۰ ه چای ۱۳۷۰ ه.نجف اشرف،به تحقیق محمد صادق ال بحر العلوم.

۱۱۵-الکامل فی التاریخ،تالیف:

عز الدین ابو الحسن،علی بن محمد بن عبد الکریم جزری،مشهور به ابن اثیر،متوفی ۶۳۰ ه.چاپ مصر.

۱۱۶-لسان العرب،تالیف:

جمال الدین،محمد بن مکرم بن منظور انصاری متوفی ۷۱۱،چاپ ۱۳۷۶ ه.بیروت

۱۱۷-لطائف المعارف،تالیف:

عبد الملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی متوفی ۴۲۹ ه.چاپ مصر.

۱۱۸-المجالس السنیه فی مناقب و مصایب العتره النبویه تالیف:

سید محسن جلبل عاملی،متوفی ه.چاپ ۱۹۵۴ م.دمشق.

ص:۳۲۵

۱۱۹-المحبر،تالیف:

ابو جعفر محمد بن حبیب بغدادی،متوفی ۲۴۵،چاپ ۳۶۱ ه حیدرآباد دکن.هند.

۱۲۰-المختصر فی اخبار البشر،تالیف:

عماد الدین ابو الفداء بن اسماعیل الملک المؤید،متوفی ۷۳۲ ه.چاپ اول بیروت

۱۲۱-مختصر اخبار الخلفاء،تالیف:

علی بن انجب بن ساعی،متوفی ۶۷۴ ه.چاپ اول ۱۳۰۹ ه.بولاق

۱۲۲-مروج الذهب و معادن الجوهر،تالیف:

ابو الحسن علی بن حسین بن علی مسعودی،متوفی ۳۴۶ ه.چاپ چهارم مصر.

۱۲۳-المسترشد فی امامه علی بن ابیطالب،تالیف:

ابو جعفر محمد بن جریر طبری،از علمای قرن چهارم،چاپ نجف اشرف.

۱۲۴-مسند امام زید،تالیف:

زید بن علی بن الحسین(ع)متوفی ۱۲۲ ه.چاپ ۱۹۶۶ م.لبنان.

۱۲۵-المعارف،تالیف:

ابو محمد،عبد اللّه بن مسلم بن قتیبه متوفی ۲۷۶ ه.چاپ ۱۹۶۰ م مصر.

۱۲۶-معالم العلماء،تالیف:

ابو جعفر رشید الدین بن محمد بن علی بن شهرآشوب،متوفی ۵۸۸ ه.چاپ ۱۳۵۳ ه تهران به ضمیمه فهرست شیخ طوسی.

۱۲۷-معجم البلدان،تالیف:

ابو عبد اللّه،یاقوت بن عبد اللّه حموی،متوفی ۶۲۶ ه چاپ ۱۸۶۷ م.لیزیک-آلمان

۱۲۸-مقاتل الطالبین،تالیف:

ابو الفرج علی بن حسین بن محمد بن احمد اصفهانی متوفی ۳۵۶ ه.چاپ ۱۳۶۸ ه.

قاهره.

۱۲۹-مقالات الاسلامین و اختلاف المصلین،تالیف:

ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری،متوفی ۳۲۴ ه.چاپ ۱۹۶۳ م.ویسبادن،آلمان به تحقیق هلموت ریتر.

۱۳۰-المقالات و الفرق،تالیف:

ابو جعفر سعد بن عبد اللّه بن ابی خلف اشعری قمی،متوفی ۳۰۱ ه.چاپ ۱۳۴۱ ش.

تهران،به تصحیح محمد جواد مشکور.

ص:۳۲۶

۱۳۱-مقاتل الحسین،تالیف:

ابو مخنف،لوط بن یحیی متوفی ۱۷۰ ه چاپ نجف اشرف.مطبعه حیدریه

۱۳۲-مناقب ال ابی طالب،

ابو جعفر رشید الدین بن محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی،متوفی ۵۸۸ ه.چاپ قم.

۱۳۳-مقدمه ابن خلدون،تالیف:

عبد الرحمن بن محمد بن خلدون خضری متوفی ۸۰۸ ه.چاپ ۱۹۶۱ م.بیروت

۱۳۴-مقدمه فی التاریخ الاقتصادی العربی،تالیف:

عبد العزیز دوری،چاپ اول ۱۹۶۹-بیروت

۱۳۵-الملل و النحل،تالیف:

محمد بن عبد الکریم بن احمد شهرستانی متوفی ۵۴۸ ه.چاپ ۱۳۲۰ ه.قاهره در حاشیه الفصل فی الملل و النحل ابن حزم.

۱۳۶-مقتل الطالبین،تالیف:

ابو اسماعیل،ناصر بن طباطبا،از علمای قرن پنجم،چاپ اول ۱۳۸۸ ه.به تحقیق سید مهدی خرسان.

۱۳۷-المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الاآثار،تالیف:

تقی الدین احمد بن علی بن قادر بن محمد مقریزی،متوفی ۸۴۵ ه.چاپ بولاق.

۱۳۸-نبده من کتاب تاریخ الخلفاء

به قلم یکی از علمای قرن یازدهم هجری که نامش بدست نیامده است.چاپ ۱۹۶۷ مسکو،به کوشش پطروس

۱۳۹-النجوم الزاهره"فی ملوک مصر و القاهره،تالیف:

جمال الدین ابو المحاسن ابن تعزی بردی اتابکی،متوفی ۸۷۴ ه.چاپ اول قاهره

۱۴۰-الوافی بالوفیات تالیف.

صلاح الدین خلیل بن ابیک صفدی،متوفی ۷۶۴ ه.جلد اول چاپ ویسبادان آلمان ۱۹۶۲ جلد دوم دار المعارف استانبول

۱۹۴۹،جلد سوم مطبعه هاشمه دمشق ۱۹۵۳،و جلد چهارم ویسبادان ۱۹۵۹ م.

۱۴۱-الوزراء و الکتاب تالیف:

ابو عبد اللّه محمد بن عبدوس جهشیاری،متوفی ۳۳۱ ه.چاپ اول ۱۳۵۷ ه.قاهره.

ص:۳۲۷

۱۴۲-وفیات الاعیان تالیف:

ابو العباس،شمس الدین احمد بن احمد بن محمد ابن ابی بکر ابن خلکان،متوفی ۶۸۷ ه.چاپ اول ۱۳۶۷ ه.مطبعه سعادت قاهره

۱۴۳-وقعه صفین،تالیف:

نصر بن مزاحم،متوفی ۲۱۲ ه.چاپ دوم قاهره ۱۳۸۲ ه.

۱۴۴-الیمن،البلاد السعیده"تالیف:

ابراهیم حسن،چاپ مصر.

۱۴۵-الیمن و حضاره"العرب،تالیف:

عدنان ترسیس چاپ بیروت.

کتب فارسی:

۱۴۶–طبرستان،و رویان و مازندران،تالیف:

سید ظهر الدین بن سید نصیر الدین مرعشی،به اهتمام برنهارد دارن پطرزبورغ ۱۸۵۰ میلادی.

ص:۳۲۹

کتب غربی:

در این بخش منابع غربی کتاب که از طرف خاورشناسان نوشته و مولف از ترجمه عربی آنها استفاده کرده است معرفی میشود:

۱۴۷-بلدان الخلافه"الشرقیته،تالیف:

کی لسترنج،ترجمه،بشیر فرنس و کورکیس عواد،چاپ ۱۹۵۴ بغداد،مطبعه رابطه.

۱۴۸-تاریخ الادب العربی،تالیف:

کارل بروکلمان ترجمه،عبد الحلیم نجار،چاپ ۱۹۵۹ قاهره

۱۴۹-تاریخ الادب فی ایران،تالیف:

ادوارد جرانفیل ترجمه،ابراهیم امین شواربی،چاپ ۱۹۵۴ مصر،مطبعه سعادت.

۱۵۰-تاریخ الشعوب الاسلامیه

کارل بروکلمان ترجمه،نبیه امین فارس و منیر بعلبکی،چاپ ۱۹۴۹ بیروت

۱۵۱-الخوارج و الشیعه،تالیف:

یولیوس و لهاوزن،ترجمه،عبد الرحمن بدوی چاپ ۱۹۵۸ مصر

۱۵۲-الیاده العربیه و الشیعه و الاسرائیلیات،تالیف:

فان فلوتن،ترجمه حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم.چاپ ۱۹۳۴ مصر مطبعه سعادت.

۱۵۳-عقیده الشیعه،تالیف:

دوایت.م.رونالدسن چاپ ۱۹۴۶ قاهره مطبعه سعادت.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹